
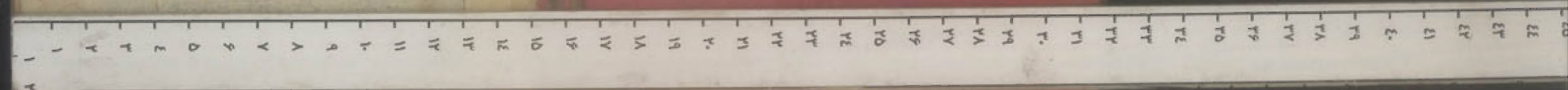
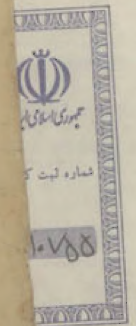




۳۷۱
۲۱-۷۵۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	حق الیقین	
مؤلف	مجلس	شماره ثبت کتاب
موضوع		۲۱۰۷۵۵
شماره اختصاص (۲۷۱) از کتب اهدائی: بحکم زاده		





الحمد لله الواحد الاحد الفاعل القهار القوي الباسم المكنى وهو الله تعالى
والصالح على اشراف العارفين وغيره النبي محمد وخرير الذين فازوا بالقدرة على الفصل و
العلم واليقين وبعث الله عليه السلام اجيالا خاشعا لله ذابوا بين ابيهم
نشان تزيلا قدم ارباب يقين وحاد ما خيرا الله تعالى من صفات الله عليه السلام محمد
باقر محمد باقر حشرهم الله مع اوليائه الاكبرين برهنا على قلوبهم وفاضوا على طالبان حق
ويقين تصويره وخرير بهما يكسبون بدلا لا يحصى ولا يقدر عليه وهو يدرك بدرك حق تعالى
ابن بجان فاني داعيت يا زيدا وانما انزل كبريائه وخرير ان بجان وعلت طاعتك يا زيدا
براي معرفت وعبادت خلق كدهاست كه باين دو قدم وطلعت عروج بر معارج جهنم جانا
فاشته آخرت رساند وازايات واثار بسيار معلوم است كه عبادت بدون معرفت كه ايمان
عبادت از انست حجج وبقول نبوت قبل قل بجزير مكلف در ابتداي تكليف واجب محمل
ايمان است و اكثر خاقي از نفعي غافلند و ركان دين را نميدانند و قليلا كه انرا هيچند
اشنا خود را گرفته اند بنظر تحقيق دران نظر كرده اند و محقق تقليد انفا كه اندك اندك از در
كمان بدو عبادت بويين نگذاشته اند و اچه ركان حقير و كذب و طعنه و فساد و باطل را
بنيات

بنيات واقبه و كذا بل كافي برده نموده ام انما اكثر خلق با اعتبار عدم اعتنا به واقفا و دوله
دين با قلت بضاعت يا و فور اشتغال با امور دنياء عدم قابليت اداك انما از انما انتفاع
بسيار نيمه اينده فخر را ده نموده كه دين رساله محتمه كافي عمل ان مطالب عالیه را
بسيار نيمه و اخير قريبا فرام ايراد نمائيد و يتوفيق الله سبحانه انفي الجهد و وفق مراد بالجامع
رسيد و مستحق اليقين كريد و چون انبركات محمد و او ان و ثمرات امن و امان ايتام
مطاعت فوجاه دولت عظمي و سلطنت كرمي على حضرت شاهنشاهي ملايكه سياه ظل الله
سيد و سرور سلطان جهان با ستم نادان و امان مظهر الطاف و ثباتي في ضبط فيض بجان
و ادب ملك سلطانيه سلطان كرامه در ان خواران جسم اقتدا بجوارح و در امان مصطفوي
و نيز ان كسان سر قضي و خفي و نفعي عدل و دار سعد جانشينها ايجود و ميداد
محمدا اما سر عدل و ممكن ميشد بناي و الاي شرع متين سلطان ستاره سياه كه دوت
با دكاه و مصدوقه السلطان انفا دل ظلال الله فايد به همه عليه سرخ و دجا و تنكنا و مصداق
كريمه حق بر خيبر من نكته اخي السلطان بن السلطان و انفا فان بن الخافان سمي ثالث
احمد و ابا كرمين انفا سلطان حسين بهما دشان مد الله ظلاله على راسه و من اولاد
و فتح المؤمنين بقادر الاطهر و بدولت خاتم الوصيين صلوات الله عليه و على آله الطيبين
بود بنظر الهام منظر اشرفه ساينداستد كه مقبول طبع اقدس كرده و مشروبات ان بروني كذا
انرا غايد شود چون ايمان عبادت است از تصديق بوجود حق تعالى و صفات كليم
او و انرا بحقيقت انبيا و عليهم السلام كه از جناب حق تعالى براي رسيدن بدين ايمان
مبعوث كرده اند خصوصا بغير اخوان محمد بن عبد الله ص و اقران اخبر بغير راجع
خدا آورده است ضرورتات دين را تفصيل و اخبر ضروري نيست باجمال و اقران بحقيقت
جميع اوصياي بجهنم خصوصاً و از ده امام كه اوصياي بغير اخوان اند و اقران بعد از حق
تعالى و منزله بودن و اقران افعال قبيحه و اقران بغير و معاد و توابع ان پس تحقيق ان مطالب عالیه
در چند باب ميشود **باب اول** و اقران بوجود حق تعالى و صفات كليم اوست و دران چند فصل است
فصل اول و اقران بوجود صانع عالم است و انرا چه چيز هويا تر است زيرا كه هر فكر ميكند در خلق

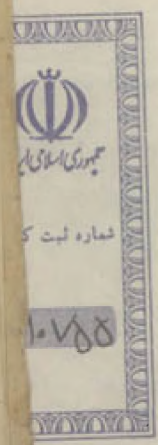
استخوان و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات
و خلقت بدن خود و دود خود و صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده بقیان میداند که اینها خود
بی صایغی هم نرسیده اند و کسی که اینها را افزاید مثل اینها نیست و کامل بالذات و هیچ کس
در ذات و صفات و نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیت و از دلایل تفصیلی بچند
دلیل قریب بهم آگماستاید دلیل اول آنکه هر مضموم که در جی بعقل ان میفاید یا انت که نظریات
ان بدون ملاحظه از خارجی و علیتی بودن او و دخایج و اجبت و او را واجب الوجود گو
یند یا آنکه نظریات و بودن و محال و او را جمیع الوجود گویند یا نظریات اولی و نه
بودن او و نه منسحب است بودن او و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو هم نظر
بذات او رواست پس اگر علیتی هم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گویم که کنگ
نیت که در عالم موجودات هست که جمیع موجودات محض نشدند در ممکنات و واجب الوجود
در میان آنها نباشد پس هر را که با هم که ملاحظه کنی بمنزله یک شخصی اند و عدم بر مجموع
انها رواست و همچنانچه دیدی علیت محال که موجود شود نیز که ترجیح بدی بر جمیع لازم
میاید و ان بیدر عقل محال محضین موجود شدن این مجموع بدون علیتی که خارج
از اینها نباشد محال و ان علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود
جود نیاشد علت وجود دیگری نتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب
الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند هر یک اجزاء علت دیگر
یست پس غیر اینها به علت مجموع علل اجزاست گویم که هر یک بنسبت وجود علت واجب است و
اشاعه عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بدی بر جمیع لازم
دلیل دوم بعضی متحققین گفته اند که همچنانکه قوت در محسوسات آفاده علم میکنند برای
محال غایت که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب با حسن مغلط کنند پس هر که جمیع اولیا و اولیاء
و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کاملست بر جمیع اشیاء و نقصی را
روایت البقره انکس لا علم یومرسد که این حق است و اینجاست که اتفاق بر کذب نکرده اند و
با این عقول کامل اتفاق بر غلط نکرده اند و این اتفاق ایشان دلیل بر اینست که این مقدمات

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۱۰۷۵۵

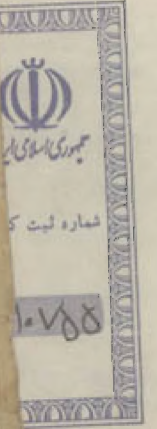
بدیهی است

بدیهی اند یا نظری اند دلایل آنها واضح است بجهت بی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در
ثبات مشافقت **دلیل سیم** معجزانیت که از پیچیدگی و او میاید ایشان متکوان الله علیه ظاهر کرد
مانند عصا را از دها کردن و دریا را خشکافتن و مرده را زنده کردن و کوه را دوش کردن و ماه را زنده
کردن و آب را در میان انکشان یا از سنگ خاره کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه
هر غایب ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدا بی باشد که اینها را برای آنها را
حقیقت ایشان بدست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در
عجایب منع الحی و دافق و اضطرار میگردد حق تعالی را که قرآن مجید اشاره بان فرموده کافیت
بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بران مضبوط است چنانچه حق تعالی فرموده است
که اگر از کافران سوالی کنی یکی از پیغمبر است ایمانها و زمین را هر ایند گویند خدا از پدید
و باز فرمود است ای الله شک فاطر السموات و الارض ایاد خدا شکی هست آفریننده
ایمانها و زمین و اینها فرمودست که دین حق فطرت خداست که مردم را بران مضبوط و خلقت
کر دایند است و لهذا پیچیدگی که معجوت گردیده اند درم را از هر پیچیدگی و یکانه بر سرستی و گفتن
کلام لا اله الا الله خود ندانند و از این صانع و منتسب بر این معنی است که هر خلق در وقت انشاء
اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهر کوتاه میگردد و البته براه بصانع خود میبندد و اقرار میبندد
که خداوند یگانه در این دنیا چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از
عارفان گفته است که اکثر کفار و مجرمان اگر چه در ظاهر حال منکر وجود میداند باطناً بخلق
حقیقت و نبوت وجودش مقرب معترفند و لهذا اختلاف در وجود پیدا از هیچ عاقل و حجة
مروئی نیست و توضیح کلام در مقام آنکه با اتفاق شرع و عقل و تعارض برهان و عقل حضرت
حق تعالی و تقدس از ان برتر و بزرگوار تر است که بکند ذات محاط عقل غیر کرد و امثالاً بواسطه
و ابطله اضافی که میان ممالک و عبیده متحقق است و بجهت علاقه افاضت رحمت و بغایت
ذلال و انشای بیایع علم قدرت مجاری حکمت و اولاد پیوسته جاری و رافت حبیب
و طبیعت مخلوقات محمول و مضبوط است بر ذرعان و قبول صانع و از این جهت در مصلکام
صدقت و حق قوع و قایع در وقت اضطرار بی سبق روی استعانت و قریب نگاهدارنده خود

حی و در توحیدی که طبیعی فعل که بعد و تکلیفی در آن نیست و از این جهت آن حالت مظهر استیجاب
 دعا می باشد چنانچه از آنکه می آید از آنکه بان ناظر است و از آنکه حیوانات و جمیع
 درگاه عرض خوف و کرنش ایشان در حال استیلا و هم و هرات تحقیق ازین قبیل است و لهذا
 طوائف مختلفه و نام مختلفه که در هر یک و او ان و در هر یک از اریان بوده اند خلاف درویش
 مبداء از هیچ عاقله و هی نیست بلکه حال خلایق و احوال و اوصاف و است و غیر از این از شخصی نقل
 کرده است که در بعضی از منتهای سال عظیم قحط شد بدینام رسید و مردم برای استفاضا
 رفتند و دعا کردند و دعا می ایشان مناجات خدا را گفتند در آن وقت بسوی بعضی از کوهها
 رفتیم اهوینی را مشاهده کردیم که از شدت عطش بسوی غلدری می آمد و بدین تقدیر رسید
 آنرا خشک دیدیم بران شد و چند مرتبه با آب همان نظر کرد و سر حرکت داد تا ناکه آب بری رسید
 آمد و بلند شد و تقدیر دادید که غلدری را که در آنجا و سیراب شد و برگزید و صاحب
 و سائل خواند الصفا نقل کرده است که مکر دیدند که حیوانات در سالهای خشک بسوی آسمان
 بلند می کنند و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت که کوهی را دیدیم که کبچ
 را شیر می دهد و من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و کبچ من را را از آن کوهی چون
 کود و بچه را در دست من دیدم مضطرب شد و در میان آن کرد چنانکه گویا استغاثه می کند
 ناکه کوهی پیش آمد و من در آن کوه را افتادم و بچه را در دست من نهاد و من را در شامد و
 او را برد و آنچه را خادیت شریفه درین باب وارد شده ذکر آنجا در این مقام مناسب نیست پس
 معلوم شد که وجود می دارد و وضوح و ظهور بر تبار است که بر حیوانات است چنانچه فی بعضی است
 قدیم و انبی و ابدیت و عدم بر او محالست همیشه بوده و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث
 باشد و عدم و فنا برود و با باشد هر گاه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب بوجود و صلاح
 عالم خواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است و لازم ذات اوست و محالست که از
 او منفک شود و جمیع عقول از باب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الیهات
 و غیر و نقص و فنا بر او محالست **سیم** آنکه خدا تعالی قادر و مختار است و هیچ ممکن ازین قلد
 او برین نیست و چنان نیست زیاده بر آنچه ازیده است نتواند آفرید بلکه مصلی در خلق دنیا
 بوده



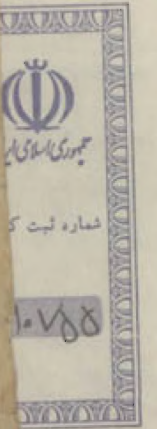
و اگر خواهد اصناف از آنکه از اشیان و غیر آنها ایجاد می تواند کرد و اگر خواهد جمیع
 اشیان را معدوم می تواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند با راده و اختیار می کند
 و مجبور نیست که تا بزرگو در اشیان بدون اراده او باشد مانند سوختن آتش و هر چه می
 که اراده حق تعالی ایجاد او کرد متوجه می شود چنانچه خود فرموده است که **اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا ارَادَ**
شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی مطلق سامود
 غیر نگیرد و یک دلیل بر این مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند از باب عقول
 با هوای مختلفه یا بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم در آن نیست **چهارم** آنکه خداوند عالم
 عالمست بر هر معلومی و تغییر در علم او نیست و علم با و با شیای پیش از وجود آن تفاوت ندارد با
 علم او بعد از وجود آنها و در آن می دانسته چنانچه در آیه می رسد و جمیع اشیای مانند ذرات
 فطرت در دنیا ها و صد هشتاد و یک کوهها و بزرگ درختان و یک بیابان و نفسهای جانوران
 نزد علم او هویدا است زیرا که خالق همه چیز است یا بواسطه نیایی و واسطه و هر که باراده و
 اختیار از روی حکمت چیزی را آفرید البته بان چیز و صفات و آثار او علم دارد
 و باندک تا مملی اینقدر نه نهایت ظهور دارد و دیگر آنکه چنانکه است و نسبت محمد به همه چیز مسا
 و است دیگر آنکه هر ممکنات اثر وجود او نیست علم آنها و جمیع کلمات آنها بان استی
 کسیکه همه علمها از او باشد جاهل چیزی نمی باشد و جناب مقدس و اشاده بر همه این دلایل
 در سوره قران مجید فرموده **اَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ** یعنی آنکه می داند همه اشیای
 آگهی که هر چیز را آفریده است و اوست لطیف یعنی چیره و صاحب لطف کامل و رحمت شامل
 شیب جمیع موجودات و حافظ و خالق و مدبر هر اوست و هر باب را به مقتضای کمال و بر
 و ذات با صفاتی او و کسیکه نیک تا می کند و در عرایب جمیع خالق عالم در آفتاب و ماه
 و ستاره گان و حرکت مختلفه آنها بر قانون حکم و در تربیت جمادات و نباتات و رزائیک
 هر یک بعد کمال آن و در تدبیر بدنهای ایشان و حیوانات و ترکیب اعضا و اجزای آنها یکدیگر
 و آلات و ادوات فذیه و تنزیه و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنیه چندین هزار سال احکام
 در آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعضی از اعضا و اجزای آنها را از اجزای



میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او محقق نیست و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و این که میفرماید باین مراتب همه دارد و نباید دانست که علم ان ابدی و ازلی است و غافل می شود بسهم و دنیایان بدان نمی باشد و خواب و بینگی که مقدس خواب است در آن محالست زیرا که اینها همه محقق نیست و آن کامل من جمیع الجہات چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و منزه او از ارکان مود و قیود ظایب شد و بجز حقیقت بی غزل و اوصیاء ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس سایر صفات کمالیست با خبر ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانسان دلایل عقلیه نیست لهذا درین مقام کلام را بسط دادیم **فصل پنجم** آنکه خدای تعالی تسبیح و بصیر است یعنی که عالمست با آنچه شنید نیست و از او نهی و آنچه دید نیست پس آنکه او ذاتی شینک و کوش بوده باشد و بدان آنکه او ذات دیدن و چیزی نوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن نخواهد بود در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بضات خود است و علم او بر اینها موقوف هر چه در اینها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از برطرف شدن آنها میداند باین فکر و در وقت آنها میداند و این دو صفت بعلم بر یکدیگرند و چون حقیم خود را باین دو صفت منزه ستودیم و یاد ذکر کرده اند شاید حکمتش آن باشد که در ضمن ایجاد و بر چکا می شود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند چنانکه انبیا و کرام و در تکلیف است از قبیل مسووعات و مقدرات است این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بدک فرمود که ادخل فی غیر ایشان از معانی و تشبیهات عاظمه بوده باشد

و در بعضی

پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعد از شدن بصفاتی میباشد و جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او کرده و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد **فصل ششم** آنکه حق تعالی ذات یعنی کارها از او باره و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرو رفتن سنگ از هوا و از مافعلی که با اختیار صادر شود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فاین برای آن تخیل میکنیم و آن محمول مامیشود تا بعد عزم و جزم میرسد پس از ماصدر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیشد پس همان عملی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلی است سبب وجود او میشود و در آنوقت لهذا متکلمان اما سیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصل اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعلیات و حادثات و در این باب سخن بسیار است و از برای تکلف همین بس که بدانکه افعال از حق تعالی باره و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در افعال مجبور نیست **فصل هفتم** آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات می نماید در جسمی بمان که او را عضو و زبانی و دهانی نبوده باشد چنانچه بقدرت کامل خود ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در آسمان می کرد و ملئک که میشنوند و وحی می آورند یا ایجاد نفوس میکنند در الواح سحاب و ملئک که می شنوند و وحی می آورند یا ایجاد انبیا در قلوب میکنند و انبیا و اصیاء علیهم السلام میفایند و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعلیات و حادثات است زیرا که آنچه کمال حق تعالیست علم بان معانی و حروف و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنیای بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحی الهی بر اینست و کلامهای خدا که قرآن مجید است و سایر کتب اسمائیت هر حادث اند و علم حق تعالی با آنهاست و ان غیر کلامات و کلام نفسی که اشعار و قایلند باطل است **فصل هشتم** باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روان نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است



و او از قبایح منزّهست و دروغ مصطلح که مازار و است باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است
و این از عجز ماست که قادر نیستیم که مقصد کلام را تدفع کنیم و خدا بجز موصوفی نشود
و ایضا اجماع جمیع ملّیین و آریاب عقول منعقدات زیرا که حق تعالی ذات در جمیع
اقوال و کتب الهیه شخّصت بآن و از جمله ضروریات دین است **و هم** آنکه صفات که الیه حق تعالی
ذات مقدس است باین معنی که او را صفت موجودی نیست و قائم بذات مقدس او باشد بلکه
ذات او قائم مقام جمیع صفات چنانچه در ماذنی و صفت قدرت موجودیت عارض
ذات شده است در حق تعالی ذات مقدس قائم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات
کالیه ذات قائم مقام است و بغير ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر قائم باشد
صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محالست زیرا که اگر قائم باشد
تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغير انحصار نمیباشد پس از آنکه خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث
باشد و آن محالست چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال
خود محتاج بغير نباشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
فرموده است که من و صفه فقد قوته و من قوته فقد شانه و من شانه فقد جزاه و من
جزاه فقد حمّله یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات زاید پس مقدار آن کرد انبیا و اولیا صفا
و هر که او را مقارن ساخت بصفات زاید پس اعتقاد بدو خدا کرد یا ذاتی در ذات خدا قابل
و هر که این اعتقاد در خدا را نشاخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناخت خدا
و کمال شناخت خدا آنست که او را یکانزداند و کمال یکانزدانستن او آنست که صفات زاید
از او نفی کرد و در عدد صفات کالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفتند علم است و قدرت و
اختیار و حیرت و اراده و کرامت و سمیع و بصیر و کلام و صدق و ازل بودن و ابدی بودن و
بعضی از این دو صفت تعبیر نموده اند پس باید دانست که حق تعالی قادر است و عالم و حی و
و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و مستکم و صادق و ازل و ابدیت و چون بعضی از این
صفات ببعض دیگر بر میگردد و بعضی اخل صفات تشریه است در عدد اینها خلط کرده اند
و همه بر میگردد با نچه مذکور شد در صفات نیست که از خدا بیخافند باید کرد

و در آن چند بحث است **اول** آنست که او یکانزدانست و شرکی ندارد و خداوندی و نند در
خلق اشیا چنانکه بخوس بزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند و نذر استحقاق میباشد
و پرستیدن چنانکه کفار مکه بنهار با خدا شرک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و
این مطلب جمیع اخبار انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و بیدیه عقل معلوم
که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت الیه میسر نمیشود و هرگاه تعدد بود
در خانه و در حاکم در شهری و در پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردید چون
تواند بود که احوال آسمان و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت منتظم بدو الله تواند شد
بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک
شخص است و همچنانکه عقل بخیر نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد بخیر نمیکند
که دو اله مدبر عالم باشند محقق دوائی گفتار است که اگر کسی دید بصیرت اعتبار یکش
و کرد برای عالم برآید و از مفتح آنکه عالم روحانی است تا منتهی که عالم جسمانی است هر
یکسلسه مشبک منظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بتل خود مرتبط چنانچه
پنداری که یک خانه است و بر اصحاب بصیرت محقق نیست که مثل این ارتباط و التیام جز
بوحده صانع صورت انتظام ننهد چنانچه از ملاحظه صنایع صنایع متعدده بصره
صاحب و شر این معنی مشکف کرد که با وجود آنکه بحقیقت موجود هر یک یک چیزند
محققین اهل دانش و پیش مفرات که مؤثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست
بواسطه آنکه مصور صور مختلف است بسی منافرت و مناکرت میان مصنوعات اشیا
ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اخوات متغیض شو شد و معلوم کرد که اینچنین
وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقعست جز بوحده صانع آن نمیتواند بود چنانچه
مضمون کریمه کوگان فیها الهة الا الله لفسد ثابتهی از آنست و اهل اعتبار از این
تنبیهی کافیه کران فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الا بآیات لا ولی الا
تمام شد سخن محقق و از تحقیقات سابق معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی فطریست
و وحدت او نیز بدیهی و قطعیست و هر یکی بعبیه اله دارند و مقیم یک درگاه اند و اتفاق عقول

لیاب

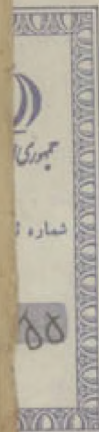
مستقیمه بر این معنی واقع است و اکثر ثنوت نیز مبدأ اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و نور
قدیم است و امر من و ظلمت از او پدید آمده است و حادث است و قلیل از ایشان بظاهر اظهار
قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تأمل کند اذعان بوحدهت بین این دو زفات و ایهیه
ایشان را هر جا هلی که بشود بطلان آنها را بالبدیه میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که اگر خدای دیگر بود بایست کتابها و رسولان او نیز
مابین این دو برههافت قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کلام و قیاض مطلق باشد و
یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند
اگر العباد اذ بالله خدای دیگر میبود و نیز سیاحت پیغمبر برای شناساندن خود و عبادت
خود بفرستد نیز قادر بر نبوت و عا جز است یا حکیم نب و تجل و جاهل است و محکم از این
صفات بر واجب الوجود و انیت و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله کجایش ذکر
انها ندارد و اما آنکه تنها جمادی چند فک نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوق و
که مقرر و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند از آن واضع است که احتیاج به
بیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین اسلام است **دویم** آنکه حق تعالی یک نیست و جسم
و جوهر و عرض نیست و او را مکان و جغتی نیست باید دانست که موجودات با مرکب است
و مرکب است که اجزا داشته باشد در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط
و بدن و عناصر را در بدن مثل جنس و فصل و بیض است که جزوی داشته باشد
و حق تعالی بیض مطلق است و او را جزو نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو
خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و واجب الوجود با لذات
و عرض نیست مانند سماهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بجل و هر محتاجی ممکن
و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت
نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا
متزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکان بمکان یا از محل بجا و محال است زیرا که
ایشان از لوازم جسم و جسمانی است **سیم** آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است

جمهری
شماره
۵۵

لیس گشاید شیخ و شبیه و نظیر ندارد که با او معارضه توان کرد و در آفریدن اشیا معین
و یا وی نداشته باشد و اعتقادی که بعضی از غلام دارند که حق تعالی رسول خدا و انجمن مدعی است
انده علیهم را آفرید و خلق عالم را با ایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز غیر افعال بنده است
چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست و بدیدن سرور را که او نتوان کرد و در دنیا و دنیا آخرت و
این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است و آنچه توفیق
میکند که برخلاف این وارد شده است باور آن بدیده دل مآول است چنانکه حضرت امیر المؤمنین
فرمودند بنزدین و او را بدیدن عالم مشاهده دیدن و لیکن دیده است او را درها بحقیقه های ایمان و باید
دانست که گنه ذات و صفات کالیه خداوند عالم را بغیر و کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزماصلی الله علیه
که اشرف مکنونات و افضل عارفان اقرار بجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک
یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناخت است و حق تعالی فرموده است که و ما قلد رؤایه
حق قدیر یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار است و فرموده است
لا تدیرکم الا بقضائهم و هو یدیرکم الا بقضائهم یعنی ادراک نمیکند او را و دیدها و او را که میکند
و دیدها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیده دها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیدن سر
و اینها بسیار بر حواس ظاهر ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بویدن و لمس کردن و چشیدن
و بجاوس باطنه نیز ادراک آن توان کرد مانند وهم و خیال **پنجم** آنست که جناب قدس الهی محل
حوادث نیست که احوال مختلف را وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و دل تنگی و باری
و لذت و الورود و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل
هم مقوله از مقولات نکرده عرض نیست زیرا که انصاف باین عوارض همه دلیل بر نفی
احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج منزه است و محل سخن در این باب آنست که آنچه
از صفات کالیه الهی است حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که
اگر آنها حادث باشند حق تعالی پیش از عرض آن صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود
و اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او و انیت و اگر
آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عرض او محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست

در حقیقت ذات و کد صفات با او
باشد و ضدی ندارد که

و محقق فعل است حادث میر مانند خالق و رازق و مجی و مبت زیر که حق تعالی را ناله
خالق نبوده و الا باید که عالم قدیر باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفات کمال حق تعالی
نیست که از عدم او نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کالات قادر بودن بر ایجاد است که در
هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه
باشد که دوام فعل صفت نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد دیدار این روز
بوده باشد و اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است میر
زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعل آورد نقص او خواهد بود نه کمال او
چنانچه گفته اند که صفت ذات است که حق تعالی را با آن موصوف کرد و بعضی آن موصوف نتواند
بود و صفت فعل است که با آن صفت و ضد آن موصوف تواند بود اول مثل علم که علم الهی بهیچ
تعلق گرفته است و بیجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق قادر
بر هر ممکن است و بجز را بهیچ وجه با وصف نتوان داد دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا
آسمان را آفرید و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبود مخلق نکرد و زید را خلق کرد
و پس را خلق نکرد و بزرگ کردن موصوف کرد و بزرگ اندیدن نیز موصوف کرد و بزرگ
غنی و دیگر را فقیر کرد و اندیدن و هیچ یک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست
زیرا که ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت
مواد ممکنات و هر چیز را در خور قابلیت و عاده مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود
داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود و مصلحت و مصالح
کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت میباشد و بهمین نحو میباشد اما باعتبار اختلاف
مواد و قابلیتات در یک زمین کل و سنبلیله و میوه و در زمین دیگر خار و بیابان ظاهر
میکردند و در یک زمین اشجار و اثمار و در دیگری بارانها و بعل می آورد و یکجا نراند
میکردند و دیگری با ویران و همه از یک بارانست بیت هر چه هست از قامت ناسا بپایند
و رنه قشرب تو بر بالای کس کوتاه نیست و در این رساله زیاده بر این مناسب نیست ششم
است که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار است چنانکه فرموده و بسم الله الرحمن الرحیم



قادر عوّه یا یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو است بر بخواند و از آن نامها واسمهها و اسماء
بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغير نامها که در
آیات و اخبار وارد شده است بخوانند و حق آنست که نامهای خدا را در چندین محل و در
و خادشند و بعضی از ستیان قایل شده اند که نامهای خدا غیر اوست و این سخن بهیچان شیعه
و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بدین
معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شرکی قرار داده و هر که عبادت کند
ذاتی را که این نامها را با او طلاق میکنند و او را یکی یکی پرستید است هفتم آنکه حق تعالی
با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و او را زن و فرزند نمیشناسد و در چیزی مخلوق
نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند خداست یا خدا را در او حلول
کرده است یا با او متحد میشود و اینها همه مستلزم عجز و نقص خدایتعالی است و کفر است
و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی اشیا را یا آنکه ماهیان ممکنه امور اعتباری
و عارضه ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد میشود همه
این اقوال عین کفر است و زندقه است و همچنین بعضی از غالبان شیعیان گفته اند که حق
در رسول خدا و ائمه مدعی علیهم السلام حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت
ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه با صلوات الله علیهم از ایشان شری کرده اند و ایشان
لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمیع
ایشان را بدو هلاک کرد هشتم آنکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چه غیر
جناب مقدس اوست حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند اگر چه در
و قدم را سکا بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاق ارباب ملل است آنست که آنچه غیر
حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و از منزه وجودش از ظرف از امتنا هیت و بغير حق تعالی
وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانیان بلکه جمیع ادیانست و آیات و اخبار که در
صریح این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدو حدیث از کتب معتبره
ظاهر و عام در این باب ایراد نموده اند با دلایل عقلیه و جواب شبهه فلاسفه و در احادیث

اینکه حق تعالی را
نامهای بسیار نیکو
است و احوط آنست
که خدا را بغير
نامها که در آیات
و اخبار وارد شده
است بخوانند و حق
آنست که نامهای
خدا را در چندین
محل و در خادشند
و بعضی از ستیان
قایل شده اند که
نامهای خدا غیر
اوست و این سخن
بهیچان شیعه
و در اخبار وارد
شده است که هر
که باین قول
قایل شود کافر
است و هر که
عبادت نام و
معنی هر دو
کند با خدا
شرکی قرار
داده و هر
که عبادت
کند ذاتی
را که این
نامها را با
او طلاق
میکند و او
را یکی یکی
پرستید است
هفتم آنکه
حق تعالی
با چیزی
متحد نشود
زیرا که
اتحاد اثنین
محال است
و او را زن
و فرزند
نمیشناسد
و در چیزی
مخلوق
نمیکند
چنانکه
نصاری
میگویند
که حضرت
عیسی
علیه
السلام
فرزند
خداست
یا خدا
را در او
حلول
کرده
است
یا با
او متحد
میشود
و اینها
همه
مستلزم
عجز و
نقص
خدایتعالی
است و
کفر است
و آنچه
بعضی
از صوفیه
میگویند
که حق
تعالی
اشیا را
یا آنکه
ماهیان
ممکنه
امور
اعتباری
و عارضه
ذات حق
شده
اند یا
آنکه
خدا در
عارف
حلول
میکند
و با او
متحد
میشود
همه
این
اقوال
عین
کفر
است
و زندقه
است
و همچنین
بعضی
از غالبان
شیعیان
گفته
اند
که
حق
در
رسول
خدا
و ائمه
مدعی
علیهم
السلام
حلول
کرده
است
یا
با
ایشان
متحد
شده
است
یا
بصورت
ایشان
ظاهر
شده
است
همه
کفر
است
و ائمه
با
صلوات
الله
علیهم
از
ایشان
شری
کرده
اند
و ایشان
لعنت
کرده
اند
و امر
بقتل
بعضی
از
ایشان
نموده
اند
و حضرت
امیر
المؤمنین
صلوات
الله
علیه
جمیع
ایشان
را
بدو
هلاک
کرد
هشتم
آنکه
حق
تعالی
در
قدیم
بودن
شریک
ندارد
و هر
چه
غیر
جناب
مقدس
اوست
حادث
است
و جمیع
ارباب
ملل
بر
این
معنی
اتفاق
کرده
اند
اگر
چه
در
و قدم
را
سکا
بر
چند
معنی
اتفاق
میکند
اما
آنچه
اتفاق
ارباب
ملل
است
آنست
که
آنچه
غیر
حق
تعالی
است
وجودش
ابتدائی
دارد
و از
منزه
وجودش
از
ظرف
از
امتنا
هیت
و بغير
حق
تعالی
وجودش
ازلی
نیست
و این
معنی
اجماعی
مسلمانیان
بلکه
جمیع
ادیانست
و آیات
و اخبار
که در
صریح
این
معنی
دارد
بسیار
است
و فقیر
در
کتاب
بحار
قریب
بدو
حدیث
از
کتب
معتبره
ظاهر
و عام
در
این
باب
ایراد
نموده
اند
با
دلایل
عقلیه
و جواب
شبهه
فلاسفه
و در
احادیث

معتبر و آورده است که هر که قابل شود بقیدی غیر حق تعالی است **باب سیم در بیان**
 صفاتی که متعلقات بافعال حق تعالی و در آن چند بحث است **اول** آنکه مذهب امامیه
 است که حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنست که فاعل قادر بر آن فعل را بکند مستحق
 مدح و ثواب باشد و قبح آنست که فاعل قادر بر آن را بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را
 فی نفسه قطع نظر از اوارد شدن هیچ وجهی میان آنکه مستحق مدح یا ثواب و مذمت
 با عقاب میگردان و آن جهت را گاه هست بیدیه عقلی که در فهمیدن آن نیکی یا است
 گفتنی که دفع رساندن و قباح دروغ گفتنی که ضرر رساندن و گاه هست که بفکر معلوم میشود
 مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که دفع رساند که علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر
 و گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها و لیکن بعد از ورود شرح حسی و قبح آنها را
 میداند مثل حسن روزه و زنا آخر ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و آشامیدن از اهل
 ستمه میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود
 و هر چه را نهی کرد قبح میشود پس اگر مردم را امر بزیان میگرد حسن میشود و اگر نهی از زیان میکند
 قبح میشود و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بان از آیات و اخبار بسیار وارد است
دوم آنکه صانع عالم فعل قبح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبح
 یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بان فعل قبح
 یا قادر بر ترک است و احتیاج بان ندارد اما بعثت آن فعل را میکند بنا بر اول وجهی خدا
 لازم می آید و بنا بر دوم بر عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاقت و هر چهارم بر
 حق تعالی محالست پس قبح را از او صادر نمیتواند شد **سیم** آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که
 اختیاری ایشان نیست تکلیف بان نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بنده بکنان بر فعل
 خود مختارند و خود فاعل فعل خودند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه
 و معتزله باین قول قایلند و شاعره که اکثر اهل ستمه اند میگویند فاعل هر افعال بنده خدا
 و بنده بکنان مطلقا در آنها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند
 و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد

مجموعه
شماره
۵۵

اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه **اول**
 آنکه مایه عقل و وجدان خود میبایم که فوق است در افعال ما میان حرکت و عجز که با اختیار
 است و حرکت کتاب که با اختیار خود میکنیم و همچنین فرق میبایم میان آننگی از بام بریز
 افتد یا کسی از بام بریزد و اگر هیچ فعل از اختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان
 این افعال **دوم** آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است
 از معصیت و وعده عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد با اختیار ایشان نبوده باشد
 تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای
 خود را بریند و بگوید برو فلان چیز را بیا ورو او را از نیک جرات آوردی یا گوید یا سمان برو
 و زن که چرا رفتی و دانستی که فعل قبح برخدا روا نیست و کیت ظالمتر از کسی که کفر و معصیت
 بردست و دل و زبان کسی را اختیار او جاری کند و او را ببدالابد در جهنم بسبب این بسوزد
 و خود در بسیار جای از قرآن میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگانش **سیم** آنکه حق تعالی
 در مواضع بیشمار از قرآن مجید مدح مقربان بارگاہ احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان
 در کاه عزت نموده بر کفر و معصیت و اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان
 سفاقت و بیخردی خواهد بود و برخدا محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است
 که نه چیز است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تقویض است که ایشان را بخود واکلاشته
 باشد بلکه امر است میان آن دو امر و اگر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنوعی
 و بنوعی بار آورده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعطاء و جوارح و قوای
 و روحانی و آلات و توانی که در فعل در کار است از جانب خداست و امر بین امرین نیست
 و حق آنست که مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد زیاده از این است زیرا که هدایات خاصه
 و توفیقات برای کسی که مستحق آنها باشد نیت و اعمال حسنه او دخل است در فعل طاعت
 و خذلان خدا و او کذا داشتن او را بخود دخلت در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمی رسد
 که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند اقاوی که دو غلام داشته باشد
 و هر دو را بیک فعل مامور سازد مثل آنکه ببرد و بگوید که فردا بروید و فلان ستاع را از بزرگان

کتاب
الاعمال

ص ۱
ص ۱
ص ۱

هر يك بخريد و هر يك كراين كار را بكنيد صد دينار باميدم و هر يك كه نكند ده تان يا زيادتر
اگر بهمين انگفا نكند در باب هر دو ويكي كند و كي نكند انكرا كه ده است مستحق صد دينار است
و انكرا كه ده است مستحق ده تان يا نه است و اگر يك غلام فرمان بر دار تر است و خدوات بيشتر كند
و او را دوست تر ميدارد بعد از انكه هر دو اين تكليف كرده باشد و حجت را تمام كرده او را بپشت
مطلبد و ملاطفتها و مهربانيها مي كند و تا كند مي كند انكه البته فردا آن خدمت را بكن و شب
از براي اطعامي مي فرستد و الطاف زياده نسبت باين غلام مي كند و فردا اين غلام خدمت را
مي كند و آن ديگر نمي كند اگر اين را صد دينار بدهد و او را ده تان يا نه بزند و بچسبي او را مژنت
نمي كند زيرا كه اين غلام در كردن مجبور شده است و زور او را نكردن و هر دو با اختيار خود كرده اند
و حجت اقرار هر دو تمام است اين قدر بخليت حق تعالى در اعمال عباد از آيات و اخبار معلوم
ميشود و بهمين قدر انگفا بايد كرد و خوشتر بسيار در اين مسئله نبايد كرد كه در غنايت شك است
و محل لغزش اقدام و نهني بسيار در اخبار از تفكر در اين مسئله وارد شده است **چهارم**
انست كه لطف بر حق تعالى واجب بحسب عقل و لطف اديت كه مكلف دانزد يك كرده اند
بطاعت و دور كردن او از عبادت مانند فرستادن پيغمبران و نصب كردن امامان و وعده
و وعيد و ثواب و عقاب و امثال اينها **پنجم** انكه حق تعالى حكيم است و كارهاي او منوط
بمحكمت و مصلحت است و فعل عبث و بيهوده از او صادر نميشود و او را در افعال اغراض
صحيح و حكماي عظيم مخلوط مينمايد وليكن غرض در افعال الهي عايد بندگان مي كند
و غرض او تحصيل نفع از براي خود نيست و بر اين قول اتفاق كرده اند اماميه و معتزله
و حكما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل يا غرضيست و آيات و اخبار و احاديث بيا
بر بطلان اين قول دلالت مي كند و اكثر اماميه را اعتقاد انست كه انچه اصل باشد از براي
خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالى واجب و بعضي از متكلمين را اعتقاد انست كه ميتا
فعل الهي متضمن مصلحت باشد و اصل بودن ضرر و نيت و ظواهر تفكر در اين مسئله نيز ضربه
ثبت **باسم چهارم** در مباحث ثبوت و در آن چند مقصود است **اول** انكه
اماميه را اعتقاد انست كه بعت پيغمبران بر حق تعالى واجب عقلا و زيرا كه لطف بر خدا

جمهوري
شماره
۵۵

معصيت

واجب باجماع شيعه و خصوص متواتره و جميع انبيا از اول عزرا تا آخر معصومين
كه اهان كبيره و صغيره و عدا و سهوا و در اين باب اوله عقليه و نقليه قايم است و سهو و نسيان
بر ايشان در تبليغ رسالت و وحى البته جائز نيست و الا بر قول ايشان اعتقاد نتوان كرد و ان
در غير آن از امور عادي و عبادات بان مشهور مي ان علي اماميه انست كه جائز نيست و بعضي
دعوى اجماع كرده اند و اين با نويه و بعضي از محدثين گفته اند كه سهو شيطاني بر ايشان جائز نيست
اما جائز است كه حق تعالى ايشان را بر سهو وارد از براي مصلحتي چنانچه حضرت رسول صلى الله عليه
در نماز ظهر يا عصر سهو كرده و بيشه اول سلام گفت و چون بخاطر انحضرت آوردند بخوان
و در ركعت ديگر كرد و گفته اند حق تعالى براي شفقت بر امت چنين كرده كه اگر كسي در نماز سهو كند
مردم او را سرزنش نكنند و ديگر انكه در ايشان كان خدايي نكنند و اكثر علي اين سهو را واقع
نميدانند و احاديثي كه در اين باب وارد شده است حمل بر تقير كرده اند و بايد دانست كه معصوم
در ترك گناه مجبور نيست و ليكن حق تعالى نسبت باو لطفي چند مي كند كه او با اختيار ترك معصيت
كند يا انكه بسبب قوت عقل و فطانت و ذكا و كمال اهتمام و طاعت حق تعالى و تصفيه باطن ايشان
اخلاق و خليه ان باخلاق حسنه ميرشترسد كه محبت جناب مقدس الهي در دل او
كرده و از قيد شهوات نفساني و خيالات نفساني رهايي يابد و بواسطه خود را منظور منظور
پروردگار خود اند و غير انچه رضاي محبوب او را دانست بر كرد خاطرش نكند و اگر نادان خيال
معصيتي در خاطر او در آيد ملا حظ جلال الهي نكند كه كبريا مون ان كرده و اجتناب نكند انكه
در حضور چنين خداوند جليلي كه بوسه مراقبا و است و ترك معصيت او كرده و باين است
معصيت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد كه جمعي كان كرده اند كه حق تعالى او را مجبور
مينماید بر ترك معصيت هر اين معصيت برلى او كمالى نخواهد بود و بر ترك آن نواي نخواهد شد
و بدانكه آيات و اخباري كه موم صدور معصيت است از انبيا عليهم السلام ما اول است بارتكاب كنند
و ترك اولي و چون نسبت بجلال مرتبه ايشان اين عظيم است تغيير انان بمعصيت نموده اند
و وجوه ديگر دارد كه در حيق القلوب ذكر كرده ام و انچه در تفاسير و تواريح ذكر كرده اند از قصه
انبيا عليهم السلام كه مستحقين خطاي ايشان است از موضوعات و مغفرت است ستيا ناست كه انكه بپرو

واجب است

برهشته اند و برای آنکه خطاهای مختلفی وجود خود را محسوس کند و بکس خود ابراز کرده اند
و جمیع اینها ضامن شمع بر اینها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر اینها از طرق اهل
بیت علیهم السلام بسیار است که در کتب عربی و فارسی او را آورده ام و این رساله گفتاویز و گاهها دارد
شیرینانها اعتقاد و بر اینها اعتقاد بسیار کرده **هم** طریق و اذ من حقیقت پیغمبر این معجزات را
که دعوی بر سر بیست و نه معجزه را و او را در توان کرد چنانکه گفته اند **بیت** ای صاحب الجبروت و
پسین بر دست حق پیاورد است چنانکه شخصی دعوی کرد که من از جانب پادشاه امریاب
اطاعت من بکنید بجزر گفته او کسی را و فواید بکنند تا چنانچه این جانب پادشاه مانت در قهر و انشا
که مخصوص پادشاه باشد داشته باشد و معجزات مثل آنست زیرا که معجزه فعل است که بشیران
بآن عاجز باشند و در خلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوی پیغمبر ظاهر شود پس اگر فعلی
باشد که از غیر صادر شود آن معجزه نیست مانند طلوع غروب و حیل از باب شعبه و اگر فعلی
شده باشد و موالی عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع افتاب که معجزه
انست که افتاب بحال طلوع نمیکند و اگر مقارن دعوی پیغمبر باشد و از او است میگوید
نه معجزه مثل نمایان حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوی پیغمبر کند که بگوید خدا مرا برای ریاست
درین دنیا و دنیا و آخرت فرستاده است و دلیل من اینست که حق تعالی ما را ازین ماه را بدو نیز کرده
تا این ماه را ازین ماه و در همان ساعت آن امر واقع شود و اینها را و اینها را و اینها را
زیر آنکه خدا بر هر چیز قادر است و علمش بر هر چیز حاضر است و ما است چنانچه بیان کرده ایم زیرا که
این کتاب باشد دعوی او قبیح خواهد بود و اطاعت ما را و اقیح شیر خدا اعانت و قبیح
خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا حالت چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق
مدعا باشد نه آنکه بصدق پیغمبر بگوید و اگر موافق باشد و خلاف آنست که صاحب معجزه
تعلی کرده اند که مسئله کتاب دعوی پیغمبر میگوید آنکه گفت که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
دعا کرد و در ششاد و کسی را طلبید که بیست و شش کوزه بر او بریزد و او را در ششاد و گفت
که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در ششاد و کسی را طلبید که بیست و شش کوزه بر او بریزد و او را در ششاد و گفت
این معجزه در جبهه آنرا که درین انشا است ششاد شد و این معجزه مذکور خواهند بود **هم** باید که

مجموعه
شماره
۵۵

پیغمبر افضل از جمیع است خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل منصوص و غیر افحش
و باید که عالم باشد جمیع علوم و کلمات او با آنها محتاجند و باید که صفات کامل موصوف باشد
مانند کامل عقل و در برکی و فطانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار و بکرم
بر خود و غیره مدد بر ورافت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت خلق
و علی و اهل بر و منزل باشد از صفات ذمیه مانند کینه و ظلم و بغل و حسد و حرص و بخت
و قیاس و حب مال و جاه و کج خلقی و جبین و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند غرور و
و کوری و تکبر و تکلی و امثال اینها و از قبح که ولد زنا و شبهه باشد و بدانش و بی باشد
بلکه مستغنیای و بی داشته باشد و مثل جوانی و مجامعی و حمالی و بظاری و کارهای کثرت
مروت باشد و از اوصاف دشواری خوردن در میان بازارها و در حال راه رفتن و
امثال اینها و این امور را بعضی از علی ذکر کرده اند و در بعضی سخن میبرد و بدین پیغمبر است
که از اعداد حضرت رسول الله علیه و آله و سلم آورده اند همیشه سلطان بوده اند چنانچه بعد از
مذکور خواهد شد و اما بدین سار پیغمبران اگر چه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید که سلطان باشد
از آن جهت ثابت نیست و دلیل عقل و نقل بر آن قایل شده و بعضی از اخبار که در باب احوال
حضرت علیهم السلام و اخبار و آورده شده که کلامی خلاف امر دارد و توقف در این باب اولی است **هم**
علی و امیر ائمه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه
و بر اخص من احادیث بسیار است و او را عقلی نیز عیب نگفته اند و میان مخالفان خلاف
نسباده این مسئله است و عدد انبیاء علی نبیا و المرسلین ثابت نیست و مشهور و صدق
و چهار هزار است باید بحسب اعتقاد که جمیع انبیاء و اوصیای ایشان بر مقتضای انجیل
قرآن مجید وارد شده است و نبوت ایشان ضروری در اسلام است مانند آدم و شیث و نوح
و یونس و هود و صالح و عیسی و یونس و موسی و عیسی و اخی و یعقوب و
یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقرار نبوت و حجت ایشان واجب است
و هرگاه انکار یکی از ایشان کند کافراست و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل
از همه پنج نفر است نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اولی و اولی

میامند و شریعت ایشان مانع شریعت پیشین است و فصل از هر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 و بعد از آن حضرت ابراهیم علیهم السلام از سایر انبیاء افضل است و حرفی در رسولی وجود مختلف
 کرده اند بعضی گفته اند که رسول است که ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن است
 در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند که رسول است که معیوث شود بر جماعتی و نبی شامل
 آن است که بر کسی معیوث نباشد و بعضی گفته اند که رسول است که کتابی یا شریعتی داشته باشد
 و نبی شامل آن است که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبر
 چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود معیوث بوده است و بر دیگری معیوث نبوده و پیغمبری
 بوده است که در خواب میدید و صدای ملک را میشنید و در بیداری ملک را نمیدید
 و معیوث بر احدی نبوده است و بر او الهامی نبوده یعنی تابع پیغمبر دیگر نبوده است مثل اوط که
 تابع ابراهیم بود علیهما السلام و پیغمبری بوده است که در خواب میدید و صدای میشنید و
 ملک را میدید است و بر کسی معیوث نبوده است اما تابع شریعت پیغمبر دیگر نبوده است
 مثل یوسف علیهم السلام و آنکه در خواب ببیند و صدای بشنود و ملک را در بیداری ببیند و خود
 صاحب شریعت باشد امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی است که در
 خواب می بیند و صدای ملک را میشنود اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول است که صدای
 میشنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را می شنود
 و او را نمی بیند و بدانکه خلافت کرده اند و آنکه آنرا از جن پیغمبری معیوث شده یا نبی و آنکه
 انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان معیوث گردید و آن ثابت است
 و توقف در این مقام اول است **در بیان حقیقت پیغمبری** محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب
 ابن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوی نبوت نمود و معجزات با او
 بسیار بطریق دعوی خود ظاهر ساخت و هر دو متوازن است اما دعوی پیغمبری پیش همه
 ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوی پیغمبری کرد و اما معجزات پیغمبر ایشان حضرت زبانه از
 حد و احصاء بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق حضرت معجز بود و متوازن بر معجزات
 آنحضرت دو نوع است **اول** قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرت است که تا

محمد بن
 شماره
 ۵۵

در زیارات باقیست و در هر زمان که پیغمبری معیوث میشد یا پیغمبر یا از جنس نبوت
 بود که در آن زمان شایع بود و اهل آن زمان بدان ماهر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام
 باشد چنانکه در زمان حضرت موسی علیه السلام چون مدار بر حق تعالی و عصا و یدریضا
 و امثال آنها اندک قوم او از ایشان مثل آنها عاجز شدند تا آنکه در آن جنس ماهر بودند
 و در زمانی که حضرت عیسی علیه السلام و ایزد علیه السلام معیوث شد چون امر از زمین بسیار بود
 طبیبان حاذق و ناسخ و جالبیوس و امثال او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن و کور
 روشن کردن و غیره و بعضی از اشخاص و امثال ایشان آوردند که شبیه بفعل ایشان بود اما از
 نوع فعل نبوت نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه محمد بن عبدالله علیه السلام معیوث گردید
 در میان عرب چون خدا بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ
 می آوردند و بر کسب می آویختند و بیان فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود
 و فرمود اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند
 آورد پس فرمود که سوره مثل این قرآن را بیاورید و نتوانستند چیزی فرمود که یک سوره
 از مثل این قرآن را بیاورید ایشان متوجع شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوکبی را برد
 و آن حرفی که در کتب آنحضرت داشتند و در کتب جنکها عظیم و کشته شدن و سایر
 شدن گردید و آنچه از ایشان خواسته بود بسیار آوردند اگر قادر میبودند البته میآوردند
 با و غیر قطع او در میان عرب و علما و ادایان و مدعیان اهل کتاب و در زمانهای بعد از
 آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف و مستان آنحضرت بودند
 شما و درین وقت آنستند و درین معلوم شد که از جنس فعل نبوت است و فعل خالق
 عالم است که آنحضرت پیغمبر نبوت حق تعالی است این امر بر زبان او جاری نمیکرد و الا انرا
 بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قیاح لازم میگردان قبیح است و خدا تعالی
 بقریب محالست و در وجه آن قرآن مجید خلافت که آیا از غایت فصاحت و بلاغت
 یا از آنکه هرگاه اراده معارضه میکردند حق تعالی قلوب و سقا فغان ایشان
 میبود که ایشان نمیتوانستند نمود و آنچه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود ولیکن حق

است که اعجاز از چندین وجه بود **اول** از جهت فصاحت و بلاغت و تفاوت کلام
 اجمعی که قرار می شود امتیاز از امتیاز دیگر می شود و هر قدر از آن کلام در میان کلام
 فصیحی واقع شود مانند یا قوت ربانی و لعل بدخانی و مبدی خشد و جمع فصیحی
 حریفان و بلغای فطانتان از علقان فصاحت و بلاغت او غنی و اندر و روایت کرده اند که هر که
 سخن بسیار بگوید یا شعر فصیحی بگوید برای معارف بر کفایت او بخت و چون از قبیل
 یا ارض یا لعل یا لعل نازل شد هر ازیم رسوای در شب آمدند و نوشتهای خود را بر
 کوفتند و پنهان کردند و در **دوم** از جهت غزبات اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصاحت و
 و خطبات ایشان نماید و این نظم عجیب و شبهه با این اسلوب غریب نماید و در جمیع بلغای آن
 زمان از غزبات که مستحق و سزاوار بود **سوم** عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است
 وَلَوْ كُنَّا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا میسر می شد
 می یافتند و آن اختلاف بسیار بود که از چشم کلامی با این طول صادر شود و نمیشود که مثل
 بر تافض و اختلاف بسیار باشد از جهت یکی از جهت اختلاف فکر و مضمون و خصوصاً
 و قیاس که از آن کلام صاحب خط و سبک باشد و دیگر از آیه و سور و سوره و توبه و نوبت و کلام
 نویسنده چنان متفاوت و دشمنان او باشند و دیگر اختلاف در فصاحت و بلاغت که در فصاحت
 و خطب فصیحی اگر یک فقره را شصت است فقره دیگر شصت فقره و اگر یک فقره را شصت
 بیت دیگر واهی است و اگر یک بیت را شصت بیت و هر یک که در این طرز است و کلامی که
 از اول تا آخر همه در اعلا و ریاض بلاغت و معانی و معانی و معانی و معانی و معانی و معانی
 صادر می شود و هر که از کسی که هیچ کوزه اختلاف و ذات و صفات و احوال و افعال و شریعت
 از جهت اشغال بر معارف دینی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصاً اهل مکرم علم
 مرقش شده بود و از جهت پیش از جهت اشغال از علمای اهل کتب و قریب به معاشرت
 تمییز و مسافرت و بیاد دیگر که در میان علمای کلام و حکما در چندین هزار سال
 در معارف الهی فکر کرده اند و در هر سوره و آیه یا حسن و جویبار و در هر سوره و آیه یا حسن
 عقول سلیمه و اقیام مستقیم و دانش و علم و آفاق و انبساط و در هر یک از اینها و در هر یک

جبرک
 شماره
 ۵۵

عدم فهم علم و ادب شهروان فاق بود و از نور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مضبوط
 ساکنان سب طباقات کرد و در علمای جهان در آنکس اندک علم و ایمان محتاج با ایشان شده
 از جهت اشغال بر آداب کرمه و شرایع قومیه زیرا که در مکارم اخلاق آنچرا حکما و علمای در
 فکر کرده بودند در هر سوره اعضا فایان بیان شد و در شریعت قانون چند برای نظام
 احوال ارباب و در رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرت و حدود و احکام و عقا
 و حریم و مقررات اندک کرده و باب هر چند علمای زمان و عقلای جهان تفکر نمایند و نمیشد
 از آن نیستی اند بافت و در هیچ امری قاعدت بهتر از آنچرا در کلام معنی نظام و شریعت است و انما
 و علی الله التمسقر کرد این نمیتواند ساخت و اگر کسی عقل خود را جمع نماید میداند که
 از این معجزه عظیمتر نمیتواند **ششم** از جهت اشغال بر قصص انبیای و سالفه و در زمان
 که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بود و دیگر از آن خصوصاً اهل مکرمه و اربابها اطلاع نداشت
 و بخوبی بیان نموده که با وجود معارف این بحساب خصوصاً اهل کتاب که نتوانستند که
 نگذیرا حضرت فایند و در هیچ جزئی از اجزای آن قصصها و آنچرا مخالف شهرویان ایشان بود
 حقیقت از ارباب ایشان ظاهر کرد ایندالت کشن و بر آتشیدن حضرت عیسی علیه السلام و الهی
 علی السلام و آنچرا در کتاب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند و ایشان ثابت گردانید مانند
 قصه سکار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که در کتاب جنوع القلوب ابرار نموده امر
هفتم از جهت سوز و آفات کرمه است که شقایب جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع
 تسوایف نفسانی و وسوسه شیطانی و آس از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندوخته
 و سوز و آفات و وسوسه و زحاف هست و بخار و صادقه معلوم کرده و در تشریفات و آفات و حیل
 در دلهای قلوب و شقایب و در دلهای جناب معتمد و بانی و نجات از سورت مشتهیات
 عسل و زلاله و آفات که مساحره فی انکاران فایند یا عاقل را در آن مجال نامی باشد **هشتم**
 از جهت اشغال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حقیقت را بر آنها اطلاع نیست و اینها
 بر آفات که احادیث آن نموده و آن بود و هفت **اول** است که در بسیاری از آیات کرمه خبر
 داده است یا آنچرا کافران و منافقان در خانههای خود می کشند و یا یکدیگر را از میان می کشند

میباشند و در خاطرهای خود میکنند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت نمیکردند
و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون حقی میگویند خایف میشوند و میگفتند ایست
جبرئیل یا حضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر در حیوة القلوب ذکر کرده ام
و هجدهم آنکه در بسیاری از آنکه کرمه خبر داده است مامور آیند که قید خدا را بر آنها ملایم
نماید پیش از وقوع آنها مگر بعضی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابوطیب و جمعی دیگر
خبر دادن از ستم بود از آن روایت است و چنانچه شد و تا حال پادشاهی در میان ایشان هم
رسید و در هر شهر و دیار و در هر حال و در کار و در تجارت ایشان مثل میرند و خبر دادن
فایده برای اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه معظمه و برگشتن حضرت
نبوی آن بلد طایفه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه روم
بر کربلای علم و خبر دادن در سوره که از آنکه از آنحضرت در آنجا بود و خبر دادن از آنکه
آنها که حضرت را ابر میگویند و خبر داده اند از عدم از روی و در آنجا و چنانچه شد
در حیوة القلوب مذکور است **سیده** در میان سایر معجزات آنحضرت بدانکه حق تعالی
بعضی را معجزه عطا کرده است مگر آنکه مثل آن از ویاده بر آن با آنحضرت عطا کرده است
و معجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتابها آمده است و ما
معجزات آنحضرت چند قسم است **قسم اول** معجزات آنکه در آنحضرت و آنکه در آنحضرت
معجزه است **اول** آنکه پیوسته نور از جبین نورانیش ماطع بود و چون ماه شمع جبین
میان آن معدن انوار بر روی او میتابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد و آنکشان
منور میشدند و شمع و شرف میداد **دوم** بوی خوش آنحضرت است چنانچه هر وقت آنحضرت
از راهی میگذشت نادر و زباده همه از آن راه میگذشت میدانست که حضرت از آن راه
رفته است از عطر او و از عطر آنحضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و از آن عطر
دیگر میکردند و او را بوی آنحضرت آوردند و گفت آنرا به همان مبارک کرد و معطر کرد
و در دلو ریخت آن را از مشک خوشبو تر شد **سیم** آنکه چون در آنجا میشد یا از آنجا
آورد یا از آنجا بود **چهارم** آنکه هر که با آنحضرت راه میرفت هر چند راه بلند بود و در آنجا

چهارم
نموده
۵۵

یک روز که از او پرسیدند که چگونه است در آنجا ایستاده است و بر سرش سایه بر آنکه در آنجا
حرکت میکرد **پنجم** آنکه مرغی از لای سرباز کشی پرواز میکرد و جانوری را میخورد و مکن
و غیر آنها بر آنحضرت نمی نشست **ششم** آنکه از عقب میبندید چنانچه از پیش روی میدید **هشتم**
آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملک را
میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملک را میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خاطر هاسیکش
میدانست **نهم** آنکه هر که روی بد بشام مبارکش نمیرسید **دهم** آب دهان هر جامی که افتاد
در آنجا میسر میشد و بر آب میشد و هر صاحب دینی که میباید شفا مییافت و دست مبارک
بر طعانی که میرساند و در آن یک بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه
از زغال و یک صاع جو جایر هفتصد نفر را سیر کرد **یازدهم** آنکه جمیع لغتها را فهمید و جمیع
لغات سخن میگوشت **دوازدهم** آنکه در محاسن مبارکش هفتاد و هفتصد نفر رسیدند و بود که
که مانند آفتاب میدرخشیدند **سیزدهم** مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور آن
بر نور آفتاب زیادتر میکرد **چهاردهم** آنکه از میان آنکشان مبارکش جاری شد که جماعت
کثیر را سیر کرد **پنجم** آنکه پادشاه آنکه ماه را بدو نیم کرد **شانزدهم** آنکه مسکری
دست حق بر پشتش قبیح میگفت و مردم میشنیدند **هفدهم** آنکه خنده کرده و ناف
روم و پاک از لایم خون و غیر آن متولد شد و در وقت ولادت از پا برآمده از سر و چون
بر زمین آمد بوی بهتر از بوی مشک از او لایح بود و فایح کرد بد و چنانچه از معطر کرد پس بد
بکبر بعد افتاد و چون سرازیر شد برداشت دست نبوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود
بوجود ایت حق تعالی و رسالت خود پس نوری از او ماطع کرد بد که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد
هجدهم آنکه هر که محفل شد و خواب شیطان بر او نازل شد **دوم** آنکه فضل که از آنحضرت چنان
میشد بوی مشک از آن می آمد و کسی از آن را غنید و یکد زین مامور بود که آنرا فرو برد **دویم**
آنکه هر چهار پا یکی آنحضرت بر آن سوار میشد و هوا میشد و بر غنید **سوم** آنکه
در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد **چهارم** آنکه جمیع مخلوقات و مایه
حرمت آنحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگذشت خرم میشدند و از آنجا میفرمود

انحضرت سلام میگردند و در طفولیت ماه که او را انحضرت را میخوانید **بیت** و این که
اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمینامد و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش نمینامد
قسم چهارم آنکه حق تعالی از انحضرت عبادتی در دلها افکند و بداند که آن تواضع و شکستگی
و شلقت و رجعت کرد انشکری بر روی مبارکش نظر میخورد که در هر کار فرومایگی و انحراف
میبرد از حق و خود سیر و در دانه و نماد و راه رجس و در دلهای کافران اثر میکرد **قسم پنجم** و این
مهرات و ولادت با سعادت انحضرت خاصه و عامه بطریق مشکوره روایت کرده اند که در
بیاده کثیر لامعه انجمن شهاب الدین از اسعده و سلمه نامی که در دهان سبب شهاب از آسمان
ظاهر شد و حق انکرم و نرسیده که غایتش بر پا خواهد شد و هم کاهنان و هم ساحران ضعیف
و هر یکی که در عالم بود و در افکار و طایف کسی که پادشاهی با نهایت استقامت بنا کرده بود
و هنوز باقیست ببلرید و چنانکه انکه از سر بخت و از میانش شکست و ناله میبرد و حضرت
و ناخال شکستی نظر لها دارد و قصی که بر جبهه او بود خورشید و آری از جوار و کرم بود
و در پاچاهان که از او سپید و خشنه شد و ناخال و آن نمکی است که در شکاف
و انشکاف فارس که هزار سال بود و سپید و خشنه شد و خاموش شد و در شکاف و شکاف
خشت بود و آن دانه جاری شد و در آنکس که از او چهار ساطع شد و در مقام عالم منتشر
گردید و تحت هر پادشاهی و زکون شد و در جمیع بلاد ظاهر و در آنکه بود و در حق تعالی
و ملائکه مقربان و ارواح اصفا و پیغمبران در هنگام ولادت و افراتعداد از منبع طهارت
حاضر شدند و رضوان خاندان بهشت با حواریان نازل شدند و بر قیام و طهارت آنها از طلا و نقره و زعفران
بهشت حاضر کردند و بر روی حضرت امیر المؤمنین بهشت آوردند که او را شایسته حضرت علی بود
ولادت با نهایی بهشت غسل دادند و از عطرهای بهشت معطر کردند و اندر دهنه و بر نیوت و بر پشت
انحضرت دندان نقش گرفت و در حریر سفید که از بهشت آورده بودند چیده و در او را بر جمیع
روحانیان عرض کردند و جمیع ملکه حیوانات انحضرت آمدند و در او سلام کردند و در
ولادت چهار تن که بر عظمه از زمین جدا شد و پنجاب هم و مقدس و روحان الهی و غریب و پاک
و معجزاتی که در احوال و معانی و در ایام نشو و نما ظاهر و غیبه از آن عظمه احصاست

مهری
شماره
۵۵

و برخی در حیوة القلوب مذکور است **قسم ششم** معجزاتی که متعلق با نور عباد و آثار
علویات و انبیا است **اول** شوق حق تعالی و مودت انحضرت و انشقاق انفس
یعنی بر یک شد و قیامت و شکافه شد و ما و اکثر مقربان گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که حق
از انحضرت سخن طلب کرد و حضرت با آنکه مبارک اشاره عیاء کرد و بقدرت الهی بدو چشم شد
و چون در اهل بلاد دیگر رسیدند ایشان نیز خبر دادند که ما ما را در آن شب چنین دیدیم که در دهن
و در بازوهای بیست و بعضی روایت کرده اند که نبی بهشت کعبه افتاد و نبی دیگر که ابوقیس **قسم هفتم**
بر که از ان اوقات خاصه و عامه بندهای بسیار از اسعاف و عیوس و غیره روایت
کرده اند که در روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برای کاری
فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از غان عصار غنث و امیر بر اخص
حضرت رسول صلی الله علیه و آله خود را در دامن انحضرت گذاشت و خوابید و در آن حال حضرت
نازل شد و انکه در یک شوی که افکار و بکجه و چون وحی منقطع شد حضرت فرمود با علی فارز که گفت
بار خدایا منو انستم سر مبارک تو را بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خداوند اعلی در طاعت
و طاعت رسول تو بود افرا بر او و بر گردان آنها گفت و انکه دیدم که افتاب برکت و بلند شد و بجای
سید که بر زمین نایب و وقت فضیلت عصر برکت و حضرت نماز گذار و پنهان آفتاب یکدفعه
روفت و مثل این عجز از بر روی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله
واقع شد **قسم هفتم** تحقیق ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت با سعادت انحضرت
چنانکه مذکور شد **قسم چهارم** نازل شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان **قسم** موهبت
و عقوبت که بر بعضی از دشمنان انحضرت نازل شد **قسم چهارم** اطاعت حواریان و بیانات
انحضرت و سایر انچه در آنها ظاهر است از معجزات مائده مذکور در جوهر خرمایی که انحضرت بر
پشت میزد و چون مبارک ساختند از مغفارت انحضرت و طلبیدن انحضرت درخت را و اجابت
کردن و آمدن نبی و انحضرت و بر و افتادن آنها با اشاره انحضرت و سیر شدن و میوه دادن
خشان و یک ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر انحضرت و یکش درختان خرمایی برای سلطان
و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پایهای اسیر اقدار و انقسم عجز از اسعاده

میرزا محمد علی خان

احصاءات **قسم پنجم** سخن گفتن حیوانات مانند سخن گفتن آهو و شتر و گوز و سوسمار و زرافه و بیا و باقا حضرت در شب غصه و حال گریه و شریقه می نمودند آنحضرت را بر راه و گویا دادن افروغ و حیرانات برسان آنحضرت و از این نوع و بیانات **قسم ششم** مستجاب شدن دعا آنحضرت و زنده شدن مردگان و بیانشدن کوران و شفای یافتن بیماران و این انواع زیاد از آنست که حصر توان کرد **قسم هفتم** استیلائی حضرت بر دفع و شتم و دفع شر ایشان و نماندن ایشان از آنکه از آسمان بر می بارید آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و احد و غیره ظاهر شد و آثارش بر مردم ظاهر گردید **قسم هشتم** استیلائی حضرت بر شیاطین و جیبان و ایمان آوردن جن با آنحضرت چنانکه قرآن مجید بیان ناطق است و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب و در کلام عجمی و کویات **قسم نهم** خبر دادن از امور پنهان و امور پادشاهان و خبر دادن از دولت غنی و فقیر و آنکه ایشان هزار راه پادشاهی خواهند کرد و از دولت غنی عباس و ظلم شدن اهل بیت رسالت صلوات الله علیه و شهید شدن حضرت امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیه السلام و کیفیت شهادت هر یک و آنقرض ملک پادشاهان عجم و بنای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت و در خراسان و خبر دادن از شهادت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و ظاهر دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و یا خواجه و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر غفاری و سیرت و بیرون کردن او از مدینه بلکه آنچرا که اهل بیت و صحابه واقع شد آنحضرت خبر آنحضرت را در وقت غیابی پادشاه حبشه و ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبید الله و آنحضرت در ساعت شهادت ایشان در جنگ تبوک و از شهادت حبیب بن عقیق و دیگران و قتال کعبه و در مکه پنهان گردیدن و خبر دادن آنحضرت از آنچرا که منافقان در خانه های خود می گفتند و آنچه صحابه در خانه های خود می کردند و اگر سردی می کردند آنحضرت می آمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را میسر نمود و که متنی از آنحضرت مناد می شد که از من می مطالب داشت و که کجی نقاصیل او میسر است را خواهد که بجزو القلوب جمع نماید **قسم دهم** در بیان خروج حضرت رسالت صلوات الله علیه و از است و نصوح صریح قرآن مجید در آن دلالت کرده است

نقل از حدیث و از حضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملک و جن و انس و از حضرت
امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام بود و آنچه بعضی از علماء میگویند که حضرت امیر المؤمنین
الفضل از حضرت بود کفایت و انحضرت مستجمع جمیع صفات کامله بشری بود و یکی از عظیم
از معجزات انحضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اختلافات جنس بشری بودند
و مدار ایشان بر عصیت و عناد و فساد و نزاع و تفاخر و تعاس بود و در جمعی مانند حیوانات
غریبان میشدند و بر دوش و کمر دست بر میزدند و صفیر میکردند و در بعضی مانند وحش
ایشان چنین بود و از این معلومست که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و حال که زبان از هزار
سال از بعثت انحضرت گذشته است و شریعت مقدسه ایشان را طوار که با اصلاح ارباب
کسی در دنیا و مکه این تراش اهد می کند و کبریا که شرف انعام بر ذریه و در دنیا
چنین کرد و می آید بجهت جمیع اختلافات و طوار است و در آن عالم و حیوانات
و عقاوت و شجاعت و قوت و سایر صفات کامله علی و خاصه و مآثر که با خدا و این کتاب
نوشته اند و عشری از اعشار آنها را احصا نموده اند و بجز اعتراف نموده اند و قلیل از اعشار
در کتاب جنوع القلوب یاد نموده اند و اینها اجماع امامیه و معتقدان بر آنکه بعد از نبوت
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه هم سلطان بوده اند تا اتمام طایفه از ایشان و احصا
بوده اند و همچنین که فرموده اند و آنرا که کتب نبوی و حدیثی از ائمه علیهم السلام است و بلکه عموماً
بود و چون او را تربیت کرده بود و او را بهر می گفت بلکه بدش تاریخ بود و سلطان بود و حاکم
که دلالت بر خلافت او یکدست محمول از فقیر است و عهد افتد و ائمه هر دو سلطان بود و هر دو
المطلب از او صیای حضرت ابراهیم علیه السلام بود و همچنین بعد از آن حضرت اسماعیل علیه السلام
هم از او صیای بودند و حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت اسماعیل علیه السلام بعد از انکه از اهل
وصی بود و هر گز بر سر نهند و کافر نبودند و لیکن ایمان خود را از برای صحت از قوم
خود نمی میداشتند که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را و کتب و احکام انحضرت
بیشتر خوانده و وصایا و وقایع و کتب ابراهیم و اسماعیل و سایر ائمه و او صیای از ائمه بود
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت در تسلیم کرده و آنوقت انچه از اسلام که از ائمه

مجموعه
مسار
۵۵

در احادیث و از حدیث و از حدیث که مثل او مثل اصحاب کفایت است که ایمان از ایشان داشتند و فکر را
ظاهر کردن ندیدند و گفته اند که حق تعالی ایشان را از مضاعف کردن ایمان و بر این مضامین احادیث معتبر
مستخرج از احادیث معتبره و وارد شده است و السلام بر طالب و آباء و اجداد حضرت رسالت الله
فرخ و نبات در شجاعت و در احادیث معتبره وارد شده است که شهادت است هر یک با سلام
السلام علی نبی و آله و ائمه و اعتقاد که که حدیث انحضرت و سایر آن ائمه علیهم السلام هم عفا بک
و تحیات مکررات بوده اند و الوعد به نعمتی نبوده اند و در هنگامی که خطبه ایشان را با ایام
ایشان در دست آنها قرار گرفته است و سلطان بوده اند تا آنکه نیست که همیشه سلطان بود باشند
مانند شورش و این را در حدیث معتبره علی الحسین علیه السلام وارد کرده اند که کثیران بوده اند
از آنکه در وقت کفر نطق ایشان در میان اهل بیت و مخالفان و بعد از ایشان چون موسی بن جعفر
که بعد از صلوات ایشان بود و باید که هرگز کافر نبود و باشند و این مضامین از ادعای عقیده و تعلیم
عالم است که اکثر متعلق و متفرع شده اند و الله الموفق **فصل** خلافت که از انحضرت
و سایر معصومین بود و از آنوقت اول است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که متشاق و کانت
انحضرت و او صیای او از جمیع ملل که گرفتند و جمیع ملل که مطیع و منقاد ایشانند و ملل که از
انوار مقدسه ایشان تغذیه و تقویت و تسبیح حق تعالی را میخواستند و هیچ مشکلی از برای او
و برین می آید که آنرا اول عبادت امام علیه السلام و بعد از آن یاد کار میبرد و چنین علیه السلام
بر حضرت و ائمه غایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمیشد و چون داخل میشد و مانند دیگران
با در بدر رکعت انحضرت می نشست **فصل** خلافت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیش از آن
بعثت با ائمه یعنی عمل میکرد با ائمه یعنی با ائمه که شریعتی متعبد نبود و بعضی توافق کرده اند
و فرق و در بعضی خلافت کرده اند بعضی گفته اند شریعت حضرت فرج عمل میکرد و بعضی گفته اند شریعت
ابرهم صلوات الله علیه و بعضی ابرهم بر سر و بعضی ابرهم بر سر و بعضی ابرهم بر سر و بعضی ابرهم بر سر
گفتند بعد از بعثت انحضرت تعبد هیچ شرع غیر شرع خود نمی نمود و شریعت انحضرت تابع جمیع
شرایع بود و لهذا انچه از حضرت سؤال میکردند تا وی نازل نمیشد و جواب نمیداد و میفرمود که در
هیچ امر و عقبت بکتاب سابق نمیکرد و در حکم سگسازان کار خیر از نورانی و در برای ائمه

که نسبت به نام القریه مکه مشرف است داده شده و در این خلاف نیست که آنحضرت پیش از اینست
 علم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانکه فقیر قرآن بر آن دلالت کرده است و خلافاً بر اینست
 که آن بعد از اینست مستوفی خوانده و نوشتن را از حق است که قادر بود بر خواندن و نوشتن
 چنانچه بوی الحی صمد چنان میداشت و بقدرت الهی کارهای که دیگران از آن عاجز بودند بسیار
 اتمای بر وی حاصل نموده و نوشت و وحی بر وی میفرستاد و قائلان از امر بخواندن
 نامها میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را سواد
 میخواند و مینوشت و پسند معتمد منقول است که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله را قیاس نداشتند حضرت فرمود که سبب آن چندی که گذشت میگویند زیرا که
 نمیتوانست است چیزی نوشت و فرمود دروغ میگویی گفت خدا را نشان یار و الله که آنحضرت
 میخواند و مینوشت بهمانند و سواد بر آن بلکه خدا را قیاس نداشتند زیرا که از اهل مکه است
 و این نام مکه ام القریه است **باب دوم** آنحضرت را خصایص بسیار داشت که دیگران در آنها با
 حضرت شریعت نبودند **اول** آنکه غار شب و روز و توبه آنحضرت واجب بود **دوم** آنکه قریه
 بر آنحضرت واجب بود **سوم** بعضی گفته اند سوال بر آنحضرت واجب بود **چهارم** هر یک که
 میدید میبایست بکشته اند **پنجم** مشوره کردن با اخصای بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب
ششم غیر کردن از آنکه در آنکه بطلان مذکور است **هفتم** حرام بودن زکوة واجب بر او
 و بر اهل بیت او و در بیت او و در حرمت زکوة است و تصدقات است خلافست **هشتم**
 واجب بودن ادای بن کسی که بمیرد و فقیر باشد **نهم** آنکه گفته اند آنحضرت سیر و پیاده سیر
 نمیکرد و بعضی گفته اند که حرام بود بر او **دهم** آنکه هر یک که در طعام میل نمیکرد
 و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود **یازدهم** بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت
 حرام بود و ثابت نیست **دوازدهم** وصال در روزه بر او آنحضرت جایز بود و بر دیگران
 حرامست و وصال آنکه در روز روزه بدارد و در میان اهلان کند و یا افطار را تا حلال
 تاخیر نماید **سیزدهم** بر آنحضرت نیاید از چهار زن بعهده آید چنانچه بود و دیگران حرام
چهاردهم و آنحضرت حلال میشد از آنکه خود را با آنحضرت بجهت و بدون عقد **پانزدهم** آنکه

مجموعه
 شماره
 ۵۵

کلیه از آن آنحضرت خوله و خول کرده باشد و خواهر نکرده باشد در حال حیوة آنحضرت بعد از
 وفات بر دیگران حرام بود **شانزدهم** حرام بود که آنحضرت را بنام نداء کنند که یا محمد و یا احمد بگویند
 و حق تعالی در قرآن مجید در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نکرده است بلکه یا ایها النبی
 و یا ایها الرسول و یا ایها المرسل و یا ایها المظفر فرموده **هفدهم** حرام بود مردم که صدا
 در حق گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند حرام بود که از پشت حجرها آنحضرت را ندا کنند
 و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این
 رساله نبود لهذا احوال دیگر که بجنوع القلوب شود **باسب هجدهم** بر امام است و بر
 از امام کسی است که مقتدا و پیشواست یا باشد جمیع امور دنیا و دین بخوبی که بمقتدا
 بنیایست و یا شایسته غیر بهر سبب استقلال و در آن چند قصص است **نهمین اول**
 در وجوب نصب امام است آنکه اختلاف مذکور شد و آنکه امام بمعنی که مذکور شد
 نصب کردن او ضروری و واجب است یا نه و نیز فقیر وجوب بر حق تعالی واجب یا بر امت و
 خلافست که عقل حکم میکند بر جوب یا بر جوب معلوم است و در خلافتها ایشان را شایسته انداز
 و آنکه رفقه الجلیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند است که واجب بر هر یک که عالم عقلاً
 و معصی نصب کردن امام است لفظاً بجهتین و چرا **اول** آنکه هر یک که دلالت بر وجوب
 فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام
 امور دین و دنیا ایشان ناچار است از رهبری و سرکردگی و در امور مختلفه ایشان را براه
 راست هدایت نماید و دفع غمها و سعادت و نجات و سعادت و سعادت ایشان را بکند و همه عقول
 معاملات و معاملات ایشان را در هدایت و جوی و صواب از ایشان بکند و همه عقول
 بر این معنی موقوفند و چنین کسی باطنی است یا امام که جانشین اوست خصوصاً بعد از آنکه
 نشانی است صلی الله علیه و آله را که خاتم پیغمبر است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست
دوم آنکه نصب امام بظن است و بظن غفلت عقل و واجب است و این اصل بر حق تعالی است
 و شک نیست در آنکه اصل عبادت و جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و صاحب است و هر
 الاطلاق که اختیار دین و دنیا ایشان است است او باشد و چنین رئیس یا بقیعت است یا امام

و در میان کتب معتبره است که در این کتاب **نکته** چون بحث حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 مخصوص و بیان آنست که بیست و شش برگه از خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتاب
 آورده و شریفی از ایشان بخدا مقرر شده و آب و سق در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و
 کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر شده و در فراغ و مواریث و قضایا و معاملات
 احکام و اقرار حقه بوجوهی مقرر نموده و مدت بیست و شش آنحضرت قلیل بود و در آن مدت جمیع
 قلیل ظاهر از دعا کرد و گفت که اگر آید و باطن نیز متافعی بود پس هیچ عاقل تقوی را بر او کند خدا
 و رسول امر عظیم چنین با تمام بگذارد و حافظی بای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که
 معصوم و صائم از کذب و سوء و غیره و بیایا شد مقرر نگردد و کتاب بحمل غامض و در
 و حاصل در میان ایشان بگذارد که هنوز آنکس با جمیع و ترتیب یافته باشد و آنچه در میان
 باشد و رعایت احوال باشد و هر کس بغیر از این مفسرانی برای آن تعیین نماید یا آنکه
 هر یک از احکام ضروری در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهان اختلاف و تشویش
 باشد و نویسمای چند از این انواع اغراض فاسد و اشتباهات و احکام اختیار آن سنت کرده اند
 که هر باطلی که خواهند بر خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل هر امری که رود و هر چه را جمیع
 کند و خود مانند خود بکار دارند و آن را برسد فاقبضای اغراض باطله خود بکار
 ترجیح دهد و هر که بهر قلیلی از عقل و اعتدال باشد چنین امر شنیعی با بر خلاف و اصول و اعتدال
 خداوند بآن اطفال و رحمت نسبت بهما در خصوص این است و پیغمبری بآن مهربانی و شفقت
 در حق امت چگونه را حق بایر حیرت و حیرت نسبت بایشان بشوند و پیغمبر جز کوری که آن
 آثار هار برین شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شود که یک تیر است
 ایشان را داشت و نیستی و در هفتاد و دو روز و در شرف بر او شفقت بر دعوت خود و مزایع
 خود و یک گس تعیین بماند و وصیت بای ایشان میکند و ضابطی را می شود که خود تعیین نماید
 پیغمبر اخلاص از ایشان از دین و دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود گسی
 تعیین نمیکند و اگر در این باب عقل حکم نکند و هیچ بی حکم نخواهد کرد **چهارم** آنکه مخالفان
 نیز معذرت که عادت مقرر حق تعالی در جمیع اینها علیهم السلام را درم تا آخر آن بود که تا خلق خود را

جمعه
 شان
 ۵۵

تعیین نهاده و از دنیا رحلت نفرمود و دست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جمیع امور
 و سفرهای جزئی و کثرت آنحضرت از مدینه مشرف میبود و آن بود که تعیین رئیس و خطیب میفرمود
 و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البتة حکم نصب میفرمود و از ایشان از خود نمیکند و حق میسر
 مفارقت نکرد و سفر بیانشا احوال ایشان را معلوم و امور ایشان را معطل نمیکند **پنجم** آنکه در
 امت چنانکه در انصاف بطور منصف جلیل نتوانست اگر احکام مردم اختیار توانست که در این باطل
 با اتفاق و ایشا بر مصالح عامه عباد عقول ناقص است که حکم میفرمود و عقلا و صاحب
 تدبیر و باری که کسی را از برای انصاف فریب یا حکمی تعیین میباید و در اندک و وقت ظاهر میفرمود
 و شفا کرده اند و تعیین میفرمود پس ریاست دین و ستای عام خلق چگونه عقل مردم و فکند
 و اجزاء و صفت آن شایسته چنانچه معلوم خواهد شد و کسی غیر از آن مطلق نمیتواند
 و از آن عقیده و در این باب بسیار است و این رسالت کجایش و گزینان ندارد و اما آیا فی کمال است
 بر آنکه اسلام از ایشان حق تمام بصورت بسیار است و در این رسالت و در آن کتاب است **اول**
 ابرو و مداد التوم اکتلتکم بکم و اتممت علیکم نعمتی بعضی امور و کمال گمانند
 از او خارج شمارا و مقام بگویند بر شایسته خود را و شک نیست و آنکه امام از عظم
 آنکه در امت و هیچ نعمتی را اصلاح دین و دنیا است اعظم از امام نیست پس باید که حق
 حسب امام برای امت کرده باشد و آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاص و عام و از شد
 کثر این امر که میرسد از نصب امیر المؤمنین و مولانا علیه و آله و غیره میفرماید **و**
 مؤذنه و قال لا یزال هذا القرآن علی رجل من المرشدين عظیم اهم فیهم و آنکه
 بکثرت حقن قضا و نعمت و فی الخیر و الدنیا و دنیا بعضی قریب بعضی در حاجت
 لیقل بعضی بعضی از او و رحمت و نیکوئی از جمیع مفسدان خاص و عام است
 که بعضی کفار و غیره میگویند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دوش و عظیم از اهل مکه و
 مکه باشد و لیدر و معجزه کرد و مکه بود و عروقه بن مسعود که در آن بود که ایشان اموال و دنیا
 بسیار را در بدو حق تعالی در دوش باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قنعت میکنند و رجعت
 بر و در کفر و بدعت و غیره بکار که بر کس خواهند و دهند و آن تقسیم کرد و بر میان ایشان معیشت

خواهد بود بلکه عمل اسلام خواهد بود بقول حق تعالی انما امرت اناس بالذی ونبشروا
واستقرت لکم الکیامه اقل تعقلون یعنی ای امر میکنم مردم را باینکه و فراموش میکنم نفسها
خود را بالذکر که کار خدا را بخیر اندازد عقل را در وقت حاجت این امر را نمیگوید و باز فرموده
ای گروه مومنان جوایب که میبندد خدا بسیار دشمن میدارد که بگویند چیزی را
که نکند و معلوم است کسی که مستحق این عذابها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و لهذا
چون حقیقتاً خطاب کرد حضرت ابراهیم علیه السلام که من گردانیدم ترا امام از برای مردم حضرت
خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و برای عزیزان خود طلب کرد و گفت از زیت من
نیز امامان قرار داده حقیقتاً فرمود که ینال عظمی الظالمین یعنی غیر مد عهد امامت من
بظالمان و هر صاحب معصیت متحکماً است بر نفس خود در هر وقت از اوقات عمر خود که
معصیت کند با و صادق خواهد بود که عهد امامت با او نرسد و اینها علمای فایده در نفس
امام است که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطای او
روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطای که از او صادر کرد و اوقفاً
سازد پس او امامی نخواهد بود تا ازل و اینها بر آنست و ابعثت که اطاعت او نکند و در قول
و فعل چنان کرد که ای او را امر معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند بیک چیز هم باید واجب باشد
و هم حرام و اینها نیز از مکرر واجب است که بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد
و اگر نکند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر موجب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید
ایشان را امام دیگری باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند
بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج با امام دیگر خواهند بود پس از تسلسل لازم می آید
میشود با امام معصوم و این دلیل بچندین دلیل میسر گردد و بعد از آن معلوم میشود
سیم از شرایط امامت نزد امامان معصومین هاشمی بودن است و آن بصورتی که
خصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیه وارد شده است معلوم خواهد شد ائمه الله
و ستیان هیچک از این سه شرط قابل نیستند و این سه صفت را متکلمان ذکر کرده اند و
گفته اند باین صفاتی که در پیغمبر مگوشتند و او را داشتند که شهبه و شمشیر نباشد و

و این اصل از نفس غیر عقیقه نباشند و از اصولی که موجب تصرفات است مثل این باشد مانند
عقوب و سب و کوری و کتک و دوش و کج خلقی و بخل و دقت و صفت مانند کوری و بخل و
و اینها را که گفته اند ضعف عقل کند و اشال اینها و سلطان الحقیقین قصیر الخیر و الذین
در بعضی از رسائل گفته است که در امام هفت صلوات است **اول** معصوم بودن او
از گناهان صغیره و کبیره یعنی که مذکور شد **دوم** آنکه مالی باشد و در امامت محتاج
الاعمال و دیو و دیوی مثل احکام شهریه و عیالات میدهند و باید جست و دفع و شغلهای دین
و دفع شایسته ایشان زیرا که غیر از امامت بدون اینها حاصل نمیشود **سیم** شجاعت برای دفع
فتنه او و در بعضی اهل باطن و غایب گویند که حق نیز آنکه آنرا که سرگزشت است بکریاض
عظیم ببرد پس بخلاف آنکه بعضی از مایا **چهارم** آنکه در جمیع صفات کمال شجاعت
مجاورت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از هر رعب خود که ملایه نباشد
و الاصل متصل لازم می آید و آن پنج است **یک** آنکه پاک نباشد از عیوب و کثابت
نکوت و نه نیکو و خواه در شطقت مانند کوری و خرو و بیسی و خوا و در خلق مانند بخل و
و کج خلقی و خوا و در اصل نباشد غایت کسب و لوا از نابود و نه همت و در باب اول باید دانست
و خوا و در رفع مثل استعانت با اهل و آنکه در آنجا با اهل باطن صفات دارد **ششم**
آنکه قریب و معتدل از نوع حق تعالی باشد و نه غیبت و نه طاعت او اندک و نه بیستاید
هفتم آنکه معجزات او ظاهر شود و دیگران از آن عاجز باشند و آنکه در وقت ضرورت کمال
عقبت او باشد **هشتم** آنکه از امتنا و علم باشد و امامت مخصوص او باشد و لا موجب
قتل و میان نصیحت کرده و او اشبات برین مطالب اجماع و احادیث متواتره و اولیست **مقتضی**
در بیان صفات و خصایص امام که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها را احادیث
مستدرک است و از حدیثی که در بعضی از رسائل بعضی از ائمه بیان میکنند
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام دارد علامت یا کتبه و ناف بر روی
کرده و متولد میشود و چون از اشک مادر بر روی آید دستها را بر زمین میکشاند و در حدیثی
باشد بگوید و محمل عقیقه و یا جنبای حجاب را بر او هم نرسد و دره اش بخواب نبرد و در اش

مجله
شماره
۵۵

مخطوط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها را از نزد امام است و در آن است
و احوال پادشاهان تاریخی است نوشته است و از برای آن از باب حضرت نسبت میدهد که
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها
روح عظمی از مفارقت آنحضرت جعفاهای منافقان است فارض شد حق تعالی بر او
صلی الله علیه و آله که خبرهای آنرا برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
نشوشت و در آن کتاب اخبار آمده است تاریخی است و در حدیث دیگر فرموده که میان
امام و خود هیچ چیزی را در صورتی که در آن عمود اعمال بندگان خدا را برین و آنچه بر او مشتمل
شود در آن نظر میکند و بداند و پسندد معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که
اما در این حدیث صحت نبینان شناخت **اول** آنکه امام پیش از اوصاف امام است بر او یکصد حج
صحت رسول الله صلی الله علیه و آله است که در صلوات الله علیه **و** آنکه هر روز او بر سر
بواسطه شایع میگردد و اگر کسی بخورد و یا بنشیند یا بنشیند **آنکه** غیر از هفتاد و هشتاد
امام آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس با بلفظ احوال عیب و یا **آنکه** کلام
هیچ در هر حیوان و پرنده و در هر گیاه و در هر کس با بلفظ احوال عیب و یا **آنکه** کلام
میشود که ایشان را برای آنها در هر درستی که مصلی بود است و در هر درستی که مصلی بود است
چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده و زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیه السلام
این صبر را بجا آورده و صاحب غره و پیش از شهادت در احادیث بسیار وارد شده است
که هر کس این حق تعالی بر پیغمبری داده است که در این صلوات الله علیه و صلوات الله علیه
کرده است و قادر بر دانستن حق تعالی است که مسافت بعد از اذن زمان **قلیل** طریقی است بلکه در یک روز
و کمتر چندین مرتبه برود و در میان آنکه در و گشتنهای جمیع قبایل مانند قریه و انجیل و دیور
و مصحف آدم و مصحف شهاب و آدریس و ابراهیم و الیاس موسی همدان ایشان بود و آثار جمیع
پیغمبران مانند عیسی موسی و ابراهیم و یوسف و سنن موسی که در او و چشمه آن
از جاری میشود و آنکه سلسله آن و صراط او و سایر انبیاء علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون
نزد صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی بر او مسخر ایشان کرده بود که در آن سوار شوند که

[illegible]

مفتی

وهرماه عرض میکند روح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشت و بر امام زمان صلوات الله
و بردها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه درستی و مغیبتی واقع
میشود بر آن مطلع میکردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناهی الله علیه و آله در
هنگام وفات جمیع علوم خود را بامیرالمؤمنین صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود
کردن وقت هزار باب از علم تعلیم می کرد که از هزار بابی هزار بابی منقوح میشود و فرمود که چنانچه
را غفل دهم و گفتم و حتی طکفرا بستان و از هر چه خواهی سؤال کنی من چنان کردم و در آنوقت
نیز هزار باب از علم تعلیم کرد که از هزار بابی هزار بابی منقوح میشود و همچنین هر امامی در وقت
وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم می فرماید و امام راغب از امام غسلی
و گفتم و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب
باشد البته در آنوقت با جماع امامت و علی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را تسلیم میکند
و تجمیع او می نماید بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر
شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و تفصیل در رجال العیون ایراد نموده است
و در احادیث متکثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدس حق تعالی خلق شده است
و بدینها و طای ایشان انظیف عرش افروید شده است و چون حق تعالی اهل حق را
خلق کند ملکی را می بیند که شربت انوار از بر عرش بر می دارد و نزد پدر امام می آید و در کمال
دان از آب رقیق تر است و از مسکرم تر است و از عمل شیرین تر است و از شیر سفید تر است
و از یوسف سره تر است پس او میگوید او را جماع و نظیر امام از آن آید منعقد میشود و چنانچه
جمله روزی میکند و در هر روح و در او رسید میشود و بر روایت دیگر بعد از چهار ماه
پس از آن می بیند و می فهمد پس ملکی بر او نوبت او می رسد این آیه را وقت کلمات
تبارک و تعالی و لا یستذل الکلمه و تقوا التبع الکلمه و در شکم مادر ذکر حق تعالی
میکند و تلاوت شوره آنرا از زبان می کند و سایر آیات میفراید و چون متولد میشود مربع
نشین از جانب مادر می آید و چون بر زمین می افتد و قلمه میکند و دستها را بر زمین می گذارد
و سرخا و آسمان بلند میکند و صد بکله شهادت بلند میکند پس ملک در میان او و پدر

میکنند و بعد از تمام دلیل با نهایت اقبال جواب سئو گفته که نصیبت
و عباد خود را بر عالمان ظاهر کرد اندک اگر چه هیچ عاقل ضعیف از جواب پوشیدن نخواهد
لذا از برای قدس هیچ جواب را نمیگویم **اول** آنکه هرگاه تصریح کرد که در هر زمان
بمعصوم هست از برای تحفظ آن خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت
رسالت مشرق و مغرب عالم را گرفتار است احدا را ممکن باشد که علما را با قول جمیع علمای است
به هم رساند که هیچکس در این مسئله مخالفت نکرده است باین نشانه اهل و اعدا که در میان
است هر چند است همین فاضل که غوامی که بخیر از همه علمای است معلوم است
در مسئله امامت را در این جای ساری و اگر فرض محال هر را برینند و از همه بشود
آنکه معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را با و گفتار که ما باشد تقیه کرده باشد چنانکه
در مذهب امامیه جایز است و اینها آنکه معلوم میشود که ما در این مذهب
باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرطات در تحقق اجماع **دویم** بر تقدیر تسلیم
که چنین اجماع ممکن است و علم تحقق آن بهم میسر آید رسید و قلی از مسائل خواهد بود
پس رخص خطا با آنکه میسر شود **سوم** آنکه ظاهر این بلکه صریح آن است که ما موردی که
ما صادقین طریقتین باشد و از این وجه ظاهر میشود که هر یک یک را **چهارم** آنکه
آنچه در این مذهب شیعہ گفته است که اگر میبود میبایست ما جایی که کت مثل آن است
که اگر کسی گوید که نبوت حضرت رسول باطل است این که اگر حق بود بایست ما و ایشان
و حقیت او را بدین با هم بود که میگوید که حضرت علی علیه السلام پیغمبر بود بایست ما حقیت او را
بدانیم و حلقی است که این را جمیع بقصیر ایشان است باید تعصب را بر کنار گذاشت و رجوع
به ادله و اخبار و آنرا بکنند و از روی انصاف تا به مقتضای دل و ذریه شاهد افشا **پنجم**
سلسله حق ایشان ظاهر شود اگر است که بگویند حق بر ایشان ظاهر میگردد مطلق
عناقر است که بر ایشان ظاهر میگردد و این را حق دنیا و متابعان اهل و اعدای اقلها
حق میکند و اگر گویند و رجوع که در عدم تحقق اجماع کفری علمای شافعی و از برای جواب میگویند
که اینان اجماع را با اعتبار و تحویل معصوم حجت میدهند و اگر کسی بگوید که اینان

میکنند و بعد از تمام دلیل با نهایت اقبال جواب سئو گفته که نصیبت
و عباد خود را بر عالمان ظاهر کرد اندک اگر چه هیچ عاقل ضعیف از جواب پوشیدن نخواهد
لذا از برای قدس هیچ جواب را نمیگویم **اول** آنکه هرگاه تصریح کرد که در هر زمان
بمعصوم هست از برای تحفظ آن خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت
رسالت مشرق و مغرب عالم را گرفتار است احدا را ممکن باشد که علما را با قول جمیع علمای است
به هم رساند که هیچکس در این مسئله مخالفت نکرده است باین نشانه اهل و اعدا که در میان
است هر چند است همین فاضل که غوامی که بخیر از همه علمای است معلوم است
در مسئله امامت را در این جای ساری و اگر فرض محال هر را برینند و از همه بشود
آنکه معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را با و گفتار که ما باشد تقیه کرده باشد چنانکه
در مذهب امامیه جایز است و اینها آنکه معلوم میشود که ما در این مذهب
باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرطات در تحقق اجماع **دویم** بر تقدیر تسلیم
که چنین اجماع ممکن است و علم تحقق آن بهم میسر آید رسید و قلی از مسائل خواهد بود
پس رخص خطا با آنکه میسر شود **سوم** آنکه ظاهر این بلکه صریح آن است که ما موردی که
ما صادقین طریقتین باشد و از این وجه ظاهر میشود که هر یک یک را **چهارم** آنکه
آنچه در این مذهب شیعہ گفته است که اگر میبود میبایست ما جایی که کت مثل آن است
که اگر کسی گوید که نبوت حضرت رسول باطل است این که اگر حق بود بایست ما و ایشان
و حقیت او را بدین با هم بود که میگوید که حضرت علی علیه السلام پیغمبر بود بایست ما حقیت او را
بدانیم و حلقی است که این را جمیع بقصیر ایشان است باید تعصب را بر کنار گذاشت و رجوع
به ادله و اخبار و آنرا بکنند و از روی انصاف تا به مقتضای دل و ذریه شاهد افشا **پنجم**
سلسله حق ایشان ظاهر شود اگر است که بگویند حق بر ایشان ظاهر میگردد مطلق
عناقر است که بر ایشان ظاهر میگردد و این را حق دنیا و متابعان اهل و اعدای اقلها
حق میکند و اگر گویند و رجوع که در عدم تحقق اجماع کفری علمای شافعی و از برای جواب میگویند
که اینان اجماع را با اعتبار و تحویل معصوم حجت میدهند و اگر کسی بگوید که اینان

مذهب

مجموعه
ساز
۵۵

دو سبب آنکه اول این باشد بحث نمیدانند و نیز آنکه چنانکه هر یک از آنها غلط جایز است و مجرب
نیز جایز است و علم بر قبول معصوم علی السلام و اقول اعلمای شیعه مدعا عصاره آنست که علم بر دو سبب
باید ممکن است که از برای ایشان حاصل نباشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست **دوم**
از شیخ سید صفیه مدحه علیه السلام که در تذکره نفس این را میگوید و آنکه در شان ذکر ائمه باشد
شیخ فخر الدین و خود و جواب میگوید که این را بر جلالت ائمه در شان حضرت امیر المؤمنین علی و
علیه السلام است و حکم و اولاد اجداد و کتب و بیان درین و ائمه صادقین اند جاری شده و
در این باب احادیث بسیار وارد شده است و از سابق این نیز ظاهر میشود زیرا که جناب
مقدس الهی در این مورد مذکور است که متابعت نمایند صلاه قافرا و از ایشان جدا نشی
و باینکه که اعتبار آنکه در آورده و از فرموده غیر کتابی باشد که ایشان را مأمور ساخته که آنرا باشند
زیر آنکه محال است که کسی را امر کند که خود باشد متابعت شود و گفتیم که بیم کرد از امر صادق
یا جمیع است که باین اندام بعضی از ایشانند و اول باطل است زیرا که هر مومنی با اعتبار ایمان
صادق است و در اندام علی براسکوات پس لازم آید که همه مومنان مأمور باشند و متنا
شود و این محال است و اگر بعضی ایشان را در استیبا بعضی معهود و معلوم می باشد که القام
از برای عهد خارج شده باشد آنکه بعضی غیر معهودی بر آنهاست بنابراین باطل است و این جماعت
معلوم و معروف نباشد و محاط با ایشان از ایشانست و در روایات با هم و فیه ایشان وارد شده
باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی از قبیل جماعت که ما دعوی میکنیم
باطل است زیرا که معلوم است که دعوی دیگری بر او ثابت شخص شده و معهود و نبوده اند
و خود معتقدند که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان خلافت شده بود و سایر و بیم
که بعضی غیر معهود را باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعضی نبود و الا
تکلیف باری می بود و خواهد بود که ایشان بدان شواهد خود و آن محال و معلوم است که
غیر ائمه ماعلی علیهم السلام کسی ادعای تخصیص و تعیین نکند و و نمی تواند کرد پس ثابت شد که روایاتی
و اشهاد ائله عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانست زیرا که در این را میگوید امر شده است که است
متابعت ایشان تمام بر عمل الاطلاق و تخصیص باری و امری قطعی است پس باید که ایشان

[illegible]

مکونند این گروه از علماء الهی و از ابرار و قوی هدایت کرده است و بعضی گفته اند
و تو هدایت کنده هر که در حق و کبریا و کمال فکر کند میباید که معنی از کلام هدایت
و بیان احوال مستفیض از نظر تو بشناسد است و ما شکر از بطریق متعدده روایت کرده
چنانکه در احوال و کلام و از این روایت کرده است که در حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله
الب و مشاطه و چون از مشاطه شدست علی علیه السلام اگر گفت و بسیر حقایق و فیه خیر
چسباید و گفت ایضا که مندر این حدیث بر سینه یا سینه علی کذاست و گفت و لکن کلام
عنا و بیرون گفت تو بخش خلافت و علامات هدایت و ابرقاریان قرآن کوه میسوم که تو بخیر
و حافظ این نعم است و کلام خدا هر مردمان مانه است و کتاب ما از قرآن و القرآن
و علی بن ابی طالب این حدیث روایت کرده است که چون این آیه نازل شد دست مبارک
خود را بر دوش حضرت امیر علیه السلام گذاشت و گفت تویی یا علی هدایت و تو هدایت میباید
هدایت یافتگان بعد از من و تعلیمی و تفسیر این حدیث را روایت کرده است و این نعم
بسیار است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که من مندر هدای و هدایت
یا علی تو هدایت میباید هدایت یافتگان و بر روایت دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که من در حدیث رسالت هدایت و هدایت این هاشم معلومست که خود
اراده فرموده چنانکه تعلیمی بعد از آنکه این روایت را بدو رساند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که بعضی گفته اند بعضی حدیث بر روایتی هاشم خود را اراده کرده است که
الله بن احمد حنبلی نیز در سند خود روایت کرده است این حدیث را در آنکه بگوید بنابر تفسیری
که در روایات مستفیض یافته و حافظ و او شده است و دلالت میکند بر آنکه فرقه اهل بیت
رسول الله علیه و آله و سلم که هیچ عصبی و عصبی نباشند از حقیقی از جانب حق تعالی و از آنکه بگوید
یا و حق و بعضی یا امامی که هدایت نماید و در این حدیث و طریق مذکور و نگاه دارد و در مسا
از ضلالت و کلامی چنانکه حدیث از این شاهد است **ششم** و من القادر من کبری
نقشه اینجا و چنانکه الله و الله و الله یا العباد یعنی و از جمله هم کسی است که میفرماید
چنان نمود برای علی بن ابی طالب خودی خدا و خدا را است چنانکه خود و خداست مستفیض و یک

در حدیث
در حدیث
در حدیث

من و از این طریق و عاقل و اراده است که این آیه در شان مولای مؤمنان نازل شد
در شیخ کفایت قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب
ما مور شد که از ایشان پنهان شود و بفار و برود کفار قریش در اشد بر کرد خدا آنحضرت
را کشته و آنظار صبح یکشیدند و امر حقیقی شد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
خام خورشید و بخور این که کفار کان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون و در حقیقت
رسول این بشارت را حضرت امیر و او شاد شد و بشکر این نعمت که همان شیرین خود را هدای
جان مستفیضان میکند و شکرهای آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شکر
بر حضرت کارزار جان مکرم خود فرمود و در آنوقت این آیه کبریا نازل شد و نزول آیه
شان آنحضرت که کلام الطمان در کتب تفسیر و حدیث بطریق متعدده روایت کرده اند مانند
تفسیر از وی تفسیر که بر روایت ابی روح و تفسیر و تعلیمی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در تفسیر
الایات و احمد و مسند و معارف و فضایل و غزالی و در احیاء و سایر مورخین و محدثین
و شعرا و ما در این رساله الاجتهاد روایت تعلیمی و ابو نعیم اکثفا میخاتم تعلیمی در تفسیر
خود از صدق این حدیث روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نازل شد شیخی که حدیث رسول بفرار رفت و علی بن ابی طالب را فرستاد آنحضرت خوابیده و ایضا
روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود
امیر المؤمنین علیه السلام را میگذاشت که قضای آنحضرت را داد کند و امانتهای مردم را بگذرد
آنحضرت خود را ایشان را گفت و در شیخی که خواست بفرار رود و مشرکان آنحضرت را از جانب
کرده بودند و او را که علی بن ابی طالب را بفرستاد آنحضرت بخوابید و فرمود که هر چه می بینی
که من بر خود میبوشم در شبها بر خود پوش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد
مکروهی نباشد بخوابد رسیدن حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی
و میگوید یا علی ایام که میان شما را بر روی قرار کرده ام و در یکی از شما را در از تراد دیگری کردی
که ام از شما دیگری بر خود اختیار میکند طول زندگانی بین شما دست از طول زندگانی
خود برداشته و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکند و حق تعالی خود را نشان کند

مثال علی بن ابیطالب بنودیده که من اورا با محمد باد کرده و بر فراش او خوابیده و جان خود را فدا
او کرده اند و در کافران محمد با بر زنده گان خود اختیار کرده اکنون روید بسوی زمین و او را از
و تختان نما حفظ نمایند پس هر دو زمین آمدند و جبرئیل سر حق پرور حضرت امیر شست
و میکائیل علیه السلام نیز بک پا نهاد و جبرئیل ندا میکرد که چه کمیت مثل تو ای پسر ابوطالب
خدایتو میبایست میکند اما ملتکه چنین حوققا این را بر حضرت رسول فرستاد در وقتیکه
متوجه مدینه تعلقیه بودند در شان علی علیه السلام و حافظا بونعم نیز این ابیله شان الحضر
از این عباس روایت کرده است **هفتم** این که میگوید تظہیر است ایما بقرآن الله لیدھب
عنکم الی الخس اهل البیت و تظہیرا یعنی اراده نکرده است حوققا مکتوبات
بوظیفه گذار شما شکر و گناه و شک و تردید را ای اهل بیت پیغمبر پاک کرد و الله شما را
پاک کرده اند و بدینکه احادیث متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این
در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع
صحاح عامه و تفسیر معتبره ایشان مکتوبات است چنانکه خلق از ابو سعید خدری روایت
کرده است که در مواضع اصلی الله علیه و آله فرمود که این ابی در شان من و علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام نازل شده و ایضا تعلق فیما و از آن سلسله من الله علیه روایت کرده اند
که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه من بود و حضرت فاطمه علیها السلام حرمه را
برای الحضر آورد و حضرت در صفا نشست و در کف خیال الحضر بود و در پیش
عباس و حمزه کشته بود و من در حجر و نماز میکردم پس حضرت فاطمه گفت بطلب شو و غدا
و بیرون خود را بر علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و شغوا خوردند
آن حرمه شدند در آن وقت حوققا این ابی را فرستاد پس حضرت رسول در آن وقت عبادا گرفت
و بر ایشان پوشانید و دست مبارک را بر سوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند اینها اهل بیت
و مخصوصان مستغفر از ایشان در درگاه جبرئیل و میکائیل گردانید و نام سلم
گفت پس من سر خود داخل نماز کردم و گفتم من بربا خدا و رسول الله دو مرتبه فرمود که
تو بخیر است و مراد اهل آنها نکرد و ایضا تعلق از جمیع روایت کرده است که گفت با ما در وقت

رو عاشره ما دم سبب خروج او را بختک جملی پرسید گفت امی بود از قضا و قدر خدا ما دم
گفت در باب علی چه میگوید گفت سؤالی که کنی که محبوب ترین مردان نبی حضرت رسول و
شوه محبوب ترین زنان نبی و در آنحضرت تحقیق کردیم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
که حضرت رسول ایشان را در درجه امامه جمع کرد و گفت خداوند ایشان اهل بیت و مخصوصان
و دوستان مستغفر از ایشان رجس نام و در گردان و پاک کردن ایشان را پاک گردانید پس
من خود استم و اهل شمع گفتم در و شو و ایضا تعلق از این ابی در شان ایشان از عبد الله
جعفر طیار روایت کرده است و آنکه زینب زوجه حضرت خواست داخل شود را ضعیف شد
و از والکین الاسع روایت کرده است و آنکه حضرت فرمود اهل بیت من احقند یعنی
سزاوارترند بخلایق و هر چه ای و از این عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت که این ابی در خانه من نازل شد و من در پیش
در نشست بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از اهل بیت رسول
خدا ای و در آن خانه در وقت نزول ابی حضرت رسول و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام
بودند و عبا و برایشان پوشانید و گفتاوند اینها اهل بیت مستغفر گردان از ایشان
رجس پاک گردان از ایشان پاک گردانید و در جامع الاصول گفته است و بر روایت
دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان مستغفر از شما است و اگر در کمال
شود و ایشان حضرت قبول نمود و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی اثر
عمر بن ابی سلمه همان مضمون را روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مکتوبه
از صحیح مسلم روایت کرده اند از عائشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد
و عبا و نقش سیاه پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل نماز کرده و
این را بر او تعلق نیز از حدیث دا از عائشه روایت کرده است و این حجر که متعصبین
علی و ایشانست در کتب اصواتی محرقه گفته است که اگر مفسران را اعتقاد است که این ابی
در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه ضعیف است و در جمیع
مکتوبات و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده که حضرت بن سیر از عبا روایت کرده است

آیا زانرا انحضرت از اهل بیت اویتد زید گفت نه بخدا سوگند زنتی نباشد و میباشد و
چون طلاق گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خوشان آید
که صدقه برایشان حرامست و در جامع الاصول از صحیح زید و دایه کرده است که اهل بیت
مالک کتب چون از تطهیر و شان اهل بیت علم بیستم نازل شد قریب بشما چون نماز بیرون
و آمدن در خانه فاطمه علیها السلام ایستاد و میگفت الصلوة اهل البيت یعنی نماز حاضر
شود ای اهل بیت من پس ای تطهیر یا تلاوت میگوید تا آخر ای و عائد و خاصه بطریق بسیار
از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و سلمة بن الاسود و غیر ایشان روایت
کرده اند که این نام در شان اهل بیت نازل شد و خبر متواتر و عامه و خاصه ظاهر شد
که این نام مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان انحضرت داخل نیستند
پس این دلائل یکدیگر را که ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصومند زیرا که
اراده را بچند معنی اطلاق میکنند **اول** اراده که بعد از آن بلافاصله و حاصل شود و چنانکه
حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شئاً ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه
هرگاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید و او را باشد پس این میباشد و بهم میرسد **دوم** اراده بمعنی
عزم و ان در حق تعالی حالت و تمیلا شد و این سابقه نیز صریحست در آنکه اراده الهی مختلف
از امر آدمیگردد **سوم** اراده بمعنی تکلیف و این بمعنی و این نیز احتمال ندارد و چنانچه **چهارم**
آنکه کلمه اتفاقا با اتفاق اهل بیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیت
با اهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند باین امر حق تعالی فرموده است من
نبأ فیهم ام جن را و افراس که برای آنکه مرا عبادت کنند **پنجم** آنکه از سیاق اخبار متواتر
معلومست که اول این نام برای مدح و تشریف بود لهذا اجزیه رسول ایشان را مخصوص
کرد اند و عیار بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند
پس این نام که یکدست عظیمه نازل شد چنانچه برای رازی بیان نموده است که این نام
فقط از جنس یعنی جمیع کنایه از ان شاء الله که مبدء و ظهور آن تطهیر است یعنی طهارت
خود را بر عیار خود و اگر آن تکلیف باین کنایه از ان شاء الله که مبدء و ظهور آن تطهیر است

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم اهل البيت المعصومين

چند مدعی و بعضی شریعی و بعضی کوفتی در آن خواهد بود **سوم** آنکه در اکثر روایات مذکور شده
که این نام بعد از دعای است و دعای انحضرت نازل شد و این حضرت است و طاعت و از جانب
حق تعالی بودن آنرا که مستقیم حصول نباشد و اگر از این معنی مراد نباشد از متضمن رد دعای این
حضرت خواهد بود و از جانب **چهارم** آنکه اگر این معنی مراد بود و ام سلمه چنانچه در سابقه
میگوید که خود را در انحضرت و حضرت جوادضا بقدر میفرمود و در دخول و در معنی که هر کس در آنجا
و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این نام در میان آیات نیست که در آن آیات خطاب بر اهل بیت
شده است پس این نام که بعد از این نیز ایشان خطاب نباشد باطل است و چنانچه **اول**
آنکه تعبیر از این معنی نیست و بعد از آنکه دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسی که متبع آیات
کریمه را در میان میگرداند که در آیات از قبیل بسیار است که در میان قصه قصه و کبریا
ملفوظ و تعریف خطاب بسیار میشود چنانچه در این مورد نیز مثل این واقع شده که در میان
خطاب با زوایات عدو از خطاب مؤمنان شده است با آنکه در اینجا سبب تمام هست
اگر کسی بگوید که در این تعبیر کلام تعبیری نیست باینان هست که شما و اهل بیت هم با ایشان
محمود و بلکه معاشرت شما بیشتر است چنانچه ایشان تمیلا شد و در طهارت و نزاهت و
طهارت ارباب معاشرت با آنکه میگوید که تو هم که در زمان این اختصاص این قبیل اعمال از
ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت علیهم السلام مثل آنها و اهل بیت الله صادر کرده اند
بنا بر ظاهر بل عصمت ایشان این نام را در میان داخل کرده باشند و این دو وجه ظاهر و قریب
حصر و نسبت بوجهی که مفسران در ربط و نظم آیات میکنند واضح تر و آسان تر است
دوم آنکه اگر سخن صورت نداشته باشد و قیاس حجت میشود که از مصحف چیزی ناقص
نشده باشد و معلوم نیست که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است
که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم که بطلان صدق ما غافل الله علیه و آله یا آخرین بنام
یا آخرین و علی کرد پس میگفت که بسیار دیگر افتاد نباشد و شکوفه اخراج این نام که ملحق
نگردد نباشد و از حضرت صادق علیه السلام متغولست که در مصحف از این ضایع و همان وقت
مسئله را فرمود بود و نیز که از آن سوره بقره بود و ایشان که کرده و تشریف دادند **سوم** آنکه

مانند سلطان و مقدر و ابرو و ابرو ایشان چنانچه حضرت سید الشاهین علیه السلام در
التحقیق فرموده است و قال هیئت الامم بین و قادی فیک الاخرین و عکای ایشان بحجرت
خلق باشد و بعد از این است باشد و تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلی
خواهد بود **ششم** تقریر آنکه امام علی علیه السلام است و بنصب مشهور است گفت
که شیعه از این ایراد است که لا یکنه و آنکه علی بن ابی طالب جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان
افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است بخوانیم نفسهای خود و
نفسهای شما را و ما از نفس نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت انضای
مغایرت میکند و ادعی خود را میخواهد بیاورد و بگوید باشد و باقیان مخالف و موافق غیر
از زمان و پیش از آن کسی که ناخستنا از آن تعبیر کرده باشد تغییر علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده
پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفت است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است
پس باید که مجاز باشد و این مقررات در اصول که محل لفظی اقرب مجازات حقیقت و الیه
از محل را بعد از اقرب مجازات است و ای در جمیع امور و شرکت در جمیع کالات است مگر آنچه
بدلیل برسد و در آنچه باجماع برین رفته است پیغمبر است که علی با او دران شریک نیست
پس کالات دیگر شریک باشند و از جمله کالات حضرت رسول است که او افضل است
از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از آنها باشد و بعد از آنکه
دلیل را تفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع متفق شده است
بر آنکه محمد و افضل از علی است اجماع متفق است بر آنکه پیغمبر از افضل از پیغمبران
و در باب فضیلت بر صحابه جوابی گفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که
باب پیغمبر از گفت است نیز بطلان آن ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارد و میگوید
که اگر اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان تنها بی وجه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع
اجماع کردن مسلم نیست بلکه بطلان آن ظاهر است زیرا که اکثر علما و شیعه اعتقاد است
که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام افضل اند از سایر پیغمبران و اعدای مستفیض بلکه
متوازه از ائمه خود در این باب ولایت کرده اند و سایر مقتضات از یک موضوع است

این فاضل که امام المشککین میگویند او نصیحت متواضع است که در امامت حضرت
سید الشاهین نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کالات حضرت رسول است که علی علیه السلام
و وجوب اطاعت است و آن حق پیغمبر است پس باید انحضرت امام باشد و اینها المضایق
از سایر ائمه لازم دارد اما علی و ائمه امامت را قطع نظر از آنکه مرجع مرجع است و اگر
متعنی مناقش کنند و گویند ممکن است که دعوت نفس را و باشد مجاز او مجازی از مجازی
و دیگر اوقات بحث چند و چند جواب میتوان گفت و در این رساله در جواب گفتا میفهمیم **اول**
آنکه مجاز در لفظ از نفس شایع تر از آن مجاز دیگر است در میان عرب و عجم شایع است که میگویند
گویند مجاز منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام بمعنی در و ائمه است و اینها از طریق خاصه
و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول عیسی علیه السلام
گفت است منی و انا نیک بقی با علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است
که گفت علی از من بمنزله سرمست از بدن من و روایت دیگر بمنزله روح مست از بدن من و
و دیگر و هر منافقان اخطار کرد که نماز کنید و روزه بدهید با آنکه منستم بسوی شما در بر
که بمنزله نفس است بقی علی علیه السلام از این باری احادیث بسیار است و اینها همه فرموده این
مجاز است **دوم** آنکه این گروه بر هر احوالی دلالت می کند بر فضیلت و امامت انحضرت
که در حق تعالی بصیفا مستکمل مع العزیز فرموده و با اعتبار و خولها احلیا است از برای عظیم
که در مقامات شایع است با او بر او داخل بودن است و بنا بر احوال آخر تقدیر کلام
این خواهد بود تنفع اینها و قد دعوا الیها لک و شک نیست در آنکه احوال اول اظهار
احتمالات و این نیز در احوال دارد **اول** آنکه مردان باشند که بخوانیم هر یک از ما و شما
فرزدان و زنان و نفس خود را و آنکه هر یک از ما و شما اینها و نفس جانی و بدنی
و اول اظهار است چنانچه بضای و اکثر مفسران تصریح بیان نموده اند که اگر این وجوه
بطلان و مانع قیام ندارد اما از برای استیفای احوالات مذکور شد و اینها جمیع اینها
و بنا بر احوال محقق است که از برای تعظیم باشد از برای و تفاوت با از برای و حواله طبع
که تقدیر کلام آن باشد تنفع اینها و احوال اینها از برای و احوال لفظی باشد و چون

بر وجهی مجرور و بدون اغاده خارج و چو چست میان اهل بیت یا باعتبار آن باشد که آن ابتدا
 نظر و ظاهر حال محتمل بود که آنها که صلاحیت دارند که در باطن داخل باشند از هر صفت جامع
 نباشند و چون ثبوتی که صلاحیت این امر داشته باشند غیر ایشان این جماعت را آورده
 و تصریح خصوص جماعت قبل از تحقق با اهل ضرر و نبود و همچنین جمیع ضمه اینها و ثبوت
 و انقضا هم بعد از آنکه از او در غیر حق است و در اول نیز و در نهایت بعد از آنکه معلوم
 که دعوت و یک شخص جماعت خود بود پس میگوید که اگر جمیع برای تعظیم باشد و در بعضی
 الشخص باشد تا اینکه متصدی بنا باشد معلوم است که متصدی بنا اهل از ایمان حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله بود و با اتفاق و اقرار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
 داخل بود و در حقیقت حضور و خواهد بود و بسیاری و متواتر است که چرا او آورده
 و حال آنکه در شرط و ادله این مکرر آنکه در آنکه شخص از برای شرف اختصاص و شرف
 بمنزله نفس او بود و کو را هر دو بمنزله یک شخص بود و لهذا او را آورد و این وجه آنکه در مقام
 نهایت نبوده و در مطلوب داخل خواهد بود و ضرر یا ایشان بیشتر خواهد داشت **و اما**
و جمع میگوئیم که اگر امت یا اصحاب داخل می باشد بود و یا اقله هر که از سر خود از ایشان
 در میان اهل حاضر نشاند مگر آنکه گوئیم که حاضر کردن این جمیع موجب جو غای عام و احتیاط
 اصوات میکرد و در موهم آن بود که اعتماد حقیقت خود ندارد که این گروه البته را با خواهد داشت
 که مگر اکثر ایشان و شوکت خود بر ایشان و در این باب اعتماد بر دهاها و مردم کرده است
 پس خود حاضر شد که هم مقام هم بود و اولی نفس بود نسبت به و امیر المؤمنین و او را از برای
 آنکه امام و پیشوا و مقتدا و ایشان بود و ایضا ایشان و غیر ایشان را بود و وفای و امانت
 چنانچه و حاضر و غیر بود و در جز او بود پس این استنباط شخصی است از اشارت و حال آنکه
 باین دلیل و در و از جانب خود و سبب است بمب اهل حاضر شد و چنانکه این جماعت نیز که جمیع
 نصاری بودند از جانب هم حاضر شدند و در این وجه نیز از برای رعایت خصلی شخصی
 مانا و اقوی خواهد بود در این باب معلوم میگردید و جمیع نیز که از برای رعایت خصلی شخصی
 میکند و سبب آنکه حکام در میان جمیع است و حال آنکه کسی که اهل است دخول در میان اهل است

بغیر الحقیقت و در وجه اول و اولیون باشند و دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت
 است ندارد و در وجهی که مذکور شد چنین است ایشان آن معنی اول را قایل بود یا ایشان نیز یا نه
 آن معنی میگوید یا خیر معتبر و ثبوت این است چنانچه درستی و ذکر گوید در اول بر اقرب بخارج و حق
 متعین است که معنی دیگر سابع نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار نهایت
 محبت و اختصاص بر ایشان استعمال می نمایند و جواب گوئیم که هر چند آن احادیث یکسانند
 ایشان را که در اکثر کلام میکند آنکه بعضی این معنی را نیست و ثبوت را مناقش و در این وجه
 ثبت و از برای اثبات امانت و لغو بودن خلافت که سبب اصلی نباشد در مقام حصول
 البطلان کالیست و بقیه آنکه مذکور شد **و اما** و ثبوت اذن و ایضا یعنی وضوح کتب
 و حفظ سیرت یا با قرائن و شقایق و ثبوتی که کتب حفظ کنند و سبب و در این است
 خانه و حاضر بطریق مستقیم و در این وجه آنکه ایضا نشان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 از ایشان و سبب ثبوتی در تعریف و حفاظت این تعیم و در طبع و در سبب نزول و نظری
 در حقیقت و در حقیقت همان در حقیقت و این معانی در مناقش این موضوع و در مناقش
 محققان و معشر خاص و عام از حضرت امیر المؤمنین و این معانی و در مناقش اصلی و خالص
 و حقیقت بسیار در این کلام آمده و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول خدا صلی
 علیه و آله را در بر گرفت و گفت امر کرده است و امر و در کار من که را بخود نزدیک گردانم و در کار
 و علم خود را به تعلیم قائم و برین لازم است که اطاعت پروردگار خود بکنم و در حق تو و
 نوا سازد و است که حفظ ثباتی و فراموش نکونی پس این آیه نازل شد و بر آیت دیگر فرمود که
 چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از خدا سوال کردم که این آیه را
 تو که از خدا مستجاب کردی و امری را پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم
 هرگز فراموش نکردم و چون تواندید که فراموش کنم بعد از آن حکمت و زحمت و فخری را یا
 نهایت تعظیم ایشان این معانی و نقل کرده اند و بخوبی و کشف کنند است که ما بدانند
 که خواست که از ایشان آید یا شده هر چه از ایشان و حفظ کرد و طایع نکند اندر آن که از ایشان
 روایت خبر را روايت کرده است بعد از آنکه فرات آنکه گوئیم چنانچه از آن را باطله معنی و کرده

استماع

مؤمنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که مادرش میگوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دست علی علیه السلام گرفت و فرمود که ای علی! تو را که میگویم بشنوی و از آن آسمان بلند گرد و علی علیه السلام
گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کرد و گفت که در میان من و هر چه خواهم بگویم از آن آسمان کس نیست که بگوید
پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت که خداوند بگوید که از آن آسمان من و هر چه بگویم
بگوید از آن آسمان من و هر چه بگویم بگوید که از آن آسمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر
اصحاب خود خواهد ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از هر چه میخواهید بگوئید
چهار ربع است ربع در شان ما اهل بیت مخصوص بنان شده است و ربعی در شان دشمنان ما
و بلند ربع ملال و حرمت و بلند ربع فریض و شکاست و بلند ربعی که حق تعالی این آیات قرآن را
در شان علی و موافق او فرستاده است و از میان این که با دشمنان حضرت کفر و شر و تحقیر و بی احترامی
روایت کرده اند مانند نبش آوری و تفسیر و شتم و خود و این و در بدعت نام و حضرت اقی سر
غریب القرآن و نظایر و خصایص و این همه در صواعق و غیر اینها در کتب خود روایت کرده قطع
نظر از اهل بیت مستفیض بشود که در این باب وارد شده است و متذکر این رساله انهار الی الله
فیما اشرم و معلوم است که این مودق اسعد از صفای حضرت نازل شده باشد و مخصوص بر او باشد
غیر از مودق نیست که سایر مؤمنان را بگوید که در این یک محبتی است که جز با او یافت و بپزیران گفت
و اتفاق حاصل میشود و از لوازم امانت و ایضا صالحات جمع معلوم است و اتفاقاً
میگوید چون دلالت حضرت انحضرت می کند و عصمت بجزوم است و ایضا اکثر العباد
بالله از او حق می سازد و بعضی او را نام برادر از جهت و از منافق و جوب بودند است و بعضی
انکه در مودت ذات مؤمنان نیست که محبتی است که از ایشان آیات بلکه مراد است که احاطه
منزلق خطا آن که با آن محبت تحت او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او را با آن آیه باشد
است که در مکتب از صحیح روایت شده است و سند احمدی حسیل روایت کرده است که حضرت رسول صلی
فرمود که دوست خدای را علی است و دشمن خدای را او را مؤمنی و ایضا از مسند روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دشنام دهد و دشنام دارد است و این عید
الوجه است که است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت امیر گفت

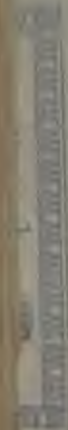
دوست خدای را نور امام کریم می و دشمن خدای را نور امیر علیه السلام می گفت
خدا را گوید که عهد کند پیغمبر را بسوی من که دوست خدای را در امام کریم می و دشمن خدای را
مرام کریم افعی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دوست دارد تحقیق مرا دوست
داشته است و هر که علی را دشمن دارد تحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را از او کند
تحقیق مرا از او کرده است و هر که مرا از او کند تحقیق خدا را از او کرده است و از جابر روایت
کرده است که ما غیبتنا خاتم منافقان و در میان حضرت رسول مکر بعضی علی بن ابی طالب
تا اینجا احادیث ابن عبدالبر و در جامع الاصول از صحیح زهدی روایت کرده است از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حسود و حسبه علیهم السلام را گرفت
و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دوست دارد و بداند ایشان را دوست
دارد با من خواهد بود و در جبهه من در و زقیامت و ایضا از صحیح زهدی روایت از جابر روایت
کرده است که گفت ما گروهی از اصحاب را با حضرت امیر علیه السلام پیغمبر علیه السلام از ابی طالب و از صحیح زهدی
و قتال روایت کرده است که حضرت امیر علیه السلام گفت سوگند یاد میکنم بالقرآن و بی که
دانش را شکافتم و کیا دارم یا نیک و خلاص یا افرید که عهد کند بی امر بسوی من که دوست خدای را
مرام کریم می و دشمن خدای را در امام کریم می و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از او کردی
کرده است که چون عرضی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت فرمود از او کردی
گفت پناه سیر و بخدا از آنکه مرا از او کنم حضرت فرمود که هر که علی را از او کند از او من کرده است
و ایضا این خبر روایت کرده است که برید با حضرت امیر علیه السلام من رفته بود و چون روایت با
صحابه گفت که حضرت امیر چهار از حسن علی اخصی که منافقان چهار با او گفتند این را حضرت
رسول اکبر پدید شد علی از چشم بیفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخنان را از پس در
شبهه و پیغمبر گفت که شد و در آن آمد و فرمود که چه حالت شوق است جمعی که با علی دشمنی میکنند
بالتیاب و میکنند هر که علی را دشمن دارد تحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از علی عداوت کند
از من مدارفت کرده است علی از من است و من از او هم و از طیف من خلق شوم است و من از
طیف از هم خلق شوم و من بهتر از او را هر یک این را خواهد بود که تعقیبها امیر تعقیب

منافق

[illegible]

حدود احصاست و از سیاق این اخبار بر هر تاف قد بصیر و عالم غیب معلوم است که ما از این اخبار
 ناست است با مرتبه که فرق امامت و لازم دارد امامت را این که ممتاز بودن شخصی در میان
 جمیع امت با آنکه محبتش هلاکت ایمان و حلال زنا و سعادتی و عتبات است و عتبات است و عتبات
 است خداوند عتبات باشد و دشمنی او تشازنفاق و حرام زنا و عتبات است و عتبات است و عتبات
 عتبات است و دشمنی خدا و رسول باشد و دشمنی مکر آنکه بشود و عتبات است و عتبات است و عتبات
 ناست دو ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام ایمان باشد
 و این معنی بدون مرتبه جلالت امامت که قالی مرتبه نبوت کبری است مستلزم نیست و سایر مؤلفان
 هر چند بجهت رجحان ایمان مورد ثواب و آن محبت ایمان بر میگرداند اما چنان نیست که بجهت
 ایشان به نطفه واجب مستلزم حصول ایمان باشد و بعضی ایشان را از جهت معصیت
 آنکه چندی است اما بنا بر اینست که اگر اظهاری کنند که کبریا باشد اما موجب نفاق و خروج از
 ایمان و استحقاق عذاب بدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت ثانی شهادتین است و
 همچنانکه بکار توحید و رسالت و ایمان و اسلام بدیده اند اما کار ولایت بکار توحید
 آنحضرت از ایمان بلکه اسلام بدیده اند اگر کسی گوید بنا بر آنچه گفته لازم آید که مرتبه آنحضرت
 بالاتر از مرتبه نبوت باشد و این که آنکه بکار توحید و رسالت مستلزم قبول نبوت و اما اقرار به
 مستلزم حصول ایمان و دخول به تحت جواب گوئیم که هر چند اقرار به نبوت افضل است و اما
 اصل است اما چون اقرار با امامت لازم دارد اقرار به نبوت و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار
 با امامت را از جمله حجت های ایمانی است از این جهت اقرار با امامت موجب نجات است و اقرار به نبوت
 مقتضای موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاصیت مثل آنکه هر چنانچه ایمان است لازم نیست
 که ایشان باشد و هر چنانکه ایمان است حصول است چنانچه اقرار به نبوت توحید است و اقرار
 با اقرار به رسالت اما لازم ندارد اقرار به رسالت و اقرار به رسالت لازم دارد اعتقاد بوحث
 صانع و توحید و اقرار به نبوت و مقتضای موجب نجات نیست تا اقرار با امامت با آنها هم نشود
 و اقرار با امامت امیر المؤمنین و ولایت او مستلزم است و لازم دارد اقرار به نبوت و اقرار
 به نبوت و اقرار به نبوت و سایر مؤلفان بدین داری اگر او را و کل ایمان عالمی است و بیاید

و لا یتکلمون فی ملاقات و شدت انحصار این دو بزرگوار را که بگوید شدت اتمام حجت
رسول در توفیق امیر المؤمنین و صلوات الله علیه که بسیار است چه قدر کثرت است و اما
تقصیل این حدیث را **اول** و تعبیر آن را و آنچه که در شان علی نازل شده است و هرگاه ما
مخصوص نباشد باین مقام و اختصاص خود خواهد بود باین مقام **دوم** آنکه حضرت رسول ص
که حضرت انصاف علی علیه السلام قضا حجاج است جمیع علوم پس هرگاه ما و در خصایر همه کس را
باشد در معلوم بر همه فایز خواهد بود **سوم** آنکه در چندین مرتبه حکم غلط خود را انقضی نمود
و هدایت فرمود و از این باب چند قصیر ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته
امثال این قصایر و خطای غیر خدا بسیار می شود و از انحصار هرگز مثل آنها اتفاق نیفتاده
چهارم آنکه انحضرت خود فرمودند و می گویند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و من
حکومت برای من آماده کرده هر آنکه حکم کنم برای اهل حق و بر ایشان و میان اهل انجیل
با انجیل ایشان و میان اهل تور و بر ایشان و میان اهل یقان و بر یقان ایشان و الله که هیچ
ایر نازل نشده در هر او دنیا و پشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز و کما انکه هرگاه
میدانم که در شان علی آمده است و برای چه آمده است **پنجم** آنکه فضل معلوم علم اصول دین
و معرفت خداست و خطب و کلمات انحضرت مثل است بر اسرار تو حید و عدل و نبوت
و قضا و قد و الواله معاد انقدر که در کلام هیچیک از صحابه شسته از آن یافت نمیشود و
ایشان هر فرق متکلمین منسوبند با و در این علم و آثارش بعد از انباشت انحضرت ظاهر است
و آثار حجاج با کمالی که از او دارد و هر چه در آگاه خود و ایشان شاکر آن اویند پس ثابت
ست که هر فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاکر اویند و ما علم عسیر و غایب
که در این مفسر است شاکر انحضرت و اما علم فقه در این علم بد جز سیه بن یک حضرت
پس جبریل علیه السلام در شان او فرمود انقضی که علی و از انجیل علم فصاحت و معلوم آن
که هیچیک از فصحا و بعد از او نبوده اند که از درجه او بر سیدند و از انجیل علم خواست
و معلوم است که او لا سود و در این علم با شاد او و در این علم نبوده و از انجیل علم انصاف
با طاعت و معلوم است که نسبت این علم با و منتهی است پس ثابت است که بعد از انحضرت هیچیک



[illegible]

فرمود که تا زل زلزله است یا آنها یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مکتوم علی علیکم سر کرده آن آیه را میرو
 افت و بروایت دیگر مکرر آنکه علی سید و امیر و مشرفان آیه است و بروایت دیگر مکرر آنکه علی
 رئیس و قائدان آیه است و بروایت دیگر سید و شریفان آیه است و این مضامین با حفظ
 و دیگران بسندهای بسیار از احسن و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم
 کرده اند که کسی ولایت او را ندارد داخل مؤمنان نیست و آنکه علی با این آیه بیش از هر کسی که
 و آنکه کمال ایمان و سبقت با اسلام مخصوص او است چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت
 کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا آنها یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابق بر آن از برای علیست
 زیرا که او سبقت گرفت بر همه نبوی اسلام و مؤید اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه
 و عامه مانند ثعلبی و واحفی و ابن مردود و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار
 روایت کرده اند که میان علی علی السلام و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد و ولید
 بحضرت گفت که ساکت شوید سنی که تو کو در کس من و الله ان تو زبانم را گشاده تر و نیزه ام
 و در جنگ شجاعترم حضرت فرمود ساکت شوای فاسق پس حقاً تصدیق کنانرا انحضرت را
 فرستاد ای کان مؤمناً کان فاسقاً لا یستون یعنی آیا کسی که مؤمن نباشد ساکت
 نیستند پس فرمود که اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشانست
 بهشتها که ما وای و ای مؤمنانست بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها
 که فاسق بودند پس ما وای ایشان جهنم است و بسندهای بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران
 از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمنین علی بن ابی طالب است و فاسق
 و ولید بن عقبه است و در کلمات ابن ابی بکر کمال ایمان انحضرت شک نیست بلکه دلالت بر عصمت
 انحضرت میکند چون در برابر فاسق واقع شد و حرم بدخول جنت او شد است و اگر در این
 سخن بود دلالت بر فضل ایمان انحضرت ما را در این مقام کافیت چهارم یا ایها الذین آمنوا
اتقوا و تحکوا الصالحات اولی آنکه تم تحکوا یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال
 شایسته کرده اند از ایشانست که هر بنی خلقی پس بعد از آن قومیه است جز آنکه هر بنی
 حیات عبادی نبوی من حیثها الايمان خالدين فيها ابداً رضي الله عنهم و رضوا عنه

نشد بودم غیر بدان دین سلام را ندیدم و در تعبیه از مسجدی نشسته بودم حضرت با خود
گفتم سنان کلام میکند که آنکس که کتاب ترا بود عبد الله بن سلام است خدمت فرمود که
علی بن ابیطالب علیه السلام بود که علم کتاب ترا بود و او را علی بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
ابن حنفیه بن ابی طالب روایت کرده اند که من عند علی علیه السلام بود و سبطی از
ابن جبر این را بر سر سید روایت کرده من عند علی علیه السلام است که گفت چگونه
باشد و سنان آنکه این را در دست میزد و این سلام در دست سنان شد پس معلوم شد
که آنحضرت بعلوم قرآن مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی فرمود که هر که میگوید
آنکه علم آنقدر قرآن است پس آنحضرت اعلم از جمیع امت بلکه سایر انبیاء نیز خواهد بود پس
این را از سه جهت کلام بر فضیلت امامت آنحضرت میکند یکی از جهت اعلم بودن و یکی
مذکور شد و **دوم** از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود کرده
و این را نیز بالا تر نمیشاید **سوم** گفتای و شهادت آنحضرت تنها و دلالت میکند بر عصمت
آنحضرت زیرا که شهادت غیر معصوم بلیت گواه مذعرات غیثی و عصمت دلیل امامت
چنانچه گذشت **شماره دوم** این است که مفسران و محققان خاصه و عامه روایت کرده اند
که چون اصحاب آنحضرت رسالت علی علیه السلام و الرسول الهی را میفهمیدند و سبب ملالت
آنحضرت میکردند و حق تعالی سبب و از برای امتحان اصحاب که ظاهر کرد که کدام یک در مقام
امتلاص و بلجان و مال ثابت قدم اند این احوال فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا نالنا حکیم
الرسول فقلوا بآیات الله و بآیات الرسول صدق یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول غیر حق
گویند پس پیش از آن را که گفتن تصدیق کنید پس کسی از اصحاب را در روزی که بعضی از سایر
حضور گفتند از آن گفت و مطلق عرض کرد غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و با اتفاق
مخالف و متوالف تا آنکه مکرر مینویسند و حق تعالی فرمود استقمم ان تقیموا ایدکم
تقریم که صدقات را بپردازید و نجات الله منکم فاقیموا الصلوة و اؤوا الزکوة
و اطیعوا الله و اطیعوا رسوله و الله حسیبکم و الله مع الصالحین پس از آنکه پیش از هر کس
با رسول صدقتها میداد پس چون بگوید و خدا شما را بخشد پس نیاز را بر باد دهد و بگوید

روایت را و اطاعت کنید رسول او را و خدا مال و است با آنچه شما بکسیدین معلوم شد که تمام
این آیات متوجه هر چهار شد بغیر آنحضرت که علی بن ابی طالب و با اتفاق مفسران و از جمیع روایات
کرده اند و حافظ ابونعیم و سایر مفسران که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر روز که از دست
که علی بن ابی طالب است کسی پیش از من و علی بن ابی طالب غنوا نمود که دانی بعد از من و الله ابی طالب است
من بلیت دنیا را داشتم و بعد از من غنوا نمودم و هرگاه خواستم را میگویم و بگوید درم تصدیق کرد
تا آنکه این مفسر منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود که من خدا را تصدیق داد این حکم را از
این است و سنان روایت کرده است از ابن عباس که درم در خالت با حضرت رسول علیه السلام
را از من گفتند هرگاه حاجتی داشتند و این امر حضرت و شایسته بود پس حق تعالی واجب کرد
بر هر کس که خواهد در بهشتان را میگوید که تصدیق کند تصدیق میفرمدم دست از آن
گفتن برداشتن و برایشان دشوار شد و حافظ ابونعیم در کتاب غزوات من القرآن به
علی علیه السلام و سنان از ابن عباس روایت کرده است که چون ای کرمی نماز شد کسی قدیمت
نداشت که با حضرت را میگوید تا آنکه پیش تصدیق کند پس ای کرمی که تصدیق کرد علی بن ابی
طالب علیه السلام بر او دیاری را بده درم فروخت و ده را از آنحضرت رسول گفت و در هر روزی که
درم تصدیق کرد و روایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این امر نازل شد
روم ترک کردند از گفتن با آنحضرت را و محفل و روزی که تصدیق کردن حضرت امیر
تصدیق کرد و از آن گفت و کسی غیر او از سنان آن تصدیق نکرد پس منافقان گفتند علی بن
کار را آنکه مکرر ای آنکه کار را بر پیش رویش را و هیچ دهد و بداند که اختصاص آنحضرت با بر فضیلت
مستقیم عقیقت است از سنان آنحضرت را از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده
از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بداد اموال غنیمت و دانه دین کرده اند محض افتراء
و معلوم است که اگر اعتنای بآیه وین میداشتند در عجز و روزی که شیعیان علی را میگفتند
بلکه یکبار دیگر ما تصدیق کردیم ما موافقین معاتبات نکردند **سوم** و آنست که امیر
جمیع کافران را که از بعضی جنگ زینب و در میان خدا همگی و با آنکه مشوید و جمل خدا کند
از چیزی که حق تعالی نجات این امت کو انداخت و در احادیث بسیار وارد شده است که در احوال

سوال میگویم از آنکه در این کتاب و تفهیم شما را بدین مگر در هیچ مسلمانی
گفته است که قریب دین این قرآن است و او جزئی نمیباشد و تفسیر ازین عباس روایت
کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدینه فرمود اخبار بخبرستان حضرت
آمدند و عرض کردند که بر شما حرفها وارد میشود در اموال و اهل و عیال که میفرمایند و استنباط
ازین روایت شد و لیکن ابو حمزه ثمالی از سوی و تعلیق ازین عباس روایت کرده اند که ازین حدیث
موقت است و روایت عامه و خاصه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرده
خطبه خود فرمود که ما از اهل بیتیم که خداوند ایشان را بر هر مسلمانی واجب کرده است
و در این آیه که قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ فَاجْرَ إِلَّا الْوُكُوفَةَ فِي الْمَقَرَّةِ و اقرار حضرت موقت است
اهل بیت است و ابو الفاسح حکایت کرده است و او را در التشریل ازین جبریل ازین عباس روایت کرده
که چون این آیه نازل شد بخبرستان گفتند رسول الله که استند آنها که ما مسوول شدیم بموالت
ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشان استند بر روایت ابو نعیم و در سایر ایشان و تعلیق نیز
تفسیر ازین عباس اینضمیمه روایت کرده است و اخبار در شواهد التشریل از ابو امامه علی
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبر را از دشمنهای متفرق
گفته است و من و علی ازین درخت خلق شدیم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و
میرزا و اند و شیعیان و سایر که با او شده هر یک یک شاخ از این شاخهای آن چنانکه در اینجاست
و هر که از آن سبیل غایت میگرداند و بجهنم افتد و اگر بدین عیانیت که خدا را در میان صفای و مروت
هر سال از هر سال با آنکه ما نماند مشک بوسیدن شود و محبت ما را بدین خدا او را بر
رود و بجهنم اندازد پس این را بخواند و حافظ ابو نعیم بسندها و بسیاری ازین روایت را فرموده
گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه علیها السلام اندر فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند و پیغمبر و عضا در آن گرفت و گفت من چنانکه با هر که باشم
جنت کند و مسلم را هر که باشم اسیر کنم و ایضا این مضمون را از امام مسلم و ابو سعید خدری
روایت کرده است و ایضا از ابو هریره روایت کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن گفتند تا علی از آن طبع من را پیوسته است و او را بدست گرفت و گفت که

من و تو ازین درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای
است و هر یک یک شاخ از این پیچیده خدا او را داخل بهشت کرد و اند و تعلیق در تفسیر و علی است و علی علیه السلام
روایت کرده است که قریب دین این قرآن است و او جزئی نمیباشد و تفسیر ازین عباس روایت
کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدینه فرمود اخبار بخبرستان حضرت
آمدند و عرض کردند که بر شما حرفها وارد میشود در اموال و اهل و عیال که میفرمایند و استنباط
ازین روایت شد و لیکن ابو حمزه ثمالی از سوی و تعلیق ازین عباس روایت کرده اند که ازین حدیث
موقت است و روایت عامه و خاصه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرده
خطبه خود فرمود که ما از اهل بیتیم که خداوند ایشان را بر هر مسلمانی واجب کرده است
و در این آیه که قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ فَاجْرَ إِلَّا الْوُكُوفَةَ فِي الْمَقَرَّةِ و اقرار حضرت موقت است
اهل بیت است و ابو الفاسح حکایت کرده است و او را در التشریل ازین جبریل ازین عباس روایت کرده
که چون این آیه نازل شد بخبرستان گفتند رسول الله که استند آنها که ما مسوول شدیم بموالت
ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشان استند بر روایت ابو نعیم و در سایر ایشان و تعلیق نیز
تفسیر ازین عباس اینضمیمه روایت کرده است و اخبار در شواهد التشریل از ابو امامه علی
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبر را از دشمنهای متفرق
گفته است و من و علی ازین درخت خلق شدیم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و
میرزا و اند و شیعیان و سایر که با او شده هر یک یک شاخ از این شاخهای آن چنانکه در اینجاست
و هر که از آن سبیل غایت میگرداند و بجهنم افتد و اگر بدین عیانیت که خدا را در میان صفای و مروت
هر سال از هر سال با آنکه ما نماند مشک بوسیدن شود و محبت ما را بدین خدا او را بر
رود و بجهنم اندازد پس این را بخواند و حافظ ابو نعیم بسندها و بسیاری ازین روایت را فرموده
گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه علیها السلام اندر فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند و پیغمبر و عضا در آن گرفت و گفت من چنانکه با هر که باشم
جنت کند و مسلم را هر که باشم اسیر کنم و ایضا این مضمون را از امام مسلم و ابو سعید خدری
روایت کرده است و ایضا از ابو هریره روایت کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن گفتند تا علی از آن طبع من را پیوسته است و او را بدست گرفت و گفت که

حکما و بطریق بسیار روایت کرده است و این حدیث و معانی در کتاب الزلزال و بعد از این
روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب التشریح نقل کرده است و او آنرا
معتبر و مخالف روایت کرده است از حدیثی که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر شما این
اینها آتیه اولی المؤمنین من انفسهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم بعضی از آن
بعضی از کتاب الله و بعضی از المؤمنین و المؤمنات یعنی بعضی از اولاد مؤمنان از جانب
ایشان و از بعد از او مادرهای ایشان اند و مؤمنان را بعضی از ایشان اولاد بعضی در
کتاب خدا از مؤمنان و بعضی از آن پس شما بگفتند عجیب است و فرمود که شما را آن حدیث را
بجای این معانی فرموده که شهادت و اطاعت کرده است در آنچه خواهم و غنی اند ما که گفتم
و اطاعت کرده بر حق تعالی این که فرستاد و ذکر و غیره الله علیه و آله و سلم
و التکریر فیما قلتم یقفوا و اطعنا یعنی و یا و یک نعمت خدا بر شما چنان که حکم کردم
بر شما در حق که گفتند شهادت و اطاعت کرده و اینها در حدیثی بود پس فرمود رفتی پس بگو
و خدمت حضرت رسول و حجج الوعای پس چنانکه نازل شد و گفت پس در کتابت سلاطین
میراث تو که علی را نص کرد که هر کسی که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت انصاری
گرفت پس میفرمود که در حدیثی که فرمود پس چنانکه نازل شد و گفت پس در کتابت سلاطین
شخصی خواهی خواهی ایشان را بدین دنیا و مردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه بود
بود اگر چه بر این ایشان مسلط بودند پس چنانکه نازل شد و گفت پس در حدیثی که فرمود
علی را پس فرستاد و فرمود که با حضرت مطهری که بود و فرمود علی را که شهادت بکنی و بگو
میگویم و چون رفت سائلی سوال کرد که حضرت خود را بگویند که اگر خدا را وادایه الله را که
الله نازل شد چنانکه در سالی که داشت پس حضرت رسول الله اگر گفت و این را بر ما
خواند و گفت بر خیر و تا بدین زمان رسالت که خدا فرمود است و در ظاهر است چون حدیثی
رسول و اهل بیت را پس در حدیثی که فرمود پس چنانکه نازل شد و گفت پس در حدیثی که فرمود
قرار میگذاشت این که گفت که در حدیثی که فرمود پس چنانکه نازل شد و گفت پس در حدیثی که فرمود
شد و با آنکه او و جمعی که در حدیثی که فرمود پس چنانکه نازل شد و گفت پس در حدیثی که فرمود

گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند اما تا این نمی آید که او بر ما مسلط باشد
میر و م سوال میکنند که او را بدیگری بداند چون این سخن را حضرت اظهار کرد و در حق تعالی
این را فرستاد قل ما یكون لی ان ابدا له من تلقا غیر تقبی و مضمون این را بر تفسیر است که
چون بر ایشان خوانده شود آیات و احکامات ماکون لاینها که اعتقاد بقیامت ندارند و یا
قرآن عظیم این قرآن یا بدین ذکر علی را از آن بگوینا میگویند و میگویند از این که بدین که از آن
پیش خود متاعت نمیکند مگر آنچه را وحی آمد است پس وی من بدین معنی که من میر و م که معصیت
کنم و در فکر خود از عذاب روزی بزرگ تر چنانکه گفت یا رسول الله تمام کن او خلاف علی را
حضرت فرمود ای حبیب من چنانکه شنیدی تدبیرهای منافقان را در این باب پس چنانکه در حدیثی
رفت و روایت غیر حدیثی حضرت رسول در حق میر و م گفت ایها الناس من بعد از من
دو چیز در میان شما میگذازم که اگر متابعت آنها کنید هرگز گناه نمیشوید یک کتاب خدا و عزیز من
که اهل بیت منند پس حق تعالی او را بطریق خیر و احسن از هر چه بداند و نازل شد
کوشش من وارد شوند مانند این دو آنکه من و دو سب از خود را بیکدیگر چسبانید هر که چنانکه
در آنها از نجات می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود اینها الناس ایها تبلیغ رسالت
خدا کردم گفتند علی حضرت گفت خداوند آگاه باشد پس چون آخر اینام تشریف شد که سیزدهم ماه
دی الحجه باشد حق تعالی سوره الزلزال انصر الله و فرستاد حضرت فرمود که این خبر مرا منسوب که
بنی دادند چون کمال حق کند که کار بدین را تمام کرده ام یا بدین تو خبر را قدس کردم پس در حق
داخل مسجد و خطب شود و فرمود که گفت که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از
حدیثی که فرمود ایها الناس من بعد از من دو چیز بزرگ است که من میگذازم یکی بزرگتر
از آن که این حدیث است و طرف راست دست خداست و طرف دیگر دست شماست پس چون که رفتند
و گویند که حضرت من است که اهل بیت منند پس حق تعالی او را بطریق خیر و احسن از هر چه بداند و نازل شد
که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند و در حوض کوثر نیز من اینها مانند این دو آنکه من و دو سب از خود را
چسبانیدم و آنکه شهادت بخود و میگویم ما را تا در دنیا و جمع و در میان آنکه میماند و آنکه است
شهادت بگویند و بدیگری زیاده باشد پس هر که از منافقان جمع شدند و گفتند و میگویند

نیکند و اکنون قلیل از انچه در صحاح ایشان و کتب مشهوره معتبره اینان درین باب مذکور شده
ایر او بنیاد آنرا که این سال که پیش از آنکه در مدینه و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
از ابو یوسف که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاد و خطبه خواند و فرمود
ای کافر که او را طرد میکنی و در میان ما مکه و مدینه و بیرونش ایستاده و موعظه کرد و خدا را شهادت
عطا آورد پس گفت ایها الناس من نیکم مکرر و نیکم که با او بیست و دو سال و در میان
پروردگار من و من و انچه از من اول انجاب کنم و روزی بمال قدس و من و در چیز زیاد در میان
شما میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است هر کس یکبار بخواند و بگوید
شوییدان پس غیب و غیره بخواند و در آن کتاب خدا هر کس اهل بیت من بخواند یا در کتاب
ی او در حق اهل بیت من و در برابر فرمود پس حصی بن سبت از ندید پسید که گشته
اهل بیت او ای زید یا ثناء و از اهل بیت او نیست گفت زید او از اهل خانه او است
و لیکن اهل بیت در اینجا آنها نیستند بعد از حضرت صدیق برایشان حرمت ما متعالی علی
الاعقیل و الاعمی و انما سکت بر اینها همه صدق است گفت علی و در جامع الاصول گفته
که در روایت دیگر زیاده کرده است این که گفته اند در آن هدایت و نور است هر کس یکبار
را بخواند و بگوید یا اهل بیت و هر کس از آن تجاوز کند کفر است و در روایت دیگر گفته
که هر که در میان شما و بیرونش یکبار بخواند که آن در حال خداست هر که متعلق است که
بر هدایت است و هر که ترک کند از این ضلالت است گفتند و اهل بیت او را این او بیند
گفت زید اسو کند که چه خطبه را شومر بسیار شد خطبه حق میگوید و در خانه پدرش و قوش
میرد و اهل بیت او خوششان و عصبه او نیکو تصدیق بر ایشان سر است **حدیث دیگر**
اهل بیت ما را بسیار آید که هر که مخصوص از آنهاست و انچه از انچه است از پیش خود گفتند
و احببوا و یقار با انکه متعلق بخلل عاصت زیرا که خلفاء و ثلثه الله خا رجند و
خویشان انحضرت کسی که در میان خویشی است که همه اتفاق بر خلاف انحضرت
داشتند و اگر کسی دعوی کرده باشد یا ان یا در شهر مشرب است و با اتفاق مذهب حق
میباشد و در میان امت باشد و در اوقات و تعلیم در تفسیر و انحضرت و انچه باقی اند

جمیعاً و لا تغفروا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله
که گفت ایها الناس من در میان شما و ثقل میکنم یعنی دوام میکنم زیرا که خلیفه من است
اگر اخذ کنید باینکه گواه نشوید بعد از من هر کس یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست
و ان در میانیت کشید از آسمان بسوی زمین و عزت من که اهل بیت منند و بیستی که از انکه
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنشینند و این معازلی و دیگران نیز این ضمن روایت
بسیار روایت کرده اند در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونگی خلاف من در حق ایشان است
و هم من مضنون بود و صحیح ابو اسحق شافعی و صحیح ترمذی از زید از روایت کرده اند و بعد
الله ابن احمد حنبل و در مسند خود روایت کرده است از برای بن عازب که گفت یا رسول خدا صلی الله
در سفری پس در مدینه رخ فرو آمدیم و ندا کردند میان مردم الصلوة جماعة و میان
دو رخت را از برای انحضرت و رفتند پس نماز ظهر را را کردند پس دست علی را گرفت و گفت
ایا غید اید که من اولایم علی من ان رجلا یا ایها ان کشتند علی پس گفت ایامید اید که من
اولایم بر مؤمنی از نفس او کشتند علی پس دست علی را گرفت و گفت هر کس من مولا یادم علی
مولا یوست پس گفت خدا و ندا و سنی کن یا هر که با او دوستی کند و دشمنی کن یا هر که با او
دشمنی کند پس عمر گفت یا علی کوار ابار برای من و ابوطالب کردیدی مولا ی هر مؤمن و مؤمنه
و انچه از زید از روایت کرده است کفر و داسیم یا رسول خدا وادی که او را وادی خود
میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی و رخت انداختند و گفت
البت ما انحضرت سرانجام پس گفت ای کواهی غیبی که من اولایم بر مؤمنی از میان او کشتند
پس گفت من گفته مولایم فعلی مولایم اللهم و الی من والاه و عاوا من عاواه و انما
در مسند ابن حنبل و کتاب حقاظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابوالفضل که در حدیث از رسول خدا صلی الله
مردم را جمع کرده و در حجره کوفه و سوخته و او ایستاد از انکه هر که در غایت علم از حضرت رسول ص
شنیده باشد و حق من چه گفته است بگوید حق من را بگوید و انچه از انچه شنیده است بر من
حدیث و الی من والاه و عاوا من عاواه و در مسند ابن حنبل و در مسند ابوالفضل از جماعت کثیری
از صحابه انحضرت این را روایت کرده است و تعلیمی و این معازلی روایت کرده اند که در حدیث

قدوم مردم متفرق شدند و دوری از آن حضرت اختیار کردند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که ایشان را جمع کرد و چون جمع شدند ایستاد و بفرموده علی علیه السلام گفت ایها الناس انکم
من کرم الله خلقا ان من کرم الله کما کرمکم کرمی شیخ را در سخن میبرد و میماند و خوشایند
و لیکن علی را خدا آفریده است نسبت بمن بمثل من نسبت بخدا دارم و خدا از او را خلقی است
چنانچه من از او را نسیم زیرا که او بر من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها
بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
پس مردم را بر و تشویق کرد و گفت یا رسول الله ما از کرم شدن بر روی آنکه سبب از خاطر تو
کوان باشم و پناه ببرم بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت از ایشان باقی شد و این
عبدالبر در کتاب استیعاف گفته است که رید و ابو هریره و جابر و ابن عباس و دیگرین
از قرآن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوٰۃ از صحیح
ترمذی از ابن عباس و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بخوبی که سابقا
گفتیم پس گفت است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت کوارا با تو را این منزلت صحیح
گویی و شام کوی و لای من و مولای هر دو من و مؤمنان و حاضران و غایبان و نیکوکاران و فاجران
من القرآن فی طایفه علی بن ابی طالب و ابی طالب که است که نازل شد پس رسول خدا در
شام علی علیه السلام را با آنها الرسول ینطق ما انزل الیه تا آخر آیه و و احدی در کتاب است
تو را پس حدیث را از ابی بکر روایت کرده است و ابی بکر شیرازی و غیره را
از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی در حدیث روایت کرده است و در مناقب خوارزمی
عبدالرحمن ابی ایوب روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله را
خداوند و زبیر و علی را با طایفه اش آورد و بر دست او خلافت را روزی که در غدیر و زید را و ابی
داشت و اعلام کرد و مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او گفت تو از منی و من از
تو ام و با او گفت که من تا و با قرآن جمله خواهم کرد چنانچه من بر حق بی قرآن جنگ کردم و
با او که تو از من هستی و هر روزی از موسی و من حمل با هر که تا تو صلی است و حجت با هر که باشد
چونکه گفت و گفت که تو کتب را میگیری ابی ای مردم آنچه مشبه شود بر ایشان بعد از من و گفته

تو بفرقه الوثقی و گفت با تو فی امام هر مؤمن و مؤمنه و علی هر مؤمن و مؤمنه
بعد از من و گفت با تو ای که در شان او نازل شد و آن از من است و رسول الله صلی الله علیه و آله
تو را حج الاکبر و لو این ایاز بر مردم خواندی و گفت با او که تو بیست من اخذ
خواهی کرد و دفع ضریب من خواهی کرد و گفت با او که من اول کسی ام که در قیامت محصور
خواهر شد و تو با من خواهی بود و گفت با او من نزد حقش کوش حاضر خواهم بود و تو با من
خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از تو حین
و عین و فاطمه علیهم السلام داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد پسوی من که
با یسم در میان مردم و فضل را بیان کنم و کردم آنچه خدا در حق تو گفته بود که بیان کنم بنده
کردم و فرمود که بر سر و برهنه از کینا که در سینه جاعلی هست از تو و ظاهر نخواهد کرد که
بعد از من من لعنت کی کند ایشان را خدا و لعنت کی کند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را روایت گفت و چنانکه بگوید یا رسول الله گفت خبر داد به ابی بکر که احصا
من ظلم بر او خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان
ایشان را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد به ابی بکر که ظلم از فرزندان
ایشان و حق را بیل میشوید که قاتل ایشان ظاهر کرده و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان
انفاق کنند و دشمن ایشان کویا شد و کسی که ایشان را بخراشیده لیل باشد و هیچ کس ایشان
جسایا را نباشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که بعضی از شهرها متغیر شده باشد و بندگان
خدا ضعیف شده باشند و از غم محروم شده باشند پس در آنوقت قائم ظاهر شود و در میان
ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام حفت و آن فرزندان فاطمه و حضرت خلائق را با ایشان
ظاهر خواهد کرد و بدو و شش هزاره ای ایشان اقلش باطل را خارش خواهد کرد و مردم مشت
ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از روی ترس و بعضی از ترس و بعضی از ترس
و فرمود ایشان را باید خدا را بخرج زور کردند و خدا خلف نمیشود و قضاء خدا نمیشود
و اوست حکیم و قاطع و بدو حق که حق خدا از تو نیست پس گفت خداوند ایشان اهل شدند
پس زایل گردان از ایشان رجس و بدی و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدم خداوند شد

دست عبدالرسول و ما را بتمام گفتار ما شنیدیم و چون حدیث که در صحاح ایشان موجود است
چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن
ابو وقاص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک ملایم او طالب را در مدینه که آن را سبیل
گفت یا رسول الله ما را در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود که آیا راضی هستی که
از من بمنزله هر دو نفر باشی از موسی و هارون و روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از
صحیح مسلم روایت کرده است مجموع این عبارات را و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت
این حدیث از سعد بن ابی وقاص است مشافهه از حدیث را از سعد بن شوم و غم بن سعد که
نواخندیدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند پس آنکشتنهای خود را در کوشای خود گذاشتند
و گفت بلی و اگر نشنیدیم با شما هر دو کوشه را میگردانید و اینها در جامع الاصول از ترمذی روایت
کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث را و اینها از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است
که مصوب بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امر کرد و با او گفت چه مانع است از آنکه بکنی و
دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست این سحر که در حق علی شنیده ام هرگز او را
سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود دست نمیداشتم از آنکه شتران سب منوی عالم
از من باشد شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ما و مو گفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات
و معربه ها شرکت داشت و علی علیه السلام گفت که ما را باز آنکه کشتی و دیگر کرد و همانرا که در حدیث سابق مذکور
شد و ما را اینجا گفت که لا آله الا الله یعنی مگر آنکه نبوت که در حدیث و پیغمبری بعد از
من نیست پس سعد گفت شنیدیم در روز خبیر می گفت الله خواهد داد علم را و ابی بکر و دوست
میداد و خدا و رسول او را و دوست میداد او خدا و رسول او را و اگر آنکه کشتی و دیگر کرد و اینها
پس گفت علی را طلبید چون علی حاضر شد و دید که سعد داشت و در دست خود اب و دهان مبارک
خود را بر وی نهاده و مالید و علم را و او را بر دست او نهاده و چون او را با هم را از آنکه
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خدا و ما آنها را اهل امتند و عقیده را بر یکسان
است عبادت که معشره ترین است ایشان است گفتند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در هیچ غزوه ای
فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در آن حاضر بود و گفت نموده اند و ما را در آنجا

حادث بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را از برای حراست مدینه و محافظت عیال
خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت بمنزله هر دو نفر من موسی و هارون لا آله الا الله یعنی بعد از آنکه
آن حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثبات ترین روایات و صحیح ترین آنهاست
روایت کرده است که از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقها بعد از این است و روایت کرده است
حدیث را ابن عباس و ابی سعید خدری و از سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جابر
بسیاری که ذکر آنها بطول می آید و فاطمه و خنیز علی علیه السلام روایت کرده است از اهل بیت عمیر
که گفت شنیدیم که رسول خدا با علی می گفت انت بمنزله هر دو نفر من موسی و هارون لا آله الا الله یعنی بعد از
آنکه در روایت ابن عباس روایت کرد که تو را در منی مصاحب یعنی مصاحب منی و در حدیث
حافظ که جمیع طوایف او را نقل میدادند کتابی در آن تصنیف کرده است از برای خصوصیت
این حدیث و ابن حبش در مسند خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را در ابیهای بسیار از
جمیع کتبی از صحابه روایت کرده است و ابن ابی شیبه در تاریخ کامل از محمد بن یحیی و در بیاض و در
از محمد بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا گفت با علی تو و ابی طالب و ابی سلمه و ابی سلمه
سؤمانی در ایمان و تواضع من بمنزله هر دو نفر موسی و هارون یعنی سؤمانی که از علی
عامهات این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس
و جابر انصاری و ابی هریر و ابی سعید خدری و جابر بن عمر و مالک بن الحویرث و برای
بخاری و زیاده و ابی یزید و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابی شیبه و حذیفه بن یمان
و انس بن مالک و ابن ربیع اسلمی و ابی ایوب انصاری و عقیل بن ابی طالب و حبش بن جناد
و مصوب بن ابی سفیان و از سلمه و اسماء بنت عمیس و سعد بن المسیب و امام محمد و ابو حنیفه
و حبیب بن یزید و فاطمه بنت علی علیه السلام و شریح بن سعد روایت کرده است و گفته است همه
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و این حدیث را در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری
گفته است در شرح این حدیث که در حدیث ابن مسیب این حدیث است که بعد از آنکه حضرت
رسول امی سخن را با حضرت امیر گفت حدیث بعد از آنکه گفت راضی شدم و گفته است که در آنکه
روایت بر این حدیث و زید بن ارقم این حدیث را روایت کرده است که حضرت رسول با علی گفت مصایب این

که محققان و مؤرخان خاصه و عام بطریق مذکور است که ما در وفای بعضی از احوال و
ایراد خود ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما در این مقام ایشان بحث و تحقیق بنده و در حق
شخصیت با غرض و نظر کلی که فاصه خلافت اخضریه بود در این جنگ که بحث و یا این
اثر و یا شرحی از آن در دست ما نیست و این کتاب عظمی و معتبره که بود مذکور جمیع این مراتب را
و مسلم و زید و غیره بطریق و این معانی بود و از طریق و احمد بن حنبل در مسند و غیره
سیرا و تعلیقات این طریق و محمد بن عیسی اندی و محمد بن جریر طبری و ابوالفضل محمد بن یحیی
و سبکی و ذکابیل الشیخ و حافظ ابو نعیم و علی و الشیخ و دیگران نقل و در وی در فرود
بطریق مذکور است که اندک از اهل علم و غیره عبد الله بن عمرو سول بن سعد و سطر را که
و این سطر مذکور و سطر اضافی و غیره از اظهار و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را
یا نوکر و غیره و او ایشان ذکر کنند و بعضی بنما را ذکر کرده اند و اشعار حسن بن ثابت که در
ایوانه و یا در حضور رسول و در معین اخضریه کشته مشهور است و همچنین که اصل از روایت خبر
مستوفات است و مخصوص است نیز مستوفات و اما استقلال یا بی نقصه و امانت و خلافت
اخضریه نیز بدو و هر دو را میتوان نمود که هیچ و اقل نصف انکار توان کرد که **بسم** اگر چه در اصل
معلوم است که اکثر از اصل بحث است که ایشان همه مسلمانی و از آن شریک میدادند با اخضریه
هر چه میخواستند و آن چنین که اکثر ایشان داشتند و جان خود را بر زمین میدادند و افتد از وی
شیکر و عذرا که علم یا از ایشان داده شود و افتد و حسب در اخضریه و در این باب شریک و عذرا
در مدایج خود ذکر میکنند و در حضور امیر و در اخضریه اگر کسی که و بر علوم مشکک و از
بحث اخضریه خدا و رسول را بحثی است که هر یک مخالف ایشانرا اختیار نمایند و جان و مال
خود را بر خطره و در ایشان و در غایب و در اخضریه خدا و رسول اخضریه است که گفته امور
و در جمیع احوال و از جمیع جهات بحث فی الجمله و بحث فی الجمله نسبت بهر مؤمنی است
الایمان است و اختصاص به وجهت و بحث من جمیع الجبهات لازم دارد و عفت و ای که
بالا از مرتبه عفت لازم که هر وقت مرجع انصاف یا از مسلم است که از این جهت و یا
روست و یا در اکثر این مراتب منزل کنیم و در شکل نیست که البته متعین فضیلت و عفت

توانش کرده است و کلام متواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر يك از محدثین ایشان
از جماعت نیستند از صحابه روایت کرده است که ایشان قول هر يك از آنها را در هر امری از اصول
و فروع و در جهت مبدأست چنانچه از تتبع کتب ایشان نظایرهاست و در کتب معتاد و در دسترس علماء
اصول دین هر حدیثی که یکی از صحابه ایشان مذکور است استیصال کرده اند و قطع نظر از آن
متواتره که در طرق معتدله از هر يك از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و اما وجاست که لایق
محدث متواتر بر او است از حدیثی چند و غیر متواتر بر او که **اول** آنکه ظاهر از حدیثی است
که در بعضی از کتب معتدله است که از حدیثی که در بعضی از کتب معتدله است که در بعضی از کتب معتدله است
عمود و بر اینست که در بعضی از کتب معتدله است که از حدیثی که در بعضی از کتب معتدله است
هر کس چنانچه می فهمد که در طرق معتدله است که از حدیثی که در بعضی از کتب معتدله است
بر آنکه جمیع قبیله که میان موسی و هرون علیهما السلام بود و در این حدیث باشد و غیر
بعضی و این معلوم است که از جمله قبیله با اختلاف بر آنست بود چنانچه در کتب معتدله
قوی بر آنست که موسی علیه السلام قبیله را بود و در این حدیث از این حدیثی که در بعضی از کتب معتدله است
امیرات باشد و این غیر بعضی است که استیصال است که کویت و کتب معتدله
در حال آنکه او باشد چنانچه که استیصال بعضی بعد از وفات صریح است و آنکه
اهم است و الا احتیاج با استیصال بود که خلاف ظاهر لفظ است **دو** آنکه از جمله
متواتر هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی علیه السلام حضرت امیر افضل باشد
از جمیع امت آنحضرت و تفصیل مفصل قبیله است عقلاً چنانچه در بعضی از کتب معتدله
متواتره معلوم است که حضرت رسول این سخن را در مقامات متعدد فرموده اگر مطلب
منزلت مخصوصی بود در وقایع مشابه تمیز نمودن مثل آنکه در سوره که در دهها از حدیث
و مفسرین کرده در خانه آنحضرت این را فرمود و در تفسیر حس و حس و محسن با عالی
او را هرون و شبر و شبر و شبر این را فرمود و در استیصال و غیره این را فرمود و در تفسیر
خدمت این را فرمود پس معلوم شد که هرون از این امر است خصوصاً مندرجات خلاف **چهارم**
آنکه مشهور است که متواتر است که آنحضرت در بعضی از احوال انقضای است و این است مثل او واقع

میشود چنانچه صاحب عالم و بیکان کفران که در احادیث بسیار واقع شده است
لکن کتب متن من کان قدامکم خذوا النعل بالعلی و العذوة بالعذوة یعنی شما را که
خواهید شد طوطی آنها را که پیش از شما بودند و شما را که پیش از آنها بودند و شما را که
پرهیزهای تیر که با هم را بر روی و در بعضی از روایات وارد شده است که آنها را داخل سوراخ
سوسمانی شده باشد و شما هم خواهی شد و در میان این سوراخ می بینیم که از قبضه
بجلی و ساری حاد شده و با بدنه این است نیز مثل آن واقع شود و در این است امری که
شبهه آن باشد و غیر از این شود که دست از متابعت خلیفه را و برداشتن او را و از بعضی که
و من افکار و اولو حال شود و مؤیدش آنست که علامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت
امیر از برای وقت ابوبکر بمکه آمد و در نزد بقیه حضرت رسول آمد و از برای آنکه مشغول
بود بر عظمی و در نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت بانی آن را انما انتم استغفر
و کادوا بقتلوا و بعضی فرمودند که در نزد موسی که فرمودند که بگو که بگو که
آنکه حق آنرا بخواند نقل کرده اند که وصالت و خلافت موسی علیه السلام متعلق شد و او را
هر دو مایه و این از جمله مسائل هر چند از موسی است که او را او و خلیفه او و وصی او
بودند و این مقتضا و منزلت مالک حسن و حسین علیهما السلام که با تداقی نام و خاصه
مستی بناهای پسرهای هر دو شده و خلیفه های حضرت رسول باشند پس بدین ایتان نیز
باید خلیفه حضرت باشد و مقتضا و اجتماع مرکب و از جمله آنها که از علای غافلین این را
و اگر که با آن محمد بن شهرستان است که در کتاب طوطی و طوطی و طوطی و طوطی و طوطی
که امر بقیه و مشرک میان موسی و هر من علیه السلام چون موسی گفت آنکه بگو که بگو که
پس هر دو و موسی بود و چون در جنوب موسی فوت شد متعلق شد و وصایت بقیه
با امانت که من است و بشیر و شیری و لا هر دو بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و مالک
گاه من است و الله و گاه مستوع **انکرم** و خصوص بن موسی و بن موسی و بن موسی
خلیفه کرد و بدین و در این معلوم شد و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین
این مسائل و مراتب هر چه که کنیم در این باب است که لایزال بر نهایت قرب و محبت و

اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هر دو و اخوت و محاف و اختصاص هر دو
و قرات نسبی یا ماقبل جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جتی از جهات نباشد
بلکه بقبر است و در کتب کتب من نقص است و شایسته کمال در آن نیست مقدم داشتن
خطاست و ترویج عقل و انصاف و الله الهادی الی السواء **السبیل** **فصل دوم** در بیان
اختصاص حضرت نبوت بحجت خدا و رسول و اظهار اجتماع و موافق متعقد شده است
انکرم در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد که حضرت فرمود اللهم انی باحی خلقک الیک
یا کمال منی هذا الطیر یحی خداوندایا و ربی من محبوب ترین خلق خود را پیش
که بخورد با من از این مرغ پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفت است
که در این حدیث قصه هست و در آخرش آنست که انس با علی علیه السلام گفت که طلبه ای از شما کن
از برای من و ترا از من بشارت می آید که پیش از آنکه در دستند این حبیل از سقینه
مولای رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در آن انصاری و مرغ بریان
که در میان دو کرمه مان گذاشته بود برای حضرت رسول بعد از آن چون نزد آنحضرت
گفت خدایا و ای ارباب من دوست ترین خلق را بسوی من و بسوی پیغمبر من
علی علیه السلام امد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کجاست گفت من است
در در آنجا چون گشودم داخل شد و آن مرغ را با یکدیگر تاول نمودند و آن مغار
شاهی در کتاب مناقب بطریق ایجاد روایت کرده است و از جمله آنها آنست که از برای
مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغ بریانی پخته آورد
چون نزدیک آنحضرت گذاشته بود و خود را در دست قبول و صاحب خلق خود را
خود تا بخورد با من از این مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندایا بگردان او را و دی از انصار
پس علی علیه السلام آمد و در آن آهسته گوید که گفت من علی گفتم حضرت رسول مشغول
ساجدیت حضرت برکت چون بخود حضرت رسول رفتم باز دیگر مرغ خود را پخته
بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو یا محبوب با من از این مرغ باز در خاطر گذارند

که خداوند انبیا را از انصار پس از علی علیه السلام فرمود که گوید گفتن من تکلمت که
حضرت رسول مشغول حاجت برکت چون بزرگوار حضرت رسول بر گفتم باز آن سخن را گفت
پس علی علیه السلام آمد و در آن وقت گوید حضرت رسول سه مرتبه فرمود در آن وقت که در آن وقت
و نظر حضرت بر آن وقت سه مرتبه فرمود پس من بیایم نشست و آن مرغ را در دست و تاول
نمودند و بر روایت دیگر از او و از ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر اخل شد حضرت
رسول فرمود چهار مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی خود
و بسوی من بیاید و در آن وقت مرغ نامی بخورد و اگر در مرتبه سیم نمی آید خدا بلام تو
میخوانم که تو را بیاید و حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا آنس
کرد انید حضرت با آن گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت
فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بر اویت دیگر فرمود که مکر در میان انصار بهتر
علی و فاضله از او هست و عامه و خاصه بطریق مستفیض روایت کرده اند که از جمله
منافعی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر اصحاب شوری احتیاج نمود این منفعت بود
اعتراف نمودند بحقیقت آن و حضرت امیر از آنس گواهی طلبید گفت در خاطر من مذمت است
حضرت فرمود که اگر در وقت کوفی مبتلا شوی هر صبح که توانی بپوشان که از آن روزم بپوشان
پس آن و بعد از آن که آن بپوشی و او بپوشید مکر میکند که این منفر من علی علیه السلام است
و این مرد و در دست اقبال از او را فراموش کرده و اینست که است که چون مرغ را در
الخصی که داشتند حضرت فرمود که شکی امیر منستان و سید دقایق سلمانان و امام
و پیشوای متقیان نزد من بود و این از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد دنیا و از آن
مرغ خورد و اخطی غوارم نیز حدیث را بخوانی از این حدیث روایت کرده است که
لعل انصار او داشتند و بشع کتب مخالفان بکند و می دانند که فرق حدیث روایت شده
زیر آنکه زودی در هیچ خود و محافظت این نعم در حلیه اولیا و بلاد و در تاریخ و هر کس
در شرف المصطفی و صحابه و فضایل اصحاب و طریقه کتاب الولا و این البیع در هیچ
و این علی در مستند اصحاب و حبل و فضایل و نظریه را اختصاص کرده است

و روایت کرده است از آن محمد بن محمد بن اسحق و محمد بن یحیی از دو مازنی و ابن شامه
و سدی و ابوبکر سہقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طاهر و عبد الملك بن عبید
سمر بن کثام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابی حاتم رازی و بسندهای بسیار
از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطریق و ابی یزید و طریق روایت کرده است و خطیب
ابوبکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقیق حافظ کتابی در طرق انجید بنها
تصنیف کرده است و سدی و یحیی و غیر از اصحاب این حدیث را از انس روایت کرده اند و نقل
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند یا آن حدیثی که اکثر ایشان را امیر المؤمنین
داشتند و سعی در اخفای فضایل او می نمودند و چون سند انجید ثابت شده لعل
بر امامان انحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او را استحقاق ثواب
و تقوی طاعت و انصاف بصفات حسنه از همه بد پیش است و ثابت شده است که حق تعالی
منزه است از آنکه محل حواش باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نباشد و ایضا
معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدین کمال عقاید و انصاف بصفات حسنه
و ثبات صحیح و اعمال صالحه نمیباشد زیرا که تفصیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و
جاهل بر عالم و حق تعالی در بیان از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است
مثل قوله تعالی انکم فی عین الله یا یعقوب فی حبیب الله یعنی بگو یا محبت که هستی
آنکه خدا را دوست دارد و دوستی است و بر وی کند مرا تا خدا بخالدوست دارد و قوله تعالی
انکم فی عین الله یا یعقوب فی حبیب الله یعنی بگو یا محبت که هستی
و فرموده که خدا تفصیل داده است آنها را که چهار می کنند باطلای خود و جاهلای خود بر
آنها که نشسته اند و چهار نمیکنند و بر بزرگ و فرموده است که مساوی نیست آنها که
اتفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکر یا آنها که بعد از فتح مکر کرده اند و فرموده است
انکم فی عین الله یا یعقوب فی حبیب الله یعنی بگو یا محبت که هستی
و فرموده است و انکم فی عین الله یا یعقوب فی حبیب الله یعنی بگو یا محبت که هستی
المؤمن قلبا انما لا یستغفرون و مساوی نیست کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند

و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول هرگاه اراده بر خواستن میکرد دست محل را بکوفه
و هرگاه بر نداشتن تکیه بر آنحضرت می کرد و در خصایص نظری روایت کرده است که بعد از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بطوس میگردید حضرت امیر علیه السلام گفت ای رسول الله چه خبر است خدا را
تو ایستاده ای و من در خانه خوابیده ام و جواب فرمود که ای رسول الله من خدایم را در خانه می بینم
پس که در آن وقت حضرت رسول غصه پیدا کرد و فرمود که من خدایم را در خانه می بینم و شما را نه
و از آنجا خبر روایت کرده اند که گفت در هم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را گرفت و می پرسید و گفت
دو مرتبه بدیدم فدا تو را و یار یار شهید و چون علی حاضر نشد میفرمود که ای محب خود را و محب خود
رسول او را و این هم جز اول آن نیست از آنجا که روایت کرده است پسند ها و بینا در صلح معا
و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که من از محب خود را می بینم
از آنجا که من میگردم علی و ابن عبد الله را استماع روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در میان دو یار هجرت در خور غلظت و سینه زدن از اهلیت را بغیر روح دختر هجرت ترویج نمود
علی علیه السلام و با او گفت تو را ترویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت بدیدی
که اسلام او پیش از همه صحابه بود و علیش از همه پیشتر است و علیش از همه خلیفه است لهذا ایضا
عجیب گفت در روزی که رسول خدا آنرا میگردید خدا را میگوید که ای رسول خدا از برای او هر چه
کرد دیگر بر او دعای الهی شریک نکرد و از برای علی دعا میکرد بخوبی که از برای او دعا می کرد
و از آنجا روایت کرده است از مطلبی که بعد از آنکه رسول خدا خطاب کرد بر گروه ثقیف در وقتی که
بازو از حضرت آمدند و گفت با سبطی میباشید یا میفرمایید سبطی میباشید و گفت از من است
یا گفت مثل جان منست پس بزرگوار شما را خواهد بود و فرزندان شما را بنی خواهد کرد و مانند
شما را خواهد کرد و علی گفت بخدا سوگند که من آن روزی امارت نکردم مگر در آن روز و سبطی
پیشتر میگوید که شاید بگوید اینست پس بگوید که علی و دستش را گرفت و در وقت گفت از اینست
مقاله که آن بدو ایان چون اعتقاد بخدا داشتند از قسم دروغ میزدند و استنادهای
زیر آن این سخن را میگویند در میان قوم آنرا میگویند و البته که از آن روز دروغ
خواهد بود و چون بشنیدند استنادهای اینها را استنادهای آنرا میگویند از آنجا که او را استنادهای

او دروغ میگویند و او از همه کس حریص تر بوده بخلاف و اگر گویند در امتش این بوده که اهلیت
این امر را در خود نمیدید این راست است اما بابت در این موطن نیز آرزو نمیکند و در جامع الاشراف
از صحیح نشانی در مشکوٰۃ از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابو بکر و عمر فاطمه علیها السلام را از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خواستگار میگردیدند و حضرت نداده و عذر فرمود که او کوچک است و علی را
خواستگار میگردید و با او داد و احادیث در دنیا با اختصاص حضرت امیر عجلت رسول صلی الله علیه و آله را
زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود و هر جا قلی که اندک بهره از انصاف داشته
باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از آثار خود را پیوسته مورد عنایت خو
گرداند و در امور کلیه و جزئیات او توسل میجویند و پیوسته او را محرم اسرار خود گرداند و در هر
احوال در جمیع خلق مبالغه و مبالغه میکند البته او را بر این خلاف خود مبالغه کرده و این ادب است
و امارت و ثبات او را آنکه مدعی بگوید که او جانشین است خصوصاً هرگاه این امور را در
مسار شود که معلوم است که محبت او تابع محبت خداست و سبطی را مورد توبه و روایت نیز
غیرت پس از آن اول دلایل در اوست و خلافت حضرت **فصل** در بیان آنست که در بیان
استحضار اخبار صحیح که عامه تلقی نموده اند ثابت شده است که حق هدایت را بر امیر الهی
علیه السلام و او را حق جلال نمیشود و در ستایش خواندن از او سبلی روایت کرده است که رسول خدا
گفت بعد از من فتنه خواهید دید و چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بجلالت محراب طالب
که او جدا کند حق و باطل است و از این امر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که
از علی منقاد کند از من منقاد شده است و از ابواب انصاری روایت کرده است که حضرت
رسول بعد از آنکه که اگر چه علی را میبرد و مردم بر او میگردیدند و حق با علی بود و مردم را بگفت
که او نور از من است و داخل نمیکند و از هدایت بیرغین نمیدارند از این روایت کرده است از
ام سلمه که حضرت رسول گفت علی با حق است و حق با اوست از هم جدا نمیشوند تا در حق و با حق
باز من که او را ایضا از هدایت روایت کرده است همین مضمون را و این که الحدیث گفته است این
حدیث را از من ثابت است که حضرت رسول فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد و هر جا که
او رود و من در پی او باشم و حق با او است که در کتب الحق است و این را باید سدید کرد تا

که چون آنحضرت با حق و جفا افتاد و از حق امر بیت کلمی را در آن شکست که از احتیاج
باعتدال داشته باشد و این سخن را صاحب در صواعق دولت کرده است از طریق اقامت سلمه
که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت علی با قرافت و قرآن با علم است از هم جدا
نمیشوند تا در حوض کوفه بنزد من آیند و این مرد و نیز از آنحضرت در این معنی و اقامت سلمه
و عایشه روایت کرده و مؤلف کتاب فضایل الشیخان نیز از عایشه روایت کرده است که گفت خدا
دور فرد و سبب اخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند
علی را خداوند با حق و با او کرد و آن هر چه کار او بکرد و کسی از مخالفان قدرت بر آنکار این معنی
ندارد و هرگاه متضمن این احادیث ثابت شد امر است انقضای ثابت میشود و بعد از این
اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و اشتقاق عصمت دلیل امامت **دوم** آنکه دلالت
بر فضیلت آنحضرت میکند و تفصیل مفضل و قبیح است عقلاً **سیم** آنکه از احادیث متواتر
و خطیب شهبود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای ائمه هرگز نکرده و هرگاه ایشان از آنست مجبور و مأمور
و از سمت ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان بر خلافت آنحضرت نباشد مخالف حق خواهند بود
و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان که هر احتیاج با ایشان در امامت
چند حدیث از صحاح ایشان ایراد میخام صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی
و نسائی و سنن او آورده است که است از مالک بن ادریس که علی علیه السلام و عباس آمدند بنزد
عمر و طلحه بن عمرو و سید بن اسلم و سید بن اسلم میگردیدند و عایشه را ایشان گفت که چون حضرت رسول
دنیا رفت ابو بکر گفت من ولی رسول خدا ام و سید بن اسلم میگردیدند و عایشه را ایشان گفت که چون حضرت رسول
این طلب میراث داشت میگرد ابو بکر گفت رسول خدا گفت که ما کرده پیغمبران میراث نمیکند از هم
از امامان صدقات است پس شما او را در ریح کوکبا و کار و مکار و خیانت کس و ناستبداد
و خدا میداند که او را استخوان و گوشتی بود پس چون ابو بکر و عمر گفتیم من ولی رسول خدا
و ولی ابو بکر پس شما او را در ریح کوکبا و کار و مکار و خیانت کس و ناستبداد
و نیکوکار و تابع حاکم پس من خلافت را شصت ساله بود و متفق شد که ابو بکر و عمر و سید بن اسلم

و با این پس از آنجایی که در صحیح از صحاح ایشان وارد شده است با عارف امام ایشان معلوم شود
که حضرت امیر این منافق را کذاب و عفار و مکار و کنا و کار میباشند است پس چگونه از این منافق
و بیعت ایشان شدن باشد و اینها که شبیه ایشان در باب خلافت ابو بکر در نظر مردم جلوس دادند
اجماع بر امامت اوست و هرگاه امیر المؤمنین و عباس و آن داخل نباشد که اجماع متحقق شده است
چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت کفاطمه دختر
رسول خدا و عباس آمدند بنزد ابو بکر و طلب میراث خود را او میگرد و طلب فدا میگردند و
خود را از خیر ابو بکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت از شما میراث نمیباشد آنچه میگذازم من
وال محمدان را من مال میگرد و کار و کسب میگرد است من غیر او نمیگرد پس چون حاصل شد
مدینه آمد عمر از ابی و عباس داد و علی متصرف شد و حاصل خیر و فدا و عیش و طاعت و بابا
نداد و گفتند در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها از زده شد و همچون بکر
از ابو بکر و با او سخن گفت تا از دنیا رفت و حضرت ابو ادریس در شب دفن کرد و ابو بکر را بر او نماز
او خیر کرد پس عایشه گفت که علی بعد از من مردم داشت تا فاطمه در حیوة بود چون فاطمه از دنیا
رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه صلوات الله علیها بعد از حضرت
رسول ششماه زند بود پس زهری از روی پرسید که پس علی ششماه با ابو بکر بیعت نکرد گفت
ندانند و او را و نه احدی از بنی هاشم نداشتند ششماه با ابو بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد و چون
در بیک روزی مردم از او گردیدند حضرت میگردید و بیعت با ابو بکر پس پیغام کرد ابو بکر را که بیای
بسیوی منا و کسی را با خود میاوران برای آنکه غیر را با خود نیاورد چون شدت هم را میدانست
پس عمر با ابو بکر گفت تنها بنزد ایشان رو و ابو بکر گفت بخدا سوگند که تنها مردم با من بیعت
کرد پس عمر آمد و جمیع بنی هاشم را با آنحضرت بودند پس حضرت امیر المؤمنین برخواست
و خطبه صلوات الله علیها خود را از بکر کرد و حقوق خود را میگرد تا آنکه ابو بکر سکنی دل
بکر یافتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر برخواست و خطبه خواند و عذرا نمود خود را و در
پایه نهادن کرد و بعد از نماز ظهر حضرت عمر بیعت بیعت کرد پس هر عاقل که در این حدیث
نامو کند میداند که با حق و خود و بیعت ششماه اجماعی بر خلافت ابو بکر نداشتند و خیر از منفعت

و تصرف بر ایشان در این جهت در فرج و اسرار و آریان مسلمانیان محض جبر و غصب و خطای
و اگر در این مصالح شریعت باشد و هر چه از این جهت خوف و قنات احوال و کثرت است
بود و اجماع و بیعت چنین در حق هر پادشاهی جاری و ظالم و قاهر می شود و بیعت
انچه در این انشاء الله در مطاعن مذکور خواهد شد و احدی بنا عزم گوید که از معتزین مورخان
و محدثین عاقلان در تاریخ خود نقل کرده است که معمر بن عبد الله بن الحارث بن اوس
امام اعراسه در جزایران در دست و پلین جز و در مردم از آنکه اموال این است که
با خودی بعد از رسول خدا مکران کرد و بر او و قتل کردی و بر او و اذیت نمودن از آن نظر
خشم آورد و سخنان نا هموار تو و اوهای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا از آنکه
بسوی بیعت مانند شری که بهار می کشند تا آنکه بیعت کردی از دو و کراهت تا آخر نامه
میشود و او پس حضرت امیر در جواب او نوشت که آمدن تو من نامد تو و در اینجا نشستی
حسد و بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و آنکار کردن من خلاف ایشان را من عذر
نمی گیرم از این امور و بسوی تو و بسوی غیر تو نیز که چون حضرت رسول انداخت و رفت و رفت
او اختلاف کردند و گفتند میباید امیر از ما نباشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد
پس در وقت همه از زمانه و ما سزاوارتر به خلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را
بر غیر تو گذاشتند بسبب قرابت محمد صلی الله علیه و آله و آیه ما که اهل بیت حضرت بودیم احقیم
با این امر از غیر ما و چون مردم با این بیعت کردند بدو و ابوسفیان بن زید من آمد و گفت تو
احق با این امر از غیر تو و من یاری میکنم تو را هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را
از سواران و پناهمکان بر سر او قمار و من قبول نکردم از تو پس آنکه از فرقه دسان مردم
اهل اسلام هم رسد و این ابو الحارث را زکلی و روایت کرده است که چون علی علیه السلام خواست که
بجای صبر برود و خطبه خواند و بعد از حمد و صلوات گفت ای ای که چون حق تعالی بفرست
خود را عالم را بفرست و در خلافت از ما گرفته متصرف شد و در امتع کردن و در حق
ما سزاوارتر بود و ما را از همه مردم شریک افستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کفر
مسلمانان را بکشد و کفر اینها را بکشد و سلطان بر مردم و مردم بر سلطان می خورد و در حرکت و

سخن

الخطاب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باید که ضعفی فاسد میشد و باید که قنات می شد
پس که هر منوی از خلافت شد که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بهار جزا
و اینها بطریق متعدد روایت کرده است که حضرت امیر میگفت خداوند آن جزا ده فرشتی را که
را از من منع کردند و غضب کردند و مرا و بر روایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر تو
بلهستی که ایشان قطع کردند و حر را و غضب کردند و حق را و اجماع کردند و بنابر این امر را که
من اولی بودم به آن از ایشان و هرگاه امیر المؤمنین اینها شکایتها از ایشان کند معلوم است که
ایشان از دوست نمیداشتند و ایشان او را دوست نمیداشتند و از ایشان سزا شده بود
و صاحب شکوه از حجاج ایشان نقل کرده است که دوست نمیدادند حضرت را مگر مؤمنی
و دشمن نمیدادند او را مگر منافق و در هیچ تریبی از ابوسلمه روایت کرده است که ما منافقا
نمیداشتیم مگر بغض علی و در استیجاب نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن دارد
و هر که این را کند علی را مار این کرده است و هر که این را کند خدا را این کرده است و حق تعالی فرمود
این الذين يؤمنون بالله و رسوله انهم الله في الدنيا و الاخرة و هم على ربهم
و کسی که خدا را در دنیا و آخرت است کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد سخن امانت
و خلافت نیست **فصل** در بیان فضیلت حضرت بر سایر صحابه زیاد است که
سابقا مذکور شد و از آنکه انان این ابو الحارث که از اعظم علای مخالفان است که در
قول بغض علی المؤمنین علی السلام قولیت قدم بسیاری از صحابه و تابعین قایل بآن
بوده اند و از جمله صحابه عظام و مقداد و ابودرد و سلمان و جابر بن عبد الله و ابوبکر
و سعید و برید و ابویوب و سهل بن خبیف و ابوالهیم بن التیهان و خزیمه بن ثماله
و ابوالطفیل و عباس بن علی و المطلب و بنی العباس و بنی العباس و بنی عبد المطلب که از
تیر اول قیل بود بعد از آن که شکست و از بنی امیه قیل بوده اند از انجمله خالد بن سعد
العاص و عمر بن عبد العزيز و ثعلبه که از اعظم مفسران ایشان نقل کرده که این آیه در حضرت
این مسعود که از صحابه کبار است چنین بود و الله اصطفى آدم و نوحا و قال لهم

این

قال محمد بن علي النعماني وابن حجر عسقلاني قدس سره في حاشية قوله في حاشية قوله
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حاشية قوله في حاشية قوله في حاشية قوله في حاشية قوله
 وفرومده سلام على النبي وآله وصحبه وسلم في حاشية قوله في حاشية قوله في حاشية قوله
 يعني بالظاهر وفرومده ويطهر كثر تطهيرا ودر حاشية قوله في حاشية قوله في حاشية قوله
 تحييه الله وفرومده قل لا اله الا الله قل لا اله الا الله قل لا اله الا الله قل لا اله الا الله
 كفتراست واما فضائل الخصال في حاشية قوله في حاشية قوله في حاشية قوله في حاشية قوله
 ذكر وبيان شده است بعد از آنكه حكيوم وديان مرد وكنامه افاضل اقرار وازمان
 بفضله كرمه وخصه افاضل انكار وكنامه افاضل شواسته اكره كن معلوماست كه بكنامه
 باليكه ممالك شرق و غرب شده و نهايت سعي و جمل در افاضل نور و نور و نور و نور و نور و نور
 بسيار در ممالك و معالي و افاضل و منع كه در در ممالك و معالي و منع كه در در ممالك و معالي
 و افاضل و شيعه افاضل و احسن و قتل و تهب شود و در ممالك و معالي و منع كه در در ممالك و معالي
 فضل و منفعت او كه منع بليغ كود و تهاجد كه بر مردم حرام كود و تهاجد كه بر مردم حرام
 كود است و هر چه افاضل در اين امر اهتمام و سعي بيشتر كود و تهاجد كه بر مردم حرام
 شده است و مشك كه هر چه افاضل در اين امر اهتمام و سعي بيشتر كود و تهاجد كه بر مردم حرام
 پوشيده شود و بر مثال دوز و زوش كه اكر يك چشم او را بكنند و چشم ديگر بكنند
 و چگونگي در شان كسي كه همه فضائل يا و منسوب و سلسله جميع كالالات يا و منتهى ميگردد
 سر كود و همه فضيلتها و سر چشمه تمام مكرمات و معالي جميع فضائل او و دكوي سبقت
 از ميدان هم و نگارم او و برده و بعد از او هر كس نصيب از فضيلت داشته و هر كس جزه از
 كمال افاضل او يا فقره بيشتر است كه اشراف علوم معرفت الهى و علم خدا شناسيت
 و هر كس خدا را شناخته و او را شناخته و او را معرفت در ساحت عبادت از بيان او و افاضل
 و راه خدا جمع كلام او و روش كشته و دست تعليم او نور علم و در طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
 از اهل قوت و جود و عدل و افاضل و عقل و در اين فن استاد مردم اندك اكره ان او يند و
 اشاعه و بزرگوار شده و در اين فن و هواداران اين سر كود و بزرگوار شده و در اين فن و هواداران

الحسن اشعري و او شاگرد ابو علي حبانست كه كلى از مشايخ معتزليات و اسناد معتزله
 و اسلاف بن عطاس و او شاگرد ابو هاشم عبداللّه بن محمد بن الحنفليات و او شاگرد ابو هاشم
 و او شاگرد ابو هاشم بن اسير المومنين صلوات الله عليهم و اما امانيه و زبير بن اسحاق
 باحضرت ظاهر است و از جمله علوم علم تفسير قرآن است كه بقا و انا و ما خود است و اين هما
 كه استاد مفسر نيست و اكثر اين علم از او ما خود است شاگرد است و از او پرسيد كه علم تو
 با علم ابن همت چيست گفت مثل قطره باران بدنياى محيط و از جمله علوم علم طريقت و حقيقت
 و احوال تصوف و معلومت كه ارباب اين فن در حاشيه و لا اسلام متنبى او ميشود و شيل
 و حنيد و موى و ابو يزيد بسطامى و معروف كولى و غير اينها هم اين نسبت در دفع فخر كه
 و خورده كه شمار ايشان است كه بعد متصل با اعتقاد خود با عظمت ميرسانند و از جمله علوم
 علم نحو و صرفت و هم كس ميدانند كه اخراج اين علم او كرده و ابو الاسود دلى استاد اين
 علم تعليم او نداد و اين علم كرمه است و اصول و قواعد او را آن بيان فرموده از جمله افاضل
 كه اقسام كلام اسم و فعل و حرفت و كلمه مقدم ميشود بغير و نكره و اعراب بخصيصيت در
 و نصب و جر و فاعل و مفعول است و مفعول منصوب و مضاف اليجر در است و همين
 قوانين از دست كه بجز باشد و اكر ملاطفت فضائل و فضائل افاضل و افاضل افاضل
 كه راي جلال الشرف در وقت بكار رسيد و مشارق و هميشه از كدام مشرق و مبداء اما شجاعت
 شجاعت كنشكان از افاضل مردم برده و تمام ايندگان را از افاضل افاضل و مقاماتش در حرق
 مشهور و معروف و افاضل معروف و مذكور است و شجاعت كه هر كس بكنم و از هر
 لشكرى نرسيده و هر كس خصمى بر او نباشد كه از او عبادت يا فقه باشد و هر كس خصمى
 كه محتاج بغير و ديگر باشد شجاعتى كه او ميگشت قوسل افاضل و كود بكنم و شجاعت
 چنانكه بعد از آنكه انحضرت صديق عبيد و ركن خواهر عمو و در ميثله اشعري چنانكه
 كه مضمونشان اينست كه اكر كشته و مرد ديگر و سيب و تازنده بودم براو ميگفتيم اما
 چون قاتلش بكار ايت در شجاعت ممتاز و بكار است سرفراز كشتن او را عارى و كشته انا
 شك نيست و پدرش پادشاه مكر بود و شجاعتى كه مظهر در برابرش ايستاده بان افتخار ميفرد

روزی معوی به حضرت بر تخت خواستید و بیدار شد و بعد از آنکه هر دو در میان ایشان
عبد الله از روی مزاح باو گفت ای امیر که میخواستی منم یعنی تو را گفت معوی گفت و
شجاعت میکنی عبد الله گفت مگر انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال برابر ملوک
اوطال البایستادم معوی گفت اگر باست میکنی تو را و پدر تو را بدست چیه خود کشته
دست راستش کارمانده طلب دیگری میکرد چنانکه هر چهارم در مشرق و مغرب
اوراسلم میدار و بنام او مثل میزند و تا قوت و زورش ضرب المثل است در جاهل افان
و هیچکس بقوت او نبود است با اتفاق و در خبر را یکدم است از جهل کند و چندین کس تنه
حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چهار بر کوفت که تمام لشکر از حرکتش عاجز بودند
و اما شجاعت و جودش از آن مشهور است که بنا بر یک وقت ده روز میگوشت و شبها بگوشت
میکند و این وقت خود را بدین بگذرانید و سورع هلاله باین ملازمت و این کرمه اگر
تَبْقُوا أَنَا لَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَوْمَئِذٍ أَفْلاَنِيَه در شان او آمده و هر بیت کردی
تخلصت از بهر بدست خود را یکشاید نقد یک دست حق بر پیشش میبرد و اگر شجاعت
تصوف میکرد و خود از کسنگی سنگ بر شکم میبست و گفتا که حضرت اعجازی با سر بود
و در نهان و بی وجود بود و که خواستند پسندید و هرگز نیاید نکند حق آنکه
مناقب از خدمت انحضرت روگردان شده است معوی رفت کرد و شمن زمین مردم بودند
با انحضرت و نه این سعی در تهمت عیب و منقصت باو می نمود و گفت از پیشش عجز
مردم آمده ام معوی گفت وای بر تو او را غیبل میکنی و حال آنکه اگر با او ملاقات
از کاه داشتی باطل از پیشش صدقه میداد تا هیچ از آن نمایند او است که خاندای
اموال را تصدق میکند تا آنکه یکبار رجب نموده بر جاییش بنشیند از دست که بمالهای
دنیا خطا میکند و میگفت دیگر که با فریب دهد که من شما را اطلاع دهم که هر که
رجوعی دارد و ما آنکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نکند است
و اما حلم و عفو طبع ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی می نمود و جهت
این قول معلوم است از آنکه دنیا اندی خلق خود مردان بن حکم و عبد الله بن زبیر و سعة

العامر که در جنگ ملایم ایشان مسلط شود و بعد از آنکه هر اسیر او شدند هم راها کرد و
مترستان نشاند و بلا فی نمود و با آنکه عبد الله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد
بلطف لبیم و احق نام میبرد و وقتی که او را اسیر کرد سر او را و گفت برو تا مرا ببینم و پیش از آن گفت
دارا الحیر ما شیدا او کرد و چون بر او ظفر یافت نهایت مهری با فی و شفقت باو فرمود و او را
بسر شمشیر بر او و بر او را در کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت
شمشیر از ایشان برداشت و آنان داد و اموال و اولادشان را ننگ داشت غارت کند و آنچه
در جنگ صفین با معوی کرد که اول لشکر معوی سراب را کوفت ملا عثمان انحضرت را
از آن منع کردند بعد از آن حضرت اب را از تصرف ایشان کوفت و ایشان را بصحرای بی آب
راندند و بکشتند و هر ایشان را از آب منع نمای تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بخاک
نیا شد و خود را و الله انجر ایشان کردند من نمیکند و شمشیر تیز معنی است از این و فرمود
لعلی از آب با کشتی بگذرد آنها آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست
دخمن را که او سینه ها عریان است بلکه جهاد مخصوص باوست و هیچکس دیگر را سوا
او جهاد نیست و در این باب اطاعت با فایده است زیرا که جهاد انحضرت از او و جهاد
مستوانه است و اما فصاحت انحضرت امام فصحا و سید بلغا کلام او را گفته اند
که درون کلام الخالق و فوق کلام الخلق کسی از خدمت انحضرت پیش معوی رفت و گفت
از پیش عاجز ترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را عاجز میکنی و الله او را
فصاحت و بلاغت را بر قریش که غیر او نکشوده و قانون سخن و دیاسوای او گفتی علم
نموده و اما احسن خلق و شکفته رویا و کنی ضرب المثل است تا حدی که اعدایش
او را باین عیب کردند و عمر بن عاص گفت او بسیار در عاب و خوش طبعی میکند و عمر
این را از قول عمر برداشته که او از برای هذرا اینک خلافت را با انحضرت نداد گفت بازی
کرات و صعبه هنرین صوحان و دیگر شیعیان در وصف او گفتند و در میان ما که بود
مثال او را می نمود و هر جای که میخواستیم عالم را و هر چه میبستیم میشد و هر جا که میبستیم
و داشت و اینها را از او میرسد و ما سده است که کسی با شمشیر بر سرش

خطا کرده و او را مخصوص بر آن کرده اند و جمیع قصص او را عیب و اورا مصداق است و معاشرت کنند
رسیده و بشیر را اندر سوار خود اسباب اول القوله نشان انداخته است و مراد من اخبار مشهوره
که را میست بر امانت او است که ایست که در میان خبر قدیم و مثل و قصه سوره بر امانت و طهارت
کائنات و قصه خبر و خبر بیایه و سالک و هنکاهی که عشر و حشر و مکه جمع کرده و گفت از آنکه
من ایمان می آورد و صبی و عظیمه و غمت و اول علی ایمان آورد و امثال اینها را اخبار مشهوره
بلکه در من اخبار و خاصه چندان که انداخته و پیش از این حدیث در شان او روایت کرده اند و اول
بسیار قلیل اینها را در حق و بگوید روایت نکرده اند و مراد آنکه از آنها را نقل نمیکنم که روایت
کرده اند آنها را علی بن حیدر که در حق آنحضرت منتهی نیست که شیعه ها شده و اکثر ایشان
از صحابه زیاد و تفصیل میدهد و اگر روایتی که ایشان کنند و من در سطح میگوید و در مثل
روایت دیگران نیست پس عیب و چهار حدیث روایت کرده و مراد از این است که بعضی از افراد
میفایم **اول** است که حافظ این نوع در حلیه الاولیاء و احدی در حدیث و در سند روایت کرده اند
که حضرت رسول الله علیه السلام این را از ابی ایوب السخلمی گفت با علی در یکی از خدایان زمین
ساخته است بر منی که زینت نکرده است بنفکان را بر منی که محبوس باشد و بوی دل آن که
زیبت ابرو و نیکی کاران نزد خدا و آن دهد و دنیا است گردانده است و اگر چه چیزها و دنیا
کوئی یکی و دنیا چیزی از تو که نمیکند و بخشیده است تو محبت ما کنی را پس گردانده است
تو را اگر دانی که اینها استماع تو باشند و اینها را انی از تو انام ایشان باشی و این حدیث
این را زیاد کرده است پس خوشامد آنکه تو را دوست دارد و قصد حق تو کند و ای کسی که
تو را تو را دشمن دارد و تو کذب تو کند **دوم** از سند احمد حدیث شریف و اکثرا نقل کرده
نقل کرده است که حضرت رسول اکرم و نفیق گفت که سلطان میشود و یا سیرتم مردی را
که از من گفت حدیثی گفت و از روی عیال نقل کرده است چنانچه گذشت و گفته است
با از احمد کتاب خطابی علی نقل کرده است که در بر امیر مسلم که بر این ایمان منتهی بود گفت
در اینجا من و در جوار خود دیدم و در کعبه آمد و دست بر پیشانی گذاشت که بر و دست و افم و از
من پرسید که کبریا که آن داری که الله که تو گفتیم و از این حدیث که نقل را باینده میکند

یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام **حافظ ابو نعیم** در حله از ابو هریره روایت کرده است که گفت
رسول صلی الله علیه و آله گفت بدستی که خدا عهد کرده است بر علی بن ابی طالب و امام
پروردگار لیسان کن از آن برای من گفت بشنوید بدستی که علی علامت اهل بیت و امام
ولایت است و نور کسی است که اطاعت من کند و اوست کامل که از آنم که اندوه ام برستیان
اشان است باینکه بگوید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** التَّقْوَى هَكَذَا او بدست خداوند تحقیق مراد است
داشت است و هر که اطاعت او کند تحقیق مرا اطاعت کرده پس بیاید به او و باین گفت پس
بپرسید که کلام من او را جانت دادم گفت من بدست خدا پروردگرم و او را که مرا عذاب
کند بکنانها من و هیچ شتم نگرفته است بر من و اگر تمام کند انهم ایمان و عهد ما به است
پس او سرا و از آن است باینکه بگوید پس حضرت رسول گفت من دعا کردم از برای او و گفتیم
خداوند دلش را جلالت و بهار او را ایمان بخود گردان خدا فرمود کرده است او را خصیص
گردانیده ام بلیله و امتحان که احدی از دوستان خود را ایمان امتحان نکرده ام گفتیم بفرمود
او برادر من و صاحب خست فرمود که در علم نگذشت است که مبتلا و سختی است و مردم را
باز امتحان خواهم کرده و اینها حافظ باشند و دیگر از انس روایت کرده است که حضرت فرمود
بدستی که پروردگار را لیسان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او را بت و علامت
و هدایت و منار ایمان و امام و پیشوا و دوستان من است علی امین من است و قیام
علم دار من است و بدست علی خواهد بود و کلیدهای خزینهای رحمت پروردگار من **صالح**
روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بن یحیی در صحیح خود از رسول خدا صلی الله
که هر که نظر کند بسوی من در غایت او و بسوی ابراهیم در علم او و بسوی موسی در زیر کوه
و بسوی عیسی در دره و او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب **صالح** که بفرز او را عید باشد
در از این از احمد بن یحیی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است که هر که خواهد
نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلعت او و بسوی
موسی در هبیت او و بسوی عیسی در علالت او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب **صالح** از ائمه
شعرا گفته است که ظاهر حدیث دلالت می دهد بر آنکه علی مساوی آن پیغمبر است در آن مقام

و باز هم صریح است و امانت اولاد اجداد و ولایت با اختیار وصیت و تها
اختصاص و کرامت ظاهر است در امانت و هیچ هم که دلالت میکند بر افضلیت از سایر طرق
بجای حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و امانت بتقریری که مکرر مذکور شد و حدیث آخری که
بر آنکه حضرت رسول خلافت را بر او تعیین کرده بود و آنحضرت بعد از آنکه کارهای عمر کرد و
ترک خواسته شد و شکر و ثناء حضرت مکرر از مردم از خداوندان و بزرگان بود و مردم اظهار تمیز نمود
و سایر اخبار و همچنین است در جلالت و امتداد حضرت و ترجیح خبر بر تفصیل مقصودات
و عقلاییات و اگر بعضی در هر یک از اینها اشتراک است بخت که اجتماع هر یک را هم
علم حقینی است باستحقاق حضرت امانت و خلافت را و کسی که غضب و عداوت بیک صریح
نور آورده باشد و عداوت نماید هیچ حقی درین ولایت نخواهد بود و من ثم بحقیق الله
که نور انبیا الهی نور **فصل هفتم** در بیان مقام حضرت امانت و غضب حق حضرت
گرمای و آنکه آنها قبل از امانت نبی صلی الله علیه و آله و سلم نبی بودند و از آنکه باجماع حق حضرت
در ایشان و حضرت و هرگاه خلافت آنها باطل است از آنحضرت ثابت میشود و دلالت بر
مطلوبت **طلب اول** در مقام ابوبکر است و آن بسیار است بقیل و دلیل و سایر ادعا
میباشد **فصل اول** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بطریق
حق بر نفیض میفرمود و هیچ امری با ابوبکر نفیض نمیشد و مکرر خواندن آیات سوره بر این اهل
مکه و چون روان شد جبریل نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که او شکی نیست و آنکه تو را مکتوب
یا کسی که از تو باشد و پس حضرت امیر رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگزید و آیات را
در موسم بر اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر را بدین وجهی
نمود پس آنکه حق تعالی اول امر کرده که ابوبکر دهد و بعد از آن از ابوبکر حکمتی در نظام حضرت
نیز آنکه معلوم شود که او اهلیت امانت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان نظام امیر علی
کرده اند که ابوبکر از امانت حاج معزول نشود و هر که بود در آنکه ابوبکر اهلیت معتبر نیست و خلافت
در روایات ایشان است اگر چه قاطع از برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عداوت حق
از ابوبکر بزرگ ایشان عهدی که میکرد و امانت از عهدنا بر کار قبیل ابوبکر صریح است

۸۴
و در کتابی از کتب معتبره و قدیمی ایشان موجود نیست و این ایام بعد از اصراف کرده است که این از
عادت عرب معروف نیست و این تاویل است که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و بعضی اگر
عادت معروفی را می بیند باید بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخفی باشد و در اول ابوبکر
نفرستد و اگر آنحضرت مخفی بود باید بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عداوت جاهلیت را پیدا
مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متعصب سازند که فرستادن ابوبکر علی الف قاطع است و اینها
اگر سبب این بود باید وقتی که ابوبکر بخان و محزون و یکشت حضرت این عداوت را نفرماید و هیچ
روایتی مذکور نیست که حضرت ابوبکر عداوت فرموده باشد بلکه عداوتی که در روایات مذکور است
لیست که فرمود و جبریل نازل شد و گفت از انبیا که از جانب تو مکرر می آید و تو نباشد و از همه
غریب تر است که سیات پیش از آنکه امانت حضرت که کافر رسول باشد بلکه خلافت معلوم
و با اعتقاد ایشان هر روز قاجری با امانت غلامی است که در لیل خلافت ابوبکر میگوید و عزل
ابوبکر و دادن امانت را با امیر المؤمنین علیه السلام با عرض امتشاف حضرت ابوبکر و **فصل دوم**
آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را از لشکر که در جمعی از صحابه ابرار است
حکم بر اهل کرده و ماکه کرده که متوجه جنت روم شوند و ابوبکر و عمر و حمزه و سایر صحابه
و حضرت امانت کرد بر کسی که مخالف قاطع از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای نصب
خلافت و مستحق لعن شدند و قرآن احوال معلوم بود که بعضی از حضرت از نفوذ جبریل
و ناکید بر دست خروج ایشان از ابوبکر مدینه از مخالفان خالی کرد و خلافت بر حق او
قرار کرد و این معضامی بطریق معتبره در تاریخ و سیرت معتبره ایشان مذکور است و اینها
ایام بعد از آنکه ابوبکر و عمر بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود امر کرده اسامه را لشکر دهد و دان اکثر مهاجرین
و انصار را بخواند و در لیل آنها ابوبکر بود و عمر و ابوبکر عید و جراح و عبد الرحمن بن عوف
و طلحه و زبیر و آنکه در آن روز که در مرض بود و در موضع کعبه نشین و آنجا شهید شده است
و جنت کن در وادی فلسطین و نشانی از بقعه و شکرش را حضرت که در طریقه
میشد و کلام بسیار میشد و در هر حال تا که میفرمود در و از شکر لشکر و لشکران

ایشان بکنند بعد از آن اسامه را طلب و سبب آنرا که سبب بیرون رفتن لشکر آنکس
مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برود و در یک وعظی مدینه نرود که
و اول کسی که مسافرت کرد بر فتنه ای بود و در یابو عبید بن الجراح رفت و در میان لشکر
فرود آمد و در عرض حضرت شد و بعد از آنکه خبر داد و چون چاشت روز دوشنبه
حضرت سید انبیا افعال بسیار حلت نمود و در روز از بیرون رفتن لشکر گفتند پس چون این
خبر به حش از یسیر کرد سید اکثر مدینه برگشت و مدینه بهم را آمد و یکر بر نفر سوار و یکر
آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شوید اگر نمی بودی و در کار می بودی است
پس ایها الناس و ما محمد الا رسول الله نیست محمد مگر سوطی که گشته است پیش از او
رسولان پس اگر آن سیر و گشته شود شما از دین بر خواهید گشت و کسی که درین بر کند بخدا
ضرر می رسد پس انصار جمعیت کردند و بعد از آنکه عاده و او را شقیق بنی ساسان آوردند که
با او بیعت کنند و چون این طریق رسید یسیر او یکر لشکر که هر دو بیعت متوجه مدینه شدند و
ابو عبید که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در غیبت جماعت اظهار انصاف و جمعیت
بودند و بعد از آنکه در میان ایشان خویش بود و در آن روز میان آن چند نفر اسامه شد
تا آنکه یکر انصار گفت من شما را می بینم بیعت مکن از دو نفر یابو عبید و یاکرم و یکر
پسندیدم ام برای خلافت هر دو ابو عبید با یکر گفتند سزاوارست که ما بر تو نعمت بمانیم
تو پیش از ما سزاوارت شایسته و تو معصنا حظا بودی و نواحی با تو لرزان است گفتند میترسم
که غالب شود بر این امر کسی که از ما باشد و نه از شما پس تا از برای خود اسیر مکن هر دو شما از برای
خود اسیری قرار دهید با یکر فضیلت مهاجران و انصار را هر دو ذکر کرد و گفت من مهاجران
باشم و شما و نه را باشد و چنانکه من سلف انصاری برخواست و گفت او که انصاری است
نکاحی دارد که مهاجران در طلب خلافت و در زیر سایه نمایند و کسی جز بر مخالفت شما نمی آید اگر
آنکه اسارت شما را می خواهید از ما اسیری باشد و از ایشان اسیری بر گرفت هر دو میان دو شمشیر
در یک خلافت نشستند و چون عید و اسیر می شود که شما اسیری باشید و پیش از این شما باشد
و از حق اندک خلافت با جماعتی باشد که پیشتر از ایشان است و کسی می تواند که در میان ما

و حال آنکه ما خودشان و عشره او نیم مگر کسی که خواهد خود را بجهل کند اندازد و فتنه بر پا کند
ما از جناب از آن قسم بخوان گفت و گفت بنشین اینجا اینها اطاعت کرده اند و هر که ردی من
میکند و شمشیر بر من می آید و میزنم پس ابو عبید برخواست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد
که از بزرگان انصار بود چون از قبیل او می بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواست
و او از قبیل خزرج بود و در برابر این داشت که میگوید شما بر قریش و مردم را ترغیب کردی
که راضی شویم بیعت مهاجران و این سبب اختلاف بهر عید در میان انصار و مهاجر
تو می بینی این ابو عبید گفت اینک هر دو ابو عبید قریش و مهاجران که می خواهند بیعت کنید
عمر ابو عبید با اعتبار توبه که ناهم کرده بود و نگذاشتند و ما وجود تو اختیار خلافت کنیم
دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم ششم گفت منم با شما ششم چون قبیل او سخن
شیر را شنیدند شروع کردند و بیعت کردن با ابو یکر و مجبور کردند و بعد از آنکه بیعت شد
که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا گشتید و هر گفت بکشید سعد را بخدا و او را بکشید و خود
شیر سعد بیعت و بر پیش خیمه سپید و گفت ای پسر بهان حبش برسان و یکر بر آن داد
چونکه شیر خراش در محل ایستاد و یکر از مردم که کوفی بخت و توان داد هلاکت نمیکردند
ابو یکر گفت آهسته باش ای عمر که رفیق و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر بهان
و الله اگر قوت برخواست من میداشتم هواینه میخسید و عدد و کوههای مدینه صدای که
شماره و یکر از ایشان از مدینه بیرون می رفتند و ملحق می شدند و یکر می کرد و در میان ایشان دلیل
بود و یکر و تابع و یکران بود و بدحال برین جزیت بهم رسانیده اولی آنکه خرج مرا از محل فتنه
بیرون ببرد و او را بداشتند و یکر از مدینه بیرون می رفتند و یکر می کرد و در میان ایشان دلیل
بود و یکر گفت در والله بیعت نکنم تا هر تری کند که ناز دارم بسوی شما چند نام و سزا
خود را از عنوان شمار نکنم و شمشیر یکبار بر من نداشتم قوت گرفته آن داشته باشد پس
من یا شما امضا می کنم یا هر که متابعت من کند از اهل بیت و عشره من و بخدا سوگند
که اگر چون و اقصی جمع شود من یا شما و یا هر که متابعت نکنم تا یزدی و یکر و یکر و یکر و یکر
پس جواب ایشان گفتند هر که گفت التماس از او بیعت با او گرفت و بشیر سعد گفت او را بکشید

طرح میکردند که امامت فدا شد ابو بکر بگوید سلمان گفت که من خبر دهم امیرالمؤمنین را باینکه
آنست اتفاق کرده اند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتیم الحال ابو بکر بر منبر نشاست
و مردم را ضعیف و نیکو بگفت با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت می کنند
حضرت فرمود یا سلمان و انس که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت
رسول بالا رفت که بود گفتیم در ولایت که در سقیاض اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن
سعد بود پس ابو سعید بن عمر بن ابی مرثله ای جزیره بن معاذ بن جبل حضرت فرمود
از این کور اول کسی با سبک بود که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت فیدانم اما دیدم
مردی بر آنکه بیکر حضرت خود کرد و بود در میان دو چشمش علامه بود پس
متعبد می بود چون ابو بکر بر منبر نشاست اول او بالا رفت و گوشت و کلفت الحی و شریفه
تا از اندامش نماند و مردم دست را بگذاشت و دست او شد و آن کرد و با او بیعت کرد پس گفت
این روز بیت مثل روز گام پس از شریفه و آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود
یا سلمان و انس که بود گفتیم در ولایت سخن او را بدامد و چنین میفهمد که شهادت
می کرد بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان بود لعن الله خبیثه و امه از رسول
خلاص الله علیهم لکه الخلیس و سر کرده ای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت
رسول را خلافت نصیب کرد با رخسار و عبود آمدند که من و اولایم با ایشان از ارجان ما
ایشان و افرید ایشان را که حاضران بقیانان برسانت پس استماع آن لعین و مقتدر آن
اصحاب او با و گفتند این است مردم و معصومند و تو را و ما را بر ایشان دست غل
بود ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر است پس شیطان عکبر و محرق
برگشت حضرت گفت فرمود که پس رسول خدا فرمود که چون من از شما بروم مردم در طایفه
با آمدن با ابو بکر بیعت خواهند کرد پس محمد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر می رود
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود و صورت من و معبدی و چنین خواهد
گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهند کرد پس ایشان
از اصحاب خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما ای عیسی که ما تو را می گوییم و از ایشان

پیوسته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمودند و بجهت و کرم آن امام بزرگوار که در میان مردم و بزرگان و بزرگواران
شکست و کردارش با پیغمبر و خواست انصاف و بیکدستی و دوستی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
کام و از او بر صبر و عزم از مقام ایشان کرده بود و دست بر داشت و گفت حق تعالی او را عفو کند و عفو کرد و او را
داشت پیغمبری ای پسر جان اگر نه تقدیری میبود از حق تعالی که پیش از آن نشد و عهد و پیمان حضرت
رسول با من کرده هرگز میسر نداشتی که بر خست من داخل خانه من نمیشد و استیضای من بر من فرستاد
و لشکر عید و طلبه و آن مسافران همی آوردند و در خانه من داخل شدند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته
خواب داشت چون قنصله و یک شیطانی شمشیر برده است ترسید که شمشیر را بکشد و برون آید
و یکی از آن عکسها در درون خانه ای دیگر و قنصله را که ای دیگر گفت اگر مرا در این درون بکشند
تجارت من بر من بد و او را بکشد و بکشد و شعله شود و آنش بر رخا زینند و بکشد و بکشد و بکشد
بخست همی آورد و شمشیر از دست من گرفت و در میان من و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و کشیدند که از خانه بیرون آورند و بولایت عباس خالک شمشیر را از حضرت که حضرت همان شمشیر
از دست او گرفت و خواست بر او بزنند و حضرت را قدم و دست شمشیر را از دست من میبرد و فرستاد
بزد قنصله که از حضرت فاطمه را میبرد و او را درون عکسها و اسکن و او را برون آورد و در آن عکسها
بدر خانه و سنان و حضرت فاطمه را میبرد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
فاطمه را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
محسن نام کرده بود و سنان را میبرد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
سرانجام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
اسید و حضرت پیغمبر و سنان را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
سليم بن قيس گفت من بسم الله انکم آيا اجماع حضرت داخل خانه و از خانه برون رفت و گفت ای الله
مقتدر من بر من است و استغاثه از شاه و رسول الله تو در روز از میان من رفتی و ای دیگر و ای
اهل بیت تو چنین میگوئی و میگوئی و میگوئی و میگوئی و میگوئی و میگوئی و میگوئی و میگوئی

و خالد و مغیره و دیگر میگویند ما را کار نیست بزنان و پادشاهان ایشان و هیچ امری چون علی علیه السلام را
بزد یکتا ابوبکر آوردند و فرمودند که بخدا سوگند اگر شمشیر من بدست من میسر شد و شهاب من
دست من یافتند و الله که من مالمت خود میگویم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن جهل نفس
که با من بیعت کرد و بدیعت را نمی شکست من جامت شمارا بر آکنده میگویم و لیکن خدا لعنت
کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را شکست و چون نظار ابوبکر بحیل لعین بر حضرت
افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زور و برجستی و مخالفت
رسول خدا و اهل بیت او بیکدام حق و بیکدام منزلت مردم را بر بیعت خود بخوانی تو بگو
با من بخدا و رسول و با من بیعت نکردی و میگویند این سخنان را بگذار دست از تو بریندا و این
بیعت کنی فرمود که اگر بکنم چه خواهد کرد گفت خواهی گفت تو را عینت و خواری حضرت
فرمود که بفرست خواهی بود و دست خالص خدا را در رسول و را ابوبکر گفت و برو است
این عباس میگوید که بدید خدا را قبول ما را و اما برادر رسول را قبول ندارم حضرت فرمود
که انکار میگوئی که رسول خدا را برادر خود ندانی و گفت بدیعی من حضرت خطاب کرد و صحابه که
ای کرده و ما را بران و انصار و شهاب را بفرستادم میگویم که نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر
که در حق من میگویند و در غدیر خم شهادت کردند پس آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
در حق او گفتند و عهد دادند که ایشان همه گفتند که همه را بشنیدید چون ابوبکر ترسید که
او را یاری کند خود بسیار دود کرد و گفت آنچه گفتی همه حقاقت و ما همه را شنیدید ایم بگو شما
خدا و در خاطر دارید یا نه شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها گفت که ما اهل بیت را خدا بر
گزید است و گرامی داشت است و از برای ما اختیار کرده است آخر تو را در دنیا و خلافت و
پیغمبری را در دوزخ جمع نکرده علی علیه السلام گفت آیا کسی هست که با تو این کواهی را بدهد
عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله من نیز شنیدم پس ابوعبید و سالم و مولای جعفر
و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که و خدا کردید شما هیچ نفری را از صحابه
حضور که در میان آنکه نبوت شد و که از محمد کشته شود تا میرد بگذارید که خلافت با اهل بیت
برسد و انچه بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید

ای دروای سلطان و ابی ابودروای و مقداد سوال میکردند از شما این خدا و اینی اسلام که شما
نشدید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامز نوشته
و چنین پنجانی با یکدیگر بستند و همه گفتند بل شنیدیم که حضرت گفت که ایشان چنین تا
نوشته اند و همه کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس بدو گفتی بدو میادیم بکند
تو یا دیار رسول الله اگر چنین کند من بچشم فرمود که اگر باوری بیاور با ایشان جهاد کن و قتال
بکن و اگر نمانی خون خود را حفظ کن و خود را بکش من مدعی هر حضرت امیر گفت که اگر از آن جهاد
نکرد با من بیعت کردند و فاکند و جهاد میکردند ایشان از برای خدا و خدا سوگند که این
خلافت که این بگردانند و عذر از من بطلب کردند با ستم از فرمان ایشان حق اهدا میدادند
قیامت و این بکتاب قول شما و کردند و گفتند از هر حضرت رسول استیذان این ایهاست
أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا نَأْتِيهِمُ الْإِسْلَامَ مِنْ قُضَلٍ فَقَدْ أَوَّلَا أَلْأَرْهَمُ إِلَهًا
وَأَكْبَرُ كَلِمَةً وَأَتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا یعنی ایها خدا میریزم مردم دنیا را بجهاد اعطای کرد است
ایشان از فضل خویش تحقیق کرد و برای ال ابرهیم را کتاب هدایت و خطا کرد و ایشان از املات
و پادشاهی عظیم از حضرت فرمود که کتاب پیغمبریت و حکمت است و مملکت عظیم خلافت
و ما ائمه ال ابرهیم پس مقداد درخواست گفت ای ابرهیم میباید بخدا سوگند که اگر از او بگفتند
شخصی غم و اگر و نمانی دست بدارد باز در مملکت خود مودت او بقداد دست بدارد و همه
حضرت رسالت را و آنچه تورات را و وصیت کرده است بخل و برای سلطان گفت پس من درخواست
و کنتم بحق افتخار و تو که جان فدایت شد است که اگر از تو دفع ظلمی میتوان کرد و بدین حد
عزیز میتوان کرد هر از هر شخص خود را میکشیم و میزنیم تا حق غالب شود آری از رسول خدا و
و طایفه او را در امتش و بدین فرقه انشای با این مملکت میکشیم و میزنیم و بدین فرقه را
ببلائی خدا و نا امید باشید از نعمت و رحمت الهی ابودروای درخواست و گفت ای ائمه که بعد از پیغمبر
حیران شده اید و بعضی از خود مغلوط کرده اید ای پیغمبر ما و ای الله انظروا الله
وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآلَ نُوْحٍ وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآلَ نُوْحٍ
وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآلَ نُوْحٍ وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآلَ نُوْحٍ
و اینها خلاف نوح و آل ابرهیم نبود و بگردانده و سلطانرا استعجال اند و عذر پیغمبر الهی را

و اهل بیت نبوتند و موضوع رسالتند و محل آمد و شد ملک اند و ایشان مانند آسمان بلند
محل رحمت الهی اند و مانند کوه های زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه هجره
قبله عالمیانند و چشمه صافیه منبع علو و جودند و مانند ستارهای رخشنده هدایت
کنند و خلقتند و شجره میانه اند که خدا و خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم النبیین است
و ولد آدم است و علی وصی و اوصیا و امام ستقیان و قائم غر المحجلین است و او صدیق است
و غار و قی عظم و وصی و وارث علم او و اولای نامرئوسین از انفس ایشان چنانکه حق تعالی
فرموده است أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ آيَاتٍ أَنْ تَتَذَكَّرُوا و آیه ای که آنها را تذکره و اولاد ابراهیم
تبعه اند وَأَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ آيَاتٍ أَنْ تَتَذَكَّرُوا یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جاهلانی ایشان و زنان او
مادران ایشانند و خویشان اولی و احفاد پیغمبر معصی در کتاب خدا پس ابودرگفت مقدم خدا
هر که اعتقاد مقدم داشته است و مؤخر دارد هر که اعتقاد مؤخر داشته است و ولایت و زادت
پس چنین را یکی مدعی که خدا داده است پس بر این وقت عمر درخواست و گفت چه حضرت در
بالای این منبر نشسته علی با توبه مقام محراب است و در زیر منبر توفیق است و بر منبر زینا
توسیع کند ای ابرهیم بر برای پیغمبر می گوید که نشو و ایام حسی امام حسین صلاوات الله علیها
برای سربازان خود ایستاده بودند چون حرف گفتی را شنیدند که بستانند و صدای
کردند که یا حق و یا رسول الله حضرت امیر ایشان را پس خود چنانند و گفت کوبه میکنند
خدا سوگند که ایشان قدر قتل پیغمبر شما نیست و از آن دلالت و جعفر از برای این جزیت
نوشته کرد پس از این مرتبه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر جزیت و ظاهر کرد و بدو
عذر خود را عرض کرد ما را اینچنان بدان چکا است و گفت او را از مسجد بیرون کردند و در پیش
سلطان خواست و گفت تو یا برادر رسول خدا و بدو فرمودند این چنین سلوک میکنی و تو را
میان قریش میباشند اسم بان صفاتی که میگویند خدا را رسول خدا گفت بنوا ابوبکر که دید
پسوی علی و سلام کردند و ایمانیت مؤمنان شما بر سید و بیکار خدا و رسول گفتند
لو بکر گفت با چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفتان برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت
جمع نمیشود بریدم گفت بگذار سوگند که از رسول خدا انکسار است و الله که در شهر که تورا

امیر یا شومین معانیر او که کلاه در دست و از روی بیعت کردند بیعت کردند او را بپای
بویخت بیعت کن حضرت گفت اگر بکنم بیعت کردت و امینم حضرت سهرتیارین سخن را گفت
و این جواب را شنیدناخت و این را ایشان تمام کرد پس بیعت حضرت را بدید و آنکه حضرت
بکشتاید و بیکر دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بر وایت عباس چون بیعت
کرد و دست را امین حضرت فرمود بخدا سوگند او بیعتها را تو قلد بران بیعتی و تو انیم تو ضعیف
از این کار کنایه که بیعت خدا ملعون بر حجت و تحت یکشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکنم
تو را حضرت برخواست و بران خالده گرفت و او را تحلف داد که بیعت افتاد و تحت از دست
پرید و سلطان گفت چون حضرت را بپوش آوردند و در میان در گذشتند و بگویند و بگویند
فرمود که گفت یا بنی آفران القوم را استغفرونی کفار و ایتقان بیعتی بیعتی برادر بداد
که فی مراضیف کوا و ایتد و در دست شکستند و این خطا است که هر دو بیعتی گفت
از بیعت شدن قوم او کوسا را پس بیعت کردند بیعت کن او را که و هر دو خالده و مغیر را جمع
شخصی را از دست او گرفتند و او را کشیدند و بیعت کرد سلطان گفت پس اگر بیعتی
مرا فشر و عدا سلع و در کردن من بهم رسید و بیعت کردم پس ایوه و مقداد را هر دو را
بیعت فرمودند و بعد از این المومنین و ما اجماع بیعت بیعت نکردند و شدت و امتناع
در هر از همه نابیش بود چون بیعت کرد گفت او بیعتها را بخدا سوگند اگر این طعنا و بیوتی
کنند و اعات کردند و بیعتی السق را حیرت در حق که شمشیر دست من باشد من چنین نه
و نامری نور خوب میدادم و این طعنا بیعتی اعات کرد و داد که بیعت ایشان حله میکنم
عمر و غضب شد و گفت تو بیعتها را تمام میری بیعتی که بیعت کن من نام او را ستانم
سهاک کنیز حبشی بود از خدمت عبد المطلب و او را کار بود و زن کار و او بیعتی و نفیل
پدر توانا و بهر سید و بعد از آنکه ولد از آنرا و او بهم رسید عبد المطلب سهاک را بجهت بیعت
و پدر توانا سهاک است پس او بیکر سهاک را اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند
گفت من سلطان گفت که توانا بیکر بیعت کردی و بیعتی که بیعت سلطان گفت بعد از بیعت گفتیم
و ملعون شد و تقایم است اما سهاک را بیعت کرد و بیعتی که بیعت سلطان گفت بعد از بیعت گفتیم

و از تراق و اختلاف در میان است اما اخیدی و دست از دست پیغمبر خود برداشته تا آنکه
خلافت را از معشش بیرون کرد و بیعتی که حال آنکه تو امامت بیعت کردید هر چه خواهد
بگوید من گفتیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بیعت بر تو و بر صاحب او
کردا و بیعت کردی و مثل کناها ان جمیع امت فاروقیات و مثل عدا را هم ایشان خواهد بود
هر بیعت هر چه خواهد بود که امام تو بیعت کرد و در میان او و دشمنان آنکه خلافت باور سه
من گفتیم که اهی میدهم که بعضی از کناها خوانده ام که یک دراز در جهنم تمام تو و نصیحتی
و وصف توانست گفت آنچه خواهی بگو خدا در خلافت را از اهل بیعت که شما ایشان را خدا را
گفته بودید بغیر از خدا من گفتیم که اهی میدهم حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم از
تفسیر این آیه قیوم مشق لا یعدیک عذابا احد ولا یؤتی و ثاقه احد که ایوه در شان
است بیعت عذاب و بعد از همه گذار شد و بیعتی که بیعت سهاک شریک خدا صلی الله علیه و آله
بیکر ای قاتل فرزند زکریا که بیعت بیعتی که بیعت سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک
سلطان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت را بیعتی که بیعت سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک
و هر چه بیعت کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حق او را بیکر شنیدم بودم میکنم چون
عمر و بیعت سهاک شام گفت از روی بیعتی که بیعت سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک
بیعت کرد و بیعتی که بیعت سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک
کرد و بیعتی که بیعت سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک
گفت ای عمر ای بیعتی که بیعت سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک
کسی را که ایشان را دشمن کند و اقر کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر
ایشان مسلط کند و بیعتی که بیعت سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک
کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت حق نبوده و ایشان و سایر مردم را برین امر سهاک
بودند و او را بیعتی که بیعت سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک
کسانی بر سهاک بیعتی که بیعت سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک
نکست است بیعتی که بیعت سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک سهاک

[illegible]

است کار و عمل را خداوند با فکر و مصلحت من کند و اهل بیت من هر چه بگویم که از او
بیشتر که در حق آنها و در میان است پس عموما الوفا را در خود و خداوند و
قبايح اعمال او متفان بسیار است و در آنکه مثل تو در این امر غرض شیطانت که حق بقا
در قرآن فرموده است که مثل او مثل شیطانت در و قی که ایشان گفتند که اگر شریک
شد که من بیزایم از تو چه عاقبت هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود و همیشه
اینست برای حکما که این بر حوائص اول بشارت گفت کردید و نگویید و ندانید
چیزی که در پی هر چه گفت اولی که هرگاه مسئله در حدیثی که برای آنکه خواهد بود
و هرگاه امر مشکلی از تو سزاوارست که بپناه خواهی بود و چه عذر داری که آنکه بگویم
بر کسی که از تو دانست و قرآنش بر رسول خدا بیشتر است و بنا بر آنکه خداوند و سنت
و اما تراست و رسول خدا او را مقدم داشت در جهنم خود و وصیت کرد با تو و وفاد
خود پس گفت او را طرح کردی و وصیت او را فراموش کرده انکار شنید و وعده او را خلاف
گویی و عهد او را شکستی و عقدا سار است اسامه اگر رسول خدا او را بر شما ایستاد که شما
از مدینه بیرون بروید آن فتنه را نکند و بر امت ظاهر شود که در هر چه ما بجاست او نگردد
و هر روز بدو در این زود و عورت با حق خواهد رسید و این در عظیم بقدر خواهی رفت
تا زود است تو بر کن و این و با آن عظیم را با خبرت بر تحقیق که آنچه ما در حق می شنیدیم
شنیدی و آنچه می شنیدیم تو نیز بدیدی و اینها مانع شد تو را از آنکه چنین امر عظیم را بگو
گویی پس او برخواست و گفت ای کرم و فرزند من حق را می گوید و دست از قرابت رسول
برداشت و در حقیقت بسیار از عیب این سید مرید خواهد شد و در این شایسته
گویی و اگر با اهل بیت خود هم که باشند اختلاف در میان شما هم نمی رسد و گویی که چنین
گوید هرگز زوری به هم رسانند مصلحت شود و خواهی بسیار در طلب خلافت
را بخت خواهد شد و می دانید و هر یک که شما بدانید که حضرت رسول فرمود که خلافت
بعد از من از علیست پس برای و غیر حسن و حسین پس برای طاهر و زینب و
پس طاهر که در گذشته پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدینا فانی فروختید و ستمها کشید

گرفتند اما بجاست که بدید که بعد از پیغمبر آن خود کافر شدند و روی و مال کار خود را خواهد
چشید و جزای اعمال خود را خواهند دید و خداست که نیت هر یک از خود پس مقاد
برخواست و او را نصیحت فرمود و گفت می دانم که بیعت علی علیه السلام کردند و حضرت
رسول تو را و عمر را در بر علم اسامه را و او کرده رسول و امیر المؤمنین بودند اخلا کرده و او را بر شما
امر کرد تا این خیال بخاطر شما نهادند و بار دیگر شما را در زیر علم معده شقاق عمر
العاص را اخلا کرده و فرموده انا لاسل و او منافق بود که در شان او انا شایسته که او را
را لایق شد و چنین منافق را بر شما امر کرد و بر سایر منافقان و عمر و شما را چا و شران
شک کرد و از شما و شیخی که ترفی کردی بخلافت و بیعتی می دانم که خلافت بعد از رسول
خو علی بن ابی طالب است حق را با او تسلیم کن پس بر او اسلی برخواست و گفت انا لله و انا الیه
ارجعون چه حرکت کشید و از لفظ ای ای که آنرا از خلعت رفت است آنکه رسول خدا امر
کرد و ما را را که علی را امیر المؤمنین بگویم و سلام کنیم بر او بر امارت مؤمنان و در بسیار
از موافقان گفت ای امیر مؤمنان و گفتند فاسق است از خدا پس حق را بکسی اخلا
با و بر گردان پس بنابر درخواست و گفت ای کرم و فرزند ای کرم و مسلمانان بدانید که اهل بیت
پیغمبر شما اولادند بخلاف و اهل انبیاء و قبا می رسد و در پیش از هم می توانند نمود
و حفظ ملت رسول بهتر می توانند کرد و خبر خواه ترند نسبت با من از هم کس پس می کشید
صدا می خود که حق را بداند که با اهلش پیش از آنکه امر شماست شود و فتنه عظیم شود و
در میان در شما طبع کشد و میدانید که علی و ابی طالب است بعد از رسول و میدانید که فتنه
که است میان شما او و در موافقان بسیار در راه از اسجد رسد و گوید بفرز دبا و کریمه
فاطمه را با و او را با او طایف کاران نداد و گفت من شهرستان حکتم و علی را که افت هر حرکت
خواهد از درگاهش بیاید و هر شما را و او را و با و محتاج هستید و او در هر امر شما حاج
نیت با آن موابق عظیم که او را و در هر کس از شما ندانید پس چرا او را و میل بدیگری می کنید
و حق او را بشارت می رسد پس ای کرم و فرزند ای کرم و مسلمانان بدانید که اهل بیت
من حق را که خدا را و دیگری قرار داده است و حق با اهلش بداند و نصایح بسیار کرده و او را

برای باز نگشتن و اینها را از اهل بیت ما از جمله آنکه هفتاد و سه نفر بودند که از اولاد ابراهیم
که او را کرمی در اردو رعایت حرمت او میکنند و اینها را از اهل بیت کثرت که من نیز از اهل بیت
نقیب است و خود میگویند که اهل بیت را که هفتاد و سه نفر بودند و از اهل بیت کثرت که من نیز از اهل بیت
کرد و او ترسید و فرزندانش را شکست سقط شد و این سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود
فرج مکه خون او را هدر کرد و چون اجدادش را خواند نقیب گفت هرگاه شما را خدا بخواند هید و این
کرد از برای ترسانیدن و سبب سقط و ظاهر حال آنست که اگر در حیات میبود و سبب مکه خون
کسی را که قاطعه ترسانید و فرزند او را هلاک کرد این اهل بیت و کثرت من نقیب گفت که من نیز
لا اله الا الله و اینست که قاطعه ترسانید و فرزند او را هلاک کرد این اهل بیت و کثرت من نقیب
تحت و جلالتی را هیچ از من و ما به مکه که من مدین نالاب توقف دارم و باز این اهل بیت
روایت بیعت سفینا بهمان نحو که سابقا ذکر کردیم از اهل بیت که معتقدین بودند
الشیانیت و ولایت کرده است و واقعه و ولایت کرده است که هر اهل بیت و اهل بیت
اسلم و جماعتی حدیث علی علیه السلام و گفت پیروان ائمه و از اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
نکته از غیر اهل بیت اسلم و ولایت کرده است که گفت من از آنها بودم که با هر هیزم بیاد ششم
و در حیات فاطمه بودیم و در وقت کفیل و اهل بیت است نام کرده اند از بیعت و عمر بن خطاب گفت که
پیروان کن هر که بعد از این است و الا میسوزانم خانه را با هر که مرا بخاند است و در آن وقت علی
و قاطعه و حسن و حسین و جماعتی از صحابه و از اهل بیت و از اهل بیت و از اهل بیت و از اهل بیت
میسوزانم و گفت علی علیه السلام و اینست که در این عهد و این عهد و این عهد و این عهد
گفتند است که اهل بیت را که در خانه حضرت فاطمه داشتند و او بگریه می گفت که اگر اهل بیت را
با ایشان قاتل کن پس همه را بشویرد است و اما که خانه را بسوزاند فاطمه گفت او بیرون رفت
آنکه خانه را بسوزاند و از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی
از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی
علی علیه السلام جمع شده بود و از ایشان بود و از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی
که از سر هفتاد و سه نفر اهل بیت بود تا آنکه پسر هاشم بزرگ شد و او را از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی

با گروهی بسوی خانه فاطمه علیها السلام با اسید و سحر و کشتن بیا که در بیعت کنند و ایشان
استماع کردند و از سر هفتاد و سه نفر اهل بیت و از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی و از آنکه گفت علی
گرفت و بر روی او زد و او را علی را کشیدند و بسوی ابوبکر و صدقه بنی هاشم هم را بردند
و علی علیه السلام و گفت من بیعت نمودم و او را رسول الله و چون آنحضرت را بگریه و گریه و گریه
بیعت کردند حضرت فرمود من احکم باین امر از شما و با شما بیعت نمیکم و شما اولاد نبی را نکر
با من بیعت کنید شما این امر را از انصاف گرفته اند و سبب قرابت رسول خدا و من نیز نهان
حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بخوانید که از خدا استرسید و عین شاعترا که
چنانچه انصاف عین شما اعتراض کرد و خدا را معترف شوید که استرسید و عین شاعترا که
دست از تو بر فیدای او بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با آنکه که ساختن و اموال او را
میکم و کفر او را سوز کرد و از خدا سوگند که قول میکنم عین تو را و با او بیعت میکنم
ابوبکر گفت اگر با من بیعت کنی من تو را اگر احمی کنم ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو گویا
و ایشان بر این قوم تو را و تو خود را از ایشان دانند ای ابوبکر قوت بر این امر پیش از تو را و
پس او را غنی شو اگر ندانم بمای و هر تو را از شوق فدا باین امر را و ای با اعتبار فضیلت
و برای آنکه تو را ای و سوابق و جهاد ها که تو کرده علی علیه السلام گفت او کرده و مهاجران از خدا
ترسید و سلطنت محمد را از خدا و او را بر من میرد بسوی خانه ای خود و دفع میکند اهل
او را از مقام او و حق او بخدا سوگند او کرده مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر را
قادر میان کسی باشد که خدا را بخاند و داند و فقیه باشد درین خدا و عا و را باشد
نسبت رسول خدا و امر رحمت را بر او تواند بر محمد سوگند که اینها همه در ما هست پس
مستأبت خواهر من فخر خود میکند که از حق و در پیشوایی پس پیشوای من سعد گفت اهل
اگر انصاف این سخن را از تو پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند و گویند تو انصاف نمیکند
و یکسان با ابوبکر بیعت کرده ای پس علی علیه السلام بخاند و خود بیعت و ملازم خانه خود
شد و حضرت فاطمه از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز آنکه بیعت نقل کرده است
از امام محمد باقر علیه السلام حضرت فاطمه را سوار کرد و شش نفر از اهل بیت را بر رفت و از ایشان علی

کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای حق تعالی ما را این مرد بیعت کرده ایم اگر
 تیرم بر تو نیست تیر این چنین را تو گفت ما را او بدید کردی و بعد از آنکه بدید بر علی علیه السلام گفت
 رسول خدا را از روی و خطه صیقلی شستم و پیش از آنکه از او بخلاف افت و آمدم فاطمه گفت
 علی ای کبریا خوب کرد و این را کردی که کار تو شد اجزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم
 این فتیله که از اطمینان علی و موافقت علی است قصه و سینه را در تار و پود خود علی
 که گفت و بمسوطی را انداخت کرده است تا آنکه گفت است چون خبر را بگویم سید
 جمعی تعلق از بیعت او کرده اند و خطه علی علیه السلام چنانچه در آن روز و در آن روز ایشان
 فرستاد و آنرا را طلبید چون بیا که نداد از آن سر نیز طلبید و گفت بنویسند و آن
 چون صورت دست او را بنویسند و آن را بخازن را بیا که نداد است معجزه نام
 گفتند فاطمه را اینها را است گفت هر چه گفتا و بیا شد و میوز آن تیر هم بر سر آمد
 و بیعت کرد و هر که علی را گفت سوگند یا کرده است و آنرا جمع بکنم بیرون نیایم پس حضرت
 فاطمه بر خطه ایستاد و گفت من قوم چهارم و بدید که از آن چهارم و هم چهارم و بدید
 خدا در پیش منا که از شریف و بدین مصلحت مناسبت عارف خلافت شد پس عمر
 ابو بکر آمد و گفت علی را که خطه از بیعت کرده است چنان در میان سید را بگو
 فاطمه گفت برو و علی را بیا و رفت و رفت و گفت خلیفه رسول الله تو را میطلبد
 حضرت گفت هر روز در جمع بر رسول خدا ایستاده چون این خبر آورد و ابو بکر گویند
 و گفت برو و بگو امیر المؤمنین تو را میطلبد چون این را گفت حضرت گفت سبحان الله
 امر را دعوی میکند و نماز او نیست چون گفت این رسالت را آورد باز ابو بکر گویند
 این عمر برخواست و جمعی را با خود برداشت و بدید خطه فاطمه آمد و در او کوید و چون
 حضرت فاطمه و علی ایشان را شهادت داده شد و صد آمد و گوید که رسول الله مانع کشید
 بعد از تو از این خطاب و نیز یوسف و چون مردم صدای کبریا حضرت را شنیدند که
 برکشند و نزد یک شهادت علی ایشان شکاف و چهره های ایشان پاره پاره شود و بعد
 با جمعی بر آن علی علیه السلام آمدند و بدید ابو بکر را سید پیر و گفتند بیعت کن گفت

امیر المؤمنین



اگر بکنم چه خواهد کرد گفتند علی را سوگند که گویند تا من نیز علی گفت پس بنویسند و او را بدید
 خواهد بگفت عیسی بنویسند و خدا را اینا را بدید رسول خدا را بگو سگ است و چون بگفت عیسی
 با ابو بکر که در باب او چه میگوئی ابو بکر گفت من او را اگر او میگویم را می فاطمه و بدید او را
 پس علی علیه السلام بنزد و نزد فاطمه حضرت رسول رفت و کردیدان شد و فرمود که تا این آیه را
 القوم استغفروا فی ذلک و یقتلوا فی غیر ذلک ابو بکر گفت که ما بیرون نیایم فاطمه
 که او را نصیب از دم چون آمد و در خواست طلبید فاطمه ایشان را رخصت نداد پس
 خدمت حضرت امیر آمد و راست داد که او را رخصت طلبید حضرت امیر فاطمه را حاضر
 کرد که ایشان را رخصت ندهد و بیا به بروی حضرت امیر آمدند و چون داخل شدند
 و او را ایشان را کرد و اینها را بیا که در میانم که در دو و فاطمه جواب نفرمود ابو بکر گفت ای
 عیسی رسول خدا من حمله قرابت رسول را دست تو میدارم از صلح قرابت خود و من
 از تو میگویم که کاشکی روزی که بدید تو در من میجویم و بعد از او عیسی ای که آنگاه دار که
 من تو را شناسم و حق تو را دارم و بعد از تو از حضرت رسول بنویسم من شنیدم از رسول
 خدا صلی الله علیه و آله که ما گروه انبیاء را بر تخت عیسی از ما میماند صدقات
 فاطمه گفت اگر من حدیثی از رسول خدا نقل کنم آیا اقرار میکنی که گفت علی فرمود قسم بیدم
 شهادت که شنیدم از آن حضرت که گفت ای فاطمه از جنای منست و سخت فاطمه از سخت
 منست و هر که فاطمه در دست دارد و در دست تحقیق دارد و دست داشت است و هر که با حق کند
 فاطمه را تحقیق بر آن حق گردانید و هر که چشم آورد فاطمه را تحقیق مرا چشم آورد و گفت
 ای شنیدم از این رسول خدا فاطمه گفت پس بعد از او و ملنگ را که او میگوید که شما مرا محترم
 آوردید و با حق نشود نکرد اند و اگر رسول خدا را امانت کنم شکایت شما را خواهم کرد
 ابو بکر گفت بیا به بر من و حق را و سخت تو ای فاطمه پس ابو بکر افتاد و در دست بر حق
 که در یک بود که هلاک شود فاطمه گفت خدا سبکت که نفرین خواهم کرد تو را در هر نازی
 ابو بکر گفت من و شما خواهم کرد از برای تو در هر نازی و هر کسان بیرون آمد و با مردم گفت
 شما هر یک میروید با خلیفه خود خوش حال میاید و با اخیال یکدیگر را با احتیاج

[illegible]

در اسبق یا نکشود و بلند گردد و ایشان باین بیعت راضی شدند **اول** آنکه وظایف حق و
 بر آنکه کمال عبادت و خالصان بر خلافت ابوبکر است که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع
 حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند اجماع را که آنست که اجماع و اتفاق
 کنند جمیع مجتهدان عصر برای امری و در این وقت و در این اجماع سخن بسیار است **حجت اول**
 آنکه در کتب خود جمعی بر خلافت در این مسئله کرده اند **اول** آنکه تحقیق چنین امری ممکنست
 یا محال **دوم** بر تقدیر امکان آیا محقق شد است و امری یا نه **سیم** آنکه بر تقدیر تحقق اما
 دلیل بر حجت امری میشود **چهارم** بر تقدیر حجت بودن آیا شطرت که بخود ترازیست و یا نه
 و در هر یک از اینها اشعار و مناظر بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابوبکر با اجماع موافق
 بر اثبات جمیع ابرار است خواهد بود و آنکه باین امور قابل نیست و از طایفه ایشان چگونگی برای
 دلیل است که لا یشک و که در میان خلافت کرده اند و آنکه آیا شطرت در حجت اجماع آنکه آنها اتفاق
 بر این رای کرده اند این رای باقی ماندند و چون باین میان خلافت کرده اند و آنکه اجماع مبتها به
 حجت است یا مستند می آید داشته باشد و امری مستند حجت است و مستند که ذکر کردیم
 قاسم فقهی است که گفته اند **یاست** و دنیا را جانشان بود و چون شقی لطافات **اول** آنکه
 علی ایضا پس با جمیع ابرار از اهل حق و خاصه ایشان گفته اند که زمان او بگذریده و حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بلکه با امر جانش بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف که در حجت
 امر و فضل این مقام بسیار کرده و مسجد آید و او از محراب دور کرده و خود نشسته و ایشان
 غایب گردیدند آنکه اجماع بخار و از عرو و روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 خود تحقیق یافت پس وقت آمد و بود و محراب را بر او کمر نهادند و میگردیدند حضرت رسول و مردم نماز
 میکردند و نماز او بیک ربعی نگذاشتند **دوم** آنکه حجت بودن خیار منجم است عملی اهل بیت علیهم
 و ظاهر اهل سنت و جمیع معتزلی قاسم است که نمیدانند و لا یشک فیها بر بطلان اقامت
 نموده اند **سیم** آنکه بر تقدیر حجت در جای حجت است که علی در اصل بود باشد و وقوع مساوی
 اصل باشد و از اهل طاعت و در اینجا هم مقتضیات آنکه در حق ظاهر است زیرا که ایشان امام است
 فلاح برای هر یک که کار و دیگر در میان می آید و در طوائف عدالت و شجاعت و قرشی بودن

اسلام و بر آنکه ماسد انهم که عباد بر اهل بیت کرده و درین داشت گفتا که در دامت بر ما است بهرین مثل
حق و عباد را بر او بیکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شطرنج نکرده و در عقدش اجماع هر که
ندیده و نه با شطرنج و خط و اجماع است از علم او شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرد و بر این امر اتفاقا
کرده اند اعصار بعد از آن تا این زمان و در سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل
خلافت ابو بکر چند چیز است **اول** اجماع اهل علم و عقد هر چند او بعد از بعضی بعد از نود
و توقیف بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند میثا امیر و میثا امیر و ابوسفیان گفت
که ای فرزندان عبد مناف راضی باشید که بنیم و ای شما باشد بر میکنم مدینه را از رسول و پیاد
و در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتاب اخبار میگوید است که بیعت علی بعد از توقیف بسیار بود
و در فرستادن ابو بکر و عمر بن خطاب را بنیوی علی بر سائک لطیفی هست که ثقات بسندهای
صحیح روایت کرده اند که چون علی اسد و بیعت کرد چون برخواست گفت خدا بیکت دهد شما را
و آن امری که مرا آرد کرد و شما را شد کرد اینها بیعت و بیعت کرد و با ابو بکر بیعت کردند
و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر و عقیل و کعب بن اشرف و دیگران اهل کوفه آمدند
و بیعت کردند و محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل حسن صاحب موافق گفته است
و فقره را نیز در نهضت العقول گفته است که اجماع منعقد شد در خلافت ابو بکر و در زمان
خودش بلکه بعد از وفات او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباد و اجماع منعقد شد
او عاقل ترین نظر کن که شیطان چگونه فضلا ای ایشان است و گفته است که از فضیلت اجماع
که بیعت اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند با آن میان که کسی از باب الوصیه بگوید و خود را
بکسی بیعت دارد هرگاه اجماع متحقق نشود بیعت بود این بیعت که از اخبار اسقیفه
معلوم شد که بنا بر بیعت و معاندت قبیل او بر و هر چه بود و خطبه کریمان ابو بکر
و درین بود که ابو بکر را خلافت کند و ابو بکر بعد از خود را خلافت کند و نگذاشت معلوم شد
و هرگاه باعتبار عدم بیعت انجاعت اجماع متحقق نشود عدم انکار بیعت معلوم میشود
و هرگاه ایشان بیعت بکشتن لکن او میباید است در تحقیق امامت بر معاوضه یا ابو بکر
میکنند با بیعت چندین نفر از کس بیکر میگویند گفت که اجماع در خلافت امامت ابو بکر و بر

عدم انکفاء بیعت احاد است متحقق بود بر آنکه در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه بعد
از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت هر در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت تحت
با اعتبار حدیث متواتر **ثانی** فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل بنی
نوح و صاحب کشف با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که فاطمه روح من است و در پیشش میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است و امامان
از فرزندان او امینان پروردگار است و در میان ایشان اندک کشید میان او و میان خلق او و هر که
چنگ زد در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در حدیث فرمود
فاطمه ای که از کجای از فضلا یا دعوی علم و فطانت و انصاف و دین است گفتا نمایند و در
تحقیق دین و دنیا و وجوب طاعت عامه خلق با آنکه یک شخص یا کسی بیعت کند هر که
عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر باشد و اگر این یک شخص شهادت دهد که در
هر پدر از هر طایفه از شهدا و قول نمیکند و در تحقیق امامت بیعت او انکفاء است
و بر این سبب نیز باید بود که بعد از آن که قرآن مجید را تیر باطن کرد خلیفه خدا و واجب
الطاعه خلق میباشد اگر میخواهی و بیعت تویم **ثالث** یا ایها الامم یا ایها الناس یا ایها الذین آمنوا یا ایها
العیسای و یهودی و در رد و رد و ابوالشربک با شیخی اختیار در **بیعت چهارم** آنکه هرگاه
با حدیث سابقه و اقرا مت اهر علی عامه معلوم شد که در مدت مقامی که اقلش
شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیر المومنین و ابو بکر و عمر و خلافت و انحضرت
قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را بیعت مجبور و ظلم و ستم میداد و بیعت
باید قابل شود با آنکه بیعت خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قابل نبود با آنکه آن
انحضرت در آنوقت بر باطل بود و عاقل امام خود نبود و از روی تعصب انکار امامت امام
حق میکرد و بر یکی از ایشان باید که اهل بیت خلافت نداشته باشند و اکثر اصاظم علمای
تصییح کرده اند بیعت انجودیت که حضرت رسول فرمود که حق با اهل بیت و علی با حق است
با او میکرد و هر گاه که بگوید و غیر از این آن تعصب در کتاب احیاء القلوب گفته است که
هر که صاحب بصیرت علی باقی بماند خطا ندارد است و هیچ امری و در هیچ صحاح و اصولی

بر این دو دست سیدام پس توانا دوست داران از جمیع صحاح روایت کرده است از آنکه
که حضرت رسول حسن و حسین را در یک گفت خداوند اسنان آنها را دوست میدارم تو آنها را
دوست دار و از نزد منی روایت کرده است از آنکه پس سیدان از رسول خدا که کدام یک
از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر اند گفت حسن و حسین و میگفت قاطعه که بطلب از برای من
دو پسر مرا پس ایشان را میبوسید و در بر میگرفت و اینها از نزد ابراهیم روایت
کرده است که حضرت دست در گردن حضرت امام حسن کرم و گفت خداوند اسنان این را دوست
میدارم پس دوست دارا و را دوست دار هر که او را دوست دارد از جمیع بخاری و مسلم نیز
اینهمه روایت کرده است و اینها از نزد منی از اسامی روایت کرده است که حضرت رسول
حسن و حسین را بر دانه های خود نشانید و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر من
خداوند اسنان آنها را دوست میدارم تو آنها را دوست دار و هر که ایشان را دوست دارد دوست
دار و اینها از نزد منی روایت کرده است که حضرت رسول بر حسین از منبت
و من از حسینم خداوند دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبط است
از اسباط و اینها از نزد منی از اسامی روایت کرده است از حضرت رسول الله
که حسن و حسین دو پسر من و بهتر جوانان اهل بیت اند و خداوند مسلم و غیر مسلم را از این
عزیز است کرده اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین را در میان من و خداوند احدی
فصلی ایشان را یاد ما را از آنست که در این رساله جمع توان کرد و احادیث ستاره وار شده
که این از حضرت امیر ای حضرت رسول است و از برای رسول این از خداست و خداوند سید است
که آنها که از برای میکنند خداوند رسول او را خداوند کرده است ایشان را در میان آخرت و دنیا
کرده است از برای ایشان عذاب را بخوار کند و هر معلوم شد که آنها که این از آنها یا ایشان را
معلومند در دنیا و آخرت و بهار و بهشت خواهند داد و اهل کفر و شقاق و فساد و بی ایمانی
صلوات است بر او است داشته باشند **و** نصیب مطلق ده ایه کبر است که در جمیع
فصلها از آنکه بر هر اهل بیت رسالت واقع شود از طریق شیعیه جمیع از روایت میکنم
و بعد از آن که معتبر عالمان مولا را از این دستهای نامعلوم شود که کتبناج این قضیه

متفق علیه و در فرقه است و جمیع این قصیدها را بداند که چون این بگویند غصب خلافت امیر
المؤمنین علی السلام نبود و از مهاجران و انصار و غیره بحدی گفت و کار خود را محکم کرد و طبع کردند
فدک که از اهل بیت بگویند که ما را بعضی از مردم بطبع ما اینجا یا ایشان سبکی کنند زیرا که هرگاه
قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکنست که ما عیب بیل ما
از ایشان بجا بیاوریم مطلق مان شودان خواهد بود که دست ایشان از مال منی بیاورد آنکه
و دنیا پرستان از ناسخ ایشان بخوف کردند و هرگاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد مگر آن
که بعضی از مردم بگویند ایشان مایل بودند و خلافت باطل ایشان بر مردم خود بیاورید و سبقت
حال در وقتی که صحیفه ملعون را می نوشتند انجیدیه فتای حبیب را وضع کردند که ماکروه
اینجا امیر است نمیکند از اینها از ما میماند صدقه است و فدک از حجاز بلامی بود که بی جنت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد بود زیرا که چون فتح خبیره بود امیر المؤمنین علی السلام
جاری شد اهل فدک و سایر فرای نواحی آن داشتند که ثبات مقاومت انصاریت تدانها
بدون جنت قسطنطین که در آیات کفریه نازل شد که چون بی جنت گرفته اند مال حضرت رسول
بعد از آن این از نازل شد قسطنطین القریه حقه یعنی بدین معنی خود حق اول حضرت
رسول از جبرئیل بر سید که القریه کیت و حق او چیست گفت ذال القریه طافه است و حق او
فدک است پس حضرت رسول فدک را با خدا بفاطمه داد که از او و از ذریه او باشد و فرمود که
اینها و جنت گرفته شده است و مخصوص من نیست و با خدا شود آدم بکیر آنها از تو و از فرزندان
است تا روز قیامت پس این بگویند چون خلافت غصبی را و قرار گرفت فرستاد و کلای حضرت
خداوند از فدک بر سر کرد و این را بپوشید و شیخ طبرسی و دیگران نسبتها معتبر از حضرت صادق
روایت کرده اند که چون این بگویند که خود را محکم کرده و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفتند
کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک ببرین کرد حضرت فاطمه بیوی ابو بکر
و گفت هر چه منع میکنی میراث مرا از پدرم من رسول خدا و پیغمبر خدا و کلیل از فدک ببرین کرد
و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با حق تعالی از این داده بود ابو بکر گفت بر آنچه میکنی
گواه و از حضرت فاطمه ام این را آوردم این گفت ای ابو بکر تو را هر چه میدهم با حق تعالی و تمام

پشیمان شده از فتنه ترسید و شگفت و سلطنت و طاعت از دست داد و پیوسته
فکر میکرد و نشنیدد مگر سخن از دین و سلطنت و طاعت و فتنه که در گوش او میزد
پس ملتفت شد و عجب آنکه حال او گشت آنکه در میان قوم با آن امر کرده بود و بر وایتی بر سر تبار
گفت و بعد از آن سلام خواند و گفت حضرت گفت ای سید الله چه بود آنچه تو با آن امر کرده بودی گفت مرا امر کرده
بود که در وقت این نیم حضرت فرمود که خواستی گفت آری چنانکه سوگند اگر پیش از تسلیم مرا نمی بوی که تو
تو را می بگویم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و در زمین زد و گفت خدا را که می گویی که می گویی که
جمع شدن و او را صاحب فرمود و در حضرت دست از تعلیم برداشت و یکی را بر سر گذاشت
و گفت ای پسر چه را که گوی و وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر چه سید الهی که کدام یک از ما فری
گویا و در وقت که عده تری و داخل خانه شد و بر زانوی او در میان جمع بود و اندک اندک از او جدا شد
می کرد که در میان شوق گفت طالع شود و بر وایت آورد حضرت خالدا را بگفت سید و میانین
گرفت و فشار داد و او تصریح زد که نزد این دو جوان تسلیم شد بر آن دو جوانه اش را بگفت که دست
و پا میزد و قتل بر حق گفتند نه داشت پس ایوب که با او گفت ای پسر شوق شام گفت من می دانم
این حالت را و خدا را شکو که که متعجب مانده و هر که نزدیک می رفت که خدا را از ظاهر که حضرت
نگاه می نمود که او را تری برین گفت پس ایوب که حاضر را طالع که شوق گفت که چنانچه نزد حضرت
رفت و قسم داد و او را بفرمود صاحب فرمودت من و مادر او را و سلطنت الله ملهم حضرت دست بر
داشت بر چنانچه پیش از این از حضرت یاد می کرد و در کتب معتبره مذکور است که بعد از نصب
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بایوب که نامه داشت از نهایت شوق و جدت و تقدیر و
و وعید بسیار در آن هیچ نمود چون ایوب که نامه را خواند بسیار ترسید و خواست فرار و در میان
هر دو در کتب معتبره من را و ایوب که از خلافت احسان کرده اند که بیانش و تو می بینی که
پیش چنانچه همت می برد و در نهایی که در کتب معتبره و برای تو و لیل الذکر که نام و قد را از ایشان
این علی بن ابی طالب که در میان قریش را کشته است و سلسله منار را اداخته است و من می بینم
او را و ام می گویم که توان تحمل و است او را و من ایوب که گفت ای پسر تو را خدا سوگند می دهم که دست از این
افتانها بردار و بجز آنکه سوگند که اگر از او گفتن من تو تو یکدیگر در راه است چو یکدیگر و آنکه

دست راست را حرکت دهد و مارا از او نجات نداده است مگر سه خصلت **اول** آنکه تنهاست و
یا و روی ندارد و **دوم** آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد و **سوم**
آنکه جمیع قبایل عرب از او کینه دارند که اینها بود الحال خلافت باو یکشنبه بود یا یا فرشتی
گویی و روز احد که همه ماهها که بختیم بندها و شمشیر کشید و علم داران و شجاعان ایشان را بختا
هلاک افکند و تو فریاد را بخورتا و متعرض نشود متعرض او مشو **ثانی** که می گوی که اگر چه کثر
سنان خواستند آنکه امر ایوب بگو و عمر را بقتل امیر المؤمنین با خفا کنند و صغیر را که بگفت خود
روایت کرده اند اما حرف زدند باو بگو و ایمان بدین اسلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند
و از قرینه و اخراست بر صدق روایات شیعه و این باب چنانچه این ایوب را نقل کرده اند
که از استاد خود ایوب جعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است گفت خالدا و امر ایوب بگو و عمر را بقتل
علی ابوجعفر گفت که وی از سادات علوی این روایت را کرده اند و اخبار روایت کرده اند که مرید
نمودن و غیره را بشناخته اند و ایوب حنفی و از او سؤال کردند از آنچه ایوب حنفی میگوید که طاعت
می بیند امین از نماز بقیه سلام مانند سخن گفتن و فعل اکثر و حدیث زفر گفت بل جایز است
چنانکه ایوب میگوید و شش گفت آنچه گفت از زفر گفت که چه بود آنچه ایوب بگو گفت زفر گفت و توبیت
که این سفاکی ایوب که پرسید زفر گفت بیرون کنید ایوب را که این از اصحاب ایوب الخطا بود
بود این ایوب الحادی از نقیب پرسید که توحه می گوئی و تفرقه کرد و گفت من بعد می دانم اما امامیه
روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب اشخاص این قصه را بنویسده که می گویند شاذان
سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حنی و ایوب بکر بن عباس و شریک بن عبد الله و جمیع دیگر
از فتنه های عاصی جواب داده اند و گفتند از سفیان و ابن حنی و کعب پرسیدند که چه می گویند و در
اینکه ایوب بکر و همه که گفته اند بیرون اشقام نکند و جمعی دیگر از اهل مدینه گفتند انقصوا
نوارا که از برای اصلایح است که متفرق نشوند و مرید را بکشند چون مردم را از بیعت ایوب بگویند
می خورند او را بقتل او نموده و بعضی از ترس شفاعت علی بن علی را روایت کرده اند اما
اصلی تمهید ایوب بکر را با خالدا که چون اسلام دهیم فلا نکادین و پیشمان شده و پیش از اسلام
که با خالدا ممکن آنچه گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل بر این حرف زدند و پیش

از اسلام گفته اند بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابو یوسف فاضل بغداد شاکره ابو حنیفه پرسید
که چه میفرمود ابو بکر عجل الله فرجه ابو یوسف جواب داد گفت گفت خوش باش تو را این چکار است
و آنست که اگر علی را منسوب است ابو بکر و علی را ابو بکر و ابو بکر را ابو بکر و ابو بکر را ابو بکر و ابو بکر را ابو بکر
خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی را ابو بکر است پس جوید در روی زمین از این بیشتر نیست
که این حال را بپسندید و گوید که علی را ابو بکر است پس جوید در روی زمین از این بیشتر نیست
علی تقدم کرده تا اینجا کلام فضل بود و از وی و اصحاب کان اشیا بر او گفته اند و از آنجا
سایر حاجت ملت سخن گفتن علم فضل به هم میرسد که سبب آن چنین باشد یعنی بوده است که از خوف
فتنه الطهارات نمیتوانست بگوید و کدام سلطان تجویز این میتواند که کسی که اراده قتل
چنین بزرگوار را نماید بلیت امانت و خلافت دارد **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاطِمِيَّةِ** و شایسته
که از طرق عامه بر بعضی از آنجا خطبه مشهور حضرت فاطمه صلوات الله علیها
که اصل خطبه شهادت بر حقیقت آن میسر دهد و انقسم سخن آنحضرت افتد تا آنکه کتب و بی و اطعام اند
از دیگر و صادر نمیتواند شد و این ابو محمد که از اعظم علمای علمه است گفت است در شرح
نهی البلاغ در شرح نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیان نوشته **فصل اول** و آنچه دارد
شأن است از اخبار و سیر که از دهانهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم و در این فصل از کتب
تقیه ابو بکر احمد بن محمد بن جریر و ابن ابی بکر جوهی و دعا و تحقیق کثیر از وی گفته
صاحب و رعیت که شاکره ابو بکر و محمد بن و روایت کرده اند از او صاحبان و غیر صاحبان
او را **فصل دوم** مستند این خطبه را رعایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین **فصل سوم** از امام محمد بن
و از عبد الله بن حسن و صاحب کتب القدر از که ابو جوهی روایت کرده است و سعید بن
که ابو روح الله که معتمد بن سراج است اشاره باین خطبه کرده است و سید و بعضی از
اچنان در شافعی مستند است از ما پیش روایت کرده است و سید بن طاووس و شیخ الطوسی و طبرانی
روایت کرده است و سید احمد بن محمد و کتاب **الاشیاء** بن سند و روایت کرده است
و این اثر به کثر الفاظ طبعی روایت کرده است و خطبه باین شهرت است که کسی نکند و بگوید که
و خطبه باین طرز نیست و قریب به صحت است و این سال که این ذکر میفرماید و قدر و اندازه

سعی با حجاج فلان است ایضا میفرمایم روایت کرده اند که چون ابو بکر جوهی روایت کرد که در حدیث
از فاطمه و ابن ابی بکر حضرت فاطمه رسید و مقدمه مطهر و با بر سریت و جاد و عصمت را در برگرد و روایت
ناکر و می از خدا شکاران و زنان و خویشان خود و جادش در پایش پیچید از حیا و رفتارش
از رفتن حضرت رسالت هیچ فرق نمیتوانست کرد تا در مسجد نوبت بکر لعین آمد و او در میان آن کرد
از میان حیا و انصاف بیشتر بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارک او کشیدند و در پیش پرده
نشست و ناچاران و زنی که کفر و شر از مردم برخواست و صدای کبر و زاری بلند شد و خطبه
صبر فرمود و که دهان او فرو داشت شروع کرد خطبه غر اوحید و شای الهی که بخورد که هر که از این
پس درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق و نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرید تا آنکه
پس حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رافت و رحمت و در غایت که در راحت و آخرت
را و او پسندید و از تعبد بیا او را راحت بخشید و آنرا محفوظ کرد و باید بگویم که او را و خوشتر
به و در کار عفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بپایم که پیغمبر او و امین او است
بر حق که بدین اوست از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی را و بدین خطاب شود با اهل
محلس و فرمود که شما ای شاکر خدا عمل او را و تو ای خدا بدو حاملان دین و حق او بشود که
بر شما خواهد شد و شما را خدا امین گردانید است که خود بدین خدا عمل کنید و بیکدیگر ایستاد
و خود را بیکدیگر و بدین خدا را عهدی و میان شما هست که قرآن مجید است و سفیر از پیغمبر
شود و در میان شما اگر اشتراک که اهل بیت او و بدین خطاب فرمود با اهل باطن و وجود و ذکر کرد و عطا
او را و بدین خطاب را با اهل باطن فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را و آنچه خدا را
باز او کرده است باین می امان فرموده است بدین سخن که نمی رسد از خدا شاکر علی این که گفت ایها الناس
باین که منم فاطمه و پدرم محمد است **انقر منکم من فطمت منکم و انقر منکم من فطمت منکم** و آنجا و بگوید
و عدول از حق نمیفرمایم پس این را به خواهر و اقارب که از کمال من انقر منکم یعنی تحقیق که
رسولی بمعصیت شما از قوم شما که دشوار بر او غارت شما میسر بود بر هدایت شما بمنزله
و هر زمان و رحیم بود اگر نسب و ایل او بدیده و مقتدر بر شما و من و دختر او بر زنان شما
و برادر پیغمبر مقتدر بر مردان شما و چه بگویم بزرگوار است که این نسبت را با او ادم پس سال خدا

انتظار میکردیم روزی که حق و باطل ظاهر شود پس این بود که گفت ای دختر رسول خدا بیا برو
نسبت بمنسان شفق و کریم و مهربان و رحیم بود ویر کاروان عذاب الیم و عقاب عظیم بود
و او را که نسبت میدهم بدین رقت نازان و کرم و برادر شوهرت نزد وستان و بیکر او را
اختیار کرده بر هر خوشی و او را بر او نمود در هر امعطی دوست نیدارد شما را مکرر
سعادتی و دشمن نیدارد شما را مکرر بدبختی پس شما عزت پاکیزه رسول و یگان
و بر یکدیگر داهنایان مالید پسوی خیر و سعادت و جنت و بر یکدیگر زنان و دختر بهترین
بهترین پیغمبران راست گویج رگتار خود و سبقت داری بر همه و غور عقل خود و
و کسی تورا از حق خود بر نیکو انداخته و بخدا سوگند که من از دای سوار و نجار و نکرده ام
کرده ام باز ناکرده ام و خدا را که میگویم که شنیدم از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا
میراث خیکداریم و طلا و نقره و زحل و عقاری و نیت میراث ما نکرکتانها و حکمت
و علم و پیغمبری و آنچه بعد از ماست و در مخالفت بعد از ما درین مکتب میکند بکم خود را
چنان حکم کردم که آنچه تو را طلب میکنی صرف اسباب و اسلحه شود که سلطان با اقتدار قال
کنند و از باتفاق مسلمانان کرده ام و در امر منفر و تنها کرده ام و اموال و احوال خود را
از تو مضایق میکنم آنچه خواهی بگیری و سیرت است بدین خودی و شجر طیب از برای فرزندان
خود و انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان
مخالفت کفر جد تو نمیتوانم کرد حضرت علیه السلام الله علیه فافهم و سجد و سجده و سجده
پدر من مخالفت احکام کند بخلاف آنکه در پیوسته و ایات و دستور قرآن و سجد و سجده و سجده
میکند و اقترا بر پدر من میبندید و این حیل بعد از وفات شبیه است بآن مکرها و در
او در ایام جنون او اینک کتاب خدا را که ما دلبست منان ما و شایسته است و سلیمان
در قرآن مذکور است و قصص موارث در میان دگور و انلس در کتاب الهی صریح است بلکه
وصف میکند ضمه های شما در دست است برای شما امی و این سر یکم صبر و سکوت و ایضا
یاری عظیم بر او و سفت میکند بر او بیکر گفت خدا راست گفت و رسول خدا راست گفته
و تو که دختر و بی دلت سکوتی و تو بعد از حکمتی و موطن هدایت و حق و یکن بدی و صبر و صبر

بسم فیدانم گفتار تو را و انکار فیکم خطاب تو را و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند
ایشان بگویند من انداخته اند خلافت را و باتفاق ایشان گرفته اند اگر گفتی و از برای خود گفتی
و ایشان گواه مستند پس حضرت فاطمه بار و بکر مردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که
بسوی قول صحت میروی و از کرده ارفیع چشم میپوشید یا تو بر فیکند و در قرآن یا بر
تقلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته
و کوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تا و بی کرده اید و بدترین امور را همتا می نمود
و بزودی پارسش را کوان و عاقبتش با قرین خسار این خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش شما
کشوده شود و خدا بندگان را از ممکن غیبت زد شما هویدا کرد و ظاهر شود از برای شما از
پرو و کار شما بندگان نداشتند باشید و در آنوقت زبان کار میشود اهل بطالت و ضلالت
پس بخانه مقدس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آله و کذانبند و شرعی چند از روی و
خواند که معصوم آنها ایست بعد از رفتن توفیق و آشوب بسیار و موهبه که اگر تو میبود
انها قیوم ما بود و کشتن ما بیار از سر و بر یک بر مرده از معصوم جفای بیکار که احوال ما
باش و در ما را بخار و غافل غراش و اهل هر پیغمبری از ده امت قرینه و منزله بود و نیز از ما
ظاهر کردیم از چندین که با سپه های خود را چون رفتی و در خالک پنهان شدی و در هاش
کردیم و ما گروهی و سکت شد و بحق ما چون نور اندیدند و زمین را بر ما تزلزل کرد و در
مکان نهان و نور و رخشان که با و روشنی میبافیم و بر توانا نه میشد از جانب پروردگار
عزت کجا بماند و جبریل بایات قرآن مؤثر ما بود پس توانا پیدا شدی و جمیع خبرات پنهان شد
کاش پیش از تو ما را در در میان رفت چون رفتی و حال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم و
چند که هیچ اند و هتاک از خلاق مبتلا شدیم و در آن عری و در آن عری حضرت فاطمه و
علیها السلام خانه بر کرد و در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انتظار معاودت او میکرد چون بمنزل
شریف قرار گرفت از روی مصطفی خطابهای و داشت راستی و صفا و آنکه که ملت و چنین رحم
پروردشین شده و مثل خایان در خانه کجاست و بعد از آنکه شما مانده در حال اهلان افکند
مفلو و این نام و آن کوید و این است پیرایه و ظلم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم و ستم

مردم اقسام بسیار دارند ضبط امور از این جهت و سر ایشان و اسرار و احوال ایشان خصوصا
از جمله آنکه مخصوص ایشان است چه چون شده است که بعضی از مخالف معنای و در هیچ کتابی از
کتاب نبی و تاریخ از تواریخ ایشان مذکور نشده و بعضی از دیگر متنبانی و بناد و سده منافق دیگر
بر این امر ضمیمه شده و یکبار در این امر در بعضی از اعضا مشاهده شده است که بان
تقریب حدود تواریخ را میسازند و نقل کنند و بکسی نقل کرده که حاصلی موسی یا ایاضا تر سلیمان را یا
اسلم فلان بیهوده را بصدقه فلان شخص یاد داده او را بگوید که ثواب فلان بیهوده بچین رسیدیم
کوی که انرا لشعری یاد میداد که آنجا بحدیث را وضع کرده اند و بدین طریق از آن گرفته اند و فکر
در عاقبتش بگرفته اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و این ابا محمد نیز از آن گرفته اند و آن
بان است که غیر این بیک کوی انجمن را نقل کرده است و بعضی گفته اند که مالک بن اوس
نیز تصدیق کرده و این قول را در رسالت خود در کتاب اصول است که لا کرده اند بزرگوار
بیت سخانی عمل میتوان کرد یا نکرد و این بیکو متنبانی یا بیکو حدیث عمل کردند آثار وایت
کرده اند که زمان هر که عمل و عبادت کرده اند و در بزرگ او شهادت طلبید و از غیر
طلب و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از ترس یا اتفاق شهادت دارند
در این باب از جمله امور است که ابوبکر بخلاف امر خدا حکم خدا و رسول کرده و در حق طایفه و اهل بیت
از آن بود که منع کرد حق اهل القرینه را از ایشان که بعضی قرآن از ایشان بودند چنانچه این ابوالجود
گفته است که مردم کان میکنند که نزاع فاطمه را ابوبکر در دامن خود در پیش و در پیشش
و در حدیث و آیه شده است که در امری که از ابوبکر و ابوبکر با او بود و آن سهم فدی
القرینه بود چنانکه در کتاب تفسیر قرآن امر و ایت کرده است که فاطمه علیها السلام بنزد ابوبکر
آمد و گفت میدانی که خدا امر کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای خدا و بنمای
سهمی از قرینه را قرار داده است و در آن خبری که ابوبکر گفت این را به خواهرام اما انما فیدانم که
این سهم از شماست فاطمه گفت آری مالک تو و فریاد است گفت نه بعضی از شما اتفاق میکنند و با
در مصالح مسلمانی میکنند فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خداست که
رسول در این باب جوهری کرده است که من تصدیق میکنم و اهل بیت میگردارم فاطمه گفت

در این باب مخصوص چیزی نگفتند است انکشاف از انحضرت در وقتی که این آیه را از او شد
گفت بشارت باد شما را آل محمدی که توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه نمیفهمم
که همه را شما بدهم و لیکن آنقدر که شما را بدهد شما میدهم و غیر این در این باب تصدیق
او کرده و اخلاص دیگران مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچندین سند
از این متأسر و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم فدی القرینه را بر خویشان خود
نمیکرد و ابوبکر و عمر هر که کردند و وقتیه را با ایشان ندادند و از حضرت یافز علی السلام و صاحب
منقول است که حق تقاضا نصیبی از خمس از برای آل محمد فرض کرد و آنرا که ابوبکر از آنکه نصیب
ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تقاضا نموده است که هر که حکم نکند یا بجز فرستاد
خدا پس ایشان فاسق اند و امامی از نظر اهل بیت علیهم السلام در این باب بسیار است و ظاهرا
ایر کرده است که همه اصناف مسأوی باشند در حضرت جعفر و فهای عاتقه و خاتمه
میکویند و در باب فاری و مسأوی و حق تقاضا در ذی القرینه فقر و مسکت را شرط نموده
بیر از آن ابوبکر همین کرد و عاقلان را که میراست و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند منقرض
فاسق و کافر و ظالم است **در این باب** از جمله امور است که ابوبکر کرده اند در این واقعه است که
رسول را مقنن ساخت از تصرف کردن در جمیع اموال خود با اتفاق و نگفتند آنها صدقات
و این نقیض آن حکایت که در باب فذلک و میراث رسول و در حق فاطمه علیها السلام کرده اند
انتقال جمیع اموال یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش از او منافق و حدیثی در موضوع
که او و ایت کرد و شافی محتاج نبوت بود و از ایشان که او را فاطمه علیها السلام
چنین معلوم شد که در این امور و موضوع غیر اهل بیت علیهم السلام نداشت و سخن ظریفی این
الحودید و دایم مقام نقل کرده است از علی فارسی که مدد رس مدد رس عیسی بن عیسی بن عیسی بن عیسی
پرسید که آیا فاطمه در دعوی خود صادق بود گفت بل گفتیم پس چرا ابوبکر فذلک را با او نداد
تیم کرده و گفت اگر او و زن فذلک را بجز عوای او با و میداد فردا می آمد و او را خلافت
بر شوهرش میکرد و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عمل و گفتن و مدافع کردن چون پیش از این
خودش بمینه و شوهر حکم بصدق او کرده بود بعد از آن ابوبکر را بجز گفتن که اگر چه

این عذر را بگوید **عقل** است که در اخبار است فیض بلکه متواتر از طرق عامه و اشد است
که ابو بکر مکرر اقرار است عطا اختلاف میگوید چنانکه بطریق و بلادی و در افسان **عقل**
در قضا بل و بر حد و غیر اینها روایت کرده اند که بعد از آنکه با او بیعت کردند و به
میگفت **أَقْبَلُ فِی قُلُوبِی** و **عَلَّی** فیکم یعنی دست اختلاف و بیعت من بر او ایست
پس بر شما استم و حال آنکه در میان شماست و حضرت امیر صلوات الله علیه در خطبه
شعشعیه دعا خواند و خلاصه روایت کرده اند و میگوید که بعد از آنکه در حال اجتماع
طلب اقرار از بیعت میکرد و اظهار پیشمانی میفود و در وقت مدین برای دیگری خلافت را
عقد کرده و روایت دیگر گفت من وانی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت
کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدین معنی که مرا شیطان است که عارض من میشود و
هنگام غضب من در وقت که مرا غضبناک بیاورد از من اجتناب کنید تا تاثر نکنم و در وقت
شما و در پوستهای شما و اینها و آنست که در آنکه خود را قابل امانت میدانستم و حضرت
امیر المؤمنین از آنکه او افضل میدانست و امانت مضمول فیما بین است و اینها اختلاف است که
عقل و عقل و عدالت هر دو را امانت شملت اگر این شیطان که عارض او میشود او را عقل
و تکلیف بیرون میدهد و مصروع میشود پس شرط اول که عقل است متفق بوده و اینها اقرار
امام با حایر است یا بخیار نیست هر ابو بکر چه کرده و اگر جایز است چرا ایشان با وجود اختلاف
نگردند تا کشت شدند و گفت میگویم هر اهل حق که خدا را بپوشانید است و حال آنکه اختلاف
اظهار کلام شرک و اکلام است و علم خیر بر اخیر است پس معلوم شد که برای عقاید
از اینها هم بدتر بود و در حدیث در یک از این دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شعور و ادب
میداند از شواهد احوال آن مکار محیل و رفیقش که اینها هم محض مکر و حیله و موافقه
با یکدیگر بود و نامر و ادراک باطل حکم ترکند چنانچه از فقره خطبه شعشعیه شاهد حق
بر این **عقل** است که جاهل بود با کثر احکام دینی و تفاسیر الفاظ قرآنی که اکثر صحابه
میدانستند و بسیاری از موضع این طعن مشغول است بر چندین طعن و مناد بر اینست
چندین موضع را ذکر میکنیم **اول** معنی کلام که اولاد و آب و آفتاب و غیره را در بدنی و ماند

ابو بکر و یارهای او در اینها باشند موافق روایات اهل بیت علیهم السلام است چنانچه از روایت
سورن نشان می معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عادی و العود و ابدات و از این
پرسیدند و گفت چنانکه صاحب کشف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر توانا
باش از خدایات و اگر خطایا باشد از من و از شیطان است و خدا از آن بر لب کلام مساوی
والله و ولایت و دنیا را بخوبی کرده که خود را قریب شیطان کرده چنانچه در جنت قرین او
بود و ممکنست که مراد از شیطان مراد از خطای و بگویند که بعد از آنکه از آن تعبیر فرمود
خود کرد و بقوی در مصیاج و غیره و از عامه بطریق بسیار روایت کرده اند که هر که در حق
برای خود سخن گوید یا جای خود را در لفظ میباید و روایت دیگر که مصلوب گوید خطا کرد
و روایت دیگر که حصی مصلوبی یا بدیده که برای خود نفس قرآن میگوید و نفوذ و چه که چنان
شمار و در همین هلالا شده اند که کتاب خود را بر هر زنده هر کس برای خود گویند و کتاب الهی
اختلاف بهم میرسد چنانکه اختلاف است و حکم خدا خلاف نداده و هدایم موافقت هر
سید است که گویند و هیچ سید این یکی و آن یکی و ای بیایند و ای بیایند و رسیدند اینها
ایشان و غیره را میگویند است که هر یک که کلام مساوی و ابد است و روایت کرده است
که چون او را خبر زدند گفت من چنان میدانم که کلام کسی است که هر زنده اندا شده است
و من شرم دارم که مخالف ابو بکر کنم **ثانی** عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول نکند
و سخن او را بدینان نسبت دهد و از ابو بکر شرم کند و از برای رعایت او از ای خود بر که اگر
قول اولیه مستند بوده و ای بر او که بی مستند و تفسیر کلام خدا کند و از مستند و ابد است
باشد و ای بر او که از برای رعایت ابو بکر در وقت مرگ او و بر کرد و ایضا روایت کرده که در حق
میگفت سه چیز است که اگر حضرت رسول از برای صایان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و حق
و راست کلام و خلافت و بیعت پس معلوم شد که آنچه در باب کلام میگویند و برای خود
و خواهش خود میکنند از بیستند و همچنین در باب خلافت ابو بکر شکر داشتند
و ظاهر میشود که بنای جمیع امورا ایشان بر اهواء باطل و مصالح درونی بوده و مستند به
و محقق نبوده و دلیل جعل ابو بکر همین است که با وجود آنکه اسبق اسلام میدانند و از

جلد مخصوصان و صاحبان انصاف و عدل و در وقت بعثت انحضرت زباده
ارشد و چهل و دو حدیث روایت کرده است ما انکار از بسیاری از آنها معلوم است که
موضوعات مشابهه انبیا و اشیاء این و آن و در وقت قبل چندین هزار حدیث
روایت کرده است **انکار** آب یعنی کباب و سرطانی حیوان داشت و هر خری که میزدند
اونداخت چنانکه صاحب کتاب روایت کرده است که آب را از او پرسیدند گفت کدام
تعمین را پرسیدند و کدام اسماء را پرسیدند ساری گفتند اگر نداشتند گفتند خدا سخن
گوهر **انکار** در دلی را گفت بعضی دست راست او دست چپش را بر میداد و فخری را
گفته است که بریده دست چپ در دست راست او خلافت اجماع مسلمی یافت **انکار** فی
میراث خود از فرزند خود خواست گفت و نکلام خدا و رسول او را می خیزد نصیبی نمی آید
پس مغیر و بخودین مسلم شهادت داد که رسول خدا بخود سوسه زد و بسوسه حکم کرد
انکار هاله اسکی اطاعت او نکرد و باقی سوزند انکار و توبه کرد و بعضی گفته اند که
در میان انش و ثمانین طلبا و از بدعت میگفت تا سوخت و قبول توبه نکرد و باقی عذاب
عذاب کردند هر روز و بدعت بود و بدین خدا و صاحب موافق عمل کرده است او دعوی
اسلام کرد و دعوی که بعضی گفته اند که او نزدیک بود و بعضی از عمل گفته اند که توبه نکرده
مقبول نیست و این سوجرات زور که در روایات از او نقل کرده اند که او غارتگر
جامع را از مسلمانان و این باعث زندقه میشود و روایت نمی آید تعذیب می آید نزد عالمان
و روایات صحیح است و در صحیح بخاری و ابوداود و ابن عباس روایت کرده است **طعن**
انکار چون انار و موت و خود مشاهده کرد و سالی کرد و ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای
عذر بخواه که توبه داشت ناقص است خواست و بهال شایع اعمال عمر را بر زبان ختم کند
و اینجا خواست و گفت بدان عهدی که با هر کرده بود و از عهدی که بر مغیر عمر کنی منع نمود
حق امیر المؤمنین علی را نیست ای شد و عمر کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند این
الحمد بود روایت کرده است که در وقت جان کشیدن او بگریه افتاد و گفت و صبر را بفرمود
بنیم الله الرحمن الرحیم این عهدی که عهد بن عبد الله بن مسعود و سلمان می کردند که

ایرا گفت و بهوش شد و عمن نوشت که تحقیق خلیفه کردم بر شما پس خطاب را چون او یک
بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند او بگریه گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در این
غش بمرم مردم اختلاف کند در باب خلافت عثمان گفت بل ای بگریه گفت خدا تو را جزای خیر داد
از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد
عمر را پس طلحه را داخل شد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ای بگریه گفت مرا بخدا
میسرسان ای که خدا بپسند خواهی گفت بهترین امت ما بر ایشان خلیفه کردم در این تعیین
خلیفه چندین خطا کرد **اول** انکار او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم
تعیین کند بلکه محال است رسول خدا که کتب اعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد و ناسی
بحضرت رسول بنص قرآن واجب است **دوم** انکار گفت عمر بهترین امت با انکار **طعن**
در بیان امت بود و با انکه متواتره او بهترین امت بود چنانچه گذشت و خود گفت
لست بخیر کرم و علی قبیحکم **انکار** عمار را چه نسبت بود که بگریه گفت خلیفه را حق
چنین امر عظیمی را و چنین فظا عظیمی را که اهل فناء که بدعت است او را منع
و زجر کند که چرا چنین کردی چرا شای انکار او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام
و اهل اسلام با و دهد رسول خدا در امور جزیه چندین روز انتظار و محال می گوی
و برای کامل خود سخن نمی گفت این جاهلان آیا از انحضرت افضل واکل بودند که
چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از انجبا
لازم می آید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زباده از حضرت رسولها شده که
رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه کرده و ایشان کردند و هر عاقل از این اطوار
ستاقضه و اقوال متضایه میباید که در عهد احوال غرض ایشان اجزای صحیفه عمر
و عمر در کوفت انداخت و اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و احوالی که خاصه و عامه
که نقل کرده اند که در انحال از او ظاهر شد و دلالت بر ضلالت و جهلان خلافت او می کند
بسیار است و این رساله که پیش از آنکه ندارد **مطلب** **دوم** در بیان قلیلی از بدعت
فجای اعمال و شایع افعال عمارت که خلیفه و بیم ستیافت بود انکه مطالب و مثالها

آنکه مع فتنه و مذهب این زیاده از آنست که در کتب مبسوط احصا نتوان کرد فکند
این رساله و ادب در جمیع مطاعن ابوبکر شریف بود بلکه خلافت ابوبکر کثرت شعبه از آنها
الو بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندک در این رساله ابرار میفایم **قوله**
در بیان حدیث روایت و قلم است و اشیاء آن و این طعن مشتمل است بر چندین طعن
عمرانی و محققین شافعی و غیر ایشان از علای عامه تصحیح کرده اند که این قول فتنه خلا
که در اسلام بهر سبب و سببش عمر بوده شهرستانی در کتابه ملل و نحل گفته که اول محقق
که در عالم شد خط الفتنه شیطان از امر الهی مجبور آدم بود و اول خلافتی که در اسلام شد
منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قضیه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده
و کسی انکار آن نکند و است بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش با آنکه
تفاوت و مسلم و سایر محققان بطریق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشتمل بر میان
همه آنست که این عباس گفت روز پنجشنبه و چهار روز پنجشنبه و آنقدر بگفت که آب
دید و اش سکن برها را از کوه و روایت دیگر میانه دارد و از قطرات عبادات بر کوهها
رویش جاری بود گفت که کدام است روز پنجشنبه گفت شنبه شد و جمع و از آن رو
خدا بر گفت گفتی میاورید و روایت دیگر گفت گفت و دواتی بالبحر میاورید که نامزد
برای شماست و گوئیم که بعد از آن گواه نشود پس عمر گفت ان الله جل لهما و یجیبنا الله
میگوید و روایت دیگر گفت رسول خدا بیان میگوید هر روایت دیگر گفت چه میشود
او را یا هدیان میگوید استقام کن و چه میگوید و روایت دیگر در دیواری میگوید
طالب شد است و در مکانی خدا هست نیست ما را این عباس گفت پس اختلاف کردند
و تراجم کردند و حال آنکه تراجم او نیست نزد پیغمبری تراجم کردند و صداهای بلند شد و
گفتند گفتند گفتند رسول خداست و حاضر کنید و است و قلم با و بعضی گفتند گفتند عمر
و دوات و قلم شاید آورد و تراجم عبادت شد حضرت فرمود بر خیزید از زمین و بیرون
روید سر را بر تخت تراجم کردن پس این عباس گفت مصیبت و مقام مصیبت در نزد
پسندگرمای و منافع شد عبادان رسول خدا و نوشتن آن نامه که مجوز است بگویند و بزرگی

اختلاف صداهای آنکه کردند و در جمیع الاصول نیز احادیث را چنین نحو و زیاده از
صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلاء مشهور ایشانست
در کتاب شفا از این مبسوط طرز و شیخ تر و ابیات کرده است و برناقد بصیر محقق نیست
که امری که حضرت خواهد در این مجال تنگ و وقت قلیل برکنفی ننویسد جمیع شرایع
دین خواهد بود پس باید امر محتمل باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز
قیامت و این نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم
باشد جمیع مصالح امت و عموم مسائل دین و خطا بر او روا باشد و همه است را بر
بک طریق بداند و قرآن را تمام بخواند و لفظا و معنی برای ایشان بیان کند تا طریق
ظلمات و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرمود
که کفار خدا و اهلبیت را در میان شما میگذارد و هر کس از یکدیگر جدا نخواهند شد
و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که آنها را با وجود اتمام
حجت تشویش خواهند انکاشات خواب تا کید حجت در این وقت بفرماید و نوشته
صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمل بمعنی را بافت و منافقان
تمهیدی بود که او با منافقان دیگر در این باب یکدیده این شهر را در میان انداخت
مرض را حضرت خالب شد و هدیان میگوید و حضرت دیگران بیجا در حیات انحضرت
انکار قول او میکنند و منافقان با او موافقت کردند ذات که اگر در این اهتمام بفرماید
و چیزی نوشته شود انقلعون خواهد گفت هدیان گفته و اعتبار ندارد و انکشاف صی
سابقه که اهتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان از حجره طاهره بیرون کردند و
چون مشاجره آن منافقان را در خصوص خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد
از نوشتن نامه منازعه شده شود و کار بکار را رستمی شود و منافقان را همی باید
و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر المؤمنین را با این سبب نهی از مقاتله
و امر بمباهله با عدم اعوان نمود و اینها معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب
آنوقت و آنحالت تعیین و وصیت با حواله بان مستکانت و جمیع امت باز منکانه

انحضرت بودند چون قول نمود که احوال ایشان را معلوم کند و در حق ایشان
تعیین نکند و حال آنکه هیئت است تا امر بوضعیت خود می باشد چنانچه در هیچ نمره
نموده او را در رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هست زنی یا مردی
شصت سال طاعت میکند و در وقت نماز تقصیر در وصیت میکند عاشق از برای
ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح طهر و است کرده اند که کافی یا یک یا دو
شب یا یک در هر یک وصیت او در هر شب باشد و مؤید آنچرا مذکور شد است که این
الحديث از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در ده شام با عمر یوم روزی دیدم که
برشته خود سوار است و تنها میرود و من از او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت
میکم می توانی بر من رحمت یعنی علی علیه السلام سوال کردم از او که با من بیایم و قول کند
اورا با خود غضبناک میایم تو چنان داری غضب و خشم و از چه سبب است گفت
تو هر سبب را میدانی گفت کان میکنم که غضب او برای لویت خلافت از او گرفتم
سبب همین است او چنین میداند که سلطان خلافت را از برای او مخواست گفت هرگاه
خداخواست که با او برسد خواست پیغمبر ظاهر شود رسول خدا امری خواست و خدا
غیر او را خواست مگر هر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که هم و ابو
طالب سلطان شود و چون خدا نخواست نشد پس این را الحديث گفته است در روایت
و دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که در مرض موت خود از برای خلافت
او را بگذارد پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف اسلام بر او که شد پس
رسول خدا افترا نمود در نفس من بود و نه گفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا
روایت کرده است از ابن عباس که من داخل شدم بر عمر در اول خلافتش و از برای او
یک صاع خرما بر روی حصیر ریخته بود و من خود را تکلیف کرد بیکدانه برداشتم
و هر را خود و سهو غافل بود پیش او گذاشته بود برداشت و بیانش میداد و تکید داد
بر بالشر و حمد خدا ایا او دیر گفت از گاهی آری عبد الله گفتیم از مسجد گفت پیش
بر چه حال گذاشتی کان کردم عبد الله بن جعفر را میگویند گفتیم با هم سان خود باز می

گفت اورا نمیگویند بزرگ شما اهل بیت را میگویند گفتیم در تختستان مشغول تاب کشیدند
بود و تلاوت قرآن میکرد گفت ای عبد الله تو را سوگو میگویم که خوانهای شتران بر تو
لازم باشد که اگر گفتان کنی آیا در تقبل و از ادعای خلافت چیزی منده است گفت بل
ایا کان میکنند که رسول خدا نصرت خلافت او کرده است گفت بل و زیاده بر این هم بگو
از پدرم پرسیدم از آنچرا او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا
دور او و گاهی محضی چند صاع در میشد که اثبات حق میگوید و قطع عذر میبخشد و بعضی
صریح نبود و گاهی از جهت محبتی که با او داشت میخواست میل حق بسوی باطل در برابر او
بکند و در مرض موت خواست که تصدیق با اسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای
شفقت بر اوست و محافظت اسلام بدین حق خان کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق
نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد و
اگر او خلافت پس رسول خدا افتد که من یا فتم که او چه در خاطر دارد ساکت شد
و تصدیق با اسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود تا آنچرا روایات ابن ابی
الحدیث بود و از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر رسول تعیین امیر المؤمنین
میخواست و میفرموده و این منافق منافع و ساعی در ابطال او بوده و معلوم شد
که او خود را از خلفا و رسول اعلم میدانسته است بمصالح است بآنکه گفت است که عمر
با او خواهند شویید و مردمان او این را از کلمات او حساب کرده اند بشوئی و بگویند
او بود بعد از فوت حضرت رسالت نکند است که حق با امیر المؤمنین بر کرده که موافق
طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت داد مردم را در عرض بیست پنج سال
بآنکه رفتا و سر کرد ها را اموال بسیار بدهند و ضعفا و زبردستان را ذلیل و گدایه
و هر چه مصلحت دنیا را در آن دانند بکنند و دست از حکم خدا و دست رسول خدا اعل
کند و بردارد ایا چون حق محض است امیر بگشت و خواست موافق فرموده خدا و
رسول خدا علی کند و خواست قبضت بالسوی بکند و با شریعت و وضع بکند
سلوک که مردم تا بیاورند و طرح و بفرستند و فتنه نصب بر باشد و

و انست و شام نصیب نکردند و یا او تمهید کرد که اگر حق با اهل بیت است بر کفر و باطل
نکند و سید است کار و منافق و دشمن اهل بیت است و ظنه صفین و خوارج و شباهه
الشخصه بر این مرتب شد و از غلط تصور خدا و رسول بود خون شهدای تمام در کون اوست
چون بر کفایت این قضیه مطلع شوی و اخبار متفق علیه بین افریقین را شنیدی کنی
بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچندین وجه لازم می آید **اول** آنکه
نسبت هدایت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله و سال آنکه با نفاق عاشق و خاصه حضرت
معصوم است از آنکه در کلاش مخالفی و اضطرابی و خلافت و افعی صادر شود و زعمده
و زبیه و زور و سخت و زور و رض و زبیه و زور و مزاج و زور و حال رضا و زور و حال رضا
چنانچه قضی عیاض و کتاب شفا و کرمای در کتاب شرح صحیح بخاری و توفی و شرح
صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما یطیق عن الهو
ان هو الا حق یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیکوید از روی خواهش نفس خود و بخت
سخن او و هر سخن که از جانب خدا و او رسیده است **دوم** آنکه سخن با این نحو او اگر در
نیابت و ادب و حیاء است که دلیل کفر و نفاق است زیرا که این هدایت میگوید با او اگر در
او را که هدایت میگوید یا چه شد است او را که هدایت میگوید هر کس آنکه حیاء و ادب و
باشد نسبت با او کسی چنین سخن نمیکوید چنانچه در کتاب حالها لایبیا که حق تعالی و آله
همه جا با القاب شریفه نام مبارک الهیته پندارده مثلاً یا ایها الرسول و یا ایها النبی
و ایضا فرموده لا یقولوا فله الرسول و بیکم که تمام تعصمکم تعصا یعنی مکرر و
خواتین حضرت را در میان خود مثل خوانند و اگر در بعضی از شما بعضی را فرموده است
خود را بلند فراتر صدای او میکند و تشابه هر ماقبل ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر
بیعتی و عدم محبت اوست با حضرت میکند که در جبین حامل محزون و متاثر باشد
و از این اعراض باطل خود چنان تراعی و تصحیح در میان حاله حضرت که محلزل و بلکه
مقرض است بر آنکه دلالت بر شرف و شادی و شجاعت او میکند که در محافل فرحت بیجا
آشاده و آفرین اهدا میکند **سوم** آنکه در حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده لیکن الله

و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت رسول را و فرموده ما انا کم الرسول
تخذوه و ما تمکنم عنه فانتوا یعنی اگر بیاورید رسول از برای شما پس بگردانید
کنید و آنچه نمیکنید شما از آن ترک کنید و میفرموده است و ما کان المؤمنین ولا مؤمنه
اذا افضی الله و رسوله اما ان تكون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن
نمیبند که هرگاه خدا و رسول او حکم کند لغرض آنکه بده باشد ایشانرا اختیاری و بکار
خود و هیچ جافرموده که فرق میان محبت و بیاری حضرت است با آنکه در بیاری از
رسالت معزولت و نکفت که در هنگام مرض اطاعت او کنید و حرف او را مشنوبید
و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند با آنچه خود فرستاده است پس ایشانرا فاسقاند
و ظالم اند و کافر اند **چهارم** آنکه در روایت ابن ابی الحدید گذشت که عمر خود را صرف
کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله در اوقات خوابت تصریح بنام حکم کردن مانع شد
و این عین شاف و معارضه حضرت و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول
من بعد ما تبیین له الهدی تا آخر این معنی هر که شاف و معارضه کند با رسول خدا
بعد از آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند ضمیر را و مؤمنان را که طاعت
رسول است او را بکودار خود و اگر او بر و آخر بجهنم فرستیم و بدجا نیست جهنم از برای
ایشان **پنجم** آنکه آنحضرت را از او کرده و بقبض او آورده بحدی که با آن وسعت خلق که
حق تعالی او را خلق عظیم و صف کرده و او را رحمت عالمیان گفته و از ایشان گردانید
و اعراض فرموده ایشانرا از دوزان پیش خود دور کرده و در احادیث متواتره وارد
شده است که از آنحضرت آزار خدات و حق تعالی فرموده است و الذین یؤذون
رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که از او میکنند رسول خدا را از برای ایشانست
عذابی دردناک و باز فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی
الدنیا و الاخره و أعد لهم عذابا لیم یعنی بجهنم است آنها که از او میکنند خدا و
رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان
عذابی خوار کننده را **ششم** آنکه در قول او حسینا کتاب الله جعین خطا کرده **هفتم** آنکه

مردود داده بود و دروغ نگفتم از روایات نقل کرده اند که عمر گفت لاری که مسلمان شدم
شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیث و این اخبار است در آنکه عمر گفت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را نمی شناسم و شک بود از حکم آنحضرت و چون بنام می رسید که او را
لا یؤمنون حتی یشکوا له فیما نهرینهم ^{نهر} لا یجوز فی انفسهم ^{نهر} حرمان فی قضیت و یسئلوا
تسلیم یا یعنی پیوسته حق برود کارت قسم که ما را نمی آید تا تو را حکم کنی در میان عمر که در
میان ایشان شود پس بنام در نفسهای خود هیچ حرج و تشکیک در آنچه تو حکم کنی و منقاد و کینه
انقیاد کردند کاملی بی هیچ تعلیم شک او مؤمن نبوده با آنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و عمر را
که چون او عدل تو بجای نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او شک شده بود و این شک
کننده می داشت و آنقدر خطا و خطای جناب را در میان نهد بود که در خاطر داشت و عمر
اشبات صدق و حق و بران منافی بود که در روزی بگوید که او را طلب در فرمود که انهر من میکنم
این بود و توفیق دروغ نمیداد و از جمله آنها است که در صحیح مسلم روایت کرده است
و این ابی الحدید نیز در صحیح ترمذی آمده است که ابوهریره گفت روزی من پی حضرت
رفتم تا آنکه در باغی از غنای آنحضرت باقیم حضرت تعظیم خود را بمن داد و
فرمود این تعظیم را ببرد هر که در سر و بدن این باغ بر بنی که شهادت دهد لا اله الا الله
در دل خود یقین یابد است باشد یقین باشد ده او را بدست ابوهریره گفت آنرا که می دان
که ملاقات کردم عمر بود گفت این تعظیم چیست ای ابوهریره گفت تعظیم آنحضرت است
مرا یا اینها فرستاده که هر که را بدین انبشار را و بدین شیوه سنی بر سر من نه که بر پشت
افتادم و گفت بر کرد ای ابوهریره پس بر کتف من نهاده حضرت و میگویند و میگویند و عمر
از پس من می آمد پس سوال خدا گفت چه میشود تو را ای ابوهریره من قصد خود را نقل کردم
حضرت عمر گفت چرا چنین کردی عمر گفته بود و ما را درم قدری توان داد یا تو تعظیمای خود را بر
ابوهریره داده که آن شهادت را بگوید گفت ای عمر گفت میکنی این کار را که مردم اعتقاد بان
خواهند کرد و بکار مردم بکار اهل ایمان بکنند حضرت فرمود تو بکن از اهل ایمان بکنند اگر
چرا تا روایع از اوقات آنحضرت ظاهر است چنانچه هر مردی اقلی محض نیست و لیکن از

۱۲۴
اظهار صحیح احادیث و دلالت بر پیشروی و بیخوابی و بیداری عمر میکند و در قول
حضرت رسول کرد و آن عین شرکت و ابوهریره بیکشاه رازد و حضرت رسانید و اگر آخر
حدیث راست باشد و حضرت از برای مصلحتی ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت
ترک معارضه و بیخوابی و اغماعون باشد و این اخباری و مسلم هر دو صحیح خود روایت
کرده اند که چون عبدالله بن ابی سنانی مردی پیرا و امده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سوال کرد که حضرت پیراهن خود را شست فرماید که پدر خود را در آن کشتی که حضرت
با و عطا کرد باز آنرا بر سر خود حضرت بر پیدل و نما زدند عمر برخواست و عجم حضرت را گرفت
و پیش کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است برورد کار تو از آنکه بر او نماز
کنی پس رسول خدا گفت در و شوای عمر چون بسیار از حال حضرت و مرید خدا را خبر کرد
و فرمود استغفر الله ^{نهر} لا تقدر ^{نهر} ان تستغفر لهم ^{نهر} مرة و اگر دوم نیاورد
صفقتا در تیر استغفار کنم خدا او را ای امریز و ناخواهم کرد با عمر گفت کما و سنانی
پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن ای نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم
از چیزی که بر حضرت رسول کردم بر روایت این ای ابوهریره عمر تعجب کردند از چیزی که
بر رسول خدا و در روایت شیعان حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی
علیه و آله از برای تألیف قلب جبرئیل علیه السلام جنازه او حاضر شد عمر گفت مگر خدا تو را نهی
نکرده است از آنکه بفرمای او با اینی حضرت جواب نکفت هر بار دیگر این سخن را عاده کرد
حضرت فرمود و ای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوند را بکن شکست با از انش
و بر کن قبرش را از انش و او را بسوزان از انش چه هم حضرت فرمود که اغماعون مصلحت
آنحضرت را بر هر مرد و از حضرت ظاهر شد امری که تعجب است ظاهر شود و دل پیر عبدالله
نشکند و بر هر تعقیب نهایت بر او و بیخوابی و بیداری مقدمه از او بطور بید و نیست
بأنف کسی چنین حرکت روا نیست که خاموش را با کوبی انش از عقب بگیرند و بکشدند
و شک نیست که این مشط من این اوهامات و اخفاقات با حضرت که احترامش بهر
عالیمان واجب است و جزو اسلام است و اینها انکار و جعل و قول النعمه کرد و حضرت را

المنع وایت کرده اند فکلی احکام را و آنچه نکرده است قانون مخالف از حدیث و سنیست باینکه
آن اقتدر بر جاهل بود باینکه قرائن و آثار نبوی که چنین امور که مندرجات وین بود و سنیست
رسول مکرر میفرمود که بعد از من چنان خواهد شد و فرمود که علی و اهل بیت من است و فرمود
که با علی و اهل بیت من بعد از من خواهد بود و با آنکه ائمه و ائمه اطهار و ائمه ائمه اطهار و ائمه اطهار
و علی من نزد یک شیعه و در میان شما و چنانچه میگویم و فرمود که و فرمود که و فرمود که و فرمود که
شمار این فرمود و اینها از کجا معلوم شد که دست و پای مردم را خواهند پیچید و شهادت
این و ائمه اطهار و ائمه اطهار و ائمه اطهار و ائمه اطهار و ائمه اطهار و ائمه اطهار و ائمه اطهار
حضرت امیر علیه السلام بیعت کردند و بعد از ایشان باطل شود این سخن را در میان ائمه اطهار
تا این که ما ضربه و چنانچه این ائمه اطهار و ائمه اطهار و ائمه اطهار و ائمه اطهار و ائمه اطهار
بفصل در اخبار ایزد نمود ام **الحکم** هر کس که در حج تمتع و سعه و زائران آنکه حجت
رسول صلی الله علیه و آله را مقرب نموده بود و تفصیل است که خلاف نیست و در میان
است و اگر اصل مشهور در میان حضرت رسول و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود
فنج شد با حکش باقیست و اصلیت علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکش باقیست
و مسیح شده است و در حکم معنی نازل شد بر این که فما استقامت منهن قاتلوهن
أحرارهن قریه یا رکن و اصح تفاسیر لغوی از این در تفسیر شمس که اتفاق کرده است
است و آنکه مستحب است بود در صله اسلام و گفت است که روایت کرده اند از حضرت رسول
که چون حضرت در صبح بیدار میگردیدند و در نماز میخواندند که پس شکیات کردند خدا صاحب حضرت
الطویل عز و شرف حضرت فرمود و میگوید که این زمان و در حج عاری و مسلم و جامع الاصول
ندایات بسیار از انفس و ظاهر و غیر ایشان و روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعلق
و در حج مسلم از آنکه از او حضرت روایت کرده است که این عتبار امر مکرر مردم را منع کرده است
این امر مکرر مردم را منع کرده است و آنکه من از اخبار نقل کرده ام گفت اندیش روست من جاری شده
ما است که مردم در میان رسول خدا چون عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
رسول الله را بخواست هر چه بخواست عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال

پس تمام کنید و بعد با چنانچه خدا شما را امر کرده است و نکاح زن از ادا او قرار دهید
اگر بیایید و بفرمود من مردی را فی راتنا اجل نکاح کرده است البته او را سبکساز خواهم کرد
و عام بطریق معتدله از ابن عباس و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که اگر نه
آن بود که پیش خطاب نمی کرد و معتدله نشان نمیکرد مگر آنکه از مردم و فخر را می نیرد
این را روایت کرده است و اینها در تفسیر ابن عباس بن حصین روایت کرده است که معتدله
خدا نازل شد و بعد از آن این نازل شد که او را فتح کند و امر کرد و ما را با آن رسول خدا که معتدله
کردیم و مرد و ما را از آن نمی کرد و بعد از آن گفت مردی برای ما خود را بفرخواست که در حج تمتع
اجماعی مسلمانان است که مشروعت و حکش باقیست و فقها و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
در اینست که آیا این بهترین انواع حج است یا نه و این فمن تمتع بالعمرة إلى الحج و لیل
مشروعیت است و در حج بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر اینها احادیث بسیار
روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران
روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله حج و راع شده بود یا خود میبرد
سیان ایشان نبود رسول خدا و طلحه و بکری شتر یا خود میآورد و بود حضرت امیر المؤمنین
چون در میان بود حضرت با و نوشت که از آن با حج بیاید و چون بیعتات رسید نیست
کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت شتر یا خود میآورد و بود حضرت
امیر از شریک هدی خود کرده اند و این یکی از مناقب حضرت اخضر است که در مقامات
متعدد بیان فرموده و چون حضرت رسول تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ
شد در حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بدو را حج تمتع
خواهد فرمود هدی یا خود می آوردم پس هر که هدی یا خود میآورد است باینکه حد دل
نیت میبرد و محل شود پس بر اقرین مالک برسد که یا رسول الله این حکم مخصوص
این سال است یا همیشه خواهد بود حضرت آنکشتها بی یک دست مبارک خود را در آنکشتها
دست دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد عمر و بیج باین روش و همیشه چنین خواهد بود
و چون حضرت امیر احرام خود را با حج احرام حضرت رسول گذراند و فرمود که تو نیز بر احرام

باقی باش و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ششصد و شصت سال از خود مرگید و حضرت امیر باقی ماند
فرمود و بخار و مسلم از و از من الحکر روایت کرد که اندک در غسل تراغ شد میان علی علیه السلام و
از یک که غنا منع میگردد و با آنکه هیچ حق حضرت امیر را نباشد و صدای بلند که تبلیغ حق است که
لَبَّيْكَ يَا مُحَمَّدٌ وَتَجِبُ غَنَانُكَ لَكَ مِنْ دُونِ بَرٍّ أَعْمَى يَكُونُ أَوْجَحُ تَمَسُّحٍ وَتَوَسُّعٍ بَخْلَافٍ مِنْ مَسْكَنٍ فَرِيضٍ
من دست از سنت حضرت رسول بر نمی دارم از این روایت احمدی و در صحیح مسلم از طرف روایت
کرده است که حران بن حصین این گفت که امر از حدیثی متوفی میگردد شاید شما را نماند که فرموده
بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر بجهت کرد طایفه از اهل خود را در شرف و بیخ
و این را زنی نشد که این حکم را فتح کند و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خویش
خواست گفت و بر اینضا امین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول
همه را ایراد نموده و در رجال الاثوار هم را با جوابیههای ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطریق
متواتره روایت کرده اند که عمر بن عمر را از بلند میگفت شَعْتَانِ كَانَتْ قُلُوبُهُمَا رِجْلَيْ رَسُولِ اللَّهِ
وَأَنَا آخِرُ مَنَاءٍ وَأَخَافُ تَطْلُعَ سَعَةِ النَّبَاءِ وَنَعْمَةُ الْإِيمَانِ يَوْمَ تَعْدُ بَرْدُ دُرِّهِمْ
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر دو را و اعتبار میکنم هر دو یکی متعادل است و دیگری حج تمتع و دیگر
اندک بهر از شعور دارد میدانند که این عبارت صحیح است در مشافه و معانی یا خود او را
و حکم ایشان نمودن پس دلیل است در تحت آن این معنی باشد با آخر این که هر چه است
و ایضا حکم با آنکه خدا فرستاده و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند با آنچه خدا فرستاده
پس ایشانند که از آن و بعضی از اهل بیت نقل کرده اند که مردی متعبد گرد از او پرسید که چرا
عبد من متعبد از یک و انقیاد از آن که فرمودی گفت از هر که دستم نمی کشد از آن و مخاطب
میگردد بر آن گفت ای را ای که خود بر سر میگردد که در معنی در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این را
او فرمود که که گفت و عهد شخصی نبوده و قبول نکردم بر او که از پیش خود احتیاج کرد
در حدیث که چون مغیره بن شعبه از جمله رؤسای منافقین و دشمنان حضرت
المؤمنین بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که بی خبر بود که اتفاق کرده
بر نوشتن عهد و طعنه و آنکه با یکدیگر متفق باشند تا آنکه نکران که خلافت با اهل بیت

رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالیان بر منابر استحضرت کرد چنانچه این را
گفته است که اصحاب جفا و ایمان نماندند آنکه کسی که اصل اسلام چنان باشد که در کتاب
که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خائنه عرش نبود که در اخبار متواتره وارد شده است که
پیوسته بر منبرها لعن علی علیه السلام میگردانیدند و اصل شد و منانده عرش علی بن ابی طالب
خواهش شکم و فوج نمیکردند و معاشرت فاسقان میکرد و پیوسته عرش را در زمین طاعت
صرف میکرد و چنین کسی با ما جای دوست داریم و چرا فحش را بر مردم ظاهر میکنیم بعد از آن
اخبار بسیار روایت کرده است در آنکه انعمون سید حضرت امیر علیه السلام بر منابر میگردد و مردم
امیر باین میفرمود و همچنین اعتراف کرده است این امیر را که معتمد و جاهل است و اسلام
مشهور بر زبان او نیست و داشتن عیونین مردم را معلوم است که از برای چه عیونین
و اصل قصه طوطی را در محلی از آنرا در اینجا ذکر میکنم و آن چنانست که چون عمر مغیره را از
فضایل او آوازی میبرد و در هر روزی که او را از جمیل میگفت و از قلیله و هلاله و غیره
بایدان و در خانه او میزد و چون اهل بیرون را بر مطلع شدند بسیار عظیم شوقند این را
و طبری روایت کرده است که خلق او را بیک و عیون مغیره نزد یک یکدیگر بود و همین شایع بود
فاصله بود و سگشان در دروغ و غرض مقابل یکدیگر بود و هر یک از طرفها روایت داشت که
یکدیگر میفرمود و روزی بیکدیگر در غرض خود نشسته بود و با جمعی صحبت میداد تا که مالک
و در هر دو روز آنکند و ابوبکر و عیون است که در راه بند و نظریش بر غرض مغیره افتاد و یکدیگر
از آنرا مضنون نموده و او در میان پای و فی نشست است پس ابوبکر با آنجا رفت که در خیمه
و نظر کرد و چون نظری کرد که گواه باشد گفتند این زن کیست گفت آن جمیل دختر افغم
ایشان گفت و ما را فی چند روزی افتاد و ما را تو به ایم ایشان میبرد و متشاهد و کاند
میگوید و ما را فارغ شد چون بخواست شناختن که آن جمیل است در آنوقت مغیره متوجه شد
که با ما افتاد مثل خود شما را دعوت میکند ابوبکر آمد و میانها را زد و او را قدری فرستاد
و مغیره نیز دروغی چند در این باب بر نوشت چون نوشته را بر رسید عمر ابوموسی اشعری را که
اسلام را بر او آورد و او را میبرد و فرستاد مغیره را که او را بفرستد و این را که در کتاب

بعضی از آنها خواهم گفت و در آن وقت که در میان شما ایستاده باشم و شما را می بینم
و گفت خدا تو را رحمت قرار داده است که اگر کسی می بیند که از خطای خود بگریزد و از
دوره باشد از ایشان هیچ چیز با کسی به کسی نگوید و در میان شما و در میان خود حق را
پروا نشیند و خطای او را به کسی نگوید و اگر کسی خطا کرد و از آن
حق بپا داشت و با تمام شما ایستاد و بگوید که من خطا کردم و از آن حق بپا
خطا کردم و از آن حق بپا ایستادم و بگویم که من خطا کردم و از آن حق بپا
از تو ایستادم و از آن حق بپا ایستادم و از آن حق بپا ایستادم و از آن حق بپا
و چنین کسی که با حق از خودش بپا ایستاد و از آن حق بپا ایستاد و از آن حق بپا
خصوصاً وقتی که عالم جمیع علوم و دینان را بشناسد **و این** که از انبیا علیهم السلام است
صریح بر معانی خدا و رسول و اکثر علی ایماست نیز منقطع نشده و از جمله سلفان
ذکر کرده اند و انکار رتبه است چنانچه در جایی بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی روایت
کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده اند که گفت من شش بودم با عبد الله بن
مسعود و ابوموسی اشعری پس ابوموسی گفت که اگر کسی خطا کرد و از آن حق بپا
که گفت نماز کند و هر چه می بیند یا از سوره مائده قلم بخورد و از آن حق بپا ایستاد
پس من مسعود گفت اگر در خطبدها از آن حق بپا ایستاد و از آن حق بپا ایستاد
بحال خواهد کرد و من گفتم از برای همین معنی که گفت دارم از آن حق بپا ایستادم
ایا نشنیده سخن نماز که هر کس که رسول خدا را برای حاجتی فرستاده پس من چنین
و از آن حق بپا ایستادم و از آن حق بپا ایستادم و از آن حق بپا ایستادم و از آن حق بپا
ذکر کردم حضرت فرمود که هر کس که چنین کند و از آن حق بپا ایستاد و از آن حق بپا
و دستها و روبرو را مسح کند و بپا ایستاد و از آن حق بپا ایستاد و از آن حق بپا
بروایت دیگر از انبیا روایت کرده است و اینها را می بیند و روایت کرده است از انبیا
این سلفان گفت پس من مسعود و ابوموسی بودم ابوموسی گفت اگر کسی خطا کرد
نیاید که در آن مسعود گفت نماز نکند و از آن حق بپا ایستاد و از آن حق بپا ایستاد

مسعود گفت ندیدی که عمر بن قانع شد ابوموسی گفت قول نماز را بگذارد یا راجد می کنی
عبد الله سوانت جواب گفت آن عذر را من و جبر سابق را گفت و اینها بخاری از سعید بن جبیر
الرحمن از پدرش روایت کرده است که در روزی نزد فرمود و گفت من خطا کردم و از آن حق بپا
عمر گفت نماز من عمر بن عباس را می بیند که خطا کرد و از آن حق بپا ایستاد و از آن حق بپا
و قول نماز نکردی و من در حال غلطی بودم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول و اقرار کردیم
حضرت فرمود تو را کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و بپا ایستاد و دستها را
مسح کرد و بروایت مسلم چون عمر این را گفت عمر گفت از خدا می ترسای عمر این را گفت که عمر
من این را نقل نکردم و بروایت دیگر عمر گفت اگر کسی خطا کرد و از آن حق بپا ایستاد و از آن حق بپا
با حدیث نقل نکردم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده است
گفت است که در روایات ابوداود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم سر می آمد
و گفت ما در مکانی ایستادیم و در میان ما و ابوموسی ایستادیم و ابوموسی ایستادیم و ابوموسی ایستادیم
پس ابوموسی ایستادیم و ابوموسی ایستادیم و ابوموسی ایستادیم و ابوموسی ایستادیم
خطبیدم پس ابوموسی ایستادیم و حضرت رسول و عمر فرمود و حضرت کیفیت تیم را تعلیم نمود پس عمر
گفت ای عمر از خدا می ترسای عمر گفت اگر خواهی از آن حق بپا ایستاد و از آن حق بپا ایستاد
تو را بگفته خودت می گذارم **و این** که این احادیث از صحاح ستین نقل شده و اینها
انکار رحمت اینها نمی تواند نمود پس می گویم خالی از ضرورت نیست یا آنکه هر دو حق می گویم
که سایل را که در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و از عذر آن قول نماز نکند و گفت اگر من
باشم نماز نمی کنم تا آب بهم برسد و اگر نماز بکند خدا تیم را بر فاقدا و واجب کرده اند و
مسئله که هر کس که خطا کرد و از آن حق بپا ایستاد و از آن حق بپا ایستاد و از آن حق بپا
رسول را بپا ایستاد و بپا ایستاد و بپا ایستاد و بپا ایستاد و بپا ایستاد و بپا ایستاد
اگر شوق او باشد چنانچه خطا کرده است احادیث است انکار از حکم تیم را و صریح خواهد بود
بر خدا و رسول انکار این حکم مستلزم مقابله است و نسبت جعل و ارجاع بخدا و رسول
خواهد بود و اگر کسی از این جمیع و قاطعانه می باشد اگر چه از او غریب نبود و متاثر از این بود

اتحاد و بی شیطان حدیده و برآمده و او را از پشت بیرون که در ظاهر عبادت و سیم چیه
ما اینست از سیرت و سید و کیست صاحب این حق کیت نیز گفت ای خطیب آقا محبت نمیکرد
بر عجم که رسول خدا از مسامت و ملائمتی از خدا و فرموده بودی فضیلت میکند در برابر عجم که
رسول خدا از مسامت بر من و بر سایر قریشی این محبت داده ایم هر کس که کمال بر خیزد بخانه
خود چون برخواست و زود شد عیون عقب او صد داد که ای آنکه سیدی بدستی که بر
هر چه از تو صادر شود دست از رعایت حق نبردیم و از این عباس و بعقب که ایندی که
مرا تو و بر هر مسلمانی از من عظیمی هست بسبب رسول خدا هر کس که حق را رعایت کند روز
خود را حفظ کرده است و هر کس ضایع کند از راه خود شر را باطل کرده است اینرا گفت و رفت
پس عمر با حاضران گفت مر جبا این عباس هرگز ندیدم ام او را که با کسی می باشد و معارفه که
مکر آنکه او غالی نماید **و خطیب** که آنرا از ایشان شنیدند متعجب بر خطای این بختی بنمایند
آنرا نمی میدادست که خلافت حق را بر او است و باین و سایر و جلیل حق را
حق او سب کرده است و هر یک از آن گفته اند فی الواقع نیست که بگویند و غافل او مثل آنکه گفته
میجو احم در حرارت و محنت متحمل این امر شوم هرگاه نمیدانم که امیر المؤمنین صاحب حق
و اگر خطیب شود مردم را بر راه خدا میرد و هدایت میکند و لا اله الا الله و لا اله الا الله
موت باو غنیمتی شایسته کفاره بعضی از کما هان تو بشود و اگر غنی استی در اصل خطیب است
چرا با حق وجود متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسی که با عترت تو احق و اولست منتظر
کرده و یکی منتقل شود که با عترت تو و بحسب واقع سرگشتی از او سبزه است و از آن خطیب
گفته خواهد شد و آنکه گفت نبوت و خلافت را بر او می جاشم جمع نمیکند این عباس هر چه
شاید و او با بخت و حق تقاضا نماید اگر مگر کلاه بپوشد یعنی درستی که امر هر دو
در پیوسته است **و تقدیر مواه** که بگویند و رسول و آیات و اخبار بسیار از این باب که
در حق هاشم چنانست که از کمال ایمان و خلافت نیست سوائی آنکه معدن نبوت و اول
علم و حکمت و احکام هدایت و معارف و ایمان را در خداست و چرا در سایر انبیاء است
لوح و ابراهیم و اسمعیل و احق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت

اعلیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشقی پیغمبر است مانع شد و آنکه اگر نبوت
و خلافت هر دو با شما باشد برای ما هیچ مانع محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است
هرگاه خدا ایشان را قبل از آن نماند باشد کسی را نقصی نمیخواهد بود و انا عذر که رسالتی هرگاه
کر سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان
مانع خلافت چربا باشد حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیاء بودن هرگاه
چهار سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا پس این
حضرت برای چهل سال بر است و در غرض نبوت برای منکلت هر دو بی خلافت که چند سال
چون از این بود که نبویه و بعد از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از آن بود که بود و عذر
دیگر که بخوبی آن محبت دارد هرگاه محبت خویشان از برای خدا باشد و در مسالت خدا
باشد چرا بدید پیغمبر معلوم شد که این خطا مثل است بر خطاهای بسیار **حجاء** آنکه
خود روایت کرده در روز سقیفه که اندر میباید از قریش باشد و انصار بهین روایت طبع
و مستند شده و در روز شکی گفت که اگر سال مولای جدیده میبود من در خلافت او شاک
نیکردم و حال آنکه پیش از او از قریش نبود و این مناقصه هر محبت با مخالفت فقر و اتفاق
و انما مقدمه اولی قریش سابقا مگر شد و این اشیر که کامل از عمر بن مصعب روایت کرده است
که چون عمر را خیم زدند با و گفتند که کسی را خلیفه میگوید دفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده
زعم میبود او را خلیفه میکردم و گوید از من سوال میکرد میگویم از پیغمبر شنیدم
که می گفت سالر محبتش نسبت بخدا شد و ایست و سید و قضی و حمد الله از بلادی روایت
کرده است که می گفتند که کسی را تقیم کن گفت از اصحاب خود هر یک از خلافت می بینم و من
باین شش نفر میگویم که در سوال خدا که از دنیا رفت از ایشان راضی بود بعد از آن گفت که اگر
یکی از این دو نفر را میبایستم سال را با او عید خلافت را با او میگذاشتم و احق را بر او میگذ
و انما فی القضاة فی امر داری را نقل کرده است و طبعی در آن نکرده است و اما مقدمه دوم
در جامع اصولی از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که
هم تابع قریشند و این امر سلطان ایشان تابع سلطان ایشانند و کافران تابع کافرانند

وایضا ازین امر عیان گشته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که بر من
در دنیا است و در آخرت نمیکنند با ایشان احدی مگر آنکه خدا را بر او رحم کند و آنکه میگوید
دین را بر نوازند و فرمود که از عمر بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول گفت که فرقی
والتان مریضند و خبر و شراب و انقباض و فاضل القضاة و بعضی این روایت را نقل کرده
فکند است که در وقت سفیدان و ولایت کسی و دیگر در هر شهادت بر حقیقت این روایت
چنان استقامت و سبیل بر معلوم شد خصوصاً ظاهر نموده و ایضا ازین امر عیان گشته است که
سالمی پیدا کرده بود با آنکه معلوم هر هست از آنکه شدت حجت امری نیست که مستلزم ایام
جمیع شرایط است و قدری بر عقل بار که از خلافت باشد و اگر از حدیث و سایر
قطع مدعی باشد و هر وقت امیر المؤمنین و جلیت طهر متواتر آنکه او احب خلق
بسیر خلافت تمام است و ایضا آنکه هر چه خدا بود با او از آنکه از حدیث
و شدت حجت مستلزم فضیلت بر جمیع خلق نیست و محجوب تر بودن است پس ازین
الخصیصه قطع نظر از آنکه متکاثره و مقسوم من متواتر و دیگر بعضی از آنکه گفتند که
قرینه و اطاعت بر آنکه شیعه و طایفه بوده اند ابو بکر و عمر و ابوعبیده و سایر بر آنکه
امامت آنکه از آنکه بعضی هاشم برسد و اگر این غیبی و چه معنی داشت از وی و چه
ایر و تفرقه که هیچ فضلی موصوف و معروف نبودند با وجود آنکه بر صاحب که با او
فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند **چهارم** آنکه اول قسم خورد که من بعد از خود
خدا میباشم و بعد از آن محفل شد و جمیع شیعیان بر او و جسدش بی درجیت شوی که
مسائل خلافت گیری تواند شدتها پیش از آنکه که بعضی بر مشروطیت اجتهاد باشد و
تسلیم رجحان اجتهاد بعضی بر بعضی اندر او بود و ایضا چرا خود را خلیفه میدانست
اجتهاد آنکه یکی را تعیین کند و جمیع را اجتهاد دیگر آنکه که محتاج با مریض و ایضا
تقسیم نموده که و تو عید شو و اگر اجتهاد و امر خود گفتا نمود چنانکه ابو بکر و عمر
او که را از فتنه و آشوب اسلام بود و حق الحقیقه منشا مقادیر جلی و صفی و برادر
هیچ امری نبود چنانکه این اول حدیث از معمر بن نفیاء کرده است که امر مسلمانی ازین

گفته که دو خواهشهای ایشان را شتر فی نکر و اندید مگر شور و عجز در میان شتر نهی
قرار داد زیرا که باعث این شده هر یک از آنها داعیه خلافت بهر سنانند و قوم ایشان
نیز این خواهش بهر سنانند و اگر یکی را خلیفه میکرد چنانچه ابو بکر کرده این اختلاف
هم نمیرسید و تمام کرد بر آنکه حق این فتنه را با آنکه بطبع انداخت معمر و عمر بن العاص
در خلافت زیرا که او معمر را عامل شام و عمر بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای آنکه عدا
ایشان را نسبت با میل المؤمنین میداشت پس ایشان را دایره ای آنکه اگر روزی خلافت
با حضرت بیکر دست یابد آنها اطاعت نکند و چون مجروح شد و از حیوة مأیوس گردید
گفت ای اصحاب من حقیر خواهم یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب میشوید بر شما
عمر و معمر و چون این سخن با ایشان رسید داعیه خلافت بهر سنانند و در زمان حضرت
امیر بر آوردند و ایضا این امر را خود را از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که
چهارمین سلیمان حاجب انجذاب در عاقل طریق ادبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود
و تعصب مذموم مخصوصی نمیکشید من از او سوال کردم از اسوال علی علیه السلام و عثمان
گفت این عداوت قادی بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از سخن بسیار در این
باب گفت سبب و وجه اختلاف و امر است آن بود که در خلافت را بشوری قرار داد و من
بر یک شخص بیکر بود و نفس هر یک از ایشان را گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی از
بهیست این مرد و خاطر های ایشان مذکور بود و چشم بر این دوخته بودند و انتظار این امر
میکشیدند تا آنکه تراجم میان علی علیه السلام و عثمان قوی شود و کامنتی شد بقتل او و اعظم است
لنا و اطهر بود و شکی نیست که خلافت بعد از عثمان با خواهد رسید با عثمان را با او و آنکه
پیشتر ابو بکر بود و ابو بکر در نفوس اهل انصار عزت عظمی است و مباحث و جود هم داشت
و با عمر و حیات ابو بکر نیز در خلافت متنازع کرده و پیوسته این سبب سعی میکرد در تقصیم
عمران و شورانند نمود بر او و مطای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از او مخفی کرده و آن
را از این باب معاشرت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید آن بود که خلافت بکشد
به علی علیه السلام بود و بکشمع ایشان را نیز بود و بکشد علی علیه السلام را ضایع کرده بود و بکشد عمر

و او را در نظر مردم بی فایده کرده بود و بدینکه او را فراموش کرده بودند از خطاها و اشیای حق که
و فضایل و بزرگیهای او را در ملک حقیقت و حلال و حرام و شریعت بودند اکثر آنها مرده بودند
و جماعت دیگر هر سال میبودند که او را نمی شناختند و او را مانند سایر سلاطین میدانستند
و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه سپهر و حلال و حرام و شریعت و حلال و حرام
و سایر مناقب و فضایل او را فراموش کرده بودند و برای شخصیت اتفاق افتاده بود از بعضی
و الحرافه ایشان از شخصیت اتفاق افتاده بود و برای هیچ یک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریب
و وزیر بر او دست میباشند و اگر کسی با بعضی علی را ایشان نبود و در او اعتراض تمام میشد
تا لایق خلق قریب میکردند و او را از حد و عفو و افضال عطا میدادند و هر دو خود را بسیار
مردم خلیفه القوی بلکه با فضل میدادند زیرا که هر نفس بر ایشان کرده بودند و از برای خلایق
بسیار بود و در هر حال حیوان و معدن و وقت نافذ الحکوم و مردم اقوال و افعال را
و قیاس میدادند و چون عثمان کشته شد علی را اراده خود خلافت کرد و بسیار مردم بر او
و شجاعان و قریب با او بودند و خلافت را در علی علیه السلام قرار میدادند با شخصیت میرسد و چون
از دست خط و وزیر بر رفت ایشان رخصت عظیم و خلافت الحقیقت کردند و عثمان را کشته
زدند و وقت آنکه علی بر پادشاه و جنت جمل مقدس و قیام بود از برای جنت مقدس زیرا که
اگر جنت مقدس بود معجز جنت بر محال نیست و تو هم شام انداخت که علی علیه السلام فاسق شد
بجایزه جنت و سلطانان و دیگران خط و وزیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مؤمن
اهل بهشت را یکشمار از اهل جنت است بر معلوم شد که فساد صفت از فساد جمل متولد شد
و فرج آن بود از فساد صفت و کلام شد و مؤمن با شریک شد از هر ضلالتی و قیام که جاری شد
ایام خیر و وقت عداوت و در فرج از فرج قتل عثمان بود زیرا که عبدالمطلب دعوی کرد که چون
عثمان را بقتل خود بهم رسانید و خلافت از برای من کرده و روان بران حکم و جمع دیگر را
تو اهل بیتی می باشی که سلسله این امور چگونگی یکدیگر پیوسته است و هر فرعی مستقیم است
و هر شاخه به حق پیوسته است و هر شاخه از آفتی آفریده است و هر شاخه به حق پیوسته است
خبر شوری و خبر و در میان فتنه و ضلالت غمر نموده و گفت عجب تر از این آن بود که بر کشته شد

عبدالمطلب را و معجز و اکثر منافقین که داخل مؤلفه قلوبهم بودند و اسیر شده های جلد
در زمان ایشان که جبرایا از اظهاری میگردید و حاکم و والی کردی و علی و عباس و وزیر و طاهر را
خلایق و لایق و حکومتی ندادی و جواب گفت که اما علی تکبرش زیاد بود از آنکه کرا بجا نباشد
موا حکومت بکند و اما اینجا است دیگر از قریب من میبینم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار
بکند چگونگی نرسید و در وقت کشتن غریب او در میان خلافت مساوی قرار دهی از آنکه فساد کشته
بر معلوم شد که جمیع فتنه های اسلام شریعت میشود و مقبض و سایر بدعتها را بیکدیگر میبرد
لایق و علی عز و الله و لعنة الله علیهم الی یوم الدین **عشر** آنکه مثل سلمان
و نیز روم مقداد و عثمان را که با اتفاق و با خبر را بنیت صحیح متفق علیه از جمله اهل بیت و راست
از این اهل بیت و ملازم حق و یار الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین
بودند و عباس و حضرت رسالت را در مشوره و لعل نکرد و جمیع آنکه با قرار خود و مشور
همه آن محبوب بودند و معدن اتفاق و شفاق بودند و صاحب اختیار و مرجع آنکار بودند **عشر**
آنکه در قضیه فتنه که امر عیسی بود و متعلق بود و عیسی و شهادت چهار معصوم را که
جانب احدیت و حضرت رسالت شهادت معصمت و طهارت و صدق و حقیقت ایشان را
جنت هر نوع رد کرده و در باب رسالت که رسالت تمام است و جمیع امور که احکام و برین و تیار
آخریت جمیع جمعی نموده که حدیث شریف ایشان را کرده بودند و نهجت بر خلع احلام مانع نشد
عشر آنکه اگر چه ظاهر حضرت امیرالمؤمنین و صلوات الله علیه و اهل ثوری کرد اما
تسمیه او را بر جوی نمود و حیل کرد که ایشان خلافت از ایشان انحضرت بکرد و بعضی اظهار
که لایق و حضرت بر کفر و جهل نهامت ظهور و نبوت و طاهر با وجود آن فضل نبوت حضرت رسالت
با سزا و هر و عداوت با امیرالمؤمنین با اعتبار ربط او با ابوبکر و معارضه حضرت با او در
خلافت و همچنین عداوت از حسن با عتو و عثمان و سایر نسبتها میان ایشان میان طاهران و کذا
و ایشان با وجود و همچنین سمع که از جمله بنی زهر و بنی امیه بود جانب عداوت از حسن و عثمان را
آنکه ایشان با وجود و خلافت حضرت را نفی نمیدادند و زیاده با قرار هر کس
آنکه و کاه و سلطان بود اگر آن ایشان سبب انقضای آنها میماند و اگر در خلعت انقضای آنها

میفرمود و کسی میسر نمیگفت و بر تقدیری که سیدم با ایشان توافق میکرد و دست فرستاده
عبدالرحمن و طاهر از بر سر وقت نمیگفتند و در هر یک از این سه صورت خلافت با حضرت
شیرین بود و این امر را هر یک از آن سه نفر میگویند که شیری در کتاب خود میفرمود و این
کلمه را در آن سه نفر میگویند که گفتند حضرت امیر المومنین علیه السلام و عباس از مجلس
برخواستند و در آن روز که یار شیری میگذاشتند من از عقب ایشان میرفتم و شیری میگوید که آنحضرت
عباس گفت که یار من در هر خلافت از دست من میبرد و گفت عباس که چو در آنوقت حضرت
فرمود تشییع میگویند و میگویند که عبدالرحمن و عبدالله و عبدالمطلب و عبدالمطلب و عبدالمطلب
عبدالرحمن نمیکند زیرا که عبدالرحمن پدر عمر است و عبدالله بنی هاشم است و عبدالمطلب و عبدالمطلب
و هر یک از این سه نفر طریقی جمع شوند که آن روز در هر یک از این سه نفر میگویند که عبدالرحمن
جای آنکه من امید بودم و یک کسی از آن سه نفر ندارم و بنا بر این مطلب هر یک از این سه نفر
میگویند که عبدالرحمن افضل است از عبدالله و عبدالمطلب و عبدالمطلب و عبدالمطلب و عبدالمطلب
چهار نفر عبدالرحمن و عبدالله و عبدالمطلب و عبدالمطلب و عبدالمطلب و عبدالمطلب
حاکم آنچنین اول تا آخر را میگوید و اگر بخواهد اتفاق خواهند کرد که خلافت را
از مالکروانند و اگر نکند جزای خود را از من خواهند یافت و آنکه من رخصت تمام است
تمام و در میان اینها هر یک از این سه نفر میگویند که عبدالرحمن و عبدالله و عبدالمطلب
که از رضا و سنت رسول خدا اگر کسی یکی از این سه نفر را بخواهد خلافت را بخواهد
و از شیری میگویند که این است که چون این سه نفر را در میان خود میفرستادند و وضع کردند
که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع میشد و هر یک از این سه نفر میگویند که در هر یک از این سه نفر
مذکور شده بود اگر حضرت داخل شیری نمیشد و هر یک از این سه نفر میگویند که در هر یک از این سه نفر
و حق را و بر میخواست چون حضرت امیر المومنین علیه السلام و عبدالله و عبدالمطلب و عبدالمطلب
مردم را فصل بوده است چنانچه این سه نفر را در خلافت میفرستادند و از هر یک از این سه نفر
که چون هر یک از این سه نفر را در خلافت میفرستادند و از هر یک از این سه نفر
نویشتند چنانچه هر یک از این سه نفر را در خلافت میفرستادند و از هر یک از این سه نفر

و داخل شیری ایشان مشو حضرت جواب داد و گفت چو با عثمان بیعت کردند عباس گفت گفتیم
چنین خواهند کرد که حضرت فرمود که ای عم داخل شد من سبی داشت که بر تو مخفی بود شنیدی که
عمر بنی مرثد گفت که عبدالرحمن و عبدالله و عبدالمطلب و عبدالمطلب و عبدالمطلب و عبدالمطلب
خود گفتند که خود یکدیگر را مردم بدانند که آنچنین میگویند باطل و دروغ بود و ما صلاحیت
خلافت را در هر یک از این سه نفر میگویند که عبدالرحمن و عبدالله و عبدالمطلب و عبدالمطلب و عبدالمطلب
که عقول ناقصند ما با آنها نمیرسیم و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل شیری نمیشد و
نمیگرفتند و او را بر بیعت یکی از آنها و ممکن بود که مردم تو هر یک از این سه نفر را بیعت کردند
خلافت کرده و با آنها بیعت کرده است خلافت آنکه داخل شود و در شیری و طلب حق خود میکند
و چنانچه ایشان تمام کنند که تو هر یک از این سه نفر را بخواهی و چنانچه طریقی در این قصر دولت
کرده است که عبدالرحمن با آنحضرت گفت که یا علی بر جان راهی میکشد که گشته شوی من نظرم
کردم و باز مردم مشور کردم ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانم پس علی علیه السلام بیرون آمد
و فرمود که آنچنین مقدور شد است خواهد شد و در روایت دیگر چنین است که چون مردم با عثمان
بیعت کردند علی علیه السلام مضایقه کرد و بیعت عثمان را این را بخواند در شان خودش و اسئال
او که بیعت رسول را گشتند فاذل شد و من گفتم قاتلایک علی نقیبه نا آخر اینچنین
حضرت امیر المومنین علیه السلام بیعت کرد و بیعت کرد و بیعت کرد و بیعت کرد و بیعت کرد و بیعت کرد
مرتضی رضی الله عنهما از بلادی که معتز بن سوریین عامه است روایت کرده است که چون
عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر المومنین علیه السلام ایستاده بود پشت عبدالرحمن
گفت بیعت کن و اگر یکی از این سه نفر را بخواهد خلافت را بخواهد و عثمان بیعت کرد و بیعت کرد و بیعت کرد
نمیگفتند که این سه نفر را بخواهد خلافت را بخواهد و عثمان بیعت کرد و بیعت کرد و بیعت کرد
میگویند که این سه نفر را بخواهد خلافت را بخواهد و عثمان بیعت کرد و بیعت کرد و بیعت کرد
که بیعت از روی رضایند و اجتماعی تحقیق نشد و چنانچه شباهه اختیار میباشند با آنکه
بقتل و جهاد و سیر و جهاد گفتند که اول مکرر که عبدالرحمن کرد این بود که اول خود را
از میان برد کرد که مردم او را بر سر بردانند و هر یک از این سه نفر را بخواهد خلافت را بخواهد

امیر المؤمنین چون در خلافت را از آنجا برطرف کرد علم داشت که حضرت باطل شیطان قبول خواهد کرد
با آنکه گفت بشرط آنکه سیرت او بیکر و عیال گنج میدهد که حضرت سیرت ایشان را بدین
و باطل سیرت را قبولی الشیطان خواهد کرد و حضرت آنکه سیرت ایشان را بدین
باطل بود زیرا که هر دو سبب قدح داد و میکرد و این اعمال بود علی بشرط هر دو کردن زیرا
که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و بیان میکرد واضح چنین امر باطل را از پیش بر روی
آنکه در چهار صورت امر متعلق اجتماع نمود مخالفت هر یک با عهد الرحمن یا سایر اولیای
عشقان یا بر چیزی غیر از کفر و فتنه و اینها هر نحو معصیتی بود که با آنها مسخقی قتل
شوند و امر او را بر عهد الرحمن و دیگران چه دلیل حجت بود و کدام امر بخدا و رسول و ذات
بر وجوب اطاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمانان که بعضی از این
قتلشان حرام و از اکثر کلمات شود **مسئله** اگر در میان ایشان امر متعلق حطیت لیس المؤمنین
الذین علیه عهد یلکوا بقتل نبوی مکرر و ایضا و اینها چه چیز حیل و تقسیم ظاهر
شد با آنکه با سایر صحیح از طرق مخالفت و موافقت ثابت شد که حجت و اقیان و بعضی دیگر
و حریم و حریب رسول خدا و مسلم و مسلم انحضرت **نیز** **مسئله** اگر در قتل و وجوب اطاعت
رای اجتماع و مخالفت ایشان قتل مسلمانان و خصوصاً آن معصوم و نیکوکار کدام
دلیل دلالت بر خصوص تعیین اینهاست که اگر او را سدد و زبکند و واجب شود **مسئله**
آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر اهل منافع و مفاخر که بر وایات صحاح ایشان
ثابت شد و اگر گوشت که از حق و از قرآن جدا نشود و بار عید عظم و حکمت است و امام
حق و حجت بر جمیع مخلوقات با سایر مخالفان مذکور شد امر کرد که اطاعت عید الرحمن بیکه
که از عهد منافق عاهد بود و سید است که عیال عثمان که هر زاده و دامن او را بر روی میکرد
و با عرض خود در ضعیف رای و محب قوم خود بود و بیان علت قابل خلافت نیست و در
ارایه رای انحضرت ترجیح دارد و لواط حقش را بر او واجب نمود با حدیثی که اگر خلافت رای او
کند او را یکشند و این عصاره و عقاوق و کفر و ضلالت بالاتر نباشد **مسئله** هرگاه مخالفت
مخالفت و موافقت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و کتب الهی است و هر که از حق جداست

و سبب نهجیات و اعلم است است و بطریق شیخین راضی شد و همین سبب از آنکه
حق مخصوص و بود گذشت از این واضح تر دلیلی میباشد بر ضلالت ایشان و بطلان طریقه
ایشان موافق کتاب خدا و ست رسول بود چرا حضرت از قبول کرد و اینرا قبول نکرد و چرا
با آنکه از قبول کرد و بر عهد الرحمن حجت قبول نکردن این مخالفت انحضرت راضی شد
و اگر مخالفان بود و مخالفت خدا و رسول عین کفر است **مسئله** آنکه عثمان چون بر شیطان
راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر بر حجت
اجتهاد علی علیه السلام و عثمان اگر چه بدین بود و بدین سبب شیطان قابل خلافت نبود زیرا
که شیطان اعظم خلافت بنده ایشان اجتهاد است پس چرا امر ایشان را داخل شوی خلافت
و عهد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر چه تمرد بود در عهد الرحمن شیطان مکرر که با حجت
خود عمل کند و از اجتهاد عمر و ابوبکر تجاوز نماید و چرا عثمان قبول این شیطان کرد و اگر این
شیطان را است چه فایده شیطان است در خلافت حجت و ایضا هرگاه با حجت مخالفت
حضرت رسول که واجب متابعت او بر خصوص قرآن مجاز باشد و چنانکه سنن بخیر
میکنند و خطاهای ابوبکر و عمر را باین توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو و چنانکه باطل
جایز نباشد و میگوید دیگر از خطا در این قضیه هست که استغناء آنها موجب غلو و
کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل و متدبر کافیست **مسئله** آنکه ابوبکر را در خلافت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کردن و آن خلوت نبود بحدیث و وجه اول آنکه حضرت
در ولایت عمر بنی حجت شرعی جایز نیست **مسئله** آنکه نهی کرد حق بقا از داخل شد و در
خلاف انحضرت بفرموده **مسئله** آنکه گفت که او در نزد یک قبیله شریفه انحضرت بر زمین زده
و حق بقا نهی کرد و از آنکه خدا از انحضرت بلند کند و حرمت مؤمن خصوصاً انحضرت
در حیوة و موت بکسیت و در هر دو حال رعایت انحضرت واجب و تفصیل سخن
در این باب است که موضع قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از آن نیست که بتواتر
بر ملکیت انحضرت باقی بود یا در حیات انحضرت بغایت متعلق شدن بود چنانچه بعضی
از شیعیان ادعا کرده اند و بنا بر اولی خالی از آن نیست که بمبارت بدینکار رسید و با سلف

تاریخ کوشای او از ایمان و از خالدين وليد روایت کرده است که حضرت رسول الله
که هر چهار را دشمن دارد خدا و یا دشمن دارد خالدين که از روزی که این را از آنحضرت
شنیدم پیوسته دارم و دست داشتم و از آن روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
مشتاقت هست بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیحی تو مدعی آن را روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که مشتاقت هست بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عمار و سلمان
گفته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که جز این چهار میان دوام مکن آنکه
اختیار کرد آنچه دشوار بود بر بدقت و در مشکوٰۃ از مسند احمد بن حنبل از خالدين
وليد روایت کرده است که سلمان بن عمار از ابي بکر بن عمر بن عثمان روایت کرده است که عمار
چهارت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت کردم
و او قاطعت و درستی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گویان شد حضرت سر برداشت و فرمود
که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی
خالدين گفت پس برو و ما ندیم و سعی نمودم در خوشنودی عمار و او را از این خوشنودی و اخي کریم بود
جامع الاصول از صحیح عمار روایت کرده است از ابی سعید خدری که آنحضرت رسول را
بیاورد که نماز می گفت می گفت بر می داشتیم و عمار دو خشت دو خشت بر می داشت حضرت
رسول او را بر آن حال مشاهده می کرد بدست می برد و می خال را از او می خیزد و فرمود
که چهار عمار خواهد خواند ایشانرا بسوی بهشت و خواهد داد و بسوی جهنم و عمار
می گفت ای سیر بر بسوی خدا را نطلب و الا نکتبت فقه عمار چنانچه اعظم کوفی در تاریخ
و در کتاب خروج و صاحب دو جلد از آنها روایت کرده اند است که صحابی از صحابه
سید جابر بن عبد الله علیه السلام اتفاق نمود خنوف و غلظت عمار را می شنید و می دید
گفته اند که اگر از این افعال بگذرد و او را شورش نماید و عمار را در میان او رساند چون با و
بست غلظت او را از آنجا که عمار گفت ای امیر این نام از صحابه رسول خداست پس از آن عمار را و با
گوشت و پودان که من خبر تو را می گویم پس علامت خود گفت که دستهای او را بر زمین
کشیدند و آنقدر در دماغ او که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و که چند با کشیدند و حکم

چهارت او را هات از من معلوم بود چنانچه بعد از این مدتی خواهد شد و در وقت
ابو دراهمات پس از آن چهار و صاحب و نسبت حضرت امیر المومنین علیه السلام و اوضاع بود که
عشایرت او رفت و کسی که با مثل ابی بکر از کبار صحابه و اهل بیت بود که از پیوستن ایشان
روایت کرده است که در روز آنروز و بر روی زمین او را است که روزی غیبت و از شبیه عیسی
مریست با حضرات بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنان ستمها را دارد و در
بریده اهل بیت رسالت آنها و با آنها با هم می آید از اهل اسلام نیستون شمر او را چنانچه
آنکه مسخری خلافت باشد **در حدیث** آنکه عبد الله بن مسعود که از کبار صحابه است
و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند و طایفه از طایفه قطع کرد و در مرتبه او را که
روایان کبار را بر او قرار داده و چهره از زبان بر او زد و یکی برای آنکه محضش را طایفه است
محض خود که خیرات و کرم و دنیا و کرم بوده موافق کردند و او را اندک در دزد کرد و
استخوان بلوطی را شکست و سه روز بعد از آن در حلقه کرد و این را از خود در حلقه کرد
که در وقت رحلت او عثمان بعد از قتل رفت و زنا و بر سینه که از هر چیز شک و عداوت کند
که اهلان خود گفت چه می بینی ای بخت رحمت خدا گفت طیب برایت بیاد می آید طیب
چهارم کرده است گفت و طایفه از آنکه قطع کرده بودیم باز برایت مقدم می گفت تا از آنجا
قطع کرد و می گویند که مستغنی شدم می گویند که بلو فرزند عثمان باشد گفت خدا این را از او
سید می گفت بر او من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا
که حق را از تو بگوید و وصیت کرد که عثمان را و عثمان نکند و اصل زدن عثمان این مسعود
شهرستان و در کتب بطل و محمل و صاحب روضه الاخبار و صاحب کتاب لطایف المعارف
و صاحب کرمه ابو شامخ مقاسده و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند **در حدیث** آنکه
عمر است که از صحابه کبار است و کتب حدیث شامه و عامه مشهور است که در فضایل و مناقب
چنانچه ابن عبد الله بن کثیر استیجاب روایت کرده است که عمار گفت آمدی از اصحاب
عیت مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخن می توانم گفت مگر عمار من فراس کرد از رسول خدا را
شد و می گفت معلوم است که از ایمان حق پاک است و او را و در روایت دیگر است که عمار

گفت همه وجه مال خدا را اسباب بخت و دولت اعتنا کرد و مهاجران اصحاب را بر خود
مثل چهار بنده و رسول کرد و بخت کتاب و علم کرد و مانده بر این حضرت رسالت را بخت
گرفت و گفت هنوز این بر این نگذاشته است و در دنیا بخت شرا گفته کرد و در اینجا جمع
صحابه را گرد و مدینه تا سبک بود و ندان به این و انصار و مردم سایر بلاد که مدینه آمدند
اجماع کردند بر قتل او که بعضی بر یکا و شدند و بعضی امانت کردند و بعضی باخی بودند
و انکار نمودند و یار او نمودند و کجاست که در آن ظلمها و بیعتنا شریک بود
پس سنیان که خلافت ابو بکر را باجماع اثبات میکنند باید قابل شوند بر جوب قتل عثمان
که کاشفات از کفر با حق و کفر که موجب قتل باشد و معلومست که هر دو منافق و منافق
خلافت و خطبه و احب القتل معنی ندارد یا اعتراف غایب و مظلانه اجماع خلافت ابو بکر
زیرا که اکثر انجماعت داخل بودند و کثرت انتها علی اختلاف الاول ده هزار یا پانزده هزار
یا بیست هزار کس بود که بر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که هلاک
از دو حال خالی شود نه با اتفاق بر قتل خود ندان ترک امانت و نصرتش کرد و حق عاقل
و معا و چنانکه در تاریخ ائمه و سایر کتب ایشان مستورات کتابا ای که نسبت بعضی
و عداوت با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و خاندانها را کرده و عداوت را بر مردم
و قتل اهل اسلام بر قتل عثمان کرده و عداوت را کرده و هر چند در آن التماس کرد که
چرا از ناخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست سیدارم که عثمان را
سنان جوی باشد و او را در دنیا افکند تا هلاک شود و او را عجل بکشت بر سبیل
مذمت یعنی پیش خدا را حق بپایر گفتار یا تشبیه میکردند او را بر یهودی و صاب
تهاب و سایر یهودیان و لغویان و زبانت کرده اند که عاقل و مکرر میگفت اتلوا لکم
قتل الله تعالی یعنی کشید این بر حق دنیا این یهودی مانند خدا او را بکشد
و این امر را در حدیث است و خود او بر بعضی معتزله نقل کرده است که گفت حریص تر بود
مردم بر قتل عثمان که ایشان را قوی و تر ضعیف نموده و طاعتش و چون مغرور باطلیه
گفت تا او اطاعت خدا می نمود خدا امر رعایت او میفرمود و بعد از آنکه او مقتول و او

حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را و گذاشت و کسی که حق تعالی رعایت نکرد
من احسان نکند و اینجا مورد همین مثل است که ویل لکم کفر محموز و مثل ابودره و عمار
و سایر صحابه کبار و در اجماع بودند که اینجا مخالف نمودند حتی حضرت امیر المؤمنین صلوات
علیه چنانچه سابقا دانستی اینجا بیعت نکرد مگر بعد از شهادت او هم بجهت و کراهت و اینجا
بقول بسیاری از سنیان قوی بقتل او دادند و بقول دیگران کراهت از آن نداشت
بلکه راضی بآن بودند و گفت قتله الله و انما معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم و
با خدا و اینجا جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و منها شریقتل او بود و همان جماعت بهیچ
فراغ از آن اجماع برخلاف امیر المؤمنین صلوات الله علیه کردند و او بیعت کردند و سنیان
اغضبت و این اجماع خلیفه و واجب اطاعت میباشد چنانچه اجماعشان در اینجا معتبر است و
الجماع معتبر است و این طعن مشق نیست در طعن است و برای اختصار با یکدیگر ختم کردم
طعن شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ملازم حق و حقین خدا و باب مدینه
علم است و مستحق عقوبت و القریبین است ظلم و فسق او چنانچه خطبه شمشیر و سایر خطبه
و کلمات اغضبت که کثرت متواتر و مسلم است بر لالت مانده و ذکر آنها موجب طول است
و این شهادت اغضبت و بتلش و مضایقه داشت آنرا کشش برای کفر و شهادت کشش
و احتیاج به ادعای اجماع نیست چنانکه این ابو بکر و یارانش که بعد از کشتن عثمان
فرمود حق بپایر و مردم هر یک را در امتبار پسیدند که راضی بقتل او بودی و فرمودند که
از ده شقی فرمودند و این ابو بکر بعد از نقل بسیاری از این احادیث گفتند که کفر
اینها ظاهر میشود که اغضبت او بقتل او و زنی از آن هم بکشد و غیر خود را و در میان
نمود و مباح بودن خون او نزد اغضبت دلیل است بر کفر او باطلی با حق خطبه که موجب
قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت بر اعلام و عقوبت و عداوت بلکه از آنجا
که حضرت بعد از قتل او سبب حدوث قتلها را بسیار و سبب عداوت و کفر و ضلالت
و کشتن شدن چندین هزار کس خواهد شد در جعل و ضعیف و قوی و ان و قاطع است که کراهت
قتل این کار مستلزم این همه قتل و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد و خوب است

پس با وجود این به ضابطه شش اشق الحقیقت از قتل او بر همان قاطع است و از آنکه کذا
و عدوان او بر بیست و از کثرت و شدت و طغیان در سینه بود که بر همه خفته و آشوب
می نمود بلکه زلف از صدایه برایشان افتاد سر را ز قتل او میزد و انتظار از آن
چنانکه حاصل و خاصه و است که در اندک الحقیقت بعد از قتل عثمان و استقرار
بر سر خلافت موروث خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طلع طالع و لم یلع
لا یلع ولا یلع الا یلع الا یلع و استبدل الله بقیوم قوما و یوم یوما و انظر
الغیر انما یلع الا یلع الا یلع قوله الله علی علیه و عمن فافه علی علیهم
لا یلع الا یلع الا یلع و غیره و کذا یلع الا یلع الا یلع و انکره و انکره
یعنی اختلاف از این طالع طالع که در بدو امر است از هر حق مایل شد و کوب
امانت و طاعت و استعجاب و موروثی از مناج حق مایل کرده بود معتدل
و راست که در حق طاعت و موروثی بدیل نموده و در حق دایم روزگار باطل و در
منظر تعبیر و لایهای باطل بود بر جناحه مردم در ساهای نقطه منظر و ان رحمت سبب
و انیمه و حیوان و ان اهل بیت رسالت تمام فایده کائنات از این خدا با موی خلق
و شناسند کائنات و کل و بیگانان و داخل و بیرون و مکرر کسی که ایشان را شناسند
با امانت و ایشان را و شناسند با امان و اهل جهنم فی شوق و مکرر کسی که ایشان را و ایشان را
او باشد طین این احدی و در شش و این خطبه گفتار است که در آن سه فقره اولی الله علیه و
با تحضیر و از فقره چهارم عوایج امور که در او از زمان حقین بود و فقره پنجم اشاره
بقیه پنج فقره متعاقب عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او را گفتار است که گویند
با وجود آنکه انحضرت دنیا را طلاق گفته بود و بقدر سرور و خوشحالی از خلافت جبرئیل
جواب گویند که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و بر وجهی از جهت امامت و
و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از آن گفتار است آنجا که از است بعد
معتبر که علی علیه السلام منظر قتل عثمان را شده است و انتظار از آن در سال قتل و از حد
در هب شمع است جواب گویند که انتظار تعبیر گفتار انتظار قتل پس توان بود که منظر

و طلعش با شد سبب انحراف او که گفته بود و این موافق با سبب اصحاب ساعت چنان
کلمات شریفه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام موافق این احدی و از حد و از حد و از حد
شد که انحضرت شاد و خوشحال بود و اندک از قتل او و همین سبب است از برای شقاوت او
و طلع بود و اندک در زمان امیر مومنان که در آن علی علیه السلام انحراف اتفاق نموده و حضرت
نوشته که بر سر کس واجب نبض علی بن ابیطالب اگر چه حی باشد سبب آنکه قتل
عثمان دار و امیر را برین داشته که باین حکم کند و در مالک خود معاج دهد امیر فرمود
حضرت بنزد شیخ زین الدین ابو بکر بردند تا دای و در این باب معلوم شود شیخ بر ایشان
محضر نوشت که دای بر عثمانی که علی رضی فتوی بخوان او دهد امیر را نوشته و خوش آمد
حضرت باطل و انکره طالع هم آنکه طغیان و عصیان عثمان بجای رسیده بود که اهل
مدینه بعد از قتل او تحجیر غسل و دفن و نماز او نکردند چنانچه مدایمی در قتل عثمان
و واقعه و علم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تاریخ و کتب خود ذکر
کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در منزل انداخته
بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع می نمودند حتی آنکه مردان و سه کس که
از ملازمانش را بر سینه زدند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نقش با سنگ باران کردند
و بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردم را از نماز و دفن او منع کرد
پس او را شب برداشتند و در مقبره پیویان دفن کردند و حضرت امیر و احدی از صحابه کبار
و مسلمانیان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالحا و بعد از آنکه مغروران
فرمود که پیواری که در میان آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشته و با مردم مسلمانان
اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اصرار کرده
این زمان موجود است مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که عثمان را دفن کردند و حال آنکه
سه روز بود تا او را در مدینه انداخته بودند و مسکان یکبار او را بردند پس او را برداشتند
بر روی تختی روی کوه چاک کشته شد که پایش از آن کشته بود و سرش بر روی او میخسید
و بر او آید و دیگران آنکه صورت خود را طلق می کردند و حکم بر حرام یا حرامین مطلع بر او نماد

کذا و معلوم است که آنحضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه را در داخل مسلمانان میدانستند
از نماز و تحلف نمیگرفتند و سه روز بعد از آمدن کلاب در مدینه میگذشتند که
سلطه کلاب را بر آنحضرت و هر که از آنکس مخالف بود جمع نمیکردند و میان ایشان
خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و خلافت عثمان و این واقعیه البته مستحق قیاس در یکی از
ایشان هست و خلافت و جلاله امیر المؤمنین علیه السلام متفق علیست بر اعتقاد عثمان
عثمان و خلافت آنها که خلافت عثمان منقطع بر خلافت آنهاست روایت است و چرا امیر
المؤمنین علیه السلام در برای عمار و اخیان ابوذر انقدر معارضه و انکار و اصل بر میفرمود
مقتل و ترک نماز و وفای عثمان که بر اعتقاد ایشان حضرت بعثت او بود مداند و مسلم
میفرمود در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جریج از اکابر علمای عامرات
روزی تعالید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت سلو فی قبل ان تقعد فی بعضی
پرسید از من هر چه میخواهی بگویم از آنکه مرا شایسته بیانی بخواست و سوال کرد که کیست
سلطان در مدین قوت شد و علی علیه السلام از مدینه که بیاید و گفت در کتاب اعدا و انجمن
فرمود و بزرگش گفت چنین روایت کرده اند که عثمان در مدینه کشته شد و سر و زده
من بعد افتاده بود و علی علیه السلام در مدینه حاضر بود و عثمان که گفت راست است زن گفت
چون بزرگوارانها خطا لازم آید این چنین گفت که بگویند او را شهادت از ظاهر برین امضا
لغت بر تو و اگر باذن او بر من و ائمه لغت بر او نه گفت عایشه باری حضرت رسول الله
علی و حاضر بر و رفت باید از آنحضرت این چنین ملزم و ساکت شد و اگر بعد از آن
و قیامی اهل ایالت عثمان زیاده از آنست که این رسا در کتبها ذکر کرده اند و شنیده اند
کتب معبوسه مذکور و اگر آنها را در کتاب بخوانی و از آنرا بزرگتر و عوام و انجمن از آن شد
از برای مصنف کافیت و این اول محدود بعد از آنکه مظالم عثمان را ذکر کرده است
جوابها بی آنهمه گفتار است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدلتها و بیایا کرد که بپاید
از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ملاعما میگویند که آنها بر غیره فاسق نرسید و باهت
حبطوا و با و شد و از کتابها صریح و مکتوب بود و نیز آنکه ما میدانیم که او امر بر او است

و از اهل بیست است و جبر **دو** آنکه او از اهل بدایت و رسول خدا فرمود که خدا
مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هر چه خواهید بکنید که اهلان شما را آمرزیدم و عثمان اگر
در بدر حاضر نبود لاف از برای بیاری دقیه و دختر رسول خدا و مدینه ماند و حضرت
خاص من حضرت غنیمت او را جزا و شد **دو** آنکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان
راضی شد زیرا که فرمود و لقد رضی الله عن المؤمنین اذ میبایعوا ذلك تحت الشجرة و اگر
چند روز بعد حضرت رسول و دیگر حضرت رسول او را برسانت که بیعت کنان که فرستاده بود
و این بیعت از برای این بود که از جوف مذکور شد و اگر کسی اندکی حضرت در زیر درخت
نشست و از مردم بیعت بزرگ گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان از زنده ماند من از ایشان
بیعت میکنم پس بیعت چه خود را برداشت و خود گذاشت و فرمود که دست چپ من
بهر از دست راست عثمان است **دو** آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار و وارد شده
که ایشان از اهل بیست اند پس این وجوه دلالت میکنند بر انکار او امر بر او است و خدا از
او راضی است و او از اهل بیست است پس اینها دلالت میکنند بر انکار او کافر و فاسق و صفا
گیر نیست اینها بخان و اهل اینها با حدیث است و با جواب میگویند بعون الله تعالی از هر این
وجوه اجمال و تفصیلا با انکار این وجوه همه را خبری چند است که وضع کرده اند و خود
حق و اندکی روایت آنها و مکرر مذکور شد که احتیاج بر دانی چند باید کرد و در جانب مسلم
باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانچه ما کردیم زیرا روایتی که مخصوص ایشان باشد
و ما قبول نداشته باشیم و عمل روایت ایشان که بخاری روایت کرده است ناصح چند
از غیره است پس بگویم روایت کرده اند و این عرافت که امیر المؤمنین بیعت نکرد و بار بار
نمود و چون آنحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره معشورا
امیر المؤمنین علیه السلام در روز جلد و تکذیب نموده چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتیاج
روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اهل جبر ملاقات کرد و در جنت
جل و زید اطلبید و باطل و بر او حضرت آمد حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو جمیع
اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و عایشه میدانید که اصحاب جلد او کرد و رسول خدا

و تا امید است کسی که از کفر برگردد و شهادت دهد که ما را معلوم نمیدانیم و حال آنکه ما اهل
بهشتیم حضرت فرمود اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زیرا
گفت مکر نشین حدیث سعید بن عریب نقل کرد که روایت کرد از رسول خدا که ده نفر از قریه
در بهشت اند حضرت فرمود از او شنیدیم که این حدیث را بعثمان نقل کرد در خلافت او زیرا
گفت که کان داری که این حدیث را در روز حضرت رسول است حضرت فرمود من جواب تو را
نمیگویم تا کسی بگوید این حدیث را گفت ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبید
الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده جراح و سعید بن عریب نقل حضرت فرمود
عنه الا شریعی در هم گشت گفت تویی حضرت فرمود که او را کوی از برای من بهشت و این حدیث را
خود بخواران خود دعوی من مستحکم و قبول ندارم زیرا که گفت آیا قبول داری که در روز
رسول است حضرت فرمود که کان ندارم و الله که یقین میدانم که این حدیث را آنست
و بخلاف آنست که بعضی از آنها را گفته اند و میگویند که در روز و بجای آنست که در روز
و بر سر آنست که هر که حکما و عدلا و عاقلان را در روز و در روز و در روز و در روز
از سر آنست که بر سر آنست که این حدیث را از رسول خدا و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
و چون در این حدیث توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
بر روی این حدیث توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
صحاح خود از سعید بن ابی وقاص و ابوعبیده جراح و سعید بن عریب و ابوعبیده جراح و سعید بن عریب
عشروند و در این حدیث متهم اند که از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
نموده اند که جایز نیست عقل را غیر معصوم را خبر دهد که عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
زیر آنکه موجب اغرای است و رقیب و خلافی نیست در این حدیث که از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
و با اتفاق از بعضی از ایشان که با هم صادر شد و این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
روز سفیر و غیر آن در مناقب خود از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
در وقتی که او را محصور کردند و او را قتل او داشتند و منافق خود را بر مردم میشوید و
مقتلک با این خبر شد و این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب

ساخت و این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
و چون ایشان حضرت سیدنا و سینا را ضعیف میشدند که در کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
بان مذلت در روز بلربندان و در روز و نماز نکند و چرا اعوان و انصار او این را بر ایشان
حجت نمیکردند و این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
او را این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
در این حدیث بود و بعضی در آن طرف بودند و هر یک قتل دیگری را حلال میدانست و اولی
اگر آن خبر ثابت بود میبایست عمر بدانند که منافق نیست پس چرا از حدیثی میگویند که این حدیث را
رسول خدا را از منافقان شمرند و این حدیث را میگویند که روایت اهل بدر یا محول است
چنانچه این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
گذاشته اند و هر یک از این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
از اهل بدر یا قطب یا شد و در حدیث و این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
و کبر و هر یک از این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
و هر یک از این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
و شک نیست که غیر حضرت و کتب که اهلان میشدند بر اهلان ایشان نمودن چنین حدیث
عالمی یا اغرای و رقیب است و حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
آن روایت را تخصیص میکند در حدیث از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
و این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
از ایشان صادر شده است از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
بکتابان گذاشته و در این حدیث ما را شنیدیم با اذن و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
و این حدیث را از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب
که شایسته است که عثمان در این حدیث را با اهل بدر شرکت و از متنبی بر دعای ضعیف این حدیث
که حالتی باقی مانده و اما بقیه بر بیعت رضوان بر تقدیر قتلیم حدیث روایت است
حضرت رسول از آنجا است که از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب

رضا و ادرا به ایمان و بیعت هر دو به بیعت تنها و ایمان عثمان و اضرب او ممنوع است
و احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام که در این باب است و کلامی که در این باب است که قبول
ندارد که کلام المؤمنین برای استغفار است خصوصاً آنکه در این باب بعد از این و
چندین مورد شده است که کلام بر اختصاص بر جماعت خاص می کند و ذکر کرده است
بعد از این که بیعت خدا و انت آنچه در مطهر ایشان است پس بکنند و اطمینان بر ایشان نازل
گردانید و ثواب داد ایشان را فقی نزدیک و فقی بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فقی خیر
در رسول خدا ابو بکر و عمر و از آن جنگ فرستاد و کشتند و بغضب امیر رسول خدا و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد و فقی نمود چنانچه گذشت پس حضرت مخصوصاً
بجمله ای و آنها که با او بودند بود نشان با آنحضرت معلوم نیست پس خویش و رحمت
معلوم نیست این جوابی است بعضی از محققان متکلمین شیعه گفته اند **اما** آنکه بر تقدیر
قبول عموم آیه و شمول بر عثمان و اضرب او را مفادش آنست که تحقیق که راضی شد خدا
از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با او و در وقت یا بسبب آنکه بیعت کردند و در
درخت و این که کلام می کند بر آنکه رضای او از ایشان ستم خواهد بود تا وقت موت
ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و هر یک که بیعت نمود
شد و ایشان موافق بشهر هزار و پانصد سال هر روز بیعت می کردند و معلوم
که بسیار از ایشان هر یک بجهت و کبار شدند و اگر اقا و غلام داشتند و بکنند
کار خوبی بکنند و اقا با و بگویند که من نافرمانی عظمی از تو راضی شدم در وقتی که فلان
کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روز بکن نافرمانی عظمی بکن و از او رنج
شود و او را نادیده و تعذیب بکند همچو کسی که از امت غیب کند و او را نسبت بقتل
نمیدهد خصوصاً آنکه آیه که در همین سوره قبل از این باندند فاصله واقع شده است
صد رحمت خدا آنکه قبول آن بیعت مشروط بموافقت و محکم است که این بیعت را هم
نشدند و فرموده است **ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله** یعنون الله تعالی فوفی
آیه هم فوفی بک فایضا بک علی قلبی و من اوفی بایضا الله تعالی فوفی

بسم الله الرحمن الرحیم یعنی درستی که آنها که بیعت کردند با تو بیعت میکنند مگر با خدا و ستم
بالای دستهای ایشان است پس هر که بشکند این بیعت را پس شکست است مگر نفس خود
یعنی ضرر آن بخودش عاید میشود و هر که وفا کند با آنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس برود
خدا عطا خواهد کرد و او را مردی بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت و فقی با ایشان است
و رضای خدا شامل حال ایشان میشود و کار هر که مخالفان یا شد از ایشان صادر نکند
و اول در جنگ خیبر که پیش از و بعد از آن معادلت با اهل بیت او کردند و درین اورا باطل
کردند و شریع او را بر هر زدند و جوی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شعله
کردند با این اعمال فجیع حکم آن بیعت و خوشنودی خدا کی با ایشان صادر می شد
آنکه بسطی دادید برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه را اخبار را بر عوام شیعه فرستادند
و کلام ایشان از جواب علیز میشوید و اما مطلق عثمان قبول آنها زیاده است
آنست که در این رساله احصا نمودیم بعد از این رساله همین قبلی گفتیم آنچه
و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردید و هیچ نماید بختاب بخدا انوار و همچنین طاعت
معوی و طاعت و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنو امیه و بنی العباس و سایر اشیای
و ارجاب درج احوال آن کتاب و سایر کتاب احباب نمودیم **مقتصد** در بیان
امامت سایر ائمه است صلوات الله علیه بر ائمه که لفظ شیعه بر کسی اطلاق میکنند
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از حضرت رسالت صلوات الله علیه و خلیفه دادند
و از آنکه و از آنکه در این اطلاق میکنند و از آنکه امام را علیه السلام نامیده ایم
و خلیفه خدا و رسول دادند و ایشان عصمت را در امام شرط میدادند و بعد از آنکه
علی بن ابیطالب را بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی
بن الحسین را و بعد از او محمد بن طاهر را و بعد از او جعفر بن محمد الصادق را و بعد از
او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی النقی
و بعد از او علی بن محمد النقی و بعد از او حسن بن علی عسکری و بعد از او محمد بن
الحسن المهدی صلوات الله علیه بر ائمه این امام میدادند و حضرت مهدی را از آن

و غایب از اکثر خلق می دانند و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و در
پراز صالک خواهد کرد و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه ایست پس اکثر مذاهب و
فقه و واقعه و کسانیه داخل شمس است و اما داخل امامیه و اثنا عشریه نیست و
با جمعی فرقهای بسیار دارند چنانچه فریاد و محمد شریانی و صاحب موافق و دیگر
نقل کرده اند و از هفتاد یک هشتاد و پنج و نه مثل کسانیه که بعد از حضرت امام حسین
محمد بن حنفیه پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خلیفه می دانند و بعضی گفته اند که
او نموده است و مهدی است و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست
و بعضی گفته اند او مرد و امامت با ولاد او رسید و مذاهب باطله میان ایشان بسیار است
و آنچه بنده هم منقوض شده اند و مثل بنده که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام با امام زین
العابدین صلوات الله علیه قابل با امامت زین العابدین علیه السلام شده اند و بعضی
از ایشان حضرت امیر با پیافصل خلیفه می دانند و بعضی بنده خلیفه باطل قابل اند و
اسماعیل پس امام جعفر صادق علیه السلام و امام می دانند و اسماعیل و زمان حضرت محمد
فوت شد و علایق جنازه او را برداشته و بر او نماز کرده و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته
اند که اسماعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تعیین آن منصوص و اینی او را بنیان گذارند و
موت او کرده و بعد از حضرت امام قلی زنده بود و امامت با ولاد او رسید و بعضی
گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و بعضی امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت با ولاد
اسماعیل منتقل شد و اکثر این فرقه ها بعد از مرور ایام ملحق شدند و همه عیالات در بر
کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و ازین فرقه خلیفه در این ایام ایشان هست و مثل آن
که می گفته اند حضرت صادق علیه السلام نموده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد
و او مهدی است و مثل فقیه که بعد از حضرت صادق علیه السلام عبدالله افق شیرازی را محضر
که در ظاهر و باطن هر دو معصوم بود و این سبب امامت او منتقل شد امام می دانند
و بعد از او امام موسی علیه السلام امام می دانند و بعد از او محمد و زوی بعد از حضرت
صادق زنده بود و فوت شد و مثل واقعه که می گفته اند که حضرت امام موسی علیه السلام

زنده است و پنهان شده است و او مهدی است و با امامان بعد از او قابل بوده اند و چند
فرقه اند و نیز نقل کرده اند و از جمله این فرقه ها تا حالا که سال هزار و صد و نه هجرت
بیش از سه فرقه مانده اند امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و سایر فرق هر منقوض و مستاصل
گشته اند و از ایشان نامی نمانده اند مانند قائلان با امامت محمدی حضرت صادق علیه السلام
و قائلان با امامت موسی و یونس و جمیع کذاب و اشال ایشان با باطل بودن مذاهب آنها که
منقوض شده اند و پیمان ندارند زیر امامی امامی از ایشان ظاهر نیست و با جماع است معقول
که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از برای
ایشان بکند و مکلف معلوم ایشان بوده باشد تکلیف مالا یطاق است و آن غفلت است
و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه مذاهب حق در میان مذاهب باطله باشد تا روز قیامت
و ایضا با جماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ماعدای مذاهب موجوده و اما اشکال است
انچه اثنا عشر علیهم السلام و ابوالسائر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقوض باشند
بهر طریق می توان کرد **قول اول** طریق نصیحت و آن در نحو است یکم چنانچه یکم
اما چنانچه چند قسم است **قول اول** آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از سنن
روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت بعد از من دو نفر
امیر خواهند بود و یکی که گفت شنیدم از پدرم پس پرسیدم که چه گفت فرمود که از فرشتند
و روایت دیگر می گویند که پیوسته از مردم ماضی و جاضیست من امام کرده و از ده مرد و الاطفا
باشند و مسلم می بیند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت پیامبرم و رفیق محمد است و قول
خدا صلی الله علیه و آله را می شنیدم که می گفت پیوسته این دین عزیز و غالب و صلیع و
فریاد است تا روز ده خلیفه و پدرم گفت که فرموده های قریش اند و باز بنده دیگر
همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است و در جامع الاصول هم
مضمون از صحیح ترمذی و شافعی روایت کرده است و در بعضی از روایات است که از آن
حضرت می رسد که بعد از آن چه خواهد بود و فرمود هیچ و در بعضی از روایات چنین است
که این دین پیوسته قائم و برپاست تا وقتی ایشان باشد و از ده امام و ایضا در صحیح مسلم

از حاجزین سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بصورتی جایزین مکرر خبر مرا آن
چیزی که شنیده از رسول خدا پس بن نوشتم که شنیدم از رسول خدا در روز جمعه در مسجدی که
سنگی که در کف پیوسته درین ریاست تاقی است برپا شده و بر ایشان دوازده خلیفه خواهد
بود از قریش و در روایت دیگر گفته اند که درین روز بیست و نه نفر از قریش و در روایت دیگر
قیامت و در کتب معتبره ایشان بیست و نه نفر از مشرکان مسرتی روایت کرده اند که گفته
ماند این مسعودی و دیگران بر این معنی روایت کرده اند و بر سید که آن از رسول
خدا می رسیده که بیست و نه نفر از او خواهند بود عبدالله گفته که من آن را می بینم آنرا
کسی از این دوازده نفر سید بلال را که در حضرت فرمود دوازده عدد نقیای بر اسرائیل
و بعد از فرشتند و از ابی جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که بیست و نه نفر از امت
من شایسته است تا بکن و دوازده خلیفه که همه از قریشند و از آن روایت کرده اند
که حضرت رسول فرمود که بیست و نه نفر از قریش تا دوازده خلیفه از قریش و بیست و نه نفر
بروند زمین بیوج خواهد آمد با اهلش و از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که حضرت
رسول فرمود بعد از من دوازده امیر خواهند بود و احضار روایت کرده اند که این عمر گفته
بابو الطریق که دوازده خلیفه چشمه از این فرج و من و قتل خواهد بود و
احضار روایت کرده اند که بیست و نه نفر از قریش و بیست و نه نفر از اهل بیت خواهند بود که
حضرت را خبر داده که دوازده خلیفه خواهند بود که بیست و نه نفر از قریش و بیست و نه نفر از اهل بیت
نوشته است باطل رسول خدا گفته که با آنکه در آن وقت بیست و نه نفر از قریش و بیست و نه نفر از اهل بیت
دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بیست و نه نفر از قریش و بیست و نه نفر از اهل بیت خواهند بود که
باقی باشد و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفته هر روز از شید و از
البداء و از عباسی که حضرت رسول فرمود با هم از قریش و دوازده خلیفه خواهند بود
پس امیر و کعبه و شدت عظمت و خواهد بود پس هر روز از قریش و دوازده نفر خواهند بود و
خدا را و از عیونک شب با صلاح خواهد آورد و بیست و نه نفر از قریش و دوازده نفر از اهل بیت خواهند بود

آنکه بر او جوش و تاب شد و در زمین خواهد آمد و تقدیر خدا خواهد پس بجال بیست و نه نفر
آمد و وجود کالات بیست و نه نفر از قریش و بیست و نه نفر از اهل بیت که از جمیع قریش
هم فرق قابل بود و این عدد از خلفا و دوازده امام خصوصا که همه از قریش باشند و
بر حجت استمرار خلافت با خلق باقی نداشتند بیست و نه نفر از قریش و بیست و نه نفر از اهل بیت
پس بیست و نه نفر از قریش و بیست و نه نفر از اهل بیت که از جمیع صحاح ایشان مکرر روایت شده است مذهب ما ثابت شد
و همه مذهب دیگر باطل شد و از غریب تعصبات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خوا
که این احادیث را مافی مذاهب خود کرده اند گفته است که خلفای شاعشر خلیفه اول و
امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و هفت دیگر از بنی امیه را ندیده و دیگر گفته است که
مراد صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان بعد از امام حسن علیه السلام عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز
و بیست و نه نفر از بنی عباسند و این دو توجیه در غایت محافقت زیر آنکه خلفای بنی امیه
و بنی عباس و شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبدالعزیز
که بعضی از اطوار حسن داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را رد کردن
بیوج است و اینها ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی
صریحت کتاری و قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مکررات قیامت امیر خواهند بود
الارض با اهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش بیوج آید و نظام عالم برقرار
شود و بعضی صریحت که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این
تاویلها قاطع برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعی ما مافی و کافی اند
و در احادیث ثقلین و مثل آنهاست که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
لرئیت ایت قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت
و مخالفان خلفای ایشان متعرض شده اند و مخالفت احضار اهل بیت قابل نیست
و همه جمعیه اگر باشند فاسق و فاجر چند نفر از تابع سلاطین شیعه اند
و بعضی و شیوخ و انواع معاصی معرودند و هیچ عاقل و مجرب امت ایشان نمیکند و دیده
نمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و با اعتقاد ایشان هر فاطمی نبوی که خروج

بیست کند امام است و آنچه که احوال ایشان معلوم است آنرا می کند اگر نسب ایشان ثابت باشد و یا خلاف با حکام اهل حق و معانی قلای مجید بوده باشند تا آنکه صادق با مقارنت ایشان با کتب و احادیث ایشان باشد و یا کتب و احادیث و در فروع خود را اگر است این مقدار را حقیقت و برهان است خود حقیقی و برهانی ندارند و در نصی بر امامت خود دارند و از جمعی منع قد شده است بر آن بلکه مانند سایر ملائین جور بغیر و استیلا پادشاه میشود و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق و صلوات الله علیهم را سب میکنند و ناسر میگویند با آنکه هیچ است بغیر ایشان و خوارج از آن فصل و جلالت ایشان در ذری و از آن جهت ایشان مانند خوارجند لهذا را احادیث اهل بیت علیهم السلام وار شده است که زید و یزید از امامان مخالفانند که مخالفان با شیعیان نام دارند و از این دو امامان است که در حدیث آمده است این اهل بیت را صاحب حلیه لا اله الا الله و است و در فضایل احمد بن حنبل و شیخ نیز مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد تکلیف او مثل زید کاوی من و مردن او مثل مردن من باشد و در رجعت حدیثی که خدا بدست خود او را غریق نموده و منزلت من تا آن شود و یا بعد از من ولایت من و اهل بیت اختیار کند و پیروی کند اما من و اوصیایم از فرزندان او و اهل بیت من که ایشان عترت منند و از طایفه من خلق شده اند و فهم و علم را حق تعالی روزی ایشان کرده است پس ای بر جمعی از امت که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکند و خدا شفاعت را با ایشان نرساند **چهارم** بخششی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بیعت و سرور داند و در پیش میوه دل میشد و شورش نور دین من و اما آنان از اولادش امینان پروردگار منند و بیانی اند که کشیده میان او و میان خلق و هر که چنگ زند در متابعت ایشان غفلت یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدو لعنت و اهل کفر و از این باب احادیث و کتب معتبره بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد نمودم و اما آنص مفصل خلاصه است

الله علیه و آله چون ثابت شود فصل حضرت بر حضرت امام حسن و حسن امام حسن بر حضرت امام حسین و حضرت بن نصر هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در میان فرق علی و محمدیان امامیه که در عصری چندین هزار نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده است متواتر است و در تصانیف و کتب معتبره خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان از ادعای بر این بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه سلطان و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان غالب و قاهر بوده اند و بنائیهات خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار میسر بوده اند اگر عرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و نفوذ نجات یابند و عز و زو میگردم باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتیاط میفرمودند و هر که باین قراین و جهات ملاحظه این باب نماید و البته از اعلم حاصل میشود بحقیقت آنها و در طرق معتبره شیعیه احادیث و روایات امام و انبیا و مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات و انبیا و معصومین الله علیهم متواتر و همه مقررین با عجز از است زیرا که اسما و صفات و ایا و اقیامات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خفای میلاد و کتب و کتب مشتمل است بر این احادیث از زمان امام زین العابدین تا قایم الحجة علیه السلام میان شیعه و سنی معروف و منقول و در ضبط بوده پس در این احادیث اوهام شک و شبهه نیست **پنجم** در افضلیت و شک نیست در آنکه هر یک از انبیا و ائمه ما علیه السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود و خصوصاً خلفائی که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موافق همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسایل و دقائق و وقایع همه علم و اتفاق با ایشان رجوع میفرموده و سخن ایشان را حجت و متبع میدانستند و همه جمیع کافران را و عیایا بویه اعدا و مخالفان بنی امیه و بنی العباس ایشان را استحقاق مقام خلافت میدادند و از ایشان در دور بودند و در کتب احادیث و تواریخ مامه و خاصه مشحون است باین مراتب و مناقب و فضایل و خصوصاً حسن و صلوات الله علیهم از باره از آنست که احصا اول نمود و جمیع الاصطلاحات

و روی و انتهای و خواجه این اندیش گفت اینها دو چیز است و دو چیز و هر دو در حدیث و روایت
من اینها دو است میگردم پس دوست دارا اینها را و هر که اینها دو است دارد و اینها از
صحیح ترمذی از جلی بی در روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
و حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد
حسین سبطی است از اسباط این ائمه رجاء اصول در شرح این حدیث گفتند
که سبط فرزندان است یعنی از جمله اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند
یعنی کوی که یکی از فرزندان است و در نهادهای باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیر
گفته است یعنی بمنزله امی است از آنها در خویش و خویش گفته است که در حدیث دیگر
وارد شده است که حسین و سبط رسول الله اندیش گفته است یعنی هر که از
او امتها در خویش و خویش گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسین و سبط
دو سبط رسول الله اندیش گفته است یعنی دو طایفه و دو قلم را از حضرت و اینها
از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت حسین و حسن
بهترین جوانان اهل بهشتند و اینها از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است
که در روایت عبد الله بن عمر پس در خون پیشرو گفتن آن در حال احرام این حدیث را
مردم گفتم که از مردم عراق این حدیث نظر کنید که این مرد سوال میکند از من از
خون پیشرو ایشان فرزندان پیغمبر را گفتند و شنیدیم از رسول خدا که گفت در حق او
و برادر او که ایشان دو کل بودند و گفتند و ایشان شنیدند و بهتر بود
جوانان اهل بهشتند و اینها از صحیح فائز روایت کرده است و عبد الله بن شداد
از پدرش گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود انداز برای نماز شبام و خفتن و حسن
و حسین علیهما السلام بروش داشت پس پیش ایشان داد و از زمین گذاشت و تکبیر
نماز گفت و در آشنای نماز یک سجده و اینها را طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کوه
پیش آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجده است پس باز سجده و یک سجده چون حضرت
از نماز خارج شد مردم گفتند یا رسول الله که چه و اینها را طول دادی تا آنکه نماز آن کوه

[illegible]

که امری خاصیت شده است با وجودی که در میان آنها نبود و لیکن پس از
من سوار شده بود خواستم قبیله ای که از آنجا می آمدند و خدمت می نمودند
بخاری و از سن او باور و توحید و شایسته از حسن بصری روایت کرده است که این کلمه
من دهم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر سر حضرت امام حسین در پهلوی بود که
نگاه کردم میگرد و گاهی نگاه میگرد و میگفت در دین من سید و زکوات و شایسته
شبهه و اصلاح که ایشان دو گروه عظیم از امت من و از جمیع بخاری و ترمذی و انصاری
کرده است که احدی شبیه تر نبود در رسول خدا از حسن و حسین و علوان الله علیه و احادیث
در فضایل ایشان زیاد از حد و احصاء و آنچه گذشت از توفیق و توفیق و مباحث و غیره
در فضیلت ایشان کافیت و اکثر اینها صریح در امامت ایشان خصوصاً احادیثی که
خدا و رسول بودند چه معلومست که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت آنحضرت از راه
توکل و شریعت نبوده چنانچه مکرر بیان شد و هرگاه ایشان مجید خدا و احباب اهل بیت
سیدالخصه بوده باشند پس باور که در قریب از حق می باشد و رکالات از همه امت زیاده
باشند مگر امیر المؤمنین که به دلیل خاصه افضلیت او معلوم شده و در تفرقه این احادیث
در بسیاری از روایات مذکور است که او را همه آخرت می نمایند یعنی پدید ایشان بهتر است از
ایشان پس الحق خواهند بود و خلافت است از جمیع خلق خصوصاً از این منافقان
در زمان ایشان بجز تصدی خلافت شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را
در موطن متعدده لعنت کرده بود و آنچه کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا
و هرگز الهی و رکاهت کرد و بدی باشد و از عدولت او انجست از کتاب معصیت قاتل
خواهد بود و ایشان کسی که آن اشتغال حضرت رسول صلی الله علیه و آله را داشته باشد که
فرمانده اول از من است و من از او هم و تشبیه کرد و با او با سایر اهل بیت که انبیا
و اوصیای انبیا بوده اند الحق است از امامت و برادران و همچنین بهترین جوانان اهل
بیت بودند دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما آخره الذلیل زیرا که
باتفاق اهل بیت همه جوانانند و بر همه بیت نبیا شده و اگر را و جمیع باشند که جوان

از دنیا رفته باشند آن خلافت زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت شهید
شده اند با آنکه با زنده ای ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت
جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای
خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهتر اند
از جمعی که از اهل بیت که در سن جوانی باشند این نیز سبب جرات زیرا که ایشان در آن
وقت در سن طغوانت بودند در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ثابت است
زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بیت در وقت شباب باز
افضلیت ایشان بر وجوه ثابت میشود و از غریب است که عامه خواسته اند که در برابر
انجست فضیلتی از برای ابوبکر و عمر ثابت کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر
بر این اهل بیت دعا قل از این که در بیت پیغمبر باشد و آن احتمالات دیگر باطل است
چنانکه الشی با آنکه این حدیث ضعیف است خود متفقند بقول آن و از پیغمبر نقل کرده اند
که تمام است در این باب بجز نفع و بعد از امت امیر المؤمنین معروف است منافات دارد با
حدیثی که شایب اهل الجنة که عامه و خاصه بطریق متواتر روایت کرده اند و این منافات
دارد و بار و این که در کتب معتبره روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبد
سارات و همسران و بزرگواران اهل بیت من و علی و جعفر و موسی و یسرا و طالب و حمزه و حسن
و حسین تا مهدی علیهم السلام و اگر گویند مرا دانست که ایشان بهتر اند از جمعی از اهل بیت
که در آنوقت که در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیاری از بعد از نفعی یا ایشان نمی بخشند
زیرا که دلالت نمیکند بر تفصیل ایشان بر جمعی که در آنوقت در سن شباب یا طفولیت
بوده اند مانند حضرت امیر و حسن و حسین علیهم السلام و نقل اینست از حدیث که در برابر آن مدعی
العلو و علی بابها وضع کرده اند و الحاق کرده اند که ابوبکر و عمر متفقینا قل از آنکه
شهر سقیف فیه دارد و این حدیث طول دادن سجود بر علی بن ابی طالب در کمال برانگیختن فریب
و منزلت او و مکتب بر آوردن کار که آنحضرت ترک آداب و سن جماعت که در آن تحقیق طلب
نمایند و برای آنکه خواهش و جعل آید و مباحط مبارک بر محمد و هریک از اینها

و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب حضرت بود و در طایفه اهل کوفه کافی داشت آنقدر
 علمای ایشان را در مسائل حاشات و مسائل ظواهر عاجز میکرد که نقل عین او را شیطان الطافی
 نمیکشید و شیعیان او را مؤمن الطایف مینامیدند و هشتم بنی الحکم و هشتم بن سالم
 و محمد بن مسلم و زرار و امثال اینها در فنون علوم و خصوصاً حساب و در علم کلام
 چندین مآخذ کرام بودند که در جمیع السور و الفنا و امثالها علمای مشهور و مخالفان میباشند
 میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلام نیز در فقه علوم و ادیان
 بود تا آنکه هر روز معلومین او را حجتی و حضرت امام رضا صلوات الله علیه در حدیث
 نقلی و در علمایان بود آنقدر علوم و ادیان را از حضرت منتشر شد که گشتایان و مقربان
 این باب جمع گردید و ما سون علی او جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند تا
 حجر آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار با امامت آنحضرت کردند و بدین
 حق را مدتی و حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در سن سه سالگی امام شده
 سال اولی امامت حق و رفت و اکثر شیعیان از اطراف حج آمدند که خدمت آنحضرت
 رسید و اکثر ایشان فضیلتی مشهور بودند در سه روز ایام منی حق هزاران مسئله
 کلامی و فقهی از ایشان پرسیدند و جواب فرمود که همه جواب شد و در مجلسها نمودن با جمعی
 اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کردند و همه لازم شد و در آخر بقضاء و
 امامت او نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیه
 محبوس بودند ایشان در سترین راهی اگر چه مردم که خدمت ایشان میتوانستند
 و احادیث از ایشان نقل کرده وایت شده است اما هر سال از بعضی بیهوده شیعیان را
 میرسانید و جواب آنها نمیدادند و سالیکه ریختند داشتند میشد در ایشان نقل کرده
 و قول ایشان را بر اقوال سایر مردم از فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیکرد
 کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفان یا از ائمه ایشان اخذ کرده اند زیرا که هر
 کسی احدی از ایشان را ندیده بود و گفته اسدی از علمای آن زمانه کرده میباشند و احادیث
 ایشان مابین علوم دیگران و مخصوصاً ایشانست و همه عالم محتاج بایشان بودند

علم و ایشان محتاج با حدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لغت است که از جانب خدا
 و رسول بایشان رسید و حق تعالی ایشان را مخصوص بآن گردانید که مخرج و پناه است
 و این را معجز ایشان گردانید چنانچه معجزه ایشان حضرت رسالت این بود که علوم
 اولین و آخرین و خصوصاً اینها و مرسلین را بدون آنکه در کتاب بخوانند یا از احدی بشنوند
 آورده و آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و همچنان قدرت
 نکرده که قاضی و راجع از ایشان بکند یا فقی و غیبی بایشان نسبت دهد یا آن سحر
 که دشمنان ایشان از خلفا و امارا و خاسدان ایشان در حیطه رتبه ایشان نمینمودند
 و هر که اظهار عدالت ایشان میکرد مقرب خود میکرد و اینند و کسی را که کان ولایت
 و محبت ایشان میفرمود نکرده و در میگردید و معروف میگردید و اینند بکدر مقام قتال و
 استیصال او بر می آمدند زیرا که میدانند که اگر خلق اعتقاد با ما منی که تالی دین
 نبوت نسبت بایشان دارند و اطراف بلاد منتشر کرده اند و دعوی صدور
 و معجزات و عصمت از معاصی و ولایت از برای ایشان میکنند حتی آنکه فاطمینا به
 اعتقاد غریب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان
 میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد لدانی و در حق ایشان نکرده و
 این مراتب را با وفور اعدا و حساد نقاشند اقوال و در حق ایشان بکنند یا نسبت
 معصیتی و خطائی بایشان بدهند یا آنکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است
 که کسی که از یک منزلی و رتبه که در میان مردم در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالار
 غیر او و البته عیبی چند از برای او ثابت میکنند و امری چند در حق او اقبال میکند
 که قدر او را بکنند و او را از رتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات ایشانست
 که حق تعالی دست و زبان دشمنان را قیادت و رتبه ایشان را در میان دوست دشمن
 برتره ظاهر گردانید است که کسی با راهی دشمنی و اعدای حق ایشان ندارد **سیر** آنکه
 جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه
 اتفاق بخورند و در فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مکلفی از اختلاف

و شیعیان ایشان

پادشاه مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و انبیا ایشان اضعاف شیعیان آنها بودند
و قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کدام قونانند
و ما ندانیم که معلوم است کسی نیست برایت ایشان نمیکند و بعضی از مبادات که نسبت
ایشان بحضرت رسول و در تبه ایشان یا نزدیک ترند و ظاهر نیز معلوم و در بعضی
بسیار داشتند در حیوة و موت ایشان مشرک و اعدا را تعظیم قبور ایشان
برای آنها نمیکردند و اگر قبور بعضی از ایشان را فی الجمله تعظیم و رعایت کنی اعتبار
یا نقاب بایشان مثل حضرت معصوم و عید العظیم پس این از جمله معجزات ایشان
که حق تعالی فی قلبها احسان و عباد تعظیم ایشان در حال حیوة و بعد از وفات نموده که
با آنکه دواعی و حجات دنیوی با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور حسب احترام و کرامت
ایشان متعظیم میشدند و از ترک تعظیم و اگر امام ایشان نمیشدند و خلفای جور
بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان میکنند خصوصاً از ائمه حضرت امام حسین
علیه السلام را که متوکل خواست که خلعی قبور آنحضرت و سایر شهدا را تخلف و زیارت کند
که موضع قبر مقدس منطس شود و نتوانست و کاهها که بختم بسته بودند چون
تجار میرسیدند داخل میشدند و گاهی بسیار را گشتند و داخل شدند پس جمیع را فرستاد
که بسبیل و کلک اثر قبر را خراب کنی و از آن یک قبر ظاهر شد که همیشه با خنک و خنک
و مانع شدند سوخته ایشان گفت که ایشان را تیر باران کند و هر که تیر را با ایشان
برگشت و صاحبش را گشت پس فرمود که آب بپاشید و حصارها که چون آب چهار برسد
چهار طرف میزند و داخل حصار شد و جمیع کشته اند که سید فحیمه سایر ائمه پس
جمعی را مقرر کرد که سر را بیاورند و بپاشند و در راه و در راه و بپاشند و خانه ایشان
غارت کنند و از مردم ترک زیارت مکرر و با این مخالفت بر زیارت میرفتند و این
بغیر از آن نیست که حق تعالی خواست که قدم ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجه ایشان را
ظواهری و قطع نظر از معجزات که در مشاهد مظهر ایشان ظاهر میگردد و اکثر
سنوات مخصوصاً از حضرت سید الشهداء از کور روشن شدن و از راههای و غیره

یا فاق که مخالف و مؤلف همه اقرار یا نه دارند و فقیر و بجا را انوار و حقیق القدر
و جلال العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطریق معتبره بسیار متغول که قضا
صدری که از مفسران مشهور عامه است بحضرت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
آمد حضرت فرمود که تو بی فقیر اهل بصره گفت بل فرمود و ای بر تو ای قتاده حق تعالی
خالق افرید است که ایشان را محبتهای خود گردانید است بر خلق خود پس ایشان میخواهند
زمین اند و خانان علم الهی اند بر گرد ایشان را پیش از آنکه خلافت را بیا فریندند
چند بودند از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن
نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش خلفا و فقها و پادشاهان این عباس نشسته
و فلان من ز ایشان مضطرب نشد چنانکه ترند تو مضطرب شد است حضرت فرمود
بعد از آن در کجایی در پیش خانان اباده نشسته که حق تعالی در شان ایشان فرمود است
که بسم الله الرحمن الرحیم آن رفیع و بزرگتر قیما انما ناهلنا یعنی مشکوفاً
الهی که خداوند خود را با من مثل زده در خانه چند فروخته شد که حق تعالی خست
داده و مقدر فرمود که پیوسته رفیع و بلند او از به باشند و مذکور میشود در آنها
نام خدا قسبح و سر برکت خدا را نه از آنها در یاد آمد و پسین مردی که غافل نمیکرد
ایشان را تجار فی و بر فروختنی از یاد خدا و از یاد ادا شدن نماز و اداء زکوة حضرت
فرمود تو اکنون نزد خانها نشسته و ما شایم آن خانان اباده قتاده گفت راست گفتی
مرا خدای تو کرد انداخته سوگند که آن خانها خانز سنک و کلک نیست بلکه خانان اباده و سر
و ادا است و علم و حکمت و اطمینان در روایت معتبر دیگر وارد شده است که در سال
هشتم بن عبدالملک حج رفته بود در مسجد الحرام دیدم که مردم نماز امام محمد باقر علیه السلام
هجوم آورده اند و از اسود برین خود سوال میکنند عکرمه شاگرد این عباس از هشام
پرسید که کیست این که تو را علم از جبین او ساطع است گفت میروم که او را حمل کنم چون
نزدیک حضرت آمد و ایستاد لرزید اعلام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا بن رسول الله
من دهم محاسن و زیادت این عباس نشستم و این حالت مرا حاضر شد حضرت

دوستان و مهابت ایشان را در طاعت

همان جواب را فرمود پس معلوم شد که آن معجزات امام و شواهد امامت آن کس
بخت ایشان را در طاعت و شجاعتی که کند طاعت و کرامات و معجزات و معجزات
ایشان میباید و در جواب این و دنیا بنام ایشان میسر شد ذلک فضل الله یؤتی
مَن یَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ **مقصود هشتم** در اثبات امامت و از همه
و هیبت آنحضرت صلوات الله علیه بر آنکه احادیث خروج مهدی علیه السلام را عام
طریق عامه روایت کرده اند چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود
و ترمذی و ابویوسف و روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق
خداوندی که جامع در دست اوست که نازل شود فرزند من که کما عاقل باشد پس
جلیبا عای صاعی را بشکند و در خاکها را بشکند و در زمین را بشکند یعنی از ایشان
بغیر اسلام چیزی قبول نکند و چند سال بعد از آنکه نازل شود و در هر دو کس قبول
نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چنانچه خواهد بود و در حق که نازل شود در میان شما
فرزند من و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یوسف است طاهر از امت من مقابله بر حق خواهد کرد
و عالم خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود حق خداوندی پس بر این امر ابراهیم خواهد
گفت یا با تو نماز کنیم و خواهد گفت نه شما امیرید و این کس حق است یا اوست یا او و گفت
و لا مست ابوداود و ترمذی و ابویوسف و روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر
از دنیا فانیات باشد که خداوند حق تعالی او را طوبی و نیکو دادند آنکه را انکیر
در آن روز مردی از امت من یا اهل بیت من کدام او موافقی نام من باشد و بگوید که من
از عدالت جهان که بر از ظلم و جور شدن باشد روایت دیگر منصفی شود دنیا تا پادشاه
عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافقی نام من باشد و از ابویوسف و روایت کرده است
که اگر با تو نماز کند یا بگوید که روز خدا او را طوبی دهد تا پادشاه شود مردی از اهل بیت
من که موافقی باشد نام او یا نام من و از سنن ابوداود و ابویوسف و ابویوسف و ابویوسف
حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که اگر از مردی روزی که با تو نماز کند یا بگوید که روز

بر انکیز مردی را از اهل بیت من که بگوید زمین را از عدالت چنانچه بر شده باشد از جور و
ایضا از سنن ابوداود از امام مسلم روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از غریبه
از فرزندان فاطمه است و از ابوداود و ترمذی روایت کرده است که ابویوسف و ابویوسف و ابویوسف
رسول فرمود که مهدی از فرزندان من کشاید پیشانی و کشید پیشانی باشد و زمین را بشکند
از قصد و عدالت چنانچه ملو شود باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و ایشان
روایت کرده اند که ابویوسف گفت که ما میسر سید پیر که بعد از پیغمبر بنا بر عهدنا بهر سید پس نازل
گردد و از آنحضرت فرمود که در امت من مهدی خواهد بود و بیرون خواهد آمد و پنج سال باقیست
سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی پرسید او خواهد آمد و خواهد گفت ای عاقل
پس حضرت آنقدر در دره امش بر رویه که دامنش بر شود و از سنن ترمذی و ابویوسف و ابویوسف
کرده است که حضرت امیر المؤمنین و زید بن علی علیه السلام فرمود که پس از من پس از من
و مهتر قدامت چنانچه حضرت رسول او را ستودند و فرمود و از صلیب و فرمود و از صلیب و فرمود
که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است در خلقت و شبیه با او در خلق و زمین را بشکند
خواهد کرد و حافظ ابویوسف که از محدثان مشهور عالمه است چهل حدیث از صحاح
روایت کرده است که مثل است بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله
ایشان از حدیث ابن حنبل از ابوداود روایت کرده است که گفت رفقه بن خدیج حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را از دنیا مفارقت میکرد حضرت فاطمه علیها السلام نزد سر آنحضرت
نشسته بود و میگریست چون جدای کرد آنحضرت بلند شد حضرت رسول بیجا
نور داشت و گفت ای فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده فاطمه گفت که من میترسم که بعد از تو
اقتت تو مرا خالی بگذارد و روایت حرمت من نکند حضرت فرمود ای صبیحه من مگر
تو میدانی که خداوند مطلع شد بر زمین مطلع شد پس اختیار کرد از آنکه بدو تو را بر او
مسعودی که مانند پسر است خود پس با او بگریه مطلع گردید و بگریه شوهر تو را و و میگرد
نسبی من که تو را با او نکاح کنم ای فاطمه حق تعالی با عطا کرده است هفت مصلحت را که
با جدی پیش از آنکه انداده است و با جدی بعد از آنکه انداده است خاتم پیغمبران و کرامت

ایشان و محبوب ترین خلق صبیحی می توانم و بعضی من بهترین اوصیاست
و محبوب ترین ایشان نبوی خدا و او شوهر من است و شهید ما بهترین شهید است
و محبوب ترین ایشان نبوی خدا و آن حرم من است و شهید ما بهترین شهید است
خدا و او دانه است که بر او از یک کدو است یا سبزه که هرگاه خواهد بود چشم تو بر او
شهرت و از ثبات و وسط این است و الهام و هر توانا که حسن و حسین و ایشان
بهترین جوانان هستند و پدر ایشان یعنی خدا که ملحق فرستاده است به مراتب از
ایشان ای فاطمه عی خدای تو که ملحق و راستی فرستاده است که از حسین هم خواهد
رسیده بود این است و ظاهر خواهد شد در وقتی که کتاب از هر چه و مرج شود و فاش
نظاره کرده و با هم نیست شود و ظاهر شود و در بعضی بر بعضی برتری می کند که
و نمک و یک قطعه غلام بر این احسن خواهد بود از هر فردی که در این کتب که در قلم
صلوات و طهارت با کمال از حق باشند و قیام نمایند در بین خدا تا آخر الزمان
چنانکه من قیام نمودم و بر کعبه من با انظار چنانچه برادر خود شد و فاطمه
اندوهناک می باشد و کوی من که خدای عز و جل رحیم و مهربان است بر تو توان
لیب من از حق که نزد من داری و محبتی که از تو رسیده است و خدا ترا از تو می گوید که
یکی که حبش از هر چیز که است و حبش از هر که که می توانست و رحمت بر مردم
بر صفت و عادل ترین مردم است و قیمت با شوی و بهترین مردم است با حکام
و من از خدای تو که توانی که با کسی باشی از اهل بیت من که من ملحق شود و علی علیه
و بود که فاطمه غلام بعد از حضرت رسول که حضرت را در کعبه خود می کردید
و از آن که هر دو خط حضرت ممدی با حسن و حسین هر دو وقت دادند می دانند
مادر از افضل حضرت امام حسن علی السلام است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر علیه
دختر حضرت امام حسن علی السلام بود و حضرت دیگر روایت کرده است از فضل امام حسین
و از فضل که از محمد بن مشهور و عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری
روایت کرده است و در آخر می گوید که حضرت فرموده است که ممدی این است که

در عقب او غلام خواهد کرد پس نزد دست برده و در حسین علی السلام فرمود که از این بهم
خواهد رسید ممدی این است و ایضا ابو نعیم از ابو حذیفه و ابو امامه با هلی و
کرده است که ممدی رویش مانند ستاره درخشان و بر حجاب راست روی مبارک
خالی سیاهی است و بر روایت عبد الله بن عمر دندانهایش کشاده است و بر روایت عبد
بن عمر بر سرش امیری سیاهی خواهد کرد و بر الای بر سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی
و خلیفه خداست پس در امتنا بیت آید و صاحب کفایت الطالب محمد بن یوسف شافعی
از طایفه اصحاب است که این نوشته است در باب ظهور ممدی علیه السلام و صفات و علامات
و شمول است بر بیست و پنج باب و گفته است من هر روز از هر طرفی شمع روایت کرده ام
کتاب شیخ السنن حسین بن مسعود نقوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است نسخ
قدیمی از آن نزد فقید است که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است و پنج حدیث در آن
دعا و صاف ممدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود در مصابیح
که الحال میان عامه متداول است و پنج حدیث در خروج ممدی روایت کرده است و
بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب ذکر
کرده است و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است در ولادت
حضرت ممدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و از فضل امام حسن عسکری
و اکثر آن احادیث مرفوعه یا معجمه است زیرا که خبر داده اند بر تنبیه علیهم السلام
تا امام دوازدهم و خدای ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو وصیت خواهد
ثانی در آن ترا اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد تا سایر خصوصیات جمیع
این مراتب واقع خواهد شد و کتب که مشتمل اند بر این اخبار معلوم است که سلاطین
انظهور این مراتب مصنف شده است پس این اخبار قطع نظر از تو از چندین جهت
یکبار باید غم می خاند و ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع جمیع کتب با حاد است و باید
جماعت بسیار از ثقات از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم
و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد

وصاحب فصول همه و مطالب الشوال و شواهد النبوه و ابن حلكان و بسیاری
 از مخالفان در کتب خود ولادت حضرت ابا اکرم خصوصیات که شیعہ روایت کرده
 پس چنانکه ولادت ابای اطهار حضرت معلومت و استیفاء و که مخالفان می کنند
 از طول غیبت و خفای ولادت و طول شریف حضرت خایه نمی کنند و اموری که بر
 براهین قاطع ثابت شد باشد بحضرت استیفاء نفی آنها نمی توان نمود چنانکه کفار
 قریش انکار معاد می نمودند بحضرت استیفاء که استخوانهای پوسیده و خاک شده
 کوزه زنده می توان شد باینکه امثال آن در ارم سابقه نبی و واقع شد و در لحاظ
 عامه و خاصه وارد شد است که آنچند نام سابقه واقعه مثل آن ثبات واقع
 میشود از جمله حضرت ابرهیم علیه السلام چون نمرود را خبر داده بودند که شخصی
 در این زمان بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را برهنند و فرود آورده بود که
 مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابرهیم در میان بامدار و مقار که
 حضرت مخفی در غاری متولد شد و مقبره پنهان بود و حضرت موسی علیه السلام چون
 میخان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون
 باشد حکم کردند که بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد
 چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گرفت سالتا در حوالی مصر بود و فرعون
 با آن سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام
 نیز و زفا صلوات و یوسف پادشاه بود و یعقوب و یوسف و چون حقیقت این است ثواب
 او را عظیم کند سالتا بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چرا استیفاء دارد که
 خفای وجود نبوده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله صلوات الله علیه و آله و آله
 که امام در این عالم ظاهر خواهد شد و ابرار از عدالت خواهد کرد و خطای هر دو
 ظلم را بر طرف خواهد کرد و شیعہ پیوسته انتظار وجود و ظهور او می کنند و ایشان سعی در
 اطاعت او می نمایند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلی الله علیه و آله و آله
 می فرمایند و می گویند که پیوسته در حال ولادت آن سرور میگردانند و در مقام

آن که هر بودند حق اظهار قدرت کامله خود نموده حل مادی حضرت را مبطور کرده اند
 او را بحفظ و حمایت خود از شرط المان دور کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار را مبطور
 ساخته بود و مولیان و مخالفان با قار و اخبار کالشمس راجعه التهار ظاهر و هر یک از
 یا شد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی که از اسماء ایشان معروف است و ولادت با سعادت
 حضرت مطلع شدند مانند حکیم خاتون و قابله که در سن بی هجده سالگی ایشان بود و بعد از آنکه
 تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جماعت بسیار حضرت را حضرت رسیدند و
 معجزاتی که در وقت ولادت حضرت و زنجس خاتون مادر حضرت ظاهر شد زیاده از حد
 و عدد و احصاء و در کتاب عیار الانوار و جلال العیون و رسائل دیگر ابرار نموده ام و شهر
 در تاریخ ولادت حضرت افت که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و جمعی دویست
 پنجاه و شش گفته اند و جمعی دویست و پنجاه گفته اند و بنا بر مشهور میان عامه و خاصه و
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال دویست و شصت بوده پس حق شریف حضرت
 در وقت امامت بنا بر قول اول سال بود و بنا بر قول دوم چهار سال و بنا بر قول
 سیم دو سال و مع ذلك انچه از غریب حالات از حضرت ظهور می آمد و حضرت را
 در غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری حضرت جمعی از سفرا و ثواب
 داشت که مردم عراض با ایشان میدادند و مسایل می پرسیدند و جواب بحضرت شریف حضرت
 بیرون می آمد و خمس و نذر ها که میروند ایشان می گرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند
 و حضرت میفرمود که بنادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر هر ساله موظف بودند
 و بر دست و زبان صغری معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم یقین میدادند که ایشان از
 جانب حضرت منسوبند چنانچه مقدار را می گفتند و نام کسی را که مال را فرستاده میفرستاد
 و انچه ایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال ایشان
 میفرمودند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می آمد و در غیبت
 صغری جماعت بسیار از غیر سقا بخدمت حضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریباً هفتاد
 و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه را ایشان می شناختند

و با ایشان در حج میگردید چنانکه فرمودند اولاً ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت
امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیه بر عدالت و امانت او فرموده بود
و پیش ایشان کشته بودند که آنرا میگویند حق است و از جانب ایشان میگویند بعد از آنکه او بر حجت
خدا رفیع از جانب حضرت عثمان قائم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری پس
پدرش از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و حضرت صاحب الامر بعد از وفات عثمان مجدداً
نوشتند که انا لله وانا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شدیم باین قبضای او
پس بتو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پستلین پس خدا رحمت کند او را و مطلق
گردد از دلو و بوالی و غیره که پوسنه اهلش نمیکند بود در امانت و سعی کند بود در آنچه
موجب قرب او بود پس وی خدا و بسوی ائمه هدی حق تعالی را و بی او را منور گرداند و لغزشها
او را باین مرتبه و حق تعالی تو را عظیم کرد اند و صبر کنونی که اوست و بنای تصفیت او را
هر چه رسیده است و معاف است او تو و ما را هر چه نیز بوحث انگذد است پس خدا او را
شاد گرداند در بازگشت او با خیرت و از جمله کمال سعادت او است که حق تعالی او را فرزند
مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قائم او باشد با ما و در جمیع کند
بر او و میگویم الحمد لله که نفوس را حق تعالی بیکان تو و آنچه خدا در تو و تو مقرر کرد اینها
خدا را باین یاری کند و تقوی کند و امانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر تو باشد
و چندین توفیق و فیض از ما جبر مقدس مشفق بر سعادت او باری شیعیان برده آمد و
الجمیع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شدند و پیوسته در امور و در حج میگردید و معجزات
از او ظاهر میشد و کتبها در رفقه تصنیف کرد مشفق بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری
و حضرت صاحب الامر علیه السلام و از پدر خود شنیده بود و این باب ویر از او روایت
کرده است که گفت بخدا سوگند که حضرت صاحب الامر علیه السلام هر سال در موسم حج در مکه و
مشاعر حاضر میشد و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بیند و میشناسد و از
او پرسید که تو صاحب الامر را دیدی گفت بل و این نزدیکی دیدم که هر دو کعبه را در پیش
در سجده و گفت خدا و تو این انتقام بکش از دشمنان خود و این باب ویر و شیخ طوسی

و دیگران رجاء الله علیه هم روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدا
محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم و دیدم که گفته در پیش خود کناشته و نقاشی با ایشانند کنا
قرانی بر آن نقش میکنند و اسماء ائمه علیهم السلام را بر حواشی آن نقش میکنند و میگویند اینجاست
جهت گفت این برای قبر خود می سازم که بر وی آن را دفن کند یا در پشت من در قبر بگذارد
که ما بر آن تکیه بکنیم و قبر خود را کنه ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و بکبر و قرآن و انجا
مخفی آن و بیرون می آیم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال بشود من از دنیا حلت
خواهم کرد و بنا بر این تخم در آن قبر می دفن خواهم شد و چون از خود است او بر و نامم آن روز
مخصوص با من شدم و پیوسته و نظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سال که گفتند
بر حمت خدا و اصل شد و در همان قبر دفن شد و این خبر را مکتوبم دختر او و دیگران بن
بهمن خود روایت کرده اند و روایت کرده اند که در سال سیصد و بیست و پنج او بر حمت او بر دی باطل
و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر علیه السلام را که با ابوالقاسم حسین بن روح گفت
مقام کند و جعفر بن احمد بن میل نهایت اختصاص محمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت
با وی میفرمود و اکثر مردم را کائنات بود که او را بنای خود خواهد که جعفر گفت که در وقت احتضار
محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگویم و سؤالات میگویم و حسین بن روح
نزد او ایستاده بود پس محمد بن حسین شد و گفت حضرت بن فرموده است که حسین را
و صبی خود کن و او را بنای بگردانم پس من خواستم دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجا
خود نشاندیم و خود رفتم بنزدیک پای او نشستم و بعد از آن جعفر و محمد بن حسین
میبود و بخدا وفات او قیام می نمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون
نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهم گفت که اگر مرا بگذرد یا بگذرد از این
و سفارت با ابوالقاسم بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام مامور
شده ام که او را بنای کم بعد از من در امور خود با و رجوع کنید پس جمیع شیعه را و رجوع
میکردند و زیاده از بیت و کمال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بخود
تقیه میکرد که اکثر سنیان او را از خود میدانستند و نهایت محبت با او داشتند تا آنکه در

شعبان سال سیصد و بیست و شش و با ظهور هشت ارغال نمود و با حضرت صاحب علیه السلام
شیخ حلیل علی بن محمد حریز و صوفی و قاضی مقام خود که ازین دو سفارت و نیابت با و متعلق
شد و سه سال از نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه رحلت حق
و اصل کرده و این سال شانزدهم بود که از علی او محمد بن شیعه و این سال به عالم بقا
ارغال نمود و پندای غیبت کرد و آثار انبیا ظاهر منقطع گردید و غفله الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی و در نیمه محمد بن محمد بن باور رضی الله عنهما در این سال به عالم بقا
ارغال نمودند و احمد بن ابیهم گفت است که ما با شیخ شیعه و فقیه غیبت علی بن محمد بن
چون حاضر شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن باور قوی را که در این ساعت
برجت الهی و اصل شد پس شیخ فارغ از روزگار نشد بعد از آن به غفله روزی چهار روز
خبر سید علی رحمانه در همان روز و همان ساعت برجت خدا رفت و بود و حسین بن
علی بن باور این خبر را به این نحو روایت کرده است و این باور و شیخ طوسی و دیگران روایت
کرده اند از حسن احمد که گفت ما در بغداد بودیم که در سالی که سمری برجت الهی و اصل
شد چند روز قبل از وفات حضرت او رفتم پس فرمایان حضرت صاحب علیه السلام و فرمود
که مضمونش این بود بنیم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم کرد ای احمد
برادران تو را بر مصیبت تو قاشی و فتنه بگریز و دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن
کارهای خود را و کسی با وصی و قاضی مقام خود مگر آن بعد از وفات خود که غیبت تمام
واقع شد و بعد از این ظاهر غیبت از برای احدی مگر بعد از آن حق تعالی و این ظاهر شد
بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دهات کین شود و زمین
مملو شود از ستم و جور و بعد از آن جمعی از شیعیان دعوی شاهان خواهند کرد و هر که
دعوی کند که مرادین است پیش از خروج سقیانی و صدای اسماء او در و غفر و او را که
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت ما همه فتنه این فرمایان تو بشو
و ازین راه و این آمدیم چون روز ششم شد غیبت او رفتیم او را در حال احتضار
باختیم کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمی هست که

ان بعل و اهل اند تعیین غیبت کردی این را گفت و بعد از ارجاع ارغال نمود
بسیار از غفلات روایت کرده اند که در غیبت کردی انحضرت را دیده اند و در آن وقت نشاند
و بعد از مفارقت شناخته اند پس میگویند که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کند که
در آن وقت دیده اند و شناخته اند و دعوی میکنند که دعوی می شاهد دعوی می یابند
و سفارت کنند و دعوی میکنند و اما معراجی که نزد دست و زبان سفر جاری شده نبوده
از آن است که این رساله که گنجایش که آنها داشتند باشد و شیخ این باور گفته است که خبر او را
ابوعلی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوره سینه شش طلا بمن داد که در بغداد
این روح بدیدم در راه یک شش که شد من یک شمش بوزن آن خریدم و بنا آنها ختم کردم
و نیز دحین بروم چون آنها را کشیدم از میان آنها اشاره کردند که من شش که خریدم
و گفت بردار آن ششی را که عوض کرده خریدم زیرا که کشیدم بار سید و دست دراز کرد
و شمش کشید و را بمن نمود و شناختم و ابوعلی گفت من زینب را در بغداد دیدم که سینه
وکیل انحضرت صاحب کتیک یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد آن زن آمد
ترد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده است از
میان دجله تا بگو چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت
و برگشت بنزد حسین چون داخل شد حسین بن آدم خود گفت حق را بیا و چون خادم
حق را آورد حسین گفت این حق را بگو که آورده بودی در دجله انداختی و در این حق
یکجفت دست بر پنج طلاست و حلقه بزرگی که در آن دانه منصوب و در حلقه کوچک که
دا ز دارد و دو انگشت که یکی تکینش عقیق است و دیگری خیره پس حق را کشید و
گفت پس در آن حق بود چون زن آن حالت را مشاهده کرد و می بیند و جمع دیگران سفل
بودند فقیران چهار نفر که بعضی از شیعیان با ایشان رجوع میکردند مانند حکیم خاقان
عبد حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شام محمد بن ابیهم بن هریر
و قاسم بن الهلا که مدتها با بنیاشد بود و هفت روز پیش از وفات با عجم انحضرت صاحب
بینا شد و حضرت خبر وفات او را با و نوشت و گفتن از برای او فرستاد در آن بخارا

و جمعی دیگر بودند که بعضی خود را در انجمن حضرت می رسیدند و بعضی بی واسطه
از بعضی باب بودند و کلیتی و شیخ طوسی و شیخ طریقی و حجازی علیه السلام روایت کرده اند از آنکه
که حضرت صاحب علیه السلام را طلب بسیار کردم و منال جزلی صرف کردم و باین سعادت فایز
نگردیدم تا آنکه خدمت محترم حقان عمری که از خواب انحضرت بود و رفته و مدتی خدمت
کردم تا آنکه در وقت انقاس کردم که مرا خدمت انحضرت رسانید اما اگر در چون نفعی بسیار
کردم گفت فردا اول روز بیایم چون فردا در رفتم دیدم که او بیاید و چون خوش روی خوشی
با او همراه است بویشت تجار و متاعی در استین خود دارد پس عمری را اشاره کرد بیوی آن
جوان که او است آنکه میخانی من بخدمت او رفتم و آخر خواستم سؤال کردم و جواب فرمود
پس در سخنان بسیار که معرفت شود و اختتامی یاد داشتیم خواست داخل خانه شود و
گفت که سؤالی دارم بکن که در کمال انحراف بود و چون رفتم سؤال کنم کوش نداد و داخل خانه
شد و فرمود معلوم است کسی که نماز و غیره را تا آخر که تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود
و معلوم است کسی که غایت علم را تا آخر که تا آنکه ستاره ها بر طرف شود یعنی از احوال فضیلت
تا آخر که در قطب آمد و کلیتی و دیگران رعایت کرده اند از روی اهل علم که گفت
باری فی محرفتم و در موقف حرمان نشسته بودی و حوائج تو نیست ماند بود و از این و
پوشیده بود که گفت که در آن راه صد و پنجاه سال می رانیدی و فعل زود می دیدی و داشت و آخر
سفر بر اظاهر نبود پس سأل از ما سؤال کرد و او را در کردیم نزد پلان آن جوان رفت و از او سؤال
کرد جوان از زمین چیزی برداشت و با او داده سایل او را دعای پندار که جوان برخواست و از ما
فایز شد و سایل رفتم و از او پرسیدیم که آن جوان چیز بود که بی واد که انقدر او را دعا کردی
بما نمودست که بر خطای ما انداختند و دعا نمودند چون وزن کرد بر بخت متعال بود بر حق
گفتم که امام ما و مولای ما از ما بود و ما غدا قسمت زیرا که با عجز از آن سکر و طلا شد
پس رفتم و در جمع عرفات کردم و او را با ما رفتم پرسیدیم از جماعتی که در و سواد بود و دعا اهل
مکه و مدینه که این مرگ بود گفتند که عیال علوی که هر سال پیاده می آید و قطب و ندی
حوائج از حسن سترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان

ناصر الدوله بودم در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام و غیبت انحضرت مذکور شد
استهزا می کردم و در این سخنان در آنجا اعموی من حسین داخل شد و من باز هم را می گفتم
گفت ای فرزندان من نیز اعتقاد تو را داشتم در این باب تا وقتی که حکومت قم را بدادند و وقتی
که اهل قمر خلیفه عاصی شده بودند و هر جا که میرفت او را می گشتند و اطاعت نمی کردند پس
لشکری بمن دادند و بوی قم فرستادند چون بنا حیر طرز رسیدم بشکار رفتم شکار را از
پیش من بدر رفت از پی او رفتم تا به نهری رسیدم و در میان نهر روان شدم و هر چند این فتم
و ساعتی بیشتر می شد و با خیال سواری پیدا شد بر اسب اشهی سوار و عامه خرسیر
سراشت و بغیر چشمها این در زیران نمی نمود و دو موش سرخ در پا داشت بمن گفت ای
و مرا امر نکند و بکنیت یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا بردگتم چه می خواهی گفت چلا
عیب می کنی و سبک می شماری ناحیه ما را و چراغ خس مالت را با صاحب و نواب ما می کشی
و من مرد صاحب و قار خجانی بودم که از چیزی نمی رسیدم از سخن او بجز زبدم و ترسیدم
و گفتم می کنی ای سید من انچه فرمودند گفت هرگاه برسی یا موضوعی که مستحق آن کردی
یا سانی بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی انچه خمس آنرا مستحق
برسان گفتم شنیدم و اطاعت کردم پس گفت برو بان شد و صلاح و عیان اسب خود را گرداید
و روانه شود از نظر من غایب گردید و ندانستم که بجا رفت و از جانب است و چپ او را
لبینا طلب کردیم و تا فتم ترس و رعب من زیاده شد و بر کشتن بسوی عسکر خود و این
حکایت را نقل کردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و کان داشتم که
با ایشان عمارت خود را که اهل قمر بسوی من میروند آمدند و گفتند که در کمال فقر و
و بسوی ما می آید و او محاربه می کرد و چون توان مایه و بسوی ما آمدن میان ما و تو
مخالفتی نیست داخل شهر شو بهر نحو که می خواهی بکن مدتی در قم ماندیم و اموال بسیار
را از آنچه توقیع داشتیم جمع کردم پس ابراهیم خلیفه بر من و کثرت اموال من حسیه کردند
و مدتی من نزد خلیفه بودم تا آنکه امر را کرد و بر کشتن بسوی بغداد و اهل آنجا از خلیفه
رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من می آمدند در آنجا محترم خان عمر

و دستهای قوی و ذاتهای عجیب و بر حد است و پیش خالی بود و کمالی بر سر
داشت آمد و بران بدید و کوار خود داشت حضرت فرمود ایست امام شما این را
گوید که برخواست حضرت فرمود ای فرقی که ای بر و تا وقت معلوم که خلا برای تو مقدر
شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجر شد پس حضرت فرمود ای یحیی بن زکریا
که یک در این حجر هست داخل شدم و یک دریم هم که با شما بود و ایضا چند حجج از محمد
معاویه و محمد بن طلحه و عمر بن خطاب و غیره است که همگی گفتند که حضرت امام حسن علیه السلام
خود حضرت را در حجر نشان داد و ما باینکه حضرت بودی و چهل نفر بودند و گفت
ایست امام شما بعد از من اطاعت او کنید و بر آنکه مشهور است که حضرت
در این خود و بعد از این روز دیگر او را نخواهد دید پس آنحضرت بیرون آمدیم
و بعد از آنکه در روز حضرت عسکری علیه السلام او را ملاقات نمود و ایشان روایت کرده
از محمد بن صالح فزری که چون جعفر کذاب مناره کردید پس بر آن برادر خود امام حسن
حضرت صاحب الامر را که ظاهر شده گفت او جعفر را منتر حق جعفر من مشی
جعفر پاک و محمد بن حضرت خباب که بعد از آن جعفر نفس سوار کرد و از آن
حضرت یافت تا آنکه جعفر ملاری جعفر و حضرت امام حسن رحمت خدا و اصل شد
و وصیت کرده بود که او را در آن خانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمده
مانع شد و گفت اینجا خانه من است او را دفن نمکنید و اینجا حضرت ظاهر شد و فرمود ای
ایماندارت و خاب شد و دیگران را ندیدند و شیخ طوسی علیه السلام از اسمعیل بن
نوحی روایت کرده است که او را از حضرت صاحب الامر علیه السلام سواره واقع شد و سال
دو بیت و پنجاه و شش و یکت او ابو القاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول صلی الله علیه
که اسم او اسم منست و یکت او یکت منست و القیاس و هدایت و اوست حج و منظر و صاحب
الزمانه اسمعیل که من رفتم بخیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در مدینه و آنرا برین
بغال قدرار شد و از نو و نزد او نشستم در آنجا عقید و خادم خود را گفت که اب مسطی که
برای من بجایانده این را حضرت صاحب قلع را آورد و دستا حضرت را در چون خواست

بیاض آمد دست مبارکش را برید و قلع بدیدند ایشان خود را بر قلع و از دست گذارند
و عقید را گفت داخل اینجا نشو و گوید که در مسجد است بنزد من بیای و عقید گفت چون
داخل شدم دیدم که در مسجد است و انکشتنهای بسیار را بر لبوی آسمان بلند کرده است
چون سلام کردم همان را سبک کرد و جواب سلام گفت و از زبان فارغ شد گفتم سید من
امر میگوید که بنزد او بیایید پس مادر حضرت اندو و سبقت را گرفت و لبوی حضرت آمد
چون داخل شد بر پدر بزرگوارش سلام کرد و آن طفل بزرگوار نکش و دشان بود و موها
چیده بود و دندانها پیش کشاده بود چون نظر او بر حضرت افتاد گریه و گفت ای سید اهل
جنت خود آب و این بر من بسوی برنده کار خود میرودم آن طفل قلع آب را بر داشت و
لبهای خود را بر عای حرکت داد و آب را باید بر بزرگوار خود داد چون آب را بر آب سید فرمود
مرا بر لبی غار نهادند که اندک پس دستمالی بر دامن حضرت انداختند و حضرت صاحب الامر
وضو داد و بگریه سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس حضرت صاحب الامر گفت ای فرزندان من
صاحب الزمان و توفیق میدهی و تو حجت خدای در زمین و توفیق میدهی و وصی منی و از من
متولد شد و توفیق محمد پس حسن و توفیق زید حضرت رسولی و تو خاله اما من ظاهر و با کینه
و رسول خدا است و نه تو است و ایام و یکت تو را بیان کرد و این عهدیت این پدر و
پدران من که من رسیدم است و در اشاعت آنحضرت بر ارض جنت انتقال نمود و محمد بن
عقوان بن روی روایت کرده است که چون آقای صاحب الامر متولد شد حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام پدر او را طلبید و فرمود که ده هزار طل که قریب هزار من باشد آن در هزار
طل که است و بعد از یکت بر بنی هاشم و غیر ایشان و کوفتند بسیاری برای عقید بکشد
و قسیم و سواره کنیزان حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت صاحب الامر
بود و آنوقت و انکشتن شهادت را بر لبوی آسمان بلند کرد و عطف کرد و گفت الحمد لله
رب العالمین و سلم الله علی محمد و آله و فرمود که آن که در عظامان که حجت خدا بر طرف
خواهد شد اگر ما را رخصت گفتن بدهد خدا شک نخواهد ماند و ایضا قسیم روایت کرده
که یکت بعد از آنکه آنحضرت بخیرت او رفتم و عطف کردم گفت بر همت الله می باشد

و اینکه خواهم مردم دست بردارند بزارای پیروی رسول خدا ازین نوای که میل دارند حق
و حضرت مسیح و مردم علیها السلام از حق شنود کردند و حضرت امام حسن عسکری علیه
السلام بفرموده خداوند تعالی که لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد
این دو کلمه طیبه طه را فرمود حضرت سیدنا القاسم را پس خورشید تابان در روزی
و فرمود اکنون منظر فرزندم باشد که من او را از این دنیا بفرستم پس چون بیدار شدم و آن
طیبه را بر زبان میراندم و نظاره مقامات کرامی را بفرستم پس چون بیدار شدم و آن
رقم خود را دیدم حال آنکه طبع طالع کرده بودم که من بعد از آنکه در این شهر بمیرم
کردارند و جلال مقامات را از خود بر این جهان بفرستد و فرمود که بنده تو بودم
برای آنکه مشرب بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم بود تا آن زمان که حق نشا
ماورای اقطار بیکدیگر رساند و این جهان را بوجای آن که اندیش از آن شب تا حال یکشب
نگزشته است کرد و همچنان مرا بشربت وصال خود و وفایا بد بشیرین مسلمان گفت که بجز
در میان اسیران افغانی گفت و از خبر این حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شرف انبیا
که فلان روز رجعت لشکری بخت مسلمانان خواهد فرستاد پس خود را تعقیب ایشان خوا
رفت تا خود را در میان کنیزان و خدمتکاران ببیند و آن بهیشتی که تورات است و از پی خود
خویش را نشو و از قتلان راه رود و چنان که در مملکت لشکر مسلمانیان بجای خود نماند و
اسیر کرد و از کارهای آن بود که در آنجا حال کسی بفرستد تا او را فرستد که من دست
روم و مردم پیر که من در غنیمت بخت او افغانم از نام من سوال کرد که من زنجیر نام دارم
گفت این نام کنیزانست بشیر گفت این عجم است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را باین حد
گفتی از بسیاری محبتی که بخدمت نسبت بمن داشت و میخواست که طایفه را در حق او احسن
بدار و زن من را که زبان عربی و فرنگی هر دو میداند مقرر کرد و هر یک در هر یک
و لغت عربی را بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چه چیز را
روم و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رساندم حضرت بیکسری خطاب فرمود که چگونه
حق سبحان و تعالی تو خود را در این اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف دین تواری می بیند

و اهل بیت او علیهم السلام را او گفت که چگونه و وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که
تو بفرستی بدانی از من پس حضرت فرمود که بشیر هر روز اگر ای و ام کدام یک بهتر است نزد تو ای که
در هزار اشرفیت بدهم یا ترا بشافری بدهم بشرف ای گفت بلکه بشارت بشیر را میبخش
و مال میبخش هر حضرت فرمود که بشارت باد تو بفرستی که پادشاه مشرق و مغرب علم شود
و زمین را بر از عدل و داد کند بعد از آنکه بر از ظلم و جور شدن باشد گفت این فرزند آنکی
بعل خواهد آمد فرمود که آن کسی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را برای او خوا
کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او تو را بفرستی که ما آوردت گفت بفرستی بدو
امام حسن علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت مگر از آن شی که بدست بهترین را
مسلمان شده ام شی که گذشت است که او بدیده من نیاید پس حضرت کافی را خادم را طلبید
و فرمود که برو و حکیمه خانم را طلب کن چون حکیمه را بفرستد حضرت فرمود که این را بکنیز
که میکشتم حکیمه خانم را و در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که
ای دختر رسول خدا بیا و از این خانه خود و واجبات و سقیها را با و بیا موز که او را حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام و مادر حضرت صاحب الزمان علیهما السلام و مشایخ
عظام ذوی الاحترام محمد بن یحیی کلینی و محمد بن یاقوب قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید
مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان ببندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خانم
اندیشه ها کرد و زی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بانه من شریف آوردم و نگاه تنگ
بر حسن خانم کرد و بدین معنی فرمود که گوشه را خواهرش او باشد بخدمت شما او را بفرست
فرمود که ای عمار این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحان و تعالی را فرستد
بندگاری بیرون آورد که او را پادشاهت کند بعد از آنکه بر از جور و ستم بوده باشد
گفتم که پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوار بخدمت طلب در این باب حکیمه
گوید که جامه های خود را بپوشیدم و بخانه برادرم حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام
کردم و قسم به آنکه من بخنجر بکشم حضرت از باب اجازت فرمود و گفت او حکیمه جوان
بهرت برای من فرستد گفتم ای سید من از برای همین خطاب بخدمت تو آمدم که در این راه

رخصت بگیرم فرمود که ای نزد تو از صاحب بگو که تو را در چنین امری
 توانی شریک گرداند و بهره عظیم از خبر و سعادت بگو که است و ما این که تو را واسطه این
 امری گرداند حکیم گفت بروی بگذار خود بر گشتم و ز فایده آن معدن قوت و عفاف را در
 خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعدا که با آن بهره منظری از خود بشید است
 بگو و الله مظهر مردم و بعد از چند روز آن آثار طلع امامت در مغرب عالم برافروخت
 نمود و ماهیج خلافت امام حسن عسکری علیه السلام در امانت یافتن او گردید و من پیش
 بجایست مقرر بزمان بدید و بخدمت آن امام العسکری رسیدم پس روزی نزد جن خانقون آمد
 و گفت ای خانقون من پادرازی که کفش از پایت بریدن کنم و بیاتون و ستند من دیگر
 نکند از کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من تو را خدمت میکنم و دست بردی
 خود میبهر چون حضرت امام علیه السلام این سخن را شنید گفت خدا تو را جزای بیکو دهد ای
 چه نیرو در خدمت اشخص نشستم تا وقت غروب افتاب پس صد ازم بکنم خود که بیاور
 جامهای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عسکری نزد ما باش که در این شب متولد میشو
 طری که نامی بر خدای حق تعالی باور زدن بیکو داند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه
 مرده باشد و بسوی کفر و ضلالت گفتم از کف من میرسد ای سید من از فرزند تو من در زیر
 هیچ اثری نیام فرمود که از نزد جن بام میرسد از کف من پس بر جستم و شک و پشت
 نزد جن اما ملاحظه کردم هیچ کس از اثری نیافتم پس بر گشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود
 و گفت چون صبح میشود اثری را و ظاهر خواهد شد و مثل او مثل ما در موسی است
 که گاه حکام و اذن هر تقوی را و ظاهر نشد و احدا را مطلع نگردید زیرا که فرعون شک
 زدن حامله را میسکافت برای طلب موسی و حال این فرزند جن در این امر شبیه است بحال
 موسی و در خدمت دیگران است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبر در شکم نباشد
 در پهلوی باشد و در حریم من نمی آید بلکه از آن فرزند ما می آید که ما را حق تعالی
 و جبرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانید است حکیم گفت که بفرمود من رفتم و این
 احوال را با و گفتم گفت ای خانقون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم و پیش رو را نگاهندم

صاحب

و افطار کردم و نزد جن رسید و در هر ساعت از او خبر میکردم و او بحال خود خفته
 بود در هر ساعت خبر تو را می داد و می شد و در این شب پیش از شبهای دیگر بخار تجمد بر خواستم
 و غار شب را کردم و چون نیاز تو رسید نزد جن از خواب جیت و وضو ساخت و غار شب را
 آورد چون نظر کردم صبح کا ز طلوع کرده بود نزدیک شد که دردم شکم بدید و باز و عدت که
 حضرت فرموده بود ناکاه حضرت امام حسن علیه السلام از حجر خود صد ازد که شک میکرد و قفس
 نزدیک شد است در این حال در نزد جن اضطراری مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی را
 خواندم حضرت او را داد و اندک سورت انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس ناو پرسیدم که
 چه حال داری گفت ظاهر شد آنچه مولا می فرموده پس چون من شروع بخواندن سورت انزلناه
 فی لیلة القدر نموده شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد و بر من سلام میکرد و من می شنیدم
 پس حضرت صد ازد که قفس من از قدرت الهی کف می نمودند آن ماران حکمت که با یکدیگر داند
 و ماران در نزد جن تحت خود ساختار است در زمین پس چون کلام حضرت امام تمام شد جن از
 دیدن من غایب گشت و پاره میان من و او حایل گردید پس دیدم بسوی حضرت امام حسن علیه السلام
 فریاد و گمان حضرت فرمود که بر کرد ای عسکری او را بجای خود بگذار و بدین بگشتم پرده کشید
 شد و در نزد جن نوری مشاهده کردم که در یک مراحیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلام را دید
 که روی بقبله سجده افتاده بر انوارها و انگشتان بسیار بسوی آسمان بلند کرده و میگوید
 اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان ابا عبد المؤمنین پس بیک استامان را
 شمر تا بنویس و پس بدین فرمود اللهم انی ارجو فی عیدی و عیدی و انی ارجو فی عیدی و عیدی و انی ارجو فی عیدی و عیدی
 الا انی ارجو فی عیدی و عیدی و انی ارجو فی عیدی و عیدی و انی ارجو فی عیدی و عیدی و انی ارجو فی عیدی و عیدی
 تمام کن و انتقام مرا از دشمنان من بکن و ثابت گردان هر کس زمین را از عدل و داد بسبب من
 پس حضرت امام حسن علیه السلام را و از داد ای عسکری فرزند مرا در بر کرد و بسوی من پیام آورد چون بر گشتم
 او ایستاد که در عفاف و پاکیزگی و پاکیزه یافتن و در راه راستش نشسته بود که کساء الهی و رخت
 الباطل ان الباطل کان زهوا فابقی حق امده باطل مضحل شد و محو گردید و حق که باطل را
 نیست و ثابت و باقی دارد پس حکیم گفت که چون آن فرزند خداوند را نزدیک دیدم بر یک حال بود

امام حسن علیه السلام در سیدم که کولای من گماشت فرمود که سپهرم او را یکی که از اموال تو را و او را
و اولاد بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم رفت کولای من دیدم بر سر کوه و در
کولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من بچندید و تبسم میفرمود پس حضرت
آواز داد و گفت که فرزند مرا بیا و چون نزد من رسید دستش را بر دوش نهاد و گفت که ای پسر من
که سخن بگو و فرزند حضرت صاحب علیه السلام را در این مافرو و در مسلمات بر حضرت ابراهیم
پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آنکه گفت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن را
فرمود که بگو ای فرزند از این سخن بجز آنکه در کتاب غیر این فرستاده است پس ابتدا کرد و گفت
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن که بسم الله و صلوات الله
و توفیق حق فرمود و داد و آنجمله ای و قرآن سوره محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را
هم در آن روز در پیش من خواند و آنرا که در پیش امام حسن سکوی و شکر فرمود و بگوید حق تعالی
مهدی این است و این خطا فرمود و دو مالت فرستاد که او را صدای درهای عرش برساند پس
حق تعالی باو خطاب نمود که چرا ای پسر من ترا خلق کرده ام برای یاری من خود و اطاعت
امر شریعت خود و توفیق هدایت یافته بندگان من خیر بدارت مقدم خود بخویشی که اطاعت تو را
میدهم و بنا فرمای تو رعایت میکنم مردم را و شفاعت و هدایت تو بکنایه و از مردم و مخالفان
ایشان از اطاعت میکنم ای دو مالت بگو که ای پسر من و ای پسر من و از زبان من او را سلام رسانید
و بگو که او را پناه و حفظ و حمایت عفت او را از شر دشمنان مراست و محافظت و نگاه
ناهی که گوی که او را ظاهر کردیم و حق با او و برای او و ما با او و سر بگویند سلام و در حق
برای من و خاندان من باشد و پس از آنکه شیعیان در حال حیات حضرت سکری و بعد از وفات حضرت
سکری علیه السلام حضرت را در یک اند و معجزات او را حضرت مشاهده نموده اند از آنجمله شجره
محمد بن باقر فی صحابه علیه روایت کرده از ابوالاحسان که گفت من حدیث حضرت امام حسن را
سکری و نامهای آنحضرت را بشنیده ام و میگویم که در آن روزی جاری که در آن روزی عالم بقا الحال
در طلبیدند و نام حضرت را شنیدند و بعد از آن فرمودند که بعد از آن روزی از آن اهل عالم را
شد و صدای شیعیان از آنجا که من خواهم شنیدم و مراد از آن وقت غسل و دعا و ابوالاحسان گفت و

سید هر که را این واقعه را بگوید روی دهد امر امامت با کثرت فرمود که هر که جواب نامهای مرا
از تو طلب کند او امامت بعد از من بگفت و دیگر علامتی بفرمای گفت هر که بر من نماز کند او امام
منست گفت و دیگر بفرمای فرمود که بگوید و در میان چیز است او امام شهادت مهتاب حضرت
مانع شد که بر همه کلام همان پس بیرون آمدم و نامهای را اهل مدائن رسانیدم و جوابها گرفته
برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز یا تو دهم داخل ماره شدم و صدای خود و شب از منزل آمد
امام منصور مطهر بپایند شد بود و چون بدیدم که امام جعفر که اب دادیدم که بر در خانه نشسته
و شیعیان بر کرده او را اند اند و او را تقریر یوفات برادر و تنبیه بر امامت خود میگویند پس
من در خاطر خود گفتم که اگر این امامت پس امامت نوح دیگر شد است این فاسق که اهل
امامت دارند زیرا که پیش از او امیر شایسته خاتم کس را بر میخورد و قار میبایست و طنبور میبایست
هر پیش رفت و تعزیت و تنبیه گفتم و هیچ سوال از من نکرد و در حال عقیده بماند و بیرون
و بجهت خطای که ای سید برادرت را گفت کرده ام بیا و بر او غار کن جعفر خواست و
شیعیان ناوار همراشدند و چون بعضی خانه رسیدیم دیدم که حضرت امام حسن سکری را
کن کرده اند و بر وی نقش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که برادر اطهر خود نماز کند
چون خواست که تکبیر بگوید طفل گندم کون پیچید سوی کشاد و دندان مانند باره ماه شب
بیرون آمد و امام جعفر را کشید و گفت ای عمو من بایست که من سزاوارترم بخانه پدر خود و از
تو بر جعفر عقب ایستاد و در تکبیر تغییر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد
و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی علیه السلام دفن کرد و نمود و توجه من شد و گفت ای
بصری بد جواب نامهای را که بایست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم و نشان از آنها
که حضرت امام حسن علیه السلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت ماند است و بیرون آمدم
حاجز و شایع جعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که بیرون طفل جعفر
گفت که والله که من هرگز او را ندیده بودم و عیاش خاتم پس در آن حال جامع از اهل قلم آمدند و
سوال کردند از احوال حضرت امام حسن علیه السلام چون دانستند که وفات یافته است بر سید
که امامت با کثرت مردم اشاره کردند پس جعفر پس از یک رفت و تعزیت و تنبیه گفتند

و گفتند تا نام و نامی هست بگو که نامها از چه جا عفت و ملاحظه مقدار است غلام
 نمایم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند ما را حال خادم و بیرون آمدن از جانتان
 ساجده لامر و گفت تا شما را سفلان شخص و فلان و فلان هست و همی از هست که در آن هزار
 هست و در آن میلاده اشرف هست که فلان را و کثر کرده اند از غایت نامها و باها را تسلیم
 خادم کردند و گفتند هر که زرافه سازه است که این نامها و باها را بگیرد و او امام زمانت و در
 حضرت امام حسن و علی السلام همین همیادند پس جمع کردند وقت بنزد حضرت خلیفه زمان
 حق از آن بود و این وقایع را نقل کرد و معتمد و شکر از خود فرستاد که صیقل کثیر حضرت امام
 حسن را گرفت که از غفلت باها افتاده و او را نکار کرد و از بر او دفع مظنه ایشان گفت حلی دارم من
 از شخصیت پاپ سبب او را باین لایا الشوارب و نحو سیرت که چون نزد تو نشو بیکت بیا که
 عبد الله بن یحیی و در خطبه خود و صاحب الزین و در بیرون و خروج کرده و ایشان بجای خود در دنیا
 و کثیر از آن غایت خاص غایت خود بازگشت و شیخ طوسی علیه السلام روایت دیگر از رشید روایت
 کرده است که معتمد علیه السلام فرستاد و در باب و نفر و یک خطبه بود و آنکه که هر یک با خود و اسب بود
 و یکی با سوار شو و دیگری بر اجنبیت بکشیم و سبک را تحمل بروی بنامه و خدا حضرت امام
 حسن و علی را از غایت ایشان داد و گفت چون در خانه رسید غلام سیاهی بران در پشت
 پس و نقل نماز شود و هر که در آن خطبه میاید سرش را بر میاورد و پیر چون خطبه حضرت رسید
 در خطبه خطبه غلام سیاهی نشسته بود و سوار بر اسب و دست داشت و میافت پی سید و کرد
 این خطبه هست گفت ساجده بشو و بگو سلفت شد غایت ما و از ما بر و آن کور و بیرون و غایت
 شد و خطبه غایت ما گفتیم و در خطبه بروی مشاهده کردیم که هر که از آن سیرت و در خطبه
 که تکیا الحاکم از دست کار کرد و از دست است و در خانه هیچکس نبود چون بر و را بر آتش چرم و بر
 نظر آنکه تکیا و درای این در میان از خود ایستاده است و در دستهای و جوی حسی بر روی
 آب کشیده و بر بالای آن حصیر بر روی آتشاده است بیکو زین مردم محب هفت و چهار
 مشغول و همی که بخت ما اقامت نمود احمد بن عبد الله بای و در حرم گذشت که داخل شد
 در میان این غایت شد اضطراب بسیار کرد تا مرگت در آن که هم و او را برین آورد و هم و پیوست

و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر او را ده کرد که داخل شود حال او و پیوسته بود
 گذشت هر من مخیر ماندم و زبان بعد از خوابی کشودم و گفتم که معذرت میطلبم از خدا و
 ای مفرق نگاه خدا و الله که ندانستم که نزدیکی ایام و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون
 تو بر میگویم بنبوی خدا از این کوار پس بهیج و جو سحر گفتار من نشد و مشغول نماز بود
 ما را عیسی عظیم در دل افتاد و بر کشیم و معتمد انظار ما یکشید و بدیدانان سفارش
 کرده بود که در هر وقت که ما برگردیم ما را باز و او بر ندیش و میان شب سید برود داخل شدیم
 و تمام قضایا حکایت نمودیم بر سید که پیش از من ناو سیری ملاقات کردید و با کسی حرف گفتید
 گفتیم بر من سوگند های عظیم یاد کرد که اگر من بشنوم که با کمال از این واقعه یاد کردی نقل
 کرده اید هرگز بهر یاد کردن بزم و عاقل حکایت را نتوانستم نقل کنم مگر بعد از مرگ و در آن
 بعقوبت گنجی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی گفت من همراه با
 غلامی از طایفه یمن را می اندودم خانه حضرت امام حسن و علی را شکست بعد از فوت
 آنحضرت پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و من پیوسته در آن
 داشت و شبها گفت که بر میگویی و در خانه من سیاه خود میزد و گفت جعفر که از یک گفت که
 از بیرون در فرزند نه شاد است اگر او را خانه داشت ما بر میگرددیم پس از خانه بیرون آمدم علی
 قیس راوی حدیث گوید که یکی از خاندان از خانه حضرت بیرون آمد من را و پرسیدم از حکایتی
 که آنحضرت نقل کرده که ایار است گفت که ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر
 در حال آنحضرت غایت و شیخ این ناویر و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از آنکه حضرت
 امام حسن و علی علیه السلام بود سعد بن عبد الله را که از ثقات اصحاب است با خود بود و بخود
 آنحضرت که از سلف چند سوال کند سعد بن عبد الله گفت که چون بعد از ولایت سرای آنحضرت
 رسیدیم احمد بن حنبلت و در میان خود و من طلبید و در نقل شد پیر احمد هفتاد و با خود ما
 که در میان این ایام آن کرده بود و در آن همان حدود شصت کسرا اطلاق و نمره بود که هر یک را
 یکی از شیعیان مهر زده بخود حضرت فرستاده بود و چون بیعت با دولت رسیدیم
 دامن آنحضرت طفلی نشسته بود و ما شد شری و کمال حسن و جمال و در سرش و کمال بود و در

انحضرت کو ای اعلان بود شکل انار که بکنایه ای ریا و جواهر که انرا مرصع کرده بودند و یکی
اکابر صحابه بصورت پهلوی انحضرت فرستاده بود و در دست حضرت ناس بود و کسان بنی سبزه
و چون طفل بالغ میشد آن گوی را می انداخت که طفل از پادشاهت و خود کتاب میفرمود
انهم یان و کثرت و زوال انحضرت گذاشت حضرت یان طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه های
شیعیان است بکشای و متصرف شوان طفل پس حضرت صاحب علیه السلام گفت ای مولای من
اینها از است که من دست ظاهر خود را در آن گفتم و باطلای حرام پس حضرت عسکری علیه السلام
فرمود که او چه را بختی بیرون آورد اندر در میان است تا حضرت صاحب علیه السلام حلال و حرام را
انکه یکم یکم از کتب و اسناد کسب و بیرون آورد حضرت فرمود که این از خلافت کذب و فلاطه
قم میباشد شعت و دو اشرفه در این کسبه است چهل و پنج اشرفه از قیمت ملک است که از این زیاد
میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفه قیمت هفت جامه است که فروخته است
و از کرام دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلام فرمود است گفتی ای فرزند که تو چه چیز
در میان اینها حرام است بیرون کن فرمود که در این میان یک اشرفه هست که یکم یکم
فلان زده اند و تا ریختن در آن نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقرر
شد ناقصی هست که یکم یکم و نیم است و حرام در این دو کسبه دو دینار است و وجه حقش
انکه صاحب این کسبه در فلان سال در فلان ماه از آن بخواهی که از هفت یا گشتی بیرون
بود مقدار یکم نیم دینار بود و مدتی بر این گذاشت و در آن زمان بود و اندر چون گفت که این را
در نزد تو تصدیقش نکرد و تا آن که او گرفت و هفت دینار بیکم از آنکه در دیده بود بهمان وقت
داد که از آن بافتند و فروخته و این دو دینار قیمت آن دو جامه است و حرام است چون کسبه را
کشد و دو دینار بهمان حلقه ها که حضرت صاحب الامام علیه السلام فرمود بود و پیدا شد
برداشت و باقی را تسلیم نمود فیروزه دیگر بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود که اینها
فلاطه است که فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفه در این کسبه است و ما دست باین دراز کنیم
بر سید که چرا فرمود که این اشرفه ها قیمت کتب و اسناد است که میان او و برادرانش مشرب بود
حضرت خود را یاد کرد و گفت که اینها در میان سیاف حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که

راست گفتی ای فرزند من با جد گفت که این کسبه ها را برادر و وصیت کن که به صاحبان تو بماند
کما فیما هم و اینها حرام است تا آنکه هر یک این نحو تمیز فرمود و چون خلوت کرد بعد از عید
مسائل خود را بر سر حضرت عسکری علیه السلام فرمود که از نور چشمم بهر آنچه میخواهی و اشار
بحضرت صاحب علیه السلام فرمود پس جمیع مسائل مشکل را پرسید و جواب را بشنید و بعضی
از سؤالات که از خاطرش میخورد بر حضرت از باب اعجاز میاوش آورد و جواب فرمود و حدیث
طولانیت و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلیه و این باب بود و دیگران رحمة الله علیهم و است
کرده اند بسنده های معتبر از اخبار هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کوفه بودم
از بلاد هند و چهل نفر بودم و بر دست رات پادشاه آن ملک بر که سیاه می نامید و هم
و انجیل و از بود و صحف ابرهیم را خواندیم بودیم حکم میکردیم میان مردم و ایشان را ناسی کردند
مدعی خود و فتوی میدادند ایشان را در حرام و حلال ایشان و هر مردم جمیع با سکر و تملیقا
و غیر از روزی نام حضرت صلی الله علیه و آله اندک گو ساختیم و گفتیم آن پیغمبر که در کتبها
نام او مذکور است او را میمانی است و واجب است بر ما که شخص کنیم احوال او را و از این آثار بودیم
پس برای او هدیه های فراوان گرفت که من بیرون آمیم و از برای ایشان احوال انحضرت را شخص نمایم
پس بیرون آمدم و سال هجیرا با خود داشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزد یک کابل رسیدم
جماعتی از فرمان بر خورند و در رستم بیچاره من زدند و اموال مرا گرفتند و حاکم کابل چون بر احوال
من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس و الحی بلخ بود چون خبر من باو
رسید که از او طلب بر من سخن از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی آموخته ام و مناظره و سخن
با فقه و مسکولین کرده ام را مجلس خود طلبید و فقها و علمای را جمع کرد که با من گفتگو نمایند
من گفتم از شهر خود بیرون آمده ام که طلب علم و تخصص کنم پیغمبر را که نام او و صفات او را گفت
خود خوانده ام گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ما است که تو او را طلب میکنی من
شرایع دین انحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند بایشان گفتند می دانم محمد پیغمبر است
اما قید نام که آنکه شما میگویید داشت که من او را طلب میکنم یا نه میگوید که شما میباشید نام او
نزد او و سؤال که نام او را و از علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده ام اگر آن باشد

که من طلب میکنم ایان بیاورم بگویند او از ایشان است گفت من و خلیفه او کیت گفت
ابو بکر گفت نامش را بگویند این کتب است گفت و نامش عبدالله بن عثمان است و نسبت او را
بقریش ذکر کرده اند گفت من نسبت خود را ذکر کنید گفت این آن پیغمبر نیست که من طلب میکنم
آنکه من را طلب میکنم خلیفه او را و او است در بین قریه است و در شب شومعه خنواست
و پدر فرزندان او است و آن پیغمبر را فرزند نیست و من بین پیغمبر فرزندان آن مردی که خلیفه
او است چون فقهاء ایشان از این سخن از من شنیدند برحیثیت ایند از شرک جدا آمدند
و در کفر داخل شدند خوش حالات من گفت ای قوم من بر من دارم و بدین خود نمکنم و از من خود
مفارقت نمیکنم تا من قریه را از آن کدادم بیاورم من صفات آن پیغمبر را خواندم و در کتب بیاورم
خدا بر پیغمبر انور فرستاده است و من از بلاد هند بر آوردم و دست برداشتم از
عزیه که مرا بخدا شتم از برای طلب او چون تقصیر کردم امر پیغمبر شما را آنچه شان بیان کردید
موافق بود با آنچه من در کتب الهی خوانده ام دست از من بردارید و بپوشید فرستاد و حسین
اسکبیا که از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام بود طلبید و گفت بیاور و دهی مباحث کن حسین
گفت اصلحت الله نزد توفیقها و عمل است و ایشان ابرو را علم اند بظاهر او و او گفت چنان
من میگویم با او مناظر کن و اگر اناجیوت بر او با او مناظر کن و خوب خاطر نشان او کن پس چون
مناجیوت بر او تعارف آنکه احوال خود با او گفت و بر مطلب من مطلع شد گفت آن پیغمبر که طلب
میکنی همان که ایشان میگویند اما خلیفه او را خطا گفتند آن پیغمبر محمد بن عبدالله است
الطلب و منی او علی بن ابیطالب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است
که دختر از آن محمد نام گفت که من گفت همین است آنکه من میخواهم و طلب میکنم پس رفتیم
بجای او و او را بیایم و گفت ای سرافتم آنچه طلب میکنم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمد رسول الله پس و ای یکتا و احسان بسیار من کرد و با حسین گفت متفقا احوال او کن
و از او با خبر باش پس رفتیم بجای او و او را فرستاد و مسایلی که بان محتاج بودم موافق شد
شیعه از غلام و دوزخ و سایر فرائض از او اخذ کردم من بحسب گفت که ما در کتب خود خوانده
که محمد بن عبدالله است و پیغمبری نبی و از او نیست و امر از مکتوبی و وارث و خلیفه

و پیغمبر از خلافت خدای چهار بیت در اولاد و اصحاب ایشان تا منقضی شود دنیا چه کیت
و منی محمد نام حسن و بعد از او امام حسین و هر را شمر تا حضرت صاحب کرامت و صلوات الله علیه
و بیان کرد با آنچه طاعت شد از غایب شدن آنحضرت پس هر من مقصود شد از آنکه طلب
مقدس آنحضرت بکنم شاید بخدا و تو انهم رسیدند او گفت پس غایم آمدیم و با اصحاب ما
صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب عارفان بسوی بغداد و با آن
بود از اهل هند که با او رفتن شدند بود در تحقیق مذهب حق غایم گفت خوشم نیامد بعضی از
تخلای آن دقیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامو شدم و رفتم بمحضر
عباس و غار کردم و متفکر بودم و در آن امری که در طلبان سعی میکردم ناگاه مردی بیژن آمد
و گفت تو فلاقی و مرا بنای خواند که در هند داشتم و کسی از اهل علم داشت که بگوید که
مولای خود را که تو را میطلبند من با او ران شدم و مرا از راههای غیر ما نوس و رونا داخل شد
و بساطی شدم و دیدم که مولای من فست است و بلفظ هند گفت خوش آمدی ای فلان چرا حال
داری و چرا گداشی فلان و فلان و اما بحرح ان چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و حال هر
یک را بر سید و آنچه بر من گذشت و هر را خبر داد و جمیع این سخنان را بر زبان هندی گفت که
میں حق دیکر روی با اهل قم گفت من بیای سید من فرمود که انان حج مرو در این سال مکرر و
در سال ایند برو پس بسوی من انداخت صره زر که نزد او بود و فرمود از آخر خود کن
و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را مطلع مگردان و او گفت بعد از آن غایم برگشت و حج رفت
و بعد از آن قاصدها آمدند و خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقب برگشتند و معلوم شد
که حضرت او را از این منع فرمود تا از رفق بسوی حج نماند سال و بیایم خراسان رفت و سال
دیگر حج رفت و خراسان برگشت و هدیه از برای مال خراسان فرستاد و مدینه مدان شهر با نماند
برحت الهی و اصل شد و قطعه اندکی از جعفر بن محمد قولی استاد شیخ مفید حمزه علیه
روایت کرده است که چون فراموشی اسمعیله و علاحد کعبه را خراب کردند و حجر را سوختند
آوردند در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اوایل شصت گری بود خواست
که حجر را بکوبد و کور کنند و در جای خود نمک کشیدند با سید ملاقات حضرت صاحب علیه السلام و آن سال

ادامه کردم زیرا که در آنجا دیشب میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
چنانچه بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و در آنجا که میخوابیدم
از آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
هر که خواست که میخوابد که در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
از آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
صحنه را از آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
شیعه را که او را این هشام میگویند و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
عمر بن خطاب را که در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
پانزدهمین هشام را که در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
و چون این را که در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
شدم مبتدی بودم که در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
چون این را که در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
خود را که در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
حرکت میکرد و میزد و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
آمد و صدای بلند کرد و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
و مردم را میشکافتم از آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
من دیوانه شدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
رفت و او در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
بجای رسید که بعد از آن و او کسی نبود و ایشان را و بسوی من ملتفت شد و فرمود که ای محمد
خود را در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
و عاقبت بنیاد را و این محصور را و بعد از آن سال دیگر خواهد بود چون این را که میخوابیدم
و کلام هر یک از اینها را شنیدم و خوف من مستعد شد و بعد از آن حرکت نتوانستم کرد چون این

باین قول در رسیدن یقین آورده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت
از هجرت و از آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
گرفت و اهتمام تمام در این امور میکردم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
چرا میگویند که این همان سال است که مولای من مرا و عهد داده است پس همان عهده بمنازل
رفیقه جنت انتقال نمود الحق الله بوالیه الاطهاره و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
نقل کرده است که من در سالها بودم در تحریر و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
صدای حضرت صاحب جلاله از آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
از آن جمله فرمود که زعم کردی که باقی بدار ایشان را در عربت ما و یا شاه ما و دولت ما
و شیخ این باب را روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
سخنی یافتم بفرمانی که از آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
سوال کرده و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
که جمله اعلای ما محمد را و بنسبیم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
که آمد و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
رفتم بریدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
بعد از آنکه در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
بودم چون در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
رسیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
گفتند و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
قصری مشاهده کردم که در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
و اسل شو چون در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
سرا از سقف و تخت است که در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم
که در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم و در آنجا که میخوابیدم

و گفت میباید من کجاست گفتیم نه و اندک گفت منم قائم ال محمد و منم انکدر از زبان باین شهر
خروج خواهم کرد و اشاره بان شمشیر کرد و زمین را بر آساق و عدان خواهم کرد بعد از آنکه
بر او ظلم و جور شدت باشد پس بر روی افتاده و روی باین زمین مالیدم نیز گفت جز من مگر
تو فلان مرد و از بعد از بلاد جیل که از آمدن میگویند گفتیم راست گفتی ای میوای من و قافای
نیز گفت میگویم بر کردی نبوی اهل خود گفتیم بی ای سید من میگویم بروم بسوی اهل خود و بنابر
دوم ایشان را باین سعادت که در روزی شد پس اشاره فرموده بنویسند و او دست مرا گرفت
و گیسوی من را در دوازده استان سپرد و از او و قیاس روانه شد آنک را می که آمدیم و از
و درختها و ستان مسجدی پیدا شد گفت سیدنا سو این شهر را گفتند و باین شهر ما شهری
هست که از اسد آباد میگویند گفت همانست برو ایند گفت و بنا پیدا شد من داخل اسد آباد
شدم و در یکس چهل یا پنجاه اشراف بود پس وارد میدان شدم و اهل و خویشان خود را
کردم و بشارت دادم ایشان را باین سعادت که از حق تعالی من میسر کرد و ما همیشه در خبر
و نهیم تا آن اشراف را در میان رفت و شیخ صدوق و شیخ طبرسی و دیگران بسوی های صحیح
از محمد بن ابراهیم بن مهزیار از اهل بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت سید حج که
بقصد آنکه شایسته حضرت حضرت صاحب الامر علیه السلام بروسم بپرسد شیخی در میان رخت
خواست خود خوابید بود و صدای شنیدم که کسی گفت ای فرزند من بیا ای صاحب که بخند
امام زمان خود خواهی رسید پس بدان قدم و سنانک و خوشحال و بوسه مستغفرا می
بودم تا صبح طالع شد نماز کردم و از برای طلب رفیق برودم آمدم و رفیقی چندی بر مناندم
و متوجرب شدم چون داخل کوفه شدم و مختصر بنیاد کردم از وی و خبری از آن حضرت شافتم
پس بنا ایشان در خانه شدم چون داخل دین شدم بچشم بسیار نمودم و خبری من فرسید
باز متوجرب کبر معظم شدم و جستجوی بسیار نمودم و بوسه مستغفرا اسید و روی و نهان
متفکر و متدبر بودم تا آنکه شیخ از شیهاد مسجد الحرام انتظار می کشیدم که در یکدیگر حفظ
خلوت شود و مشغول طواف شوم و تقوی و آنها را از بخشند و برون شوم که در آنکه
مقصود خویش را نهان کنم چون خلوت شد و مشغول طواف شدم که گاه جوانی را ملاحت

خوش روی خوشنویس و ماد بطواف دیدم که در بدین پویش بود یکی بر یکدست و یکدیگر
بر دوش افتاده و در طواف و عمارت و شوی یکدیگر دیدند چون نزدیک او رسیدیم بجا نشین
النفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتیم از اهواز گفت این الخطیب الخطیب باطنی
گفتم او بر حمت لعلی و اصل شد گفت خلا و راحت کند در روز هزار و نه میداشت و شبها بقاء
می ایستاد و تلاوت قرآن فیما و میفود و از شیعیان و موالان ما بود گفت علی بن مهزیار
میشناسی گفت من امم گفت خوش آمدی ای ابا الحسن نیز گفت چه کردی از علامتی که در میان
نور حضرت امام حسن کرمی علیه السلام بود گفتیم یا منست گفت بیرون او بسوی من بیرون
آوردیم آنکشته تکی که در کبریا محمد و علی نقش کرده بودند و روایت دیگر با آنکه یا محمد یا علی
نقش کرده بودند و چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامه هایش تر شد و گفت خدا را که
ای ابو محمد بخشنید که تو امام عادل بودی و فرزندانم و پدید امام بدی حق تعالی را در رفعت
نا پذیران خود سزا کن که از این گفت بعد از حج و طلب بارگفتیم فرزندانم حسن کرمی علیه السلام
میکنم گفت مطلب خود بپرس و او را بسوی تو فرستاده بروم و بپرس و بپای من شود و بخو
دار و چون ثلث شب شود یا بسوی شعبه روانه شدم بپای غامره که طلب خود را بر مناندم
گفت بخوان خود بگشتم و در این آنکه ششم و ثلث شب گذشت پس وارد شده و بسوی شعبه
روان شدم چون بشعبه رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون وارد بگفت خوش آمدی و خوش
تو که تو را رخصت ملازمت دادند پس همراه او روانه شدم تا بقعر و عفات گذشت و چون باین
عقب بطایف رسیدم گفت ای ابو الحسن بنیاده شو و سید من بکبر بنیاد و ناظر شایع
آوردم و صبح طالع شد بپای غامره را مختصرا کرد و سلام گفت و بعد از نماز سجده رفت و در
بر خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا بای لای عقب رفتم گفت نظر کن چیزی میبینی
نظر کردم بقعر سبزی خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای آن یک چیزی میبینی
چون نظر کردم شبیه از سوی دیدم که نورانی تمام وادی را روشن کرده بود و گفت منتهای آنرا
در آنجا است دیدم آن روشنی را چون آن عقب رفتم رفتم گفت از کجاست که در آنجا
صعق ذلیل میشوید و چون از آن کجاست که بر آمدیم گفت دست از مهار ناخبر دار و از راهان بگم

ناقد را بیکر بگذارم گفت این حرمت کرد داخل آن نمیشود مگر در خدای و غیر و ط
مگر در خدای و غیر و ط...
رخت بکیر بعد از آنکه در آن فروان آمد و گفت خوشحال که تو را رخت داد و بخت
داخل جبهه شدیم و دیدم که حضرت مردی غفیف نشسته است و قطع سرخی بر روی نهادند
و بر روی بالشی از پوست تکیه کرده است پس بگفتم که در میان من جواب فرمود و روی
مشاهد کردم مانند پاره ماهی از غش و سفاهت شکر بسیار بلند و بزرگ و آنرا که
بطول میاید کشاده پیشانی بالبروهای بزرگ کشیده و یکدیگر پیوسته و چشمهای
سیاه کشاده و بینی کشیده و گونههای روی هموار و رتبه اندک حسن و جمال
برگردد راستش خالی بود مانند قناریه مشک که بر صفی و نفرا افتاده و روی سیاهی بر ش
بود و نزدیک بزرگ کوش او بخت از پیشانی نورانی نقل نور ساطع بود مانند ستاره درخشا
نانهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا این احوال شیعیان را بیکدیگر ازین پرسیدند
گفتم که در وقت غیبت این زمانیت مذکور و جاری در کمال یکدیگر فرمود و روی خواهد بود
که شما مالک ایشان باشید و ایشان بدوست شما ذلیل باشند و فرمود که بیدم صلوات الله علیه
از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جانی که پنهان تر و دور تر از جایگاه
از مکایب اهل ضلال و ممدان جمال نا هتکامی که حق تعالی نصیب فرماید که ظاهر شود و با
من گفت ای فرزند من حق تعالی اهل بلاد و طبقات بسیار را خلق نمیکند و از حق تعالی که هر مرد
پروای او باشد و همه خدای او و بر خلق تمام شود ای فرزند من که او را که خدا میده که مانند
زادنی شریح و برادر اخوان و اعلای و بر و اهل عالم و مصلحت بر سلام جایهای
پنهان باشد از زمین و دور باشد از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود و از آنجا که
و طهای اهل طاعت و استقامت را میخوانند و بسوی تو میمانند و میمانند که بسوی ایشان خود
پروا نکنند و ایشان کرد و هر چند که بخواهند در دست مخالفان ذلیلند و در حق تعالی که او را
و عزیز ترند و اهل طاعتند و در دست مخالفان ذلیلند و در حق تعالی که او را
از آنرا ایشان میمانند و میمانند و محبت با اعدای دین میکنند و حق تعالی از آنجا که هر مرد

بنا که صبر غایت و بر مدتها فی که از مخالفان دین کنند تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا کند
و عملهای زره و ریایات سفید و مابین حطیم و نرم بر سر تو بخواند و در آید و فوج فی از
اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجاز شود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد
از آلودگی لغاف و بدهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان برای قبول
دین و متصل باشد در دفع فتنهای مضلین در آنوقت حدایق ملت و دین بهادر ابد جمع
حق در رخشان گردد و حق تعالی بنو ظلم و طغیان را از روی زمین براندازد و بهجت امن و آسان
در اطراف جهان ظاهر شود و در میان رعیت شرایع باشیای خدای خود بر گردد و امطار غفر و طفر
بنا بر این ملت و در سینه شاداب گردانند پس حضرت فرمود باید آنچه در میان مجلس گذشت
پنهان داری و اظهاری تمامی مگر بجهی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند این مهر را بگفت
چند روز در خدمت حضرت ماندم و سبایل مشکله خود را از آن جناب سؤال نمودم آنکه
را عرض فرمود که اهل خیر و معارف غایم در روز و احوال از آنچه هزار در هم را حق
داشتیم بهر بخیر است آنحضرت فرمود و القاسم بیاید و فرمود که قبول فرماید بسم خود و فرمود
استعانت بجوی باین مال در گرفتن بسوی وطن خود گداه و داری و بدیش اری و دهان
بسیاری در حق من فرمود و بر گشتم و حکایات و اخبار در این باب بسیار است و اینها
مختصره گفتاری که از آنها اندام و این بابی از محمد بن عبدالله کوفی روایت کرده است که او
اصحاب نموده است عدد انجاصی را که بخیر است آنحضرت رسید اندر این معجزات آنحضرت ایشان
ظاهر کرد و این است از و کلا و غیر و کلا و ایشان این جاعند عثمان بن سعید عمر و و پیش
عمر و سایر و شاد و بلال و خطا و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و اند
اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری یساعی و محمد بن عبداللہ
و از اهل اندلس یحیی بن قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و از اهواز و کلا و و دند و از غیر
و کلا ابو القاسم بر عباس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جندی و هر چند قرار و تلبی
ابو القاسم بن جعفر و ابو عبد الله بن فرخ و مسروق طنج از آنجا که آمده است و احمد بن حسن
و برادرش محمد بن اسحق کاتبان بنی توحید و صاحب بوسنیها و صاحب رستم و از اهواز

و کشف حجاب است و همچنین شیعیان محاسن پیوسته در امر غیبت را منظر فرج هست
و ما بوسه بیکر بند و ثوب ای عظیم بپوشید اسم آنکه در وجود حضرت با وجود سطوح اوزار
آنچه باقی ماند و وجود افتاد هرگاه محیی الحجاب باشد چهارم آنکه چنانچه مستور بود
آنرا بکشف کرد و هست که از برای عباد اصحاب همچون کاه است غیبت آنحضرت از برای شیعیان
با وجود انتقام و آثار ایشان اصل باشد از ظهور آنحضرت بوجه شنی که در آنجا موجب ظهور
کلامت آنحضرت بود و آنرا که در ظاهر این باشد که باعث کوری چشم نظر کرم باشد چنانچه
دیدن شمس چنانکه آنحضرت نباشد که باعث کوری بصیرت ایشان شود چنانچه بسیار از روی
پیش از بعثت آنحضرت علم آنرا ایشان میاورده و بعد از بعثت بسیار از فاسد انکار میکرد
ماست و بود مدینه و در وقت که اکثر شیعیان در این زمان بودند باشند ششم آنکه در روز
بعضی از مردم آنرا از فرجه های پند و بعضی چند همچون عدا و غیبت ممکن است چنانچه
از شیعیان بحدوث آنحضرت سند و بعضی رسد چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمود که
قایم ما علیکم را در غیبت خواهد بود و یکی در روز و غیبت اول آنحضرت اهد و انت جاک
اورا مگر خواص شیعیان او در غیبت دوم خواهد داشت مگر او را مگر مخصوصان موالی
و در روایت دیگر آمده است که کسی بفرمان مخصوص آنحضرت همیشه در غیبت آنحضرت
بود یعنی یکدیگر و یکی بخاطر او خواهد آمد و هفتم آنکه آنحضرت و ابا الطاهر علیه السلام میفرماید
آنرا بنده عموم بگویم و کسی بفرموده من بفرمان ایشان نیست چنانچه حقیقت را حق و سلطان و
میراثان به هفتاد نفر و آنرا که از حق و اعلی است و وجود و دیگر بسیار است که این رساله
که ایشان را که آنها را در و بعد از آنکه کلامی ظاهر و احادیث است از روی حضرت قایم علیه السلام بود
شد است آنرا که در بعضی استبعاد از احوال جنات آنحضرت بصورت با آنکه مثل از اهل
در وجود حضرت قایم علیه السلام قایل شود اند و در عرض حضرت قایم علیه السلام زیاده از هزار ساله
و موافق روایات معتبره و هزار یا صد سال بود است و هر نفسی که عاقل و عاقل را ساله ایشان
و عرق جالب الفایده از برای حضرت رسول الله علیه و آله و از حضرت عیسی علیه السلام
قایل شد اند و حضرت عیسی علیه السلام را از زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام قبل از فرج است

و از حق تعالی حضرت مهدی را در مرتبه مدیدی باقی بدارد تا وقتی که مصلی و خروج او اند و او را
امر خروج و نیاید و آنچه میگویند که در وجود امام غایب قیام است این سوالی است که
هرگاه غیبتها معلول آنرا میباشند سابق بر ولایات مسلمین و از فریقین واقع شده باشد و بعد
خدا صلی الله علیه و آله و آله را در شریعت طالب و در طایف و در ظاهر ظاهر شدن از مدینه از اکثر
خلق پنهان شده باشد و قیام کور وجود غیبت آنحضرت میتوان اندید و در این جائز نیست و آنکه
و اگر قیام بعد از آن نباشد که شیعیان را در اعتقاد است و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت
لوازمی غیر مستلزمی دارد و حاصل میشود که قیامت چنانکه منقول است که از حضرت امیرالمؤمنین
بر رسید که کدام عمل محیی بر است از برای حضرت فرمود که انتظار ظهور و فرج و از حضرت امام
زین العابدین علیه السلام منقول است که فرمود غیبت امام در دهم منتهی خواهد بود و اهل زمان غیبت
که قابل نباشند است و انتظار ظهور آنحضرت کشند هرگز این اهل زمان خواهند بود زیرا که
حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر ایشان عطا فرموده است که غیبت از ایشان بگذرد است
و در این است خدای عز و جل ایشان را در از زمان بمنزه و جامع حق گویند است که جهاد کنند و پیش
روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله را شمشیر ایشانند مخلصان حق و شیعیان را مایه برستی و حق
کشند خدای را بپوشد و در خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشید از این بزرگوار
و ایشان را آنحضرت منقول است که هر که ثابت نماید بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق تعالی او
لوازم هر از شهیدان بدر و احد و پسند های بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که انتظار ظهور حضرت قایم علیه السلام کند و میرد بهتر از کسی است که در هر چه حضرت قایم
با آنحضرت باشد و یکدیگر مثل کسی است که در پیش روی آنحضرت شمشیر بندد و جهاد کند و یکدیگر
کسی است که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که در زمان قیام آنحضرت عاقل باشد از ایشان امام ایشان فرخ خوشحال آنها که کثرت جانند
بر او اند و از زمان که تو ای که از برای ایشان خواهند بود است که در آنکه حق تعالی ایشان را که از دنیا
من ایشان آورد و بدین من قصد حق نمود و بدین غیبت من بپوشاند و بار شما را شایسته بکوان حجاب من باشد
که شما را بدین کان و کثیران من از شما قبول میکند عبادت را و حق را شمشیر یکم که مراد از غیبت شما

و شمار او را مردم و پس دیگر که شماران میفرستیم از برای بیکان خود و حسب شاد دفع میکنم بلاد را از
 ایشان اگر شمشاد و بدو را بخواهیم و بر ایشان میفرستادیم و او گفت یا رسول الله چیزی است بهر
 کاری که مردم در آن زمان گفتند فرموده زبان را نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث در این باب
 بسیار است و زیاده از حد و احصاء با آنکه از کتب معلوم است که منافع آنحضرت ظاهر بود و معجزات
 بروحی که او را شناسند و مردم او را غیبش است و چون آنحضرت ظاهر شود کون و ما او را نمیکند
 و غیبش استیم و آنحضرت چنانچه علیهم السلام منقول است که صاحب این امر شهادت آنحضرت بود
 این سنیان شبها و خوابهای آنکه میکنند این را برادران یوسف علیهم السلام و انانان و از آن
 پیغمبر بود و در رختها و غلبه و او سخن گفتند و سواد کردند و برادران او بودند و او را نشناختند
 تا آنکه خود را با ایشان شناسانیدند و هرگاه که میگوید ای امت حیران که حق تعالی از اوقات خود
 که بخت خود را بپنهان کند از ایشان در میان ایشان نزد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پای بر
 روی فرشتهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناختند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بپنهان
 بشناسد و مشکل آن میگوید که حق تعالی واجب است که بخت را نصیب کند زیرا که لطف بر او واجب است
 و اگر مردم او را خائف گردانند و او غایب گردد و تقصیر از مردم خواهد بود و بخت خدای بر ایشان تمام
 خواهد بود و جمیع که در این باب تقصیری نداشته باشند و بپای عظیم فایز خواهند کرد و بد
 خصوصاً در وقتی که از بركات امر صلوات الله علیه آثار ایشان منتشر گردید و باشد و مسایلی
 درین باب برای شیعیان میان فرموده باشند و مردم را بر رجوع با ایشان در مسایلی بین فرموده باشد
 پس و ایشان چندان حجت برای شیعیان ایشان خواهد بود چنانچه حضرت صادق علیهم السلام فرمود
 که حق تعالی در هر عصری عادل چند را از رویان احادیث اهل بیت علیهم السلام مقرر کرده اند است کفر
 میکند از این من خیر کون غالب از او بر خود بقی باطل است و غارت و او را و بیک کردن جاهلان را
 و توفیقات از حضرت صاحب صلوات الله علیه بشیعیان رسیده که در ایام غیبت ما رجوع کنید به اهل
 احادیث تا که ایشان بخت مستدبر شما و من بخت خدایم بر همه یاران ایشان و از دلایل و نصوحی که
 سایر اعداست آنحضرت قیامت نمودیم احتیاج ماین سخن ندارد و الله بهدی من شاء الله و الله اعلم
 و در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه مشهور و بان مذهب حق

و فرموده بقیات رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیهم السلام جمیع از بیکان
 نیک و بد را بسیار بدینا بر میگرددند و نیکان را برای آنکه بدین دولت اندوخته و بدینا و بدینا و بدینا
 و بعضی از جزای نیکبای ایشان در دنیا با ایشان برسد و بدین از برای عقوبت و عذاب دنیا و آخرت
 اخفاء آن دولتی که مخفی است و اهل بیت علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر
 مردم و در قرنها مانند ناه و رفعت محشر شوند و چنانکه در احادیث بسیار واقع شده است که رجوع
 نمیکند و در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد دنیا محض کفر است سایر مردم پس ایشان را جاهل خود
 میکنند و اگر کسی را امام بر دعوی اجماع بر حقیقت رجعت کرده ایمانند و محققین باین بود و رساله
 اعتقادات و شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سیدان طایوس و غیر ایشان از اکر اعلی
 امامیه و رضوان الله علیه و پیوسته در اعصار سابقه میان علی و محمد الفیر و در این مسئله ترجیح
 بوده است و بسیار از اعلی و محدثین شیعه رسایل مفیده در این مسئله تالیف کرده اند چنانکه
 از باب بحال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب من لایحضره الفقیه روایت کرده است
 از حضرت صادق علیه السلام که از نایب کسی که ایمان بر رجعت ماندا شد و معتدرا حلال
 نهاد و این حقیر در کتاب بحال از انوار زیاده از حد و است حدیث از جمله نفر از مصنفین علی آنها
 کرد و بجای اصل معتبر این را فرموده و اندرین فیه شهادت هر که را شک باشد با کتاب رجوع کرده است
 که تقصیر اینها رجعت شده است بسیار است **اول** حق تعالی فرموده است و یوم یبعث من کل
 امة فوجا من نیکو باینها یعنی روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی را آنها که نیکو میکنند
 باینات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق علیهم السلام منقول است که این را بر در رجعت است که حق تعالی
 از هر امتی فوجی را از من میکند و ایت قیامت الهی که فرموده است و حشرنا هم فلم نغادر من هم
 احد البقی محشر کرد و اندر ایشان را پس نیکو کنیم احدی از ایشان اگر زنده نکنیم و فرمود که ما را با
 امیر المؤمنین و انما علیهم السلام **دوم** حق تعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم انهم رجعتنا
 و انهم من لا یزید علیهم **سوم** انما التامر کذا بانا ایشان را یوحنا یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر
 ایشان را آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزد قیامت بیرون آوریم از برای ایشان و ابرار را
 که بخت خود را با ایشان نیکو بدین سخن که با ایت ما بقیان نداشته و در احادیث بسیار وارد شده است که

ماضیه

بغیر از یاری او نخواهند کرد و بدین معنی که حق تعالی بفرموده که یاری کنید که بگویم و
که من یاری کردم محمد و عیسی و اولاد و کشتن دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا
با آنچه گرفته است از من از عیسی و حضرت یاری نمود و هنوز یاری من نکردند احدی از پیغمبران
و رسولان و خلق و بعد از این در رجعت یاری من نخواهند کرد و من این مشرق و مغرب زمین
همه از من خواهند بود و البته خلق و همه را سعادت خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که
بود است و در پیش روی من بشمار خواهند در بر اینها و هر که از حق شده باشد از جن و
النس و حیوانات و پستی و بلندی بگویم از دهائی که خدا ایشان را زنده گردانده و کرم و کوه را
فرجها بلیک گویند و بر و نایند و صدایند که بلیک بلیک یاری داد اعیان الله و در میان ایشان از هر
کوفه و در و تمشیرهای برهنه و دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای چنان و کافران و
اشیاء ایشان از چنان و از اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی بفرموده که ایشان را زنده است در قیامت
و قیامت الله انما اوتیتم تا آخر این یعنی خداوند زنده است که ایشان را زنده آورد و اعلاها و علما
شایسته کرده اند که الله ایشان را خلق کرده اند و در زمین چنانکه خلق کرده اند و خود آنها را که پیش از
ایشان بوده اند البته میگویند که از برای ایشان و بعد از ایشان بعد از خود ایشان را بگویند
عبادت کنند مرا و هیچ چیز از شریک من نگردد حضرت فرمود یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که این
باشد و در غیر اینها از احدی از بندگان من و محتاج نباشند بقیه بندگان من و بدین معنی که هر که
بعد از من بکشتن و رجعت بعد از رجعت خواهد بود من صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحبان
و انعام کشیده آنها و دوشهای محب و منم مانند شاهی از آنها و منم بدین خدای و برادر رسول خدا
و منم امین خدا و خازن علم خدا و منم صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از رجعت من و
خدا میاید و بر او خدا و منم از خدا و اما اهلای خدا و اوقات که ای او منم جمع کند مردم بپوش
و عاقلیم اهلای خدا و منم قصه کند مردم بهشت و دوزخ ساکن میکرد اتم اهل بهشت را در بهشت
و اهل جهنم را در جهنم و یا من است از روح اهل بهشت و یا اختیار منست عذاب اهل جهنم و یا بگویم
خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم اذن دادم که در اعراض و منم نزد قرع عذاب
ظاهر خواهد شد و منم دانه از منم و منم صاحب اعراض که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم

حسای



۱۸۶
امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و ایت سافغان و زبان سخن گوینان و آخر او عیسی و اولاد
و اوست انبیا و خلیفه خدا و صلوات مستقیم بر او و کار و تراوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر
اسما و اهل و صیبهها و هر که در میان آنهاست و منم آنکه خدای با و حجت غایب کرده است بر شما در این خلق تا
و منم کوه خلق و در روز جزا و منم آنکه در معرفت علم و کما و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده
حق از باطل و میگویم تسبیح او دم و دین سپیده اندامات و معجزات و کتابهای و پیغمبران و منم حجت
عصا و میگویم و منم آنکه خدا مستحق که دانسته است ابرها را و در عذوق و تارکی و روشنائی و بارها
و کوهها و دریاها و سیارها و افاض و ماه و منم فاروق این است و منم هادی این است و منم آنکه
عده هر چیز را پس از ایشان علی خدای من سپرده است و میان را از هر که مخفی بر پیغمبر شود و حجت است
و اذن را از هر که بر زبان من گفته است و منم آنکه خدای نام خود را من بخشیده است و کلمه خود را و
حکمت خود را و علم خود را من عطا کرده است ای کرم و مهم از من سؤال کنید پیش از آنکه از من بپرسد و خدا
من نور آگاه میکنم و طلب میکنم که یاری و همی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
ششم و گفتند که منم منم القدر ای کرم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی البته
میباشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر است از پیش از عذاب نزدیکتر شاید ایشان را بر کوه حضرت
صا و اولاد و منم عذاب از یک عذاب رجعت است که بشمار ایشان از عذاب خواهند کرد و
عذاب نزدیکتر عذاب قیامت و مراد از برگشتن زنده شده و رجعت **هفتم** ریتا امتنا
انتخبین و آخیریتنا انتخبین یعنی ای منم و در کار ملی بر ایند و عمارا و زنده گردانید و ما را از
و در اخبار و بار شده است که زنده کردن در رجعت است و دیگری قیامت و بلیک میرانند و در
دنیا است و دیگری در رجعت **هفتم** انا انتقم منکم و انتم انتقمون من الله و انتقمون
و کرم ایشان یعنی بعد منی کما الشریک میگویم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند و
از کمال دنیا و در روزی که می آیند کوهها را و کوهها را و دین برودمان یعنی دنیا و آخرت هر دو
یاری میکنم ایشان را علی ای ارحم و سعید و عبدالله روایت کرده اند که حضرت صا و اولاد السلام
فرمود که یاری دادم در رجعت است مگر عباد او که بسیار از پیغمبران یاری کرده اند و خداوند در دنیا
گفته شده که این را در رجعت است و ایاق که تاویل بر رجعت فرموده اند و این است و در

این سال هجری گفتا نمود و بعضی در حق اخبار مذکور گفتند ان شاء الله تعالی و سعد بن عبد
الله بن ابی حمزه حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیطان از خدای عز و جل پرسید که در روز قیامت
چه کار می کند و فرمود زنده می شود و در قیامت حق تعالی آنرا گرد و فرمود تا مهلت دادم تا يوم قیامت
چون آن روز شود ظاهر شود شیطان لعنه الله علیه با جمیع انبیا علی از روزی که خدا آدم را خلق کرده است
تا آن روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و این آخرین کشته های آنحضرت را در وقت
مکرم رجعت های بسیار خواهد کرد فرمود بی و هجرتی که در قیامت بوده است نیکو کاران و بدکاران از آن
او بر میگردد و تا حق تعالی منازعه را بر کار غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشد پس چون
او روز شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر گردد با اصحابش و شیطان زیاده با اصحابش ملاقات
ایشان و یکبار ذات واقع شود نزدیک کوفه پس قتال واقع شود نزدیک کوفه هرگز مثل آن واقع
نشده باشد که نامی بین اصحاب حضرت امیر المؤمنین بلکه صد قدم از هم فاصله بر گرفته و بعضی
در میان فرات داخل شود پس بر آید از آسمان که بیانش از منکر و سواد حاصل اند علیه السلام
حزب از نور و دست داشتند و در پیش آن ابرو را چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب
بر گردد و اصحابش با او گشتند که اکنون که ظفر باقی یکبار می روی و کوفه پس می بینم آنچه شما نمی بینید من
بیشتر هم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بآورد و سر و ریش و میان و کفش
بر انداخته و اصحابش هر یک از هلاله شوند پس بعد از این هر دو دم خدای را یکبار می بینند و هیچ
چیز را با خدا شریک نکرده اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهل و چهار سال پادشاهی
تا آنکه یکبار از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود هر یک هر سال یک فرزند پس
در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره الرحمن فرموده در دو طرف مسجدی که در مسجد و اینها از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که صاحب خلافت با حضرت امام حسین علیه السلام خواهد شد
در رجعت پیش از قیامت و بعدین سند از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که او را کسی که
در رجعت بر خواهد گشت حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود و مقدار پادشاهی خواهد کرد که
از پیری ابروهای او بر روی بدن اش او نماند شود و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است
که بر گردد در رجعت ابروهای مؤمنان با ابروهای دشمنان ایشان بسوی بدن تا حق تعالی از ایشان

است یا آنکه ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از آن بکشد و اگر ایشان را بخشوده باشد
او را بخشیم او را نداد و اگر گشته باشد بعضی بکشد پس می آید بعد از مردن دشمنان خود در کافری
و بعد از آن هر دو یکبخت میزند و ایشان بعبودیت برگردند و دشمنان بیدارین صفا های جهنم را
و اینها روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی و جعلکم انبیا
و جعلکم ملوکا یعنی گردانید شما را بفرستگان و گردانید شما را با و شاهان فرمود پس در این حدیث رسول
و اینهم تعلیل و ذریعته بود پادشاهان انداخته و صلح علم را وی گفت چنانچه راهی نبوده اند
فرمود پادشاهی است و پادشاهی جفت و علی بن ابی حمزه در تفسیر روایت کرده است از شهر بن رستم
گفت حجاج بن یمن گفت در قرآن از صفت که تفسیر آن را عاجز کرده است و نمی فهمم و آن را ایست و آن می
اهل الکتاب لا یؤمنون و قبل موتی یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورند حضرت
عسی علیه السلام پیش از مردن خود سوگند کرد که من اگر می بینم که در روز قیامت در میان من و شما
را در حرکت نمیکند تا من بگویم که من را نیست که شما فیه ای که گفت پس چه معنی دارد که حضرت
عسی علیه السلام پیش از قیامت از آسمان بر زمین خواهد آمد پس شما را نبودی و غیر آنکه ایمان حضرت
عسی علیه السلام را آوردند پیش از مردن عیسی همان خواهد کرد و در بعضی حدیث مهدی علیه السلام حجاج گفت و او
بر تو این را از کجا آورده و از کجا شنید گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که گفت بعد از آن
صافی بر ما شد و اینها روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی که تا یال کذب یا لکم خطوبه ابعلی
و کما یا یتیم نام یال یعنی یال که تکیه کند یا لکم خطوبه ابعلی که در میان و هنوز تا ویل آن با ایشان رسیده
حضرت فرمود که این باید در رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان آنها چند میگویند
نخو اهدید و پسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت علیه السلام در رجعت خوراک ایشان
صورت انسان خواهد بود چنانکه حق تعالی فرموده است ان لم نعبدتک سنک و انما اعلی من ابرهیم از حدیث
باقر و صادق علیه السلام روایت کرده است که هر چه می یال که حق تعالی عذاب هلاک کرده است و در رجعت نیز
خواهد گشت چنانکه حق تعالی فرموده است و تبارک من لا یلهی عن الله و لا یلهی عن الله و لا یلهی عن الله و لا یلهی عن الله
معتبره وارد شده است در تاویل این آیه و تبارک من لا یلهی عن الله و لا یلهی عن الله و لا یلهی عن الله و لا یلهی عن الله
و جعلکم انبیا و جعلکم ملوکا و جعلکم من ذریه نوح و جعلکم من ذریه نوح و جعلکم من ذریه نوح و جعلکم من ذریه نوح

کشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که من سزاوارتم از خداوند که انصاف را
بر او بعد از من نافرمانی دارد یا اگر ولیکی میسر آید و من از دیگرین عطا فرموده امی تا که اول کسی باشد
در رجعت بیرون آید و نافرمانی اصحاب را و که یکی از آنها عبدالله بن شریک را که عالم سیاهی بر او
و در علاقه و کفایت او بجهت و از او منکره بالاسبق و در پیش روی فایم با چهار هزار کس که در رجعت
زند شده اند و صدای تکیه بلند کرده اند و ایضا گفته است که است کرده است از او در حق که گفت عذرت
حضرت صادق علیه السلام عرض کرد من پیر شده ام و استحقاق اتهام باریک شده است و میگویم که ختم امام
من بماند باشد که در راه شاکسته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود و در وقت
خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب میرالمؤمنین علیه السلام خطب لاف از حضرت نقل
کرده است و در بعضی آن خطب فرموده ضبط نمیکند احادیث ما اما مکرر فلما هی حصین یا سبناه
امین یا عقیلا و متین پس فرمود و ای عجب که عجب واقع خواهد شد در میان ما جمعی و در جمیع
پیر مردی از شرطه الخفیس میخواست و پرسید که این چه جهت که مکرر میفرماید حضرت فرمود
عجب نیست و از آنکه فرموده چند زن خواهند شد و شمشیر بر سر همه زن ها خواهند زد و عجبی خواهد
که حبه را شکافند و گیاه بیرون آورده و حلقه را خلق گویند که ای یوم انشا که در میان ما را
کو قرار روند و شمشیرهای برهنه بر دوش بکشند و در دوش و شمشیر خدا و رسول خدا
مؤمنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تفرحوا بما غلب الله علیکم
قد یسئو این الا یخرج کما یکون الکفار من اصحاب القبور یعنی ای کفر و مؤمنان دوستی نکنید با قوت
که غضب کرده است خدا بر ایشان تحقیق که نا امید که دیدن اند از آخرت چنانکه نا امید که دیدن
کافران از اصحاب قبرها و این باب و در علل شرایع روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون فایم
ظاهر شود دعایت را بدین کند تا بر او حدیث و انتقام فاطمه علیها السلام را از او بکشد و شیخ صفیه
در ارشاد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون وقت فایم علیه السلام میشود در آنجا
الآخر و در روز ساله و رجب با دافینا روزه که خلاق مثل آن ندیده باشد پس بر وی عذاب الهی
کو شهادت و مؤمنان و بدین اشیاء از راه و قهرهای ایشان و کور آنظر کم میور ایشان که آیند از قریب
جهنم و خالق قهر از سرهای خود افشانند و آنجا از آن حضرت روایت کرده است که در روز می آید

فایم علیه السلام از بیت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت روز یا زده نفر از قوم موسی را آنجا کشت
گفتند است هدایت میکرد و بحق و بحق عدالت میکرد و هفت نفر از اصحاب کبر و بوشع بن نون
و سلمان و ابو زرار و جابر انصاری و مقداد و مالک اشتر پیر در پیش روی آن حضرت خواهند
و باوران و ساکنان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و معانی روایت
کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قیام الزمان محمد بن ابی ندبه او را بار و کافرا و علمند که
اول کسی که با او بیعت کند محبت نباشد و بعد از او علی و شیخ طوسی و معانی از حضرت امام رضا
روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قائم علیه السلام است که درین برهه در پیش روی قمر
آفتاب ظاهر شود و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین علیه السلام است بکشتن کشتن کشتن
هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که ای فلان صاحب و فلان
ظاهر شود است اگر میخواهی با او ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی
همان جا باش و بعضی در تعظیم ای میثاق و بعضی میفرمایند و در زیارت جامع مشهور میگویند
زیارات متفرد خصوصاً زیارات حضرت امام حسین علیه السلام ذکر رجعت و اظهار اعتقاد آن
مذکور است و در منجذ و مصباح الزائر و سایر کتب از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر
دعا عهدی حاصل روز بخواند از اصحاب حضرت قائم علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت
بمیر حق تعالی و از قبر در وقت خروج آن حضرت بیرون آورد و در عهد مزبور مذکور است که
خداوند اگر خلیل شود میان او آن حضرت هر که برین کلام خود حتم و لازم گردانید پس بیرون
آور و از قبر بیرون دهد و حالش کفایت خود را بر کوبد و بیست و شش روز و نیم خود را بر هرگز کرده باشد و
لیلت کوبد دعوت کشتی که جمیع خلق باقی می آید و ویاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح
از حضرت صادق علیه السلام زیارت حضرت رسول و ائمه علیهم السلام را روایت کرده است و در آن زیارت
مذکور است که من قایل بفضل شما و افرادم بر جمیع شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر همه
چیز و قایل بفضیلت و کبریا و خدایتان است صاحب کمال الزیارات از حضرت صادق علیه السلام
زیارت از برای حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که هر که
از برای شما میباید تا حکم کند خدا و بعد از آن که دعا بخواند و این باشد شما خواهد بود و زیارت شما

نفر از اصحاب که خود را باطلان بر داشتند یا شد که هر خودی و دوی داشتند و بر
گویند که این حسین است که سر و کلاه است و قاضی و داور است و در آن کف که حال است
نیک و حضرت قائم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین علیه السلام
در دلهای مؤمنان قرار گیرد و حضرت قائم از دنیا رود و حضرت امام حسین را غسل دهد و
کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در محو کند و آنکه سر و جسمی را بغیر وی مرگ بخشد و
که اگر کسی کرد که حضرت امام حسین علیه السلام را که غسل خواهد داد چو آب گویند که چون آنحضرت در
این شاه شهید در مرگ بود احتیاج به غسل ندارد و یا آنکه بعد از آنحضرت که بدن را بر کند
آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا پنج صورتی میشوند این آیه که اگر چه محجب
ظاهر و شایع علی السلام را از آن است اما چون آنچند را هم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر
در این است واقع میشود و حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این ذکر کرده است پس اشاره است باین
وقایع که در این است واقع خواهد شد و شیعیان و شیعیان طلبی باشند و طلبی باشند و طلبی باشند
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از اهل بیت پادشاهی خواهد کرد
بعد از وفاتش بیصد و نسا که تمام این جرئت خواهد بود بعد از آنکه حضرت قائم از دنیا رود
که تمام قائم علیه السلام چند سال پادشاهی خواهد کرد و فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت پنج
وقت و شب پادشاهی خواهد بود تا پنج سال پس منتهی انتقام کشند بدینا خواهد آمد حضرت امام
حسین علیه السلام و طلب خون خود و اصحابش خواهد کرد و آنقدر بکشد و آسیر کند که مردم کی بداند که
از دینیت پیغمبر را بقدر آدم نمیکند پس بعد از آن حدیثی سفاح برود از بعضی حدیث
المؤمنین علیه السلام کلینی و صفار و بسندهای معتبره حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که خدای بن شش چیز داده است دانش مرا که با اهلایا و حکم
بین میان خلایق و من صاحب رجتها و دولت و صاحب دولتها و من صاحب عصا و بسم و من
دایره که با مردم سخن خواهد گفت و در تنه و دین و کاف و روایت کرده اند آنحضرت صادق علیه السلام که
روزها و شبها فقر خواهد رفت تا خداوند او را از آن بکشد و بدو را بپای خود و حق را با اهلش برگرداند
و بر پای دارد و حق را اگر از خود بپندارد است و کلینی و حلی و غیره روایت کرده اند از حضرت صادق

حق تعالی خبر داد و رسول خود را و نبی است داد و او را امام حسین علیه السلام پیش از آنکه فاطمه علیها السلام
یا حسانه شود و باینکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را که
با امام حسین علیه السلام خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتی که بر خودش و فرزندانش پس عرض
اورا از شهادت باینکه امامت در عقیبا و با شهادت امام کوما و از آنحضرت را که او کشته خواهد شد
پس خدا او را بدینا بر خواهد کرد و ایندیاری او خواهد کرد و تا دشمنان خود را بکشد و ایلایش
روی زمین گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که منی اهل بیت منیم بر آنکه ایشان را ضعیف
گردانید اند و زمین و بگردانیم ایشان را اما مان و بگردانیم ایشان را و اوتان زمین و فرموده است
که تحقیق که نوشته ایم در روز بعد از ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله که زمین را بایر خواهد
بود و کان شامه ما پس خدا ایشان را داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد
و پیوسته زمین بر خواهند گشت پس بعد از آنکه بن عبدالمجید و دیگران را از مضیقه روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلام سؤالا کرد که از رجعت آیا حوائت فرموده و بلی رسید که اول آنکه
رجعت خواهد کرد که خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد که بعد از حضرت
قادر علیه السلام بیرون خواهد آمد و اصحابش را بر آید او شهید شده اند و هفتاد پیغمبر را او خواهد
بود چنانچه حضرت موسی علیه السلام معروث شدند پس حضرت قائم علیه السلام غسل و کفن و حنوط
خواهد کرد و او را در قبر پنهان خواهد کرد و باقی فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام ظاهر شود و اهل کوفه و شوش و حجاز و عراق از پیشگاه
هفتاد نفر از صدیق را معروث کرد و آنکه در میان اصحاب و یاران او باشند و این یار و در
کامل الزوارع و بسندهای معتبره از برید علی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام رسیدم
از اسمعیل که حق تعالی در قرآن او را صادق الزور گفته است آیا اسمعیل پیر بهیم علیه السلام آنحضرت
فرمود که بلکه اسمعیل پیر خرقی است که پیغمبر بود و حق تعالی او را معروث گردانید پس فرمود
پس آنکه او گرد و پوست سر و روی او را کند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سلطان ایل ملات
عذاب را بر او فرستاد و گفت برو و کار عزت را بشوی تو فرستاده است که قرق تو را علیه السلام بخت
عذابا اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی او را رحمت کرد که پس حاجت تو چیست ای

شهادت میدهم که توحید خدایی تعالی اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در
شکی نیست در روزی که نفع میدهد نفس را ایمان او که ایمان نیارود باشد پیشتر از
کنند در ایمان چهره را و این باب بود که الله در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند به حق چیز مؤمن است و
جمله آنها ایمان بر رجعت ذکر کرده است و اینها از حدیث امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که هر که اقرار کند بیکای خدا و اقرار کند به رجعت و بیعت زن و فرج و جمع و ایمان بیاورد بهر
و شوال غیر و جوش کوفت و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و
نور و جزا و حساب پیر و مؤمن است بحق و راستی و او از شیعه است اهل بیت است
و احادیث در این باب بسیار است که کثرت در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شکی نیست
در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالغنی است و کسی که در آن شک کند ظاهر آنست که حشر
قیامت را نیز منکر باشد و امری که تصور می توانه ثابت شدن باشد و محض استبعاد است
و هم انکار کردن محض بدی نیست و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات
شاذه وارد شده است که جزء نمی تواند که اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات
آن نمیشود که اصلش را انکار کند چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بعث و قیامت
و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن
نمیشود که اصلش را ردی و این است کسی انکار کند و خلاصه اینست که رجعت بعضی
از مؤمنان و بعضی از کافران و هواصیب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج
از دین فاسق است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام
حسین علیهما السلام متواتر است بلکه از حدیث رسول نیز متواتر است با قریب متواتر و در
سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیح و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد
بمرتبه رسید است که ادهان یا بیکد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها
معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در یک زمان یا پیشتر خواهد بود یا بعد خواهد بود
و از بعضی اخبار ظاهر میشود که قریب زمان امامت رجعت خواهد بود و شیعیان

شیعیان در حق الله قائل شده است یا آنکه هر مای زمان امامتی دارد و زمان مهدی بود و از
و حضرت صاحب الامر علیه السلام که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از آن رجعت
که امر خود باز از حضرت رجعت خواهد فرمود و باین وجه تاویل کرده است این حدیث را
که از امام و از امام و دوازدهم مدهی است و این قول اگر چه بعد از ثواب نیست اما
مجله اقرار کردن و نفاصلش با علم ایشان رد کردن احوط است و این باب بود در رساله
اعتقادات گفتار است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است و حقیقتاً مؤمن است
اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اَلُوْفٌ اَحَدًا اَلْمَوْتُ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مَوْتُوا
فَرَأَوْهُمُ اَشْیَاءَ هُمْ اَفْتَدَاهُمْ اَخَانَهُمْ بَدَلًا وَ دَرَسَانِ اِیَّانَ هُمَا طَاعُونَ و اقع میشود
و الحقیقت چون قوت داشتند بیرون می رفتند و فقر چون ضعیف بودند در محل خود
می ماندند و طاعون در اختیار اکثر از فقر واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که آنها
خود بیرون روند و چون وقت طاعون شده بیرون رفتند و در کثرت را با فرود آمدند
چون بنارهای خود را بر زمین گذاشتند ندانی از جانب حق بقا با ایشان رسید که بمیرد
همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضع جمع کردند و سالها برای آن حال اند
پس پیغمبر از پیغمبران پیش از ایشان گفت که او را از میان می کشند و دعا کرد که
برود و کار اگر خواهی ایشان را زنده می توانی کرد که شهرهای قوی را آبادان کند و بندگان تو
از ایشان بهم رسانند و از اخبار است که در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی
یا و حق کرد که حق اهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت علی پس خدا همه ایشان را زنده کرد
بلقاء آن پیغمبر و با او رفتند پس انجاعت کردند و بدینا برگشتند پس باطلهای خود مرد
و ایشان در آن محبده قصه حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میگرداند و بعد از
صد سال زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند با جل خود مرد و حق تعالی او را گردانید
قصه هفتاد نفر از آن حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود جلور برد چون کلام
خدا داشتند گفتند ما تصدیق نمیکشیم تا خدا را علامه بدینهم پس سبب ظلم ایشان
گفتار با ایشان صانع ایشان رسید و همه مردند پس موسی گفت برو در کارا چه کوی

برود و هر حال کرده باشند چنانچه در هر یک از او و هر کسی متوجه خدمت ایشان
شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در باین رکن و مقام پس عمووی
نور بلند شود از زمین قیومی آسمان که هر مؤمنی که بر وی زمین باشد از آن روشنی تا
و آن نور در میان خانه های مؤمنان در آید و خانه های ایشان را نورانی نماید تا آنکه قبال
نور ظاهر گردد و آنست پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بیایند از اطراف عالم بخیرت
آنحضرت حاضر شده اند هر در خانه پیش ایشان می ایستند و پیش یکصد و هشتاد و دست خود را بکف
مست دست موسی عالم را روشن کنند پس گوید که هر کس از این دست بیعت کند چنانست که با عداوت
کرده است پس از آن کسی که دستش با یوسف و داوید کند چنانست که با دشمنی و کینه است نماید
پس بخیران جن بشر بیعت برسد پس سیصد و سیزده تن تقیاً بیایند سرافراز گردند آنکه
مردم فریاد بر آورند که کتب این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و هر چه اعتقاد آنها کرده
پس بیعتی گویند که همان صاحب برهات کرد اهل مکه شد است گویند که هیچکس از صحابه او را
میشناسند گویند که نیست نام هیچکس از اهل مکه و چنان کسی از اهل مدینه که
ایشان را پیام و لقب میشناسیم و این بیعت در طلوع آفتاب باشد منادی با و از بلندند آنگاه که
اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلائی این ممدقال محمد است و بنام و کتب بشارت
او را یاد کنند و شیت دهد او را با امام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را
بشارت تا حسین علی علیه السلام تا او بیعت نمایند تا عداوت بینا بود و مخالفت را و مخالفت که گناه
میشود پس از آن کسی که آن را از آنجا می گویند و اجابت می کنند ملک اند پس مؤمنان جن
پس سیصد و سیزده تن که تقیاً و آنحضرت بر میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب
کوشی از خلائی بجا نیاوردیم که آن صد را می شنود و متوجه میشود و خلائی از شهرها و بلاد
و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندانند که
برود و گاه در راهی الیا بر ظاهر شده است و او عثمان بن صفیه است از فرزندان یزید
سعی علیهم السلام او بیعت نمایند تا عداوت نباید و مخالفت نکنند که گناه شود پس ملک
و جن و تقیاً او را نکذب کنند و آنکه او شیطان است و گویند شنیدیم آنا را و دیگر پس هر

صاحب کی و منافق و کافری که باشد بنده ای آخرا راه برود و در تمام آن روز حضرت صلی
الله علیه و آله گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیت و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل
و موسی و یوشع پس نظر کند و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه از من است و آنچه
انها صلوات نداشت و خبر داده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را
بخی خواهد میدارد از من بشود پس ایستادند و صحف ابرهیم و شیت را بخواند اما دست
گویند ایستادند و در آن هیچ تغییر را نیافته است و خواند بجا آنچه از آن صحف غیبی
پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیه السلام
پس ملای آن ملتها همه شهادت دهند که انبیت آن کتابها بخوبی که از آسمان نازل شده و
تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بجا نرسیده بود هر را بر ما خواند قرآن بخوبی که
بر حضرت رسول نازل ساخته به آنکه تغییری و تبدیلی نباشد چنانچه در قرآن و دیگر
شده پس در این حال شخصی باید خدمت آنحضرت کرد و پیش بجانب پشت کشته نشود و بگوید
که ای سید منم بشیر بر سر هر که مرا ملکی از ملک که خدمت تو یابم و ترا اشارت دهد بپا نشاند
شکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود را بگو و بگو که از برای مردم نقل کن بشیر که درین
و برادر در میان لشکر سفیانی بود بر و شراب کرده و بر سنار را از مشق تا بعد از و کوفه و آنرا
گرفت و مدینه را خراب کرد و بر و منبر را در هم شکستیم و استرهای مادره میان مسجد مدینه
سروین انداختند پس بیرون آمدیم و لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه
خواب گویا و اهلش را بقتل رسانیم پس چون به جوار می رسیدیم که در آخر مدینه طبع است
آخر شب فرو آمد پس صدای از آسمان آمد که ای سید اهلک کفر دان این گروه ستمکار را
پس زمین شکافت و تمام لشکر را با چاههای پان و اموال و اسباب فرو برد و کسی چیزی نماند
روی زمین ماند و بقیه زمین و برادر و ملکی بفرستاد و روهای باران آبست کرد و این بشارت
موسی پس باران آمد و کشتنهای بذر بر روی سفیانی ملعون و دره مشق و او را بر سر آن طغیان
شد و ملکی از خدمت ابراهیم و خدیو او را که لشکرش را حق تعالی در میان اهلک کرد اندوخت و باس کشت
ای شب ملکی شوخ حضرت مدینه و مکه و اورا اشارت ده بپا نشاند و ظالمان و توبه کن بر دست

انحضرت که توبه توبه اول میفرماید پس حضرت است منانک بر روی شهر را لید و محال
 اولی که بر روی حضرت است بعد کند و لشکر اسیر نماید و مفضل پر سید که ای سید من
 ملک و جن و دواترمان برود و ظاهر خواهد شد در بود کبلی و انشای مفضل پر سید که ای
 ملک و جن با ایشان گفتگو خواهد کرد چنانکه روی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل
 پر سید که ملک و جن با الحاحت خواهند بود و کبلی و انشای مفضل و انحضرت با آن
 گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت مابین نجف و کوفه و عده اصحابش در آن وقت چهل و
 شش هزار از لشکر خواهند بود و شش هزار از جن و دیوات دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا
 باین لشکر او را بر عا و ظفر خواهد داد مفضل پر سید که انحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود
 ازل ایشانرا حکمت و موعظه کنی و عوت نماید چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت
 ظاهره که داند بر ایشان و بیرون آید و موقوفه مدینه طبر شود مفضل پر سید که خان کعبه را
 چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنا و کعبه حضرت ابرهیم و اسمعیل علیهما السلام که است
 بود تخریب میکند و از نو میسازد و بناها را بظالم ازاد مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب
 میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس او را بر زمین میکند و از نو میسازد و قصر کوفه را
 خراب میکند که هر که او را بنا نهاد ملعون است مفضل پر سید که در مکه مظهر اقامت خواهد
 نمود فرمود که نمای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون
 از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه انحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاذ
 نماید پس آیند بخند انحضرت سر بر افکند و کربان و فخر کند و گویند ای مهدی انحضرت
 توبه میکنی توبه بار قبول فرمای ایشانرا بدهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از
 اهل مکه شخصی را بر ایشان دال کند و بیرون آید از آن دالی را بکشند آگاه یا و ران خود را از
 جن و نقیابوی ایشان بر کرده اند که نا ایشان یکی بنده کرده اند حق پرست که ایمان بنیاد او
 بتجسید و هر که ایمان نیاورد بکشد پس چون عسکر فریزی اثر بسوی مکه باز کرد تلافی بکند
 بلشکر ایمان نیاورد بلکه از هر کس که کس ایمان نیاورد مفضل پر سید که ای مولای من خانه
 حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که ای تحت انحضرت شهر کوفه را

بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمیع بیت المال و قسمت قنیهنها
 مسجد سید خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پر سید که جمیع مؤمنان
 در کوفه خواهند بود و مویک بلی و ائمه جمیع مؤمنی نباشد مگر آنکه یاد کوفه را در حوالی کوفه باشد
 یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خواب یک کوفه سفند در کوفه دو هزار
 در شهر باشد و در آن زمان شهر کوفه و سفش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجرت فرج باشد
 و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حقیقتا کربلای با ناهای و جابجا همی که در کوفه بود
 محل آمد و شد ملک و مؤمنان باشد و حقیقتا آن زمین مقدس را بنیاد بلندتر که داند
 و چندان از بركات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی را آنجا بایستد و بخواند خدا را علیه
 بیات دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا با و عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آفر کشیدند
 و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعهای زمین با یکدیگر منافعت کوند پس هر مظهر
 بکربلای معلی فرمود که حقیقتا در حقیقت فرمود بکعبه ساکت شود و فرمود که بکربلای معلی که آن قصر
 مبارک است که در آنجا خدای اقی انا الله از شجر مبارک بموسی رسید و آن همان بلند است که در آن
 عیسی را در آنجا جای اقامت و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت
 در آن موضع شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی و مع الله را در وقت ولادت غسل داد
 و خود را با آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا خارج
 نمود و خیر و رحمتی پایان برای شیعیان مادر اینجا مهنیات نا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السلام
 مفضل گفت ای سید من تیر و یکو مهدی کجاست خبر خواهد شد فرمود که بسوی مدینه
 جزم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که خود
 سرور مؤمنان و بخواری کاگران باشد مفضل پر سید که آن چه امر است فرمود که چون بجز قبر
 جذون کوار خود رسد که یکدای که و خلاقی این فرزند من رسول الله صلی الله علیه و آله است
 گویند بلی ای مهدی مال محمد کوبه که گشت داینها کربا او دفن کرده اند که سید و مصاحبه و
 همفرازی او بیکو در قبر حضرت صاحب رجوع و حضور خلق از روی مصلحت پر سید که گشت آنیکو
 و گشت عمر و محمد صلی الله علیه و آله را میان جمیع خلایق با خود دفن کرده اند و گاه باشد که کوی باشد

شیعیان هستند که قابل نیستند که شهادت و ستان شهادت را در روز قیامت خواهند شد و فرمود که
مکشیدند انداختن جفا را رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکر و خیر داده ایم از رجعت مکر
نشدند انداختن ایها که و گنبد بقیه از من العذاب لاد فتن دون العذاب لاد فتن العذاب لاد فتن العذاب لاد فتن
عذاب رجعت و عذاب بزرگتر عذاب هاست است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در
شماخت مانع میگردیدند که میباید که معنی است که پادشاهی یا پادشاهی را بر کرده و میده و ملایان را
شود و ای برایشان که پادشاهی در دنیا را از آن گرفته است تا بجا بر کرده پادشاهی نبوت و امامت
و وصایت همیشه است ای مفضل اگر ندیدید غایت شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما
شک نکند مکشیدند انداختن ایها که هر که که در نزد آن که علی الدین استضعفوا فی الارض
نا افراده که بر سرش گذشت و شکست بریل این راه در جی اسرا بیل است و تا و بیلش در رجعت ما
اهل بیت است و فرمود و همام بن منبه که عمر بن خطاب فرمود که بعد از آن در خیر جدم علی الحسین
و پدر و امام محمد بن ابی طالب پس شکایت کنند بخود رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه اند
ست که در این برایشان واقع شده است پس برخیز من و شکایت کنم از آنکه منصور و و انقی
بمن رسیده است پس برخیز فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند بعد از آنکه در دنیا رشید
پس برخیز علی بن موسی الرضا و شکایت کند از ما من معلقین پس برخیز امام محمد تقی و شکایت
کنند از ما موین و غیر او پس برخیز امام علی تقی علیه السلام و شکایت کنند از من و شکایت پس برخیز امام
حسن و سکری علیه السلام و شکایت کنند از من پس برخیز مهدی آخر الزمان هم نام جانشین
رسول صلی الله علیه و آله را با جامه خون آلود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روزی که پیش از
نور انبیاش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند بخون آلوده شد و شکست
بر و در و کلاه را و با شند تا با بستند در جدا مجروح و بگویم و وصف کردی برای مردم و دلالت
فرمودی نام و نسب و گفتند از برای ایشان بیان کردی پس امنت توانکار حق من کردند و امان
من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر میبود
ایقدر غایب نمیداد پس هر که دم از برای خدا را انما که حق تعالی امر را رخصت فرمود که ظاهر شود
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که انما الله صفة الله و اورثنا الارض بقیه

بینه المحنة حيث نشاء فنعلم انجر الغامضين و كوكبه امدي و فتح الهی ظاهر شد که حق
سبحان و تعالی و هو الله انزل رسوله بالهدهی و به من الحق الطاهر علی الدین کلهم و كوكبه
المشركون پس بخواند انما الله انزل رسوله بالهدهی و به من الحق الطاهر علی الدین کلهم و كوكبه
و ستر بفضله علیك و محمد بك حراها مستقيما و يضررك الله نصره عزير افضل رسيد
که چنانکه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی میفرماید که تا یا مرزا برای تو آتیه
تعالی آنچه گذشت از کناهان تو و آنچه رساند است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق
فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوند کناهان شیعیان برادر
من علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که وصایای من که کناهان گذشت و آید ایشان را تا
روز قیامت بر من بار کن و مراد میان پیغمبران پس بیک کناه شیعیان را سوام که پس حق تعالی
کناهی جمیع شیعیان را بر حضرت بار کرده و همه را برای حضرت مفضل بسیار کرد
و گفت ای سید من اینها از فضل جدات بر ما برکت شما اما من حصص فرمود که من مفضل
این محو مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و بر حدیث و افعال مکرر برای شما
که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت می کنند
و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیشوایم رسانید زیرا که حق تعالی
میفرماید که شفاعت نمیکند مگر از برای کسی که پندیده باشد و شیعیان از خشیت الهی
مفضل پرسید که این را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که انما الله صفة الله و اورثنا الارض بقیه
حصص بر همه دنیا ها تو غالب شده اند فرمود ای مفضل اگر همه غالب شده بودند من صاحب
هم بود و نصاری و مجوس و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین غیبا ندیدم که این در زمان
مهدی و رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و آن نیز در زمان بعد خواهد آمد
و قالوا لهم حتى لا تكون فتنه و يكون الدین كله لله پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود
پس بر کرد حضرت مهدی علیه السلام بوی کوفه و حق تعالی از آسمان بشکل ملیح طلایب و ایشان
بباران عسل و رحمت ایزد بارید و قسمت نماید بر اصحابش کتبیهای با انطلا و نفوذ و جلال
مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما برید و قرضی از برادران مؤمن بردست او باشد چگونه

خدا و محبت او سعادت اجساد و ابدان مخصوص است و جمع میان این دو سعادت در
این دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی را مستغرق بودن در عبادت الهی و احوال او در سعادت
او را که ملذذ شود و چیزی از لذات حقیقی و با استغراق او در استغراق این لذات حقیقی
ممکن نیست او را که ملذذ شود و چیزی از لذات حقیقی و با استغراق او در استغراق این لذات حقیقی
در این عالم وضعیت و در وقتی که مغایرت کردند از دنیا و احوال و استغراق او در استغراق این لذات حقیقی
طهارت که در نفوس ایشان از اتم پرستیده جمع میان این دو امر میتوان کرد و شهادت در آنکه
این حالت اعلای دنیاست کمال و انصاف منال سعادت است و در آن کثرت کقول بگو
نه محض جمع بین این دو است بلکه هر دو در همان قائم شد است چنانچه شیخ ابوعلی در شفا و غیا
کفایت هر چند در کتاب معانی کفایت نفی شریعت را کرده است **مفاد** که این مدعیان
مفاد است و ساقی میان لذات حقیقی و دنیایی نیست و احادیث نیز دلالت دارد چنانچه
عینایی و غیره از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون اهل بیت در این دنیا
شوند و در میان خود در مسکن و منازل خود و هر روزی که از ایشان بر شت خود تکیه کنند و خود
کاران بر و را و بایستد و میوه ها و بخور شوند بر سر و چشمها بر و را و بخور شوند بر سر و چشمها
نهرها جاری شود و مستندهای او بکشته اند و شکلهای متعدد برای او بکارند و هر چه
خواهد که خدمتکاران برای او بکارند و او را بکارند و او را بکارند و او را بکارند و او را بکارند
از اینها تا سواد بخورند و در این تعلیمها تا از ایشان طلبد و جویند و اینها تا سواد بخورند
که در این دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخوابند و در جوار من
نیز که بهتر است از آنچه در آن هست و گویند ای پروردگار ما را چه چیز بهتر میباشد از این
نصبتها که ما داریم انچه نفس ما خواست آن میکند و دین ما لذت میدهد از نعمتها که داریم و در
جوار رحمت خداوند که میخوابیم پس چون باری و دیگران ایشان برسد که بدلی ای پروردگار
مانند آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت
نسبت شما بهتر و عظیمتر است از آنچه در آن هستید پس بدلی ای پروردگار ما را رضا و خوشنودی و دوست
داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما بآن شاد تر است پس حضرت این آیه را خواند که حضرت

در بهشت

ایست که وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را با عیسا تا بهشتها که جگر
میشود در زیر آنها نهرها و همیشگی در آنها خواهد بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در
جنت عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها ایست که فخر عظیم و سعادت
بزرگ و کلیبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی فرماید که ای بنده که از حق
من شکر کنی عبادت من در دنیا بدهی منی که بآن شکر خواهی کرد در آخرت و ظاهر این است
که با اصل عبادت شکر خواهی کرد و در وجه تکلیف بلکه سبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت
حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب است و این بنا بر دو مامالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که هر که شبی با عبادت حق تعالی احیا کند او را در جنت الفردوس صد هزار
عطا کنند که در شهری برای او باشد انچه نفس خواهد کشید و بدین ازان لذت برد و انچه غم
خطر نکند و باشد سوازی انچه میباید که او انداخته است از برای او از کرامت و عز و بزرگواری و در
جمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهترین نعمتها
اهل بهشت است که حوریان از برای ایشان خوانند که گویند بحسن صوفی که حق و انیس
نشاند تا شادمانه بر و ش میزبان شیطان بلکه تنبیه و تنجید و تقدیس حق تعالی و بر و ش
دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی میکند که بشنودان بهشت که من
گرد و نیامشغول عبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای هر چه و نیای بانی
صدای بل و شر و از آن درخت تنبیه و تنزیه بر و در کار که خلاصی هر که مثل آن صدای شنیده باشد
و این بنا بر وجه الله علیه و آله در سوره اصفاء کثرت اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان را
میکند بقدری و تنزیه و نیکو بر حق تعالی با ملک خدا و بعضی تعمیر میکند بنا و انواع خوردن و
اشامیدن میوهها و تختها و حوضها و آن خدمت فرمودن پیران و نشستن بر مسندهای
و پوشیدن سندس و حریر و استبرق و بهشت و هر کس لذت میرد با انچه میخورد و همیشگی
متعلق است و با و داده میشود انچه خدا را از برای آن عبادت کرده است و حضرت صادق
فرمود که بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت نمیکنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت میکنند
خدا را با سه قول پس این عبادت خدمتکاران است و مشغول از ایشان عبادت میکنند با اولاد

هر ساعت بر او حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع است بپوشد او را کور و زنده بجا خفا
 چنین را نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمت شاه یا پادشاه را و او را و مدح کند چون
 آزارها بکسی نرساند و عیب را از کسی بگوید و انعامات جلیله بنویسد و چون در روزی
 میبکشد و بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت و رفاه خواهد بود و بعد عقلا او را ستایش
 میکنند چه برای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی
فصل دوم در رفع شبهه ای و معاد جسمانیست و آن موقوفست بر دانستن حقیقت روح
 و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلایق بسیار است و فقیر در کتاب بخارا آنرا از
 از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند چهل قول در این باب است و آنچه اکثر محققین قایل
 شده اند آنست که انسان مرکبست از روح و بدن و این دو جوهر دو حقیقت اند که میان ایشان
 باغایت آشنایی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی انطیفت ملئکه و عالم علویست و خلقت
 دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثری و عملی است که آن دیگری را
 نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینها
 باین اعضا و قوای ظاهر و لذت و المش و حصول عدم اینهاست و صفات و ملکات و فهم
 و علم و اعتقادات کار روح است بدن را نتوان گفت که حلال و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه
 آن افعال جزئی حسی که از بدن و اعضا و آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن و هر کار روح
 و بدن و اعضا برای آن است که چندین که میگویند من دیدم چشم و شنیدم گوشت و گفتم زبان پس
 من عبارتست از روح و ذات تو همانست و این افعال فعلی است و این اعضا و قوای هر کدام
 اولین و مثل کتاب که قلم مینویسد و در حقیقت نویسنده و یکریست و بعضی گفته اند از اجزاء آن
 و احکام روح و شنیدن و خوردن و آشامیدن و غیره اعضا و قوای اینهاست که از اجزاء
 خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه و خبر بد و بدین در جای خود در خوابت و روح برای خود
 می آید و میرود و شهرت بیکدیگر و میگوید و میشنود و همکار میکند تا در این کلام حقیقت
 پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلاتست و بعضی گفته اند روح در
 بدن مانند چراغیست در فانوس و نور و روشنیه از چراغ است و فانوس برده از غلظت است که اگر



چراغ را می پرده مشاهده نمی ضیای جلالش با توانی دانست و اگر روح را می بدید ملاحظه نمائید
 قدر کمالش با توانی دانست و آن وقتی که میدانی که فانوس نقص و عیب چراغیست نزد نیست
 جلالش چراغ تا که ضعیف و ناتوان نیست از هبوب و بامحاج بمیانوس و پنهانست و بیار
 ناخفیه و در بخور است لحاف و پوشش او را ضرفراست مشعل و آفتاب فانوس در کنار
 نیست و صحیح محتاج به پیر از نسیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدراجات از حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده است که روح مؤمن و بدنش مثل جوهریست در صندوق جوهری که درواشند
 صندوق را دور می اندازند و اعتنا نشان آن نمیکند و در کتاب معارج الیقین روایت کرده است
 که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهری دیگر در
 خواب بیند فرمود روح مثل آفتاب است که مرکزش را سهاست و شعاعش در جهان پراشست
 و اینها در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عز و ج بدن و داخل بدن میشود
 بلکه سر پوشیده بر بدن که محیط است بآن و حاصل خلایق در روح باینکه با روح جسم
 یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجزاست و عدم آنها که جسم میداند از متکلیف
 بدو قول قایل شده اند یکی آنکه عبارتست از این هیكل محسوس و دومی آنکه در بدن اجزاء
 اصلیه است که باقیست از اولی عمر تا آخر عمر و اجزای قطبیه میباشد که زنده و متغیر
 و متبدل میشود و ایشان که مشار الیه است با نا و بین آن اجزای اصلیه است و مدایر
 و نشر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلیفین اشامیه باین قایل شده اند و بر این قول
 بعضی از اهل کمال کمالست می کنند یا معنی که روح است بلکه آنچه در بدن انسان در حال حیات
 و در قبر باقی ماند و در قیامت محسوس میشود آن اجزاست چنانچه بعد از این انقائیه
 مذکور خواهد شد و آنها که جسم نمیدانند و عرض جنائی میداند اقول بخیر دارند
 که قایل اندلیست و آنها که مجرد میداند اکثر فلاسفه حکما بید و بعضی از عقایدی معتقدند
 و غیری در ارضه صفاتی و شیخی مفید از علمای اسمیه اگر چه بعضی گفته اند که در آخر عمر
 از این مقدم برکت و نور بگذرد و شیخ بهاء الدین علیه السلام بعضی از متاخرین گفته اند که از
 بسیاری اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیثی صریحی در این باب ندیده ام و اگر

شناخت روح

بعضی از اخبار داده اشعاری یا ایهامی باین معنی داشته باشد بعضی آنها جزو اخبار
نمیست و آنرا که در لایحه که بر بنی غیر گفته اند اگر چه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تشریح
حق قضا وارد شده است غلط و دلالت نمیکند بر آنکه خبر از صفات مخصوصه حق تعالی است
و اکثر احادیث فیض روح و همراه بودن روح با منت و آمدن بنده اهل خود و منتقل شدن
بودن ایشان و امثال آنها که دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بجهت مثالی
و همهمین اخبار در خلق ارواح پیش از احداث و بودن آنها بر در عرش و امثال آنها که دلالت
بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را دلالت میدهد که بدون ضرورت از طریق اولیه
دلالت میدهد بر نفی و اثبات هر دو شکل است و بعضی حدیث من غیر حق تعالی گفته اند
و تقدیر باین معنی فرموده اند که همه آنها را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ساکت شو باز آن خدا را که ساکت شده است و حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود که تکلیف نمکنیده استن چیز را که تکلیف علم را نشان نکرده اند که باین
که برخلاف حق قابل شود و معذور باشد در خلاف و آنچه گفته اند که قول ببقای روح بعد
مفارقت بدن و معاد و خلق و غیره قول غیر است بوجوه است و ممکن است که روحی باشد که
صاحب محتایف الهی و جماعت دیگر از تحقیق گفته اند که نفس عبارت از جسم نورانی و
عالم حیات و از خطایر قدس و مجامع انس و جانین و نبات و جمادات و غیره از صفت و
میرسد به جمیع اجزای بدن و مویش بر بدن آمدن است از بدن و مفارقت او از آن و جسم او اند
جسم ملکی و سایر اجسام سماوی و نباتات لطافت و شفافیت بقدرت الهی محقق میگردند چنانچه
شیخ الطائفه ابو الطاهر طبرسی روایت کرده است که بعضی از صفات حقایق مالمی را سؤال نمود و
مجاوب شد پس سلی آن شد و از جمله آنها بر سرید که خبری از اجزای که خاموش میشود و روشن آن
هر میشود حضرت فرمود که میرود و بر نمیگردد گفت چه میشود که آدمی نیز چنین نباشد و
مردن که روح مفارقت نکند و برنگردد حضرت فرمود که قیام را درست نکرده ای زیرا که انش و سر
اجزای نباتات و اجسام با حیوانات با فانی و مالت و سنگ و آهن و غیره یکی از آنها بر دیگری
نزدند و میان آنها ساطع میشود و از آن انش میگیرند و جمیع عالم و زمین و انش و آن اجسام

ثابت و ضو معدوم میشود و میرود و روح جسم و فانی است بر آن غالب گشتی پوشانیده
از نبات جمیع نیست که فو گشتی بدرستی که انشا و فانی که خلق کرده است چنین را در رحم از آب
صافی و مرکب کرده اند است دلالت انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوانها
و غیر آنها او بعد از موت زنده میکند و بعد از فانی آن بر میگردد و اندک گفت پس روح در کجاست
فرمود در زیر زمین در جایی که بدت در آنجا است تا وقتی که سبوت شود گفت کسی را که بر آتش
روح او در کجاست فرمود که در دست ملک است که آنرا قبض کرده است تا آنرا بر زمین حسابند
گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب بر آید بر آید میشود یا باقی میماند فرمود بلکه آن باقیست
تا وقتی که در صورت بدست در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشوند پس حتی میماند
محسوس فی بر میگردد و اشیا را مدبر آنها چنانچه او خلق کرده بود و آن در مقدار چهار
صد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن در مابین نفع اول است تا نفع دوم و تبخیر اکثر
ملک بلکه جمیع ایشان ضروری دین است و آیات متکثره و احادیث متواتره دلالت
بر تبخیر ایشان می کند پس حکمت که روح نیز از این قبیل نباشد و اگر در آسمان نباشد چنانچه
بعضی از روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق کرد بروح حیوانی که در بدن است
و از قلب منت میشود و خروج روح حیوانی تعلق او از بدن بر طرف شود و بعد از آن
بهر الهی تعلق بهم رساند و چون اخبار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که
چون روح محتاج بالقی است در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد که در دنیا
و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتن و آن بدن نباشد بلکه بعضی را اعتقاد است که جسد
مثالی در عالم حیوة نزهت و آن باندازه این بدن و در میان آن الحارج از آنست و چون بود
ضعیفه قدرت بر تصرف نام و در اندر در حال حیوة و در میان تعلقش باین بدن
بیشتر است و در حال خواب تعلقش بدین مثالی بیشتر میشود و آن بدن عروج حیوانات
و بر الواح سماوی مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه ملکی
طوری محسوس میشود و اطالسات ایشان با و میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیطانی
محسوس میشود و مقتضای قرائن الشیاطین که چون اولیای ائمه و صحبای شیطانی

با ایشان برسد و بعد از آن تعلقی بعد از مثالی نماید میشود و اکثر ثواب و عقاب این است
بلکه محقق است که نفوس قوم مثل نفوس انبیاء و اوصیاء علیهم السلام تصرف در اجساد مثالی بسیار
و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند و همه حاضر شوند و این مجموع سوار اجساد
یا ساکن شوند و یا بر قول برخی روح قولی جسمه مثالی شرح راست و بدین آن فهمیدن
آیات و اخبار و جمع میان آنها در طایفه اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین
مسئله قول متنازع است بوجهی زیرا که بنا بر حقیقت باین اعتبار که کافر اندک از حشر
و ثواب عقاب کند و میگویند که روح در این اجساد عنصر میگرد و از بدن زید جدا
عمر و مستقل میشود و یا اینکه حیوانی تعلقی میگوید و یا بر شاه و شاه و دیگر نیست و ثواب
و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصرایع عالم را قایل نیستند و ایمان بیغیر
ندارد و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطل کافر اند و بسبب تنازع بحث
و نیستند معتبر از حجت عربی منقول است که شیخ در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بعضی از نجف رفیق که آنرا اودی السلام میگویند حضرت را از آنجا ایشان را ندید چنانکه کویا با حاجت
صحبت میدادند و من نیز ایشان را دیدم که منایم شدم پس ششم گفتند که در کفر شدم و خولتم
و مکر چنین کردم پس او ای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیار آید
آنکه کشی اندک استراحت بفرما فرمود که یا مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میکنم
گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود
بله و اگر برای تو ظاهر شود خواهی دید ایشان که حلقه حلقه نشسته اند و یکدیگر سخن میکنند
گفتم بدینا ایشان را بخیال حاضر است یا روح ایشان فرمود که در حقایق ایشان و هیچ موقی
نیت که بر بقیه بقعه از بهای او تعیین نکرد آنکه روحش را میگویند و مطلق شود از تن
و این وادی بقعه نیست از جنت عدن و نیستند معتبر از ابو لاد منقول است که گفت حضرت
حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله
مرفان سیر میکنند و در حشر میباشند و فرمود که مؤمنان از آن عزیز تر و گوارا تر است نزد خدا که
روحش را در حوصله روح کند و لیکن روح ایشان در بدن نیست مثالی این بدن گذاشتند

و اینها ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی از بهشت
یکدیگر میباشند و از یکدیگر احوال میپرسند و اینها از آنحضرت روایت کرده است که از
ارواح مؤمنان سؤال نمودند فرمود در بهشت میباشند بصورت ابدان انسان اگر بر بنی میباشند
و میگویند فلاغت که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت
در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنه مثل بدن دنیا میباشند اینها احوال روح بود که مذکور شد
و اما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه است بعضی جسم
مربک میدانند از هیولی و صورت جسمی و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است و چون
جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند
و در صورت جسمی و نوعی دیگر هیولی فانی میگردد و محقق طوسی و خواج نصیر جمعی
و بعضی از حکما بر هیولی قایل نیستند و میگویند جسم بفرصت صورت جسمی نیست و آن در حال
اتصال و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم متفرق و اتصال معدوم نمیشود و یکدیگر
از آنکه اتصال باشد و طرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار است
اما رفع شبهه استحال اعاده معدوم بجز این اشکالات و اکثر متکلمین خاصه و عامه
از برای دفع این شبهه و غیر آن بجز لا تجزئ قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه
میدانند و در تفرق اجزای چیزی از جسم با اعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه بر این قول
مطلع شدی و دانستی که شیئات منکر از حشر چنانچه اکثر محضر استواء است و جواب اینها
معلوم شد و عند شبهه ایشان که حکما منشأ باین استماع اعاده معدومست و باین قول
اول در حقیقت جسم اشکالی فیزی است زیرا که بنا بر مذهب ایشان صورت جسمی و صورت
نوعی الیه با معدوم شود و اعاده بعینه که جمیع اجزاء و کد بدو با اعاده معدوم نشود
و اصحاب قول بدو و هر دو همگان کرده اند یا خبر این دو قول نفی از این اشکال نموده اند و
این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسم شخصی را بشویند و خاکسترش را بپاشد
و بعد آن شخص باقی نماند و هر چند صورت و اجزای باقی نماند در خود شخصی بعین ناچار است
از خود شخص و بعد از آنکه آن شخص بکوبد یا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند شخص

شخص هم است با جزای اصلیه و اگر مخلوق از حق وان اجزا را قبضه در جهت حیوة شخص
و بعد از آن او ظرف اجزای او پس شخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض شخص
معدوم شود و غیر آنها جای آنها را پر کرده و حق بیکند و در آنکه شخص متعلق باشد چنانچه ما را
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر چه در بدن من میبود و که من میبود
استخوان منتهای صلبه متصل بقعد است و کتفین من و یوفین من حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که هر چه در بدن من میبود از غضن من است و من میبود و من میبود و من میبود
استخوان من و کتفین من که از آن مخلوق شده است بعد از فهمیدن مقدمات بدانکه بر تقدیر
قول با مشاع اعاده معدوم بنابر آنکه انشی که قبلی را فایده شده است و دعوی میدهد
ممنوعت در اثبات معاد حتما و اشکالی نیست خصوصاً اگر قول با انعدام جمیع اشیا که
از قول معدوم استماع جائز است چنانچه خواهد شد انشاء الله و اگر کسی قایل باشد
باشد نیز نمکنت قول بشر حسانی یا آنکه گویند در اعاده اشیا که در شرع وارد شده است
همین هیول است که از آن ماده بعضیها یا از آن اجزا بعضیها مخلوق شود خصوصاً وقتی که شبیه
باشد یا شخص در صفات و عوارض حیثیتی که اگر او را بر بعضی بگویند که او فلان است زیرا که
لذات و لام روح است اگر چه توسط آلات باشد و لهذا میگوید آدمی از وقتی که روح بر او
دمیده میشود تا هنگام برتری همان شخص است هر چند متبدل شود و صورت و هیات او
و اجزای او تحلیل رود و بپزد آنها را بپزد بلکه اگر حیثی از اعصاب او را قطع کنند باز میگویند
شماره او همان شخص است و اگر حدی با فضا خود در جایی از او صادر شود در بر او
استقامت میکند و اگر فلان روح را بگویند که او فلان است و او را در بر او است و او را
نمیگویند که بر او است کرده است و اینها با اعتبار بقای اجزای اصلیه است یا اعتبار با است
کار به روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل خود را تعقیب او میکند و
ظلم نمیشود و همین بعد از موت زیرا که روح بنابر مشهور بر عینه باقیست و نفس و آلات
نمیکنند مگر آنکه آن شخص بر سر خود بخوابد و حکم کند بحسب عرف آنکه آن شخص است همینانکه
حکم میکند بر آنکه هرگاه در دوزخ بر سر یکدیگر همان است که در دوزخ بر سر یکدیگر

۲۹

و عرف هر چند قابل به قول باشد و ملاقات شیعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این
و غیر آن حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول به قول حکم کنند بطور آنکه آب بخوبی
قطر از آن بر آید و در بعضی از آیات و اخبار را معا و این است چنانچه محققان
فرموده است که اولی الامر الذی خلق الله و اولی الامر الذی خلق الله و اولی الامر الذی خلق الله
بلی یعنی یا نبیست که کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل
ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب ملجم کل ایمنه جلوه من بدن آنگاه
غیرها این قول العذاب یعنی هر چند بر این میشود پوستها علی ایشان بدل میکنیم
از برای ایشان پوستهای غیر از برای آنکه بچند عذاب و در احادیث خاصه وارد
شده است که مشغور میشود و در آن مکان ماند و در آن عالم نقل کرده اند که در آن
کافرانند که او احدی نخواهد بود و اصل بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم
خواهند بود و از احادیث خاصه و احتجاج بفتح و طالب طبری و در بعضی از شیخ
طوسی روایت کرده اند که این العو جایی طیار حضرت صادق علیه السلام سوال از ایه بدیقام
جلوه و غیرها و گفت کتله ان یوت جبت که انرا عذاب میکنند حضرت فرمودند
بر توان همان پوست است و هم میگویند که این العو جایی طیار مثل آنرا از امور دنیا
بیان فرموده مثل آن است که خشتی را بشکنند و کل کنند و بار دیگر بر همان قاع
نهند و میتوان گفت همان است و میتوان نیز آنست که بلی خدا مطلع گرداند مردم را
و او را این را حوط و اولی آنست که تصدیق نمایند بلی خدا را و در خصوص متکلف و غیره
وارد شده است و بصورت ایمان و ملل ثابت شده است اثبات حشر جمعی و
اینکه وارد شده است از خصوصیات آن و غرض کنند و تفکر نمایند در امثال
این امور که مکلف نشده اند بفکر و نظر داشته باشند که بنا بر این افغان نمایند امری که
مطابق واقع نباشد و در آن معدوم و نباشد چنانچه سابقا مذکور شد **فصل**
سیم در اقسام حقیقت مرید و انواع آن و در آن دو مطلب **اول** آنکه اقوال باید
که که هر زنده بغیر حق تعالی و از آنکه میباید چنانچه حق تعالی فرموده است کل نفس

باشد بفرستد ملائکه اعوان او قبض روح میکند و از ایشان قبض میکند و حق تعالی
 آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض و در احادیث میراج بطریق
 بسیار وارد شده است که حضرت رسول ص ملک و تراد در همان مرتبه اول که دیدار و
 پدید آمد که چگونگی قبض روح هر یک یکی در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند
 و بعضی در مغرب گفت که منخوتم ایشان را اجابت نمیکند و بر روایت دیگر فرمود
 که هیچ دنیا نزن من از باب کاسدایت که در پیش یکی بنما باشد و هر طرف آن که
 خواهد دست دراز کند و نظر برادر و دنیا نزن من در همت کرد دست یکی انشا
 باشد و هر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیت و
 نقص این تفصیل ضرورت داشت انانی ملک موت نمودن و تاویل کردن آن بقوی
 بدنی یا نفوس فلکی یا عقل تعالی چنانچه حکما میگویند که از است و بد آنکه خلافت
 که یا ارواح حیوانا اثر ملک موه قبض میکند یا ملک دیگر چون نص صریحی درین
 درین باب بنظر نمی رسد تفکر در این ضرورت و حمل باید داشت که حیوانات و موت
 هر حیوانات بقدرت حق تعالی است و او حی و میت است از برای هر دو میسر
 بود که ملک موت قبض کند یا آنکه دیگر و خدا را کار و کاران بسیار است و ظاهر این است
 و اخبار حضرت و نحو این است که ارواح اهلان محفوظ بمانند تا روز حشر چنانچه بعد
 ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **و** آنکه باید اقرار نمود بلای در اینجا
 صحیح معتبره وارد شده است از سگات ملک و شداید آن و کیفیت آن و حاضرین
 حضرت رسول و ائمه هدی علیه السلام در وقت قبض روح هر شخصی مؤمنان را
 برای بشارت دادن و امان کردن ملک بر ایشان و کاران و منافقان را از برای
 زیاده شدت و مصیبت ملک بر ایشان و اجتناب از ایشان بعد از و نکال ابدی و
 تفکر در کیفیت آن بنایند کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن
 ایشان میت را بچرخه و خواب و حضور ایشان در جسد اصلیت یا در جسد مثالی
 چنانچه سابقا شاعری بان شد زیرا که تفکر در اینها موجب استیلائی شیطان و

و سادس و سیکرده و احادیث درین باب متواترات و شعر حضرت امیر المؤمنین که به
 حادث هر دای خطاب کرد تو دیت بمواتات یا حادث هر دای من میت بر من
 مؤمن و مؤمنان و یقینا یعنی ای حادث هر دای هر که بمیرد مرا معاتب می بیند خواه
 مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق منقول
 که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو بار برای او مفرستد یکی پیش که
 اهل و مال او را فراوانی میکند و دیگری میخیزد که او را بجا آورد و راضی میگردد
 بجان دادن و چون ملک موه می آید که قبض روح او کند با و میگوید که ای دوست
 خدا جع مکن بحق آن خداوندی که محمدی را با بحق فرستاده است که من مهربان
 تر و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان بکشاد بدینا می خود را و نظر کن پس مثل
 میشود از برای رسول ص و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و
 گوید که اینجانب رسول خدا ص و امامان تو که در حق ایشان خواهد بود پس چشم بکند
 و ایشان را می بیند و منادی می آید و ندا می کند انجاست رب العزت که یا ایها الناس
 الم یاتکم انیجی الی ربکم و لا ضیعة مرضیه فانیجی فی عبادی و انیجی جناتی حضرت
 فرمود که یعنی ای نسبی که من کرم و بدیده بسوی محمد و اهل بیت و بر کرم بسوی
 پروردگار خود و خالایی که راضی باشی بولایت ائمه خود مرضی و پسندیده باشی بپ
 ثواب خدا پس داخل غور در میان بنده گان من یعنی محمد و اهل بیت او علیه السلام
 و داخل شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه
 گفته شود و ملحق خود بمنادی و در حدیث معتبره میگوید که هر که هیچ نسبی نمی میرد
 مرکز ثا رسول خدا ص و امیر المؤمنین را ندانند و او را پدید که چون ایشان را دید
 بدینا بر سر کرد و فرمود من چون ایشان را دیدم میروم بسوی لعنت و هر دو می آید رسول
 خدا ص نزد یک سر می نشیند و علی نزد پای او می نشیند پس حضرت رسول ص
 سر بر نهان او میبرد و میگوید بشارت باد تو ائمه رسول خدا ص و من بهترم آن
 برای توان ایند داشته در دنیا پس حضرت امیر بر بخیزد و سر بر تو دیک گوش او میبرد

و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او داد دوست میداشتی و در
انوقت نفع من تو میرسد پس فرمود که این کتاب خلافت است الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْآخِرَةِ لَا تَمُنُّ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي ذَلِكَ هُوَ
الْقَوْلُ الْعَظِيمُ یعنی آنکه ایمان آورده اند به هر کس که از جای ایشان است بشارت
زند بگذرد یا در آخرت که بخشد بد تغییر و بتدبیل اعمال است خدا و همچنین اینست
قول عظیم و در روایت معتبره دیگر فرموده که چون زبان مختصر شد رسول خدا
و امیر المؤمنین حاضر میبودند و رسول خدا ص دست راست او می زدند و حضرت امیر
دست چپ او و حضرت رسول ص با او میفرمود که ای خداوند الهی در پیش روی است و
ایچه میترسیدی از آن ایمن کردیدی پس در پشت و بر لبها و میگویند و میگویند این
مزل است در پشت اگر خواهم ترسید بگویم بد نیاید و آنچه در پیش است و ترسیدیم
گویم اگر خواهی نیست بد نیاید پس در انوقت رکنش سفید میشود و عینش عرق میکند
و لبها اشک می کشد میشود و بینی او دراز میشود و آب تدبیل اش در دهان میگردد و چون
جان از بدنش بیرون رفت با زدنش را بر او عرض میکنند و او اختیار آخره میکند پس
روح با اوست و او غسل میدهد با آغ که غسل میدهد و میگرداند بدن
آنها را با آغ که میگردانند و چون او را کفن کرده اند و در جنازه گذاشته اند و جنازه
را بر داشتند روح در پیش آن جماعت می رود و ارواح مؤمنان با استقبال او می
ایند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را با آنچه حق تعالی برای او مقیلا
کرده است از نعم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را با او میگردانند و سرها
که روانه سوال میکنند و آنچه میدادند از اعتقادات حق چون جواب گفت در پشت
بر روی او میکشایند پس داخل میشود بر او در قبر و نور بهشت و خنک و بوی خوش
آن را میدهند معتبر از حضرت منقولست که خطاب بشعوان نمود و فرمود بخدا سوگند
که خدا اعمال را از شما قبول میکند پس و غنی از اعمال میزد و پس و چون جان مؤمن بمقام او
میرسد شاد و خوشحال میشود و میباید آنچه موجب روشن چشم اوست و چون مختصر میشود

حاضر میشود نزد او رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع و جبرئیل و ملک موه پس حضرت امیر
نزد یکدیگر میاید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت بود و از دست
بدار و رسول خدا ص جبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت را دوست بداد
پس او را دوست بداد و جبرئیل بر ملک موه میگوید که این دوست میداشت خدا و
اهل بیت پس او را باید دوست بداری و با او رفیق و مددگار کن پس ملک موه نزد
او ایستاد و گوید ای بنده خدا ایما گرفتی چیزی را که بان کردن خود را از عذاب خدا آزاد
کنی و اما آن یافتی و بیزار شدی بان از آتش جهنم و جنگ زدی در عصمت کبری
و در زندگانی دنیا گوید بلی پس ملک آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی ابن
ابیطالب است ملک موه گوید راست گفتی ایچنان میترسیدی خدا را اما انچه
اذاک و ایچنانمید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا بر فاقست سلف صالح رسول خدا
و علی و فاطمه و اما آنان از دوست ایشان علیه السلام پس جان او را قبض میکند بر فرق
و مدد را و اسبابی پس کفن و حنوط او را از پشت می اند و حنوط او را از پشت خوشبو تر
است و حنوط در پی از حنوط های بهشت بر او پوشانند و چون او را در قبر گذاشتند
دو پی از دهنهای بهشت بر او بکشایند که از شهرم کله های بهشت بر او داخل شود و از
پیش رویش دست راست و دست چپش بر یکاه بکشایند و با او گویند بخواب
ما نمیدانیم که دانا در بهشت خود پس با او گویند بشارت باد ترا بر روح و جان
و جنت نعم و پروردگار دینی که بر تو عطا کرد است پس نهایت میکند از عذاب
تا در بهشت آگاهی رضوی و با ایشان میفرماند طعام ایشان و حی و شام را از آن
ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قلم ما ظاهر شود و بعد
از مختصر نما مشهور حق تعالی ایشان را به محو کربانده با او تبلیه گویند و چون کاف
را در زند در رسد باز رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع و جبرئیل و ملک موه حاضر
نمودند نزد او و پس علی نزد یکدیگر میاید و رسول الله ص این دشمن ما اهل
بود او را دشمن بداد و رسول خدا ص باز جبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول و

واهل بیت او بود او را دشمن خدا جبرئیل مملکت موعه گوید که این دشمن خفا و رسل
واهل بیت بود او را دشمن خدا و جانشین را بخت و دشواری بکری ملک موعه
نزدیک او بود و گوید ای بنده خدا ایاد زنده کلمه دنیا گرفتاری چنانکه گفت
تا اگر خدا بسختی او را دوری و گرفته بریت بیزاری خود را از این جهنم و
مملکت شعله بصفت کبری گوید نه ملک موعه گوید بشارت بانه ترا ای دشمن
خدا بخت خدا و عذاب و آتش جهنم آنچه را تا او میرسد ای بان رسیدی
پس جان او را با نهایت خوف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میکشد
بروح او بعد شیطانی که هر اب دقایق بر روی او می اندازند و از روح
او می کشند و می کشند و چون او را در جبهه می کشند در پی اند دقایق جهنم
او میکشند که داخل میشود و بر او از بانه و بوی جهنم و آتش درین
بیاضت باید بجهنم ایمان او را در مقام نفس تفصیل آید بناشد
و در احوال غایب رنج است باید تصدیق کرد بعلوم و غیب و عقابان و ولایت
بودن روح بعد از مفاسد بدن چنانچه با اقامت کور شد و بسؤال فرمود و گوید
بدانکه بر رخ ماه این موثر می کنید تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند و مکان می
آیند از برای سوال و حق روح را با او بر میگردد از سر تا نو و او را می شناسد و از او
سوال میکنند و جمع کرد از ایشان سوال میکنند بختی تا ایشان بعد از سوال در حد
و لغت اند و بعضی در عذاب و شدت و سوال و ضغط و فشار در بدن آن
و سایر امور بر رنج با روح و تفصیل این طالب در هیچ چند فایده بیان میشود
مبدأ اقل در بیان بھای روح است در رنج بد آنکه شکی نیست در باقی بودن بعد از
مفاوت بدن و دایات متکثره و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید که آن
مکان که آنها کشته شده اند در راه خلاصه کان اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود
در حالتی که روزی داده میشوند و شادانند با آنکه خدا با ایشان عطا کرده است از فضل
و شاد بیا شدان برای مؤمنانی که شوق شادانند با ایشان و در عقوبت ایشان اند بد آنکه

مؤمنان

با ایشان نیست و اند و هتاک خواهند بود و در باب کفایت یا منع کنندگان و کوفه فرموده
تا وقتی که سیاه حلی از ایشان امر گوید و در کار برگیرند مرا بد نیاید عمل
شاید بگویم در این کار شتم و در عقب خود از مال دنیا پس فرمود که نمیتواند بشان
بدستی که این کلام است که او میگوید و فایده نمی بخشد و در عقب بشان برنج نیست
تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طریق خاصه و عامه مذکور
است که بعد از مفادقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیا
که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جنات و بان بدن حرکت میکند و پرواز میکند
چنانچه مذکور شد و هیچ بنده نیست معتبر از یونس بن طایان و روایت کرده است که گفت
در خلاص حضرت صادق بودم فرمود که مردم چه میگویند و در ادعای مؤمنان بعد
مرگ ایشان گفته میگویند که در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن
کرامی ترات برخدا ازین چون وقت مرگ میشود عیال بدین و رسول خدا ص و علی و
فاطمه و حسن و حسین و با ایشان ملائکه مقربان خداوند که گویند که خدا زبان
او را بشنود و از برای خدا و توحید و از برای پیغمبر نبوت و از برای اهل بیت بگویند
گوایم پس بعد از این رسول خدا ص و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و ملائکه
مقربان با ایشان و اگر برایش بنده شوق تعالی مخصوص میگردد اندک تغییرش را بعلم الهی
درد او است ازین عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد باین و شهادت میدهد
بشهادت رسول خدا ص و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و مکرر با ایشان است
و چون حق تعالی فرمود و او نمود میزدین روح را بسوی بخت در صورتی مثل
که در دنیا داشت است و بخورند و می آشامند پس مرده که نژاده به نفع ایشان میرود
می شناسد ایشان و آن صورتی که در دنیا داشته اند و این باب بود در احوالی از رسول
خدا ص روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر چرخ پیروی کرد و در سیر
و رختی نشسته بود و گوید بپادری بود و او بود آنحضرت از جبرئیل پرسید که این
مرده بگویت گفت این پدر تو حضرت ابراهیم است فرمود که این افعال که بر او آورید

گفت گفت بنما اطفال مؤمنان اندا ایشا ترا غلام میدهد و علی بن ابی طالب حضرت صادق
روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان شریعت می کنند ظاهر صلوات الله
علیهما **سید** که این سه حدیث احوال جسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و اما
بیاید که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند آنکه
نمودن حضرت امیر المؤمنین و رسول خدا ص و با وجود رسیدن آن نمودن حضرت شام
حسن حضرت امیر را با صاحب خود و دیدن حضرت امیر المؤمنین و شیعیان
و از سخن گفتن با او و منقذات کردن حضرت صادق حضرت باقر را و امثال اینها که
در کتاب جمیع الدجیات و غیر آن بطریق متعدده روایت شده است باین دو احتمال
احتمال جسد اصلی و تعاقبیت می نمایند نیز دارند چنانکه شیخ مفید و حجتی از متکلمین
و محدثین امامیه قایل اند که بعد از مرگ و وفات بیشتر ارواح مقدس انبیا و اوصیا علیهم
السلام معاودت نمایند و ایشا ترا با همان می برند و دیدن حضرت رسول و انبیا
علیهما السلام در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه
صورت و ذبح هر سه احتمال را دارد اما در بعضی از اقوال جسد اصلی ظاهر تر است
و از صفایف الا بر او فضل بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع و
صحرا یخف بر روی سنگی بزرگ خوابیده و فرمودند که من جامه خود را در دوزخ بپای
بندیدم حضرت فرمود غریب مگر تریت مؤمنی یا مرا حجت نمودن در مجلس
مؤمنی و یا او هرگز نمی گردن اصبح بن شاذان گفت تربت مؤمن را داشتند که نبوده
و خواهد بود و مرا حجت در مجلس و چه معنی دارد فرمود ای بشر شما در این محفل
ارواح مؤمن و مؤمنه هست در قابلهما از نور و بر مبرها از نور و حشر
سایمان نیز در کتاب مختصر کتاب قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت
کرده است و در آخرش زیاده کرده است که ای بشر شما اگر برده برداشته شود هر انچه
خواهید دید ارواح مؤمنان را که حلقه ها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و
بایکدیگر صحبت میدارند و روح مؤمن و دین وادی است و روح هر کافر در

وادی و هویت که بین است و ایضا از کتاب شفا و جلد روایت کرده است از حضرت
امام زین العابدین که میگوید روح مؤمن را در وقت غسل دادن که از سجده ای
تکبیر که نامش بیوی جسدی که درین بودی کویا چه میکنم بلا و زیانکاری و غیره را و
کلینی از حضرت امام علی نقی روایت کرده است که خواب دیدن در اقل خلق بی
آدم نبود و بعد از آن حادث شد و ای بر سید که سبب حدوث آن چه بود حضرت
فرمود که خدای عز و جل رسول فرستاد بیوی اهل زمان او و ایشان را خواند
بیوی عبادت الهی و طاعت او گفتند که این را یکیم از برای ما چه خواهد بود و
مالت از ما بیشتر نیست و عیش و استازما عزیز تر نیست گفت اگر طاعت من میکند
خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکند خدا شما را داخل جهنم
میکند و گفتند بخت و ناز بخت پیغمبر برای ایشان وصف کرد گفت ما یکی
با شما میرویم گفت بعد از مرگ گفتند ما می بینیم مرده های خود را که استخوان شده
اند و می بینند اندکین یکدیگر ایشان زیاده شد و متخفای ایشان با حضرت بیشتر شد
پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند بنزدان پیغمبر و خوب
دارند و تعجبی که درین باب داشتند پیغمبر گفت که خدا خواست که حجت بر شما تمام
گردد این حالت را بر شما وارد کرد بعد از مرگ ارواح شما چنین خواهد بود و چون
بدنهای شما پوسیده باشد و عیال شما باین نحو معدوم خواهند بود و وقتی که بد
نهای شما صحوست کرد و در دوحاسن پسندید حضرت صادق ع روایت کرده
که گفت با یو بصیر که هر که از شما با عققاد ولایت ما میبرد شهید است هر چند در میان
دختر خواب خود بتریزد و زنده است نیز خدا و دوزخی بخورد و در احادیث بسیار
وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروی مطاع
میشوند و اشک میزنند بشما و چون بر میگردند وحشت بهم نمیزانند و کلینی است
که از حضرت صادق ع روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود نمی آید و
می بیند آنچه را نخواهد و بعضی در جمعی آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر

عمل ایشان و در روایت معتبره بفرموده که هیچ مؤمن و کافر ی نیست مگر در وقت
 زوال شمس بر بارگاه اهل خود می پاید اگر مؤمن می بیند که اهل و اعیال صالحه میکند
 خدا و اهل بعد میکند برین و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب
 او می گردد و بسند کامل و ثقیل از عقیق بن عمار منقول است که گفت بحضرت کاظم عرض کردم
 که آیا مؤمن بر بارگاه اهل خود می پاید فرمود بلی گفت در چند مدت فرمود در هفته
 یا ماهی یا سالی یک بار بقدر منزلت خود گفته بفرمود که چه صورت می پاید فرمود بصورت مرغ
 لطیفی بر روی او ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود و اگر ایشان را بجزایر و خوبی
 می بیند غدا میشود و اگر شر و برایشان بیند عرو و غمگین میشود و بر روایت دیگر
 فرمود که می بیند بقدر فضل خود بعضی هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی
 در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل آن بصورت
 کجشت یا کوچکتر و یا او ملکی می آید و باد می نماید آنچه باعث سرور است و آن
 میبویانند آنچه باعث اندوه است و بر میگوید در بارگاه اهل و اعیال و اینها از
 حضرت صادق روایت کرده است که از پیروان خود در خصوص میشود و حق تعالی
 در ملک با او میفرستد و بصورت بعضی از عرغان می آید و بر خانه خود می نشیند
 و نظره میکند بسوی اهل خود و بعضی ایشان را میبشود و جمع میان آن حادث است و از
 کتاب مرآت القلوب ذکر کرده ام و سایر اخبار در بخاوند گویند و در حدیث معتبره
 منقول است که ابوبصیر حضرت صادق ۲ سوال کرد از احوال مؤمنان فرمود در جمعه
 چند اندر رخت و میخورند از طعام آن و می شامند از شراب آن و میگویند بر
 کا ز اقیامت از آن برای ما بر بار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملکی کن لغرمای ما
 با قول ما و احوال مشرکان در اثنای عذاب اند و میگویند پروردگار از بر بارگاه اهل
 برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را بعمل می آورد و ملکی مگردان لغرمای ما اقل ما
 پس ازین احادیث متواتره معلوم شد که در وقت بعد از آمدن باقیات و مشاب و معانی
 میباشد فی الجملة **فایده دوم** در سؤال و ضطره و ثواب و عقاب قبلت بدانکه اجماع

مسئله

مسلمانان است که در قبر سوال می باشد و روح را از برای سوال میدن بر میگرداند بلکه
 از ضروریات دین اسلام است و منکوش کافرات و این بابو بر از حضرت صادق روایت
 کرده است که کسی که سچان را نکند و شیعته مانیت معراج و سوال قبر و شفاعت
 و همچنین آمدن دو ملک از برای سوال متواتر و ضرورت و در اکثر اخبار وارد است
 که یکی منکرات و دیگری نیکو و در بعضی روایات وارد شده است که نبی بمؤمنان
 مبشر و بشیر است و نبی بنی القان منکر و نیکو است و نیز آنکه از برای مؤمنان بصورت
 خوب می آیند و می شادند میدهند ایشان را ثوابهای و نیکوئی آنها و از برای کافر
 و مخالفان بصورتهای عیب می آیند و ایشان را وعید عذاب میکند و مشهور
 میان متکلمان مایه آنست که سؤال بر غلام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر
 بخت است و مستضعفان و اطفال و عجمان و استوائی نیست و همچنین کسی که بعد از
 گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از و سوال نمیکند چنانچه در روایت وارد شده
 که چون او را تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین بخت و کردند
 و شیخ شهید علیه السلام گفته است که سوال در حق اجماعا مگر کسی که تلقین او کرده باشد
 و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابوامامه با حلی که رسول خدا ص فرمود که
 چون بعد از احادی از قضا و خال را بر سر زنند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید
 ای فلان پسر فلان مرد نام او و مادرش را بگوید و میبشود و جواب نمیکوید پس بار
 دیگر بگوید و درستی می نشیند و میگوید یا شاد کن یا لعل یا ارحم کن کن پس بگوید
 بیا و دان اعتقاد بر آن که بران از دنیا بیرون رفتی شهادت بوجدانیت خدا و رسالت
 حضرت محمد و بیا که پسند ندی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای
 دین خود و بعد از این هر چه خود و قرآن را کتاب خود و علی بن ابی طالب را پادشاه
 خردمان او علی بن ابی طالب امام خود پس بگوید و دیگر بگوید و میگویند که ما چنانچه
 نشنیدیم تلقین بخت و کردند و فرمود که اگر نام مادرش ندانند و یا بگوید است و بعد
 و خلف کرده اند و آنکه انبیا و اوصیا علی بن ابی طالب را سوال فرمایند و تفکر در

مسئله ضرورت است اگر چه غلام سوال اظهار است و در سوال اطفال از غلام غافل کرده اند
و اظهار غلام سوال است و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح عقاید صدوق گفته است که از روح
بعاد از موت اجساد در وقوع اند بعضی مستقل ثواب و عقاب میشوند و بعضی
میشوند و ثواب و عقاب بنی بایند و حضرت صادق علیه السلام منقول از کسی که میسر
و در داود زنا و روح او در کجای باشد حضرت فرمود که هر که در دنیا حاضر ایمان باشد
مخصوصا یا حاضر کفر باشد عینا مستقل میشود و روح او را از جسمی که دارد بمنزل آن روح
و جز او را میشود بلحاظ انوار ثواب و عقاب و حقیقت چون آمده نماید که ایشان را محسوس
در قیامت نشانی که در جسم و بدن او قرار میگیرد و روح را بدین اصل او محسوس
میگرداند او را که جزای اعمال او را قیامت و کلام بدین حد پس مؤمن بعد از موت مستقل میشود
از جسد خوب یا بدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس اولاد رجعتی چند از جنات
دنیا میزنند و متعجب میباشند و باطن او را در قیامت و کلام مستقل میشود روح او از جسد
جسدی مثل آن بعینه و میزنند و از بسوی او آنگهی که معذب باشد بان کار و قیامت
و شاهان دو مؤمن آن است که حقیقت فرموده است در باب مؤمن آل بس که باو گفته
شد که داخل شود در بهشت گفت ای کاش یکی قوم من عالم میسر مانند با من رفید
پروردگار من مرا و با آنکه او کرده اند مرا از آنجا که گواهی داشته است و دلیل بر حال کاش
آنکه در باب فرعون و هاب و فرموده است که آتش را برایشان عرض میکند در دنیا
و ایشان و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شد بدترین عذابها
و نوع دیگر آنست که سوال و عقاب ایشان را بنی باشد و در حدیث ان حضرت
صادق علیه السلام فرموده است که سوال قبر رجعت و مخصوص نیست که بعضی ایمان داشته
باشد و یا بعضی کفر و باقی خلق را سوال رجعت بنی باشد و در حدیث وارد شده است
که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم از روح ایشان باید بفرمایند ایشان از زمین با آسمان میروند
و نعم ایشان در بدنهای اصلیت که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در
غیر ایشان بنی باشد و ان حضرت رسول ص منقول است که هر که صلوات فرستد بر من نزد حق

میشود

میشود آنرا و هر که صلوات فرستد بر من از دو دین میرسد و فرمود که هر که صلوات
فرستد بر من یکم صلوات فرستد بر او و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه
صلوات فرستد بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بیا فرستد و هر که خواهد که
فرستد پس بیان که ان حضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او میخواند
این قیامت میگردد که ان حضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات الله علیه
السلام سلام کنند بر ایشان را از نزدیک میشوند و از دور ایشان میسرند و ان از
از ایشان بر این معنی فرموده است و حقیقت فرموده است که شهادت ان نزد خداوند است
و روزی با ایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول ص ایستاد بر سر جاهل
و خطاب کرد بشیر گاهی که در آن روز نشسته شده بودند و رجاء افکنده بودند و فرمود
بتحقیق که شما همه ایستادی بودید از برای رسول خدا ص اولاد انظار او بیرون کردید
و از او را بخود دانید پس اجتمع کردید بر عداوت بر او و با او عینت کردید من و عداوت پرورد
گار خود را حق و با حق غایب نمیشود حضرت گفت یا رسول الله خطاب بجمیع با منر هائیه
که همان ایشان رفتند حضرت فرمود پس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شواست از انها
بعینی قیامت میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بجزای این میگردانند
رو را از ایشان بکنانم و منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع سوار شد بعد از انقضای
حرب بصره و در میان صفرهای کشتگان میگفت تا رسید بکعب بن سور فاجتمع
کعبه او را نصب کرده بود و در رفته بصره صحیفه بگردان انداخته بود و با اهل و فرزند
لش عینک ان حضرت آمده بود و همه گشته شد ند چون حضرت او را در میان کشتگان
دید فرمود که او را بنشاندند و فرمود بای کعب بن سور و عداوت خود را با من حق
بوی اما تو عداوت خود را با منی که حق بود پس فرمود که بخوابانید او را و چون بخوابید
رسید با او از جنات کرد پس مردی را از اصحاب حضرت گفت چه فایده دارد سخن تو را و
گفته شد که سخن ترا می شنوند فرمود ای مرد بجزا سوگند که هر دو سخن مرا می شنوند
و این را از جمله اخبار است که دلالت میکند بر آنکه بعضی از عمره ها بر میگردد بسوی

ارواح او بنوی از برای تنعم ایشان با قدامت ایشان و این عالم نیست در هر که بمیرد بلکه
بان تقصید است که گفتیم تمام شد کلام مفید رحمة الله و کثیر فی الخالدین بیا را در حق
صادق روایت کرده است که سوال کرده میشود در هر مگر کسی که خالص باشد
ایمان و اخلاص کریمی و عا کریم باشد که خالص کریمی و اقامت جماعت دیگران ایشان
غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از حضرت روایت
است که سوال از کسی میشود که ضابطه بر او واقع میشود و ایضا بسند معتبر از
حضرت روایت کرده است که دو مملکت می آیند که مستحق اند و یکدیگر بجای می آید
در وقتی که مرد متوفی شد و صدای ایشان مانند دعد دعد غاصت و درید فای
ایشان مانند برق قاطع نمیند و امینها فاند بر پیشانی خود و موهای ایشان
او میخندد که در میان افکار او میروند و سوال میکنند از میت که کیت بروی دکان تو
و چیت برین نوا که تو میت میگوید خدا بروی دکان میت و برین من سلامت
پس از او می پرسند که چه میگوئی در حق این مردی که در میان شما بیرون آمد گوید
که از محمد رسول الله ۳۰ رس می پرسید گویند شهادت میدی که او رسول خداست
گویند بلی کو اهی میدهم که او رسول خداست پس با او گویند بخواب مانند خواب
که در آن بر پیشانی نباشد و قبل و دانه و دوع کشاد میگردانند و از برای او دی
بسوی پشت میکنند و بجای خود را در پشت می بیند و اگر میت کافر
باشد آن دو مملکت بان میت بر او داخل میشوند و شیطان را در پشت او باز
میدانند که دیدم هائی از من سرخ است چون آن سوارها را از او میکنند
میگویند بخواب پس شیطان را با او میکنند و مسلط میگردانند بر او و در پیش
نود و نه آله ها که اگر یکی از آنها بر زمین بد مد هرگز کینه از زمین نرود و بد
از برای او بسوی تمام میکنند و بجای خود را می بیند و ایضا از ابو بکر خضری
روایت کرده است که گفته حضرت صادق ۴ که کیت اندازد در قبر ایشان سوال
میکند فرمود کسی که کفر خالص داشته باشد گفته پس باقی این خلق چه میشوند
گفت

گفت مجد اسو کنند که ایشان را با الی گذاوند و اعتنا بشان نمیکند گفته اند
چیز سوال میکنند گفت از تحت و اما می که در میان شماست پس از مؤمن
می پرسند که چه میگوئی در حق فلان بفرمان میگویند او امام ملت چون
این را گفت میگویند بخواب خدا و دیده ات ثواب است راحت بگذارد و
دوی از پشت برای او میکنند و پوسته نسیم پشت بر تحفه با و میسازند
قادر و قیامت و از کافران سوال میکنند که چه میگوئی در حق فلان بفرمان
بعضی امام زمان گویند غیلم او را و نمیدانم کیت آن بفرمان میگویند که کیت
و دوی از جنم برای او میکنند و پوسته حرارت جنم با و میسازند قادر و قیامت
و بسند معتبر از حضرت کاظم ۴ روایت کرده است که سوال میکنند در قبر از تو
که کیت بروی دکان تو میگوید خدا گویند چیت برین تو میگوید سلام میگویند
پس بر تو میگوید محمد ۳ میگویند کیت امام تو میگوید فلان میگویند چگونه را
نشانی این را میگوید امیری بود که خدا مرا هدایت کرد بان و مرا ثابت داشت بان میگویند
با و کنج خوابی که خیالات بر پیشانی درو نباشد مانند خواب نوزاد پس دی
از پشت برای او میکنند که از غیم پشت در کفای آن با و میسازند پس میگویند
برو دکان او و قیامت و قیامت کبریا شاید با صلا الله علیه برگردم و از کافر می پرسند
که بروی دکان تو کیت میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیت میگوید محمد ۳ میگویند
برین تو چیت میگوید سلام میگویند از کجا دانستی میگویند از مردم شنیدم که میگفتند
من گفته ام که نبی و او می پرسند که اگر حق و انصاف هر چه شوند تاب آنرا ندارند پس میگویند
چنانچه قیامت میگذارد پس روح را با و میگردانند و دل او را در میان دو لوح از انش
میگذرانند پس میگویند بروی دکان قیامت را و در کبریا که انجیلش دلالت میکند
بر آنکه ایمان شیطان بخدا و رسول با غیبا اعلام ایمانست با انجیل حق و توصل با ایشان غیبا
و تقلید بی بی نبی است چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلمان بن
خالد منقول است که گفت از حضرت صادق ۴ پرسیدم از آنچه در قیامت میکند او را و شما

فرمود و در مملکت هستند که ایشان را منکر و کفر میگویند می آیند بنزد صاحب خرد و
سوال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود اگر اهل شک است میگوید نه بلایم
می شنیدم که مردم می گفتند رسول خداست می دانم که حق بود یا دروغ بود پس
او را ضربتی میزنند که اهل بهوات و اهل ذم این میگویند منکر و کفر میگویند و اگر حق
یقین است نمی رسد و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود پس آمد با هدایت
و درین حق پس حای خود را در پشت می بیند و قرار فراموش میکند و میگوید بخواب
و در نهایت استراحت و نیکویی و این یا بگوید انحضرت امام رضا و ولایت کرده است
که چون او من میرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار مملکت تا قبل و چون
او را داخل فرستند منکر و کفر می آیند و او را می نشانند و میگویند کیت پیروزگار
تو چیست درین تو کیت پیغمبر تو میگوید پیروزگار من خداست و محمد صلی الله علیه و آله
و اسلام دین من است پس می کشانند و از بطن او را در آید او را در کت و طعام آید
از برای او می آورند و داخل میگردانند بر او تسبیح میخوانند و او این معنی قول حق تعالی
فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَرَّبَهُ وَنَقَّاهُ يَتَمَتَّعُ بِهِ وَخَبْرَ وَجْهَهُ يَتَمَتَّعُ بِهِ وَخَبْرَ وَجْهَهُ
کا فرمود مشایعت میکنند او را هفتاد هزار مملکت از زبان پیغمبر تا قبل او را می کشانند
پس در حاکمان جنازه خود را که او را بر داشتند بصدای او میگویند که هر چیزی شنیدی
چون و انش که کاشانند و میگویند کاغذ را بازگشتی بود بدینا پس از مؤمنان میشنید
و میگوید ما بر گردانید بسوی دنیا شاید عمل نداشتیم بکنیم در آنچه گذاشته ایم پس زبانه
جواب او میگوید که این سخن است که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندانم میگوید که در حق
میگوید اگر بگریزد و خود خواهد کرد بلخ را و یا حق کرده اند از او و چون او را داخل فر
کنند مردم از و مغایرت کنند منکر و کفر بیایند بسوی و در بدترین صورتها
و او را نشانند و سوال کنند از او و جواب او و درینا و کتاب و پس زبانش مضطرب
شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او میزنند که هر چه از او پرسید
پس از آن سوال کنند گویند می دانم گویند هر که نداننی و هدایت نیابی و رسالت
نشوی

نشوی پس در ای و زبانی و از جنم می کشانند و بعضی نزل که از برای میمان رسالت
حرم جنم از برای او می دهند و ولایت مراد از قول حق تعالی و آثار آن کان من المکذبین
الضالین و نزل من جنم یعنی در قبر و قصیده جنم یعنی در آخرت و آثار آن در دنیا
از سوال میکند معلوم است که سوال فریاد غلبه ای می کند خصوصا امام است
ایمده صلوات الله علیه و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در و قبر از ولایت
علی بن ابی طالب سوال میکنند چنانچه شیخ کثیری بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن
روایت کرده است که من بخداست حضرت امام رضا و دفتم فرمود که علی بن حمزه مرا بگو
بلی فرمود که داخل نشدید پس می دانند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از ولایت
نمی دانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش را نشانند و بر ولایت دیگر فرمود که او را نشانند
و در قبرش پس سوال کردند از او از امام علیه السلام نام هر که گفت تا آنکه بنام من رسید پس رسید
توقف کرد پس ضربتی بر سرش زدند که قبرش معلوم نشد و در بصره اید رجعت ازین
جایی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند
و مملکت باز او می کشانند که منکر و کفر است پس او را چنانی که از سوال میکنند
از هر در و در و است پس بخوابد پس از ولایت او و امام او را جواب گفت نجات یافت
و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی برود در کار خود و پیغمبر
شناخت و در حق خود و انشاخت چونست حال او فرمودند پس از انبیا است و نه
از انبیا است و هر که خدا کرده که بخوابد زبانی او را می کشانند بر رسول خدا که
یا نبی الله کیت می فرمود پس شما درین زمان علی و بعد از او وصی او و از برای
هر زمان عالمی میباشد که خدا با و محبت تمام میکند بر خلق تا آنکه بگویند چنانکه
گواهان پیش از ایشان گفتند و وقتی که انبیا و ایشان رفتند بر و در کارها را نشانند
بسوی ما رسول الله تا ثابت کنیم ایات و ایشا تا آنکه مذلت و خواری به ما رسد و
مذلت ایشان ان بود که ایات را که او میا باشند ندانند پس حق نعم در جواب ایشان
فرمود بگو ما هر آنکه را می کشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بر روی خویشید دانست که کیت

میکنند و گویند که کتب پروردگار تو میگوید خدا و میگویند جیت دین تو میگوید
اسلام میگویند که کتب پیغمبر تو میگوید محمد میگویند که کتب امام تو میگوید فلان
پس منادی از آسمان ندا میکند که دست کف بسته از فرشتهای بهشت در قبرش بکشند
نید و در پی انبث بسوی قبرش بکشند و انجامهای بهشت بر او پوشانند
تا بیاید باز و آنچه نزد ماست از برای او بهر است پس با او گویند بخواب مانند فلان
لذا ما بخواب خواهید که بدان خواب بر نیاید باشد و اگر کافی باشد ملک که کتب
مشایعت او کنند تا قدر و زمان با او گویند لامر جایی بدی آمدی و الله که من
روشن بینم اما شتم که مثل تو کسی بر روی من ~~را~~ و در البته خواهی دید که
با آنچه خواهم کرد پس بر وقت میگوید و میفشارد و از آن استخوانهای پهلوانها بکشد
چسبند پس منکر و تکیه بر او داخل میشود بغیر آن صورت که بر مونس داخل میشوند
و از آن میباشند و روح او را از آنجا بر میگردانند و میگویند پروردگار تو که کتب
پس او مضطرب میشود و میگوید شایه که مردم میگفتند گویند که نالایی و غنچه
از پیغمبر و امام میبرند و همین جواب را میگویند پس از آسمان ندا میرسد که تو غی
گفت بسته من قبرش را از آنش و پوشانید و انجامهای آتش و بکشایدان
برای او در پی بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بدر است از برای
او از این حالت پس سه مرتبه کوز آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش بر طرف میکند
و اگر آن ضربت را بر کوههای نهامه میزنند هر روزه میخونند و مسلط میگردانند
خدا بر او و در قبرش مارها که او را سخت میگردانند و میگردانند و شیطان او را بزم
اند و روح میآورد و معنای عزاب او را میخورد هر که خدا خلق کرده است مگر چون
آتش و بدیسی که میشود صدای گفتههای مشایعت کنندگان را و صدای برهم
زدن دستهای ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی وَلْيَكُنْ لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ
که تفسیر ظاهرش اینست که ثابت میداد و حق تعالی آنها را که ایمان آورده اند بقول و
اعتقاد ثابت در دین گدازد و دنیا و د آخرت و کراه میگردانند و میگردانند و الله اعلم

میکنند

و میکند خدا آنچه بخواهد و ایضا بسند معتبر حضرت صادق منقول که هیچ
قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خان منم خانه بل منم خانه
گرم و بر ویست دیکو میگوید منم خانه شربت منم خانه وحشت منم خانه گرم منم خانه
از باغهای بهشت یا گویند از کوههای بهشت پس در حدیث اول فرمود که چون
داخل آن میشود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی و نیز داخل خود آمدی تا
انحراف در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او در بر میگشاید که جای
خود را در بهشت می بیند پس از آن در مردی بیرون آید که دیدهای او را و
نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید ای بنده خدا مرا از تو نیکوتر چیزی
ندیده ام گویند من اعتقاد ندارم که داشتی و عمل صالح که تو میکردی پس بگردانند
و او در آن جای که در بهشت با و نموده بودند بگردانند و گویند بخواب با دیده
روشن پس پیوسته نیکی ز بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبختی او را
بیباید تا معنوت کند در در قیامت و چون کار داخل قبر شود گویند لامر جایی او را
فتادی بد مگر که استخوانهای او را در میم کند و با بحال او را برگرداند و در پی او
برای او بسوی آتش بکشاید و از آن در مردی بیرون آید که هرگز بان بد صورتی
و قیاحت نظر ندیده باشد پس گویند ان عمل بدی که میکردی و ان اعتقاد غبیتم
که داشتی پس روح او را در همانجا که با و نموده بودند روانش بگردانند و پیوسته
نقشه از آتش بدش برسد و عالم و حراوت او را در جسد خود باید تا در وی که
سبحوت شود و مسلط گردانند و روح او سخت و نه ما و عظیم که او را گردانند و
کوشش بدهند که اگر یکی از آن ما و ما بر روی زمین بد مگر که گناه از آن نزد
و بعضی نظام را از او هر چه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی يَكُنْ لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ
أَمْثَلُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت شما درین است و فی الاخره در قیامت
دو ملاک که داخل میشود سوال میگردد از رب و از نبی و از قبله و از امام و از امام
قبله است و تجل الله الظالمین یعنی در قبر کراه میگردانند خدا ظالمان را از قیامت

علی است و یسئل الله ان یملک لی یعنی در قیامت که جواب میگویند در وقتی که از امام
 سؤال میکند و ایضا آنحضرت رسول ص روایت کرده اند که خدا را دو مملکت هست
 که ایشان را ناکو و نیک میگویند تا وقتی میشوند بریت در قیامت سؤال میکنند از او
 و از هر دو که از او بپرسد و درین او و امام او اگر حق جواب گفت او را مملکت نیکم
 تسلیم میکنند و اگر غایب شد از جواب او را مملکت نیکم تسلیم میکنند و از بعضی
 روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سؤال میکند چنانکه کتبهای معتبره
 صادق روایت کرده است که سؤال کرده میشود از میت در قیامت پنج چیز از نماز
 و زکوة و حج و زوجه اش و از قیامت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کجا
 قریبان چهارده بگو از قصصی که در شما باشد پس است که تمام کنیم و ایضا آنحضرت
 روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می آید
 زکوة از جانب چپ و زوجه او و مادر و پدر و مشرف میشوند و صبر کنای می شود
 و چون در مملکت داخل میشوند که سؤال کنند صبر میگوید با نماز و زکوة که در یاد
 صاحب خود را و اگر غایب از جواب او را در حق می آید و در تفسیر امام حسن عسکری
 است که حضرت امیر المؤمنین ۱۲ فرمود که هر که تقویت کند شجاعت و صبر را کجاست
 بر فواید نتواند تمام کرد و حجت او را بر ناحیه تمام کند حق تعالی در روز قیامت
 داخل قبر میکند تلقین میکند که میگوید که خدا پروردگار من است و محمد ص پیغمبر
 و علی و ابی و امام من است و کعبه قبله من است و قرآن سرور و شادی من است و قیامت
 آخرت من است و زمان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران من اند پس حق
 میفرماید که حجت خود را القاری و واجب شد از برای تو اعمالی در جانب جنت
 پس در آنوقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در محاسن بسیار
 صحرای الخضر روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد او داخل میشود در قیامت
 شش صورت که یکی از آنها خوش و در و خوش همیشه تر و خوشتر و پاکیزه
 تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می آید و یکی در جانب

چپ و یکی در پیش و و یکی در پائین پا و آنکه خوش صورت تر است در بالا ای
 سر است پس سؤال یا عذاب زوجه که می آید آنکه در آن جهت مانع نیست و پس
 آنکه از هر خوش صورت تر است بسیار صورتهای میگوید که شما کتب خدا را از
 خیر و عذاب این صاحب جانب راست گوید من نماز صلاحت صاحب جانب
 چپ گوید من زکوة آنکه در پیش و راست گوید من زوجه ام آنکه در عقب است گوید
 من حج و عمره ام و آنکه در پائین پا گوید من برادر و احسان برادران مؤمن پس آنها که
 با و که تو کیتی زهره ماهی خوش و خوش و خوش و خوش گوید من ولایت از کجا
 و این باب و نیز رضی الله عنه معتبره از علی بن الحسین روایت کرده است که آنحضرت در
 هر جمعه در مسجد رسول ص مردم را موعظه میکرد و از جمله آن موعظه آن بود که ای
 فرزندان اجل تو سرچیزین چیز است بسوی تو نزدیک است که مراد یابد و ملک
 موهب قبض کند روح ترا و بر روی بسوی منزلی غما پس برگردانند بسوی تو روح ترا
 و بیایند بسوی تو منکر و نیکل از برای سؤال تو و امتحان شد بد تو بدستی که اول
 چیزی که از تو سؤال میکنند از دین است که بیان اعتقاد داشته و از کتاب است
 که تلاوت میکرده و از امامت که ولایت او را اختیار کرده بودی پس میپرسند
 از غیر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا آورده و در چه چیز تلف کرده پس
 حد و خود را بگو و میباشو و چراغی از امتحان و سؤال اگر مؤمن بر همه کارهای
 و عبادتی بدین خود و مثلاً بعث الله صنادقین کرده و موالات با اولاد او و دشان
 خدا کرد خدا تحت ترا تلقین تو میکند و زیادت را کوثر میکند و بصواب است
 جواب را نیکو میگوینی و ضارت میدهند ترا بهشت و خوشنودی خدا و زنان
 نیکو دوی خوش و استقبال میکنند ترا ملائکه و روح و دیجان و اگر چنین نباشی
 و زیادت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و زکوة و خوشنودی از جواب و زیادت
 میدهند ترا باشر و استقبال میکنند ترا ملائکه بر نزل جیم و سوزن حجیم و اما
 منقطع و زوایب و عقابان فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا

مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضحط قبر در بدن اصلیت و
تمام نیست و قایع سوال قیامت و کسی را که سوال نکند او را ضحط نمیشناسد و علی
بن ابیهم گفته است در تفسیر همین و ظاهر این بر این است که توم یغنون بر رخ امری است
و ان جواب و عقاب نمایان و شایسته و آخرت و این روایت کند قول کسی را که
انکار عذاب قبر و عذاب پیش از قیامت بکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود
بخدا سوگند که غیرتسم بر شما مگر بر رخ و اعدا و وقتی که در قیامت کارها
منا باشد ما اولایم بفاسحت شما و این با یویر و دیگران از حضرت صادق
روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ از نضادی بر حمت الهی و اصل شد حضرت
رسول امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه او را
و ابر داشتند حضرت بی کفش و در ایا جنازه او روان شد و گاه جانب راست
و گاه جانب چپ جنازه را میگردانید و چون بفرسید حضرت خود را داخل قبر
شد و بدست مبارک خود او را کفش کرد گذاشت و خشت بر او دست چمد و
فرجهها را بکل دست کرد و چون قایم شد فرمود که میدانم که او در قبر پیوست
ولیکن خدا دوست دارد که کسی که کاری کند حکم بکند پس او را در محل کفشی
محل کواد با در تاجت حضرت فرمود ای مادر سعد خرم مکن بر روده گار
خود بدیستی که سعد فزاری و قدس رسید پس خطاب گفتند یا رسول الله
از برای سعد گاری چند کردی که از برای دیگری نکردی فرمود که چون ملا
بی کفش و در ایا جنازه او میرفتن تا سی یا شان کردم و دستم در دست چمد
بود هر جا که او میگردانید من میگردانیدم و گفتند یا علی بن ابی طالب که
ضحط با و بد فرمودی با اهل خواب که خلق میگردد و بر او ایستد بگردن و باقی
غلظت بود با اهلن و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطابی با و کرد و دست
بر پیش مالد و پشت مبارکش را زید و فرمود که یا سعد چنین میکند و چون
ازین

اور

ازین حالت سوال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فزاری در قبر او
میناشد و کلیدی باشد و ثقل از حضرت باقی و روایت کرده است که چون رفیق
و دختر حضرت رسول ضرب و زجر عثمان ملعون با عالم بقا و عدلت نمود حضرت
بر سر قبر حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و آب در دله مبارک
و در قبر میخفت حضرت اب دبله او را بجا آمد خود بان میگردد و غما میفرمود
پس فرمود که من ضعف او را می دانستم از خلا سوال کردم که او را ضحط فزافا
دهد و ایضا بنده حجت روایت کرده است که بولن از حضرت امام رضا علیه السلام
که در آن کسی که او را بر آید یا نکند یا نشند یا عذاب قبر یا و میرسد حضرت فرمود
خدا هو را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت فرمود بر ورید کا و فم من و بر و دیگران هوا بیکت و می میکنند
بجوی پس می فشارد او را و بد تاز ضحط قبر و این با یویر از حضرت صادق علیه السلام
کرده است که حضرت رسول علیه السلام که علی اکبر است بقبری که صاحبش را عذاب
میگردد پس سال دیگر بر همان قبر گذشت و او را عذاب نمیکند و خدا از حق تعالی
سوال کرده از سبیلین و می کرد با و که ای تسبیح الله فرزند می از او بالغ شد و
و اهی اصلاح کرد و بی بی جامه داد و وفایت که من او را از منم یکم و فرمود
او و اینها از آن حضرت روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که ضحط
قبر برای مؤمن کفار و است از برای ایچ از اوصاد و شک است انصایع کردن
نعمت های خدا و ایضا از حضرت روایت کرده است که هر که بچند مایان زوال
شخص و زوج و عیال از مؤمنان است خدا او را بنده دهد از فضا و قبر و وفایت
دیگر هر که در شب جمعه بمیرد فضا و عذاب قبر از او دور گردد و علی بن ابیهم
بنده کا البیرو روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که چون انکار سوال
کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی بر او میزنند که هر که خدا خلق کرده است
بشوق غیر ایشان و سائل کرد اند بر او شیطان را و دید که فای او مانند من

باشد و گوید با و کرس برادر توام و مسلط گردانند برای ما راهها و عقربها را و بر
بر او تارک شود و او را فتادی بدهند که دندانهای هر طرف دودند انتهای
طرف دیگر داخل شود و دود وایت دیگر فرود که اگر دشمن خدا باشد و جواب
و صواب نکوبد بر او ضربتی بزنند که هر دایه که خدا خلق کرده است از آن بترسد
چون وانی پس در پی نبرای او نبوی ختم بکشند و با او کوبند جواب بد
تر از احوال پس جابر او تنگ شود و تا یکی سر نیز در میان اهن حتی آنکه مغز سرش
از ناخنهای پاشی بدود و خدا مسلط گرداند بر او و اما عقربهای هر دو
که او بداند وند تا وقتی که خدا او را به عودت گرداند و از بدی حالش آن در وی قیامت
و کلیبی حضرت باقر و روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ چیزی نبود است
مگر آنکه پیش از پیغمبری کوفته میگردید و من نیز کوفتم پس پیغمبر اندم قبل از نبوت و
نظر میکردم بسوی شرف و کوفتمند آن در چراگاه خود در غایت امنیت پیغمبر بود
و در اطرافشان چیزی نبود که ایشان را آزار دهد و ناگاه همه میترسیدند و سران
چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل امیر الهی را در کوفتی
کا فزاضی میزدند که هیچ مخلوقات مخلقی را نمی شودند و میترسیدند پس در آن
داشتیم که سب فرغ و خوف آنها بوده است پس بیا بر این خدا از عذاب جبر و زاری
از حضرت باقر و روایت کرده است که هر که کوع خود را تمام بچل آورد و حش قریب
داخل شود و از آن عذاب روایت کرده است که عذاب فرسوده حاصل است و تلفی این برای نیست
و تلفی از برای غیر و سخن جنبی است و تلفی از برای عدم آخر از آن قبول است و در بیان
بست و توفیق حضرت صادق و روایت کرده است که عذاب فرسوده و در علی
الشرایع بستند هیچ از حضرت روایت کرده است که در پی از نیک و آیا از علی ای نبی الهی
داد و فرستادند و گفتند ما خدا را و یا نه از عذاب الهی فرقی میزنیم گفت طاقت آن ندارم
و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیکتا از نیک گفت طاقت ندارم گفتند
جاری ازین نیست گفت ای جیب این را برین میزنید گفتند از برای آنکه بکر و زین و خود

غار

غار کردی و بر صغیر غلوی گذشتی و او را یادی نکردی پس تا و یا نه بر او زدند که قریب
مباشند و آنش و کلیبی بست معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق
سوال کردم که آیا از ضحط قریبی بخت میباشد فرمود که بپناه میبرم بخدا از آن چه بسیار است
کسی که از آن و یا بی نیاید بدیستی که رقیه و ضی الله چون عثمان ملعون شهید کرد
خدا به بقیر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده های حق پیش بخت و نیز
گفت که بپارم اما بخت از آن ملعون بر او واقع شد و رفت کردم از برای او و از خداوند
رحیم سوال کردم که او را بمن بخشند و فدا فرمایند و فرمود پس گفت خداوند رقیه را بمن
بخش از ضحط قریب خدا آن مظلوم شهید را با حضرت محمد و فرمود که رسول خدا
و دوازده اسعد بیرون آمد و مقتاد هزار ملک تسبیح جنازه او کرده بودند پس حضرت
سرسوی آسمان برداشت و فرمود مثل سعد کبی بر او ضحطه واقع میشود و ابو بصیر گفت
قدای تو شوم شنیدم که ضحطه او برای آن بود که استخفاف پول میکرد و احزان از آن
که میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبوی بلکه برای آنکه با اهلش با خلق بدی سلوک
میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت کوا را با درازی سعد حضرت فرمود ای مادر
سعد خشم مکن بر خدا که الهی از عذاب بخت یافته است و ایضا بست هیچ از حضرت
صادق و روایت کرده است که عین بر این بخت است حضرت عرض کرد که من از شما شنیدم
که میفرمودید که همه شیعیان مادر بخت اند هر چند کناه کرده باشند حضرت فرمود
که راست گفتیم و او را که در بخت اند گفتند قدای تو شوم بسیار دی از کناهان کلبه
حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بخت خواهید شد بشفاعت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن میترسم و الله بر شما در بخت گفت بر سر حق
چست فرمود قرار در روزی که میبرد تا روز قیامت **مؤلف** که از بیانی از اخبار
معتبر ظاهر میشود که مؤمن از ضحطه نمیشد چنانکه کلیبی از ابو بصیر روایت
کرده است که چون مؤمن را در قبر میکشند از نیک روح را با عالی بدن او بر میگردانند
و سوال میکنند از او و میگردانند از اعتقاد حق چون جواب گفت دبی از بخت

بوی فرا و می کشاید بر دوز و خکی و بوی غول بخت کفتم فلای تو غوم بر کجا
ضبطه فرمود و هیات بر و نشان از ضبطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمین که
مؤمن بر روی آن راه میرود و غر می کند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه
رفت و بر پشت تو راه رفت و چون داخل قبر بشو زمین او را خطاب میکند که من
تو دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با من است
میدانم با تو چه کنم پس کتافه میشود از برای او بقد دانکه دیده کار کند و جمیع سیاه
او را بخار و رعایت اشکالت و مؤمن داخل بر مؤمن کامل اگر کنیم کاملتر از قاطعه
بخت است و در قبر و معادن معاذ که بهم میرسد مگر آنکه قاطعه در قبر را حمل کنیم
بر آنکه از باب احتیاط و الهیسان خوابیدن و در غای بعمل آمده باشند و گوئیم که از
آن مؤمن معصومات و کسی که تالی مرتبه عصمت نباشد مانند سلمان و ابوذر و
مثال ایشان و ممکن است که اخلاص غلبه مؤمن محمول باشد بر علم ضبطه
شدیده و منافات با ضبطه خفیه معاذ نداشته باشد و در اخبار ضبطه معاذ
اشعادی بخصت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر علم ضبطه که وجه غضب باشد
و ضبطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل قبول بخت کرد و چنانچه
ابتدای او بیاد می آید و نیز ازین جهت یا آنکه گوئیم در حد اسلام چنان بود
که از برای غیر معصومین علیهم السلام بر وجه عموم بوده و بعد از آن بشفاعت رسول
خدا و ائمه هدی علیهم السلام از مؤمنان رفع شد و این وجهی است
چون در بعضی از اخبار بعدی دارد و در حدیث حسن کمالی از زرار بن سفيون
که گفت حضرت باقر علیه السلام که جریده را چرا بامیت میکنند و فرمود برای
آنکه عذاب و حساب از سبب دور میشود ما دام که سزاست و عذاب در
یکروز و یکساعت میباشد قد دانکه میت را داخل قبر میکنند و قوم بر یکدیگر
و در جریده را از برای این قرار داده اند که در شفاعت عذاب نکند و هرگاه در
انوقت نشد انشاء الله بعد از خشک شدن هم نمیشود **مؤلف گوید** که از

توجه جدید و احتمال است اول آنکه عذاب جدا چله در شفاعت اول میباشد
دویم آنکه ابتدای عذاب در شفاعت اول میباشد هرگاه حق فرموده در وقت افضل
که عذاب نکرده بعد از خشک شدن انشای عذاب نمیکند و این ظاهر است
تالیف در بیان محل و روح است و جسد مثالی در عالم بر رخ کلیبی از جبهه
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که هر مؤمنی که میرد در بقعه
از بقعه های میگویند روح او را که ملحق شود بر او ای استادم که صحرای نجف اشرف
و بدو سببی که آن بقعه است از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی
حضرت صادق علیه السلام را که بر دهن در بغداد است و میترسم در اینجا بمیرد
حضرت فرمود چه پروا داری هر جا که باشی خواهی میری هیچ مؤمن در مشرق و
مغرب زمین نمی میرد مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بر او ای استادم و او ای
گفت کلمات و او ای استادم فرمود بیرون کوفه است کویا می بینم ایشان را که حلقه
حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در لغت بسیار وارد شده است که
ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنه ای یکدیگر را
میباشند و از یکدیگر سوال میکنند و از طعام و شراب بخت میخورند و می
اشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما برآورد و آنچه ما را از
داد عطا کن و آخر ما را با اول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح ایشان وارد
میشود جمع میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند که بگذارد الحاله
اولی آن که انمول عظیمی مشاهده است و چون اطیشانی بهم میرسانند هر یک از
یا از او و احباب خود سوال میکنند که میگوید زنده است امید و امید شوند که
شاید زنده باشد و بعد از آن بایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگوید
رفت پائین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذب اند و بر روایت دیگر
عرض میکنند ایشان را از آتش جهنم و میگویند برود دکان قیامت را از برای ما بر
بامدار و ویدها را بعل میاور و آخر ما را با اول ما ملحق گردان و در روایت

اخذین گذشت و کلامی بسند صحیح از نضر بن کنانی روایت کرده است که گفت از
 حضرت امام علی باقر علیه السلام که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون
 می آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب می آید و چشمه ها
 و رودها در آن می ریزد حضرت فرمود که خدا را بپرسی هست که آن را خلق کرده
 و در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون
 می روند از او موافق و در قریه های خود در هر وقت غام از پیوه های آن میخورند و
 تنم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می شناسند و چون غام
 میشود باز با قبیله میگردانند ایشان را و حال ایشان چنان است تا روز قیامت
 و او را بر سرید چگونگی خواهد بود و حال آنکه هیچ که بوحال ایشان خدا و رسالت حضرت
 رسول را مایل اند از مسلمانان گناه کاری چند که می بینند و اعتقاد با مانی
 ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که ایشان را در قریه های
 خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل نماید باشد و از عدل و انصاف
 ظاهر نشود و از قبل انصاف را می بیند بسوی بهشتی که در مغرب خلق کرده است
 و نسبی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا احسان و وسایه او را حساب
 میکند تا بهشت میرد ایشان را یا بهتر از آن پس ایشان موقوف میمانند با سر خدا
 و همین معامله میکند با مستضعفین و اطفال و اطفال و اولاد مسلمانان
 که بعد با نوع نرسیده اند و اما غاصبان از اهل قبیله کرده اند و مذاهب باطله
 خود تعصب دارند پس بقیه می کشند از قریه های ایشان بسوی آنکه می کشند
 در مشرق خلق کرده است و از زبان او رود و قریه های حرم آن انش را ایشان
 داخل میشود تا روز قیامت پس باز گفت ایشان بسوی همه جهنم است در انش
 میسوزند پس ایشان میگویند که است آنکه میسوزند بدیغیر از خدا یعنی کجاست
 امام شما که او را امام قرار داده بودی بغیر از امامی که در آینده است خدا او
 امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسید

از بهشت آن حضرت فرمود باقی بود از باغستانها دنیا که در آن افتاب و ماه طلوع و
 غروب میکرد و اگر جنان آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد و علی بن ابی طالب
 کرده است و تقی بن حنیفه و آنهم روزی که در آنجا بود و آنجا یعنی از برای ایشان
 است و روزی ایشان در باغستان و پسین و مویکها و بهشت های دنیا است پس
 از قیامت که از او موافق و ایضا میسوزند زیرا که در جنان خلد افتاب و ماه و با
 مدار و پسین میمانند و ایضا روایت کرده است و در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ نَسُوا
فَقَالُوا هُمْ فِيهَا رُفِئُوا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنَ الْعَمَلِ فَرْغٌ یعنی پس
 آنکه انکار می کنند و بدعاقت اند پس و انش اند و ایشان در آن غایب و فغان و فریاد
 است و همیشه در آن خواهند بود مادام که پوره باشند اسمانها و زمین ها فرمود
 که این در انش دنیا است پیش از قیامت و باز فرمود است اما آنها که سعادت مند اند
 در بهشت اند و همیشه در آن خواهند بود تا دایم باشند سماوات و زمین فرمود که در
 بهشت های دنیا است کلا و احوال مؤمنان را با باغستانها غیر از آنجا یعنی از برای
 بهشت از نعمت آخرت و بان متصل خواهد بود و دلیل بر این است که در آخرت اسمانها
 و زمین متبدل و بر طرف میشوند پس باید که در بهشت و انش دنیا باشد و باز فرمود
 که این است که در قریه های حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر آن که در حق فرعون و هارون
 او ضعیف نماید که انش غرق کرده میشود و بران در باغستان و پسین حضرت فرمود که
 سنان درین باب جو میگویند روای گفت میگویند که این در انش خلد است و بعد
 از آن تا قیامت ایشان را لعن الله ای میمانند حضرت فرمود که پس ایشان از سعادت غافل
 خواهند بود گفت خدا ای تو شو چگونگی است این فرمود که این در دنیا است که باید
 و پسین در آن بسیار است و فرمود که بران آنکه بعد از این میفرماید که روزی که قیامت
 ظاهر میشود و هر که بیدار باشد که خدا را در دست ترین عدلها و ایضا از بعضی
 امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که از او موافق و ایضا میسوزند
 نرسیده است و در قیامت حضرت خلد این فرمود و ایضا خواهد بود و از او کفار

بعد از آن جمع میشوند در حضرت یونس و کلبی چندین سند روایت کرده است
 از حضرت صادق که حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول فرمودند که بلیز
 آنها بروی زمین آب برهوت و آن وادی است در حضرت موت که ارواح کفار را
 در اینجا عذاب میکند و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که از عقب
 وادی هست که از وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمیشد مگر مارها
 سیاه و از بک مرغان مگر بوم و در آن وادی جایی هست که انرا بلهوت میگویند
 و در هر باره و در آن ارواح مشرکان را اینجا میزنند و از آب صدید در خلق
 ایشان میکنند و ایضا بسند وثوق روایت کرده است که اعرابی چند مت حضرت
 امام محمد باقر آمد و فرمود که انجا آمده ای اعرابی گفت از انصاف قوم غار
 و در اینجا وادی دیدم تا دین که فرغ از نمیتوان دید و بوم و هام و جغد
 بسیار هست حضرت فرمود آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود بر
 هوت که روح هر کافر در اینجا است و علی بن ابی حمزه بسند معتبر از حضرت
 روایت کرده است که مرعی مدینه است رسول خدا ص و گفت یا رسول الله من
 امر عظیمی بدم فرمود چه دیدی گفت بیابانی داشتم و از برای او وصف
 کردند آنجا از اجزاء احقاف که مردم آن برای شفا به میدانند در برهوت پس
 میباشند و با خود مشک و قدحی بر داشتند که از آن قدح آب در مشک
 بریزند تا گاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر فرو آمد و گفتای
 مرد مرا آب بده که درین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب را
 بدادم دیدم که در دست و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را
 با و بدم او را کشیدند تا از دینت فرج افتاب پس چون رفتم آب بر دادم باز یک
 آمد و گفت العطش مرا آب ده که درین ساعت میمیرم قدح را بلند کردم
 باز کشید و شد بفرس افتاب و سر بر زمین شد و من سرشک را بستم و او
 آب ندادم حضرت رسول فرمود که او قایل بر حضرت آدم که بر او

خود را

خود را گفت و این عذاب است تا روز قیامت و در بعضی از درجات از عذاب
 بن سنون روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم از حوض
 کوثر فرمود که وسعت ذماین بصرای شام است تا صفای یمن یغوی
 او را بیایم که بی فدا می نوشم پس حضرت دست مرا گرفت و از من دست برداشته
 برد و پراور زمین زد و فری پنداشد که در طرف شمال نمیتوانست دید
 مگر موضعی که من و حضرت در اینجا ایستاد بودیم که مانند جزیره بود و کوه
 در نظر من آمد که از یک طرف آن آب میریخت از برف سفید تر و از طرف دیگر
 شیرین میرفت از برف سفید تر و از میان اینها شرابی میرفت مانند عسل
 و در سرخی و لطافت و هر که ندیده بودم چیزی نگویم و خوش نما تر از آن
 شراب و در میان شراب گفته فدا می نوشم این نظر از کجا بیرون می آید و
 بخیری آن از کجاست حضرت فرمود که اینها از کجاست چشمهاست که حق تعالی
 در قرآن گفته است که در بهشت می باشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه
 از شراب درین هر چهاری می شود و در دکن و کناران هر یک در دستان یوسف
 و در میان هر دو بختی حوریه و موها بر آن ریخته بود که هر یک بان خوبی
 می خورد و ندیده بودم و در دست هر یک این بود که هر یک بان یک کوبی فلک ناله
 بودم و از طرف خدای میآیند و پس حضرت من زیارت یکی از آن حوریان رفت
 و اشاره نمود که آب بنده خود می خم شد که آب بر دادم و دخت با او خم شد
 و ظرف را از آن نفس بر کرد و بدست حضرت داد و بنام شامید و باز این را با او
 داد و شامید فرمود که باز برگردا و با دخت باز خم شد و بار دیگر کرد و چشمه
 داد و حضرت من شفقت فرمود و بنام شامیدم و هر که برای بان نریخت و
 از لبت و لبت بنشیند بودم و از چشمه آن بوی مشک بود و چون در گانه
 نظر کردم هر سه لون شراب روان بود گفته فدا می نوشم مثل آنچه امروز
 دیدم هر که ندیده بودم و هر که گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود

حضرت فرمود که این کمتر جزویت که حق تعالی برای شیعیان مقرر فرموده اند است
 مؤمن چون از دنیا می رود و در حشر را بسوی خیر می آید و در باغ غایتی
 آن می خورد و از شراب طایان می خورد و در نعمت و وفات می یابد و روح
 را می برند و او را در بهشت و در آن بهشت بعد از آن می باشد و از قوم باو
 می خوانند و از حیران در حلقه می کنند پس بیا بهر این خدا از این وادی و
 این قولی در کمال آفریده از عبد الله بن بکر روایت کرده است که با حق
 صادق و دقیق بودم از مدینه تا مکه پس در منبری فرمود آمدیم که ان را
 عثمان می گویند بزرگواریم بگویم سیاه مو حشر از جانب جیب راه گفتم
 یا بن رسول الله چه نیاید و حشر را در آن کوه کوه مو حشر مثل این ندیده
 ام حضرت فرمود که ای بزرگوارانی این چه کوه است گفتم نه فرمود که این
 کوه است که این را مکه می گویند و آن بر وادی را وادی ای جهنم باقیست
 و در آن کوه می باشد تا تلان بدرم حسین که خدا ایشان را در اینجا سوره
 و از برای ایشان جاری می شود و نفرهای جهنم از عسلین و صدید و عجم
 و از برای آن می آید از جبر حزن و از فلق و از انام و از تطیف جبال و از
 جهنم و از لعلی و از حشر و از سقر و از جهم و از ها و بیرون می رود و وقت
 از آن کوه نکلیم مگر آنکه انبویه و عمر می بینم که استغاثه میکند بسوی من
 و نظر میکنم بسوی قاتلان بدرم پس بر آن بکر و عمر میگویم که ایشان را بگریه
 اند بپاسایی بود که شما کذا استید چون حاکم کشید بدرم نگرید
 و ما را نکند و از حق خود عزم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع
 امور ما را تصرف نمودید خدا رحم نکند کسی را که شما را در هم کند چشید و بال
 اهل بخت را بشو فرستاده اید خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتیم فدای تو شو
 این کوه یک کجا منتهی میشود و تو بدین میان ششم و جهم و سلیمان است و حاکم
 فغان هستند و اینجا بر جهم و زیاده از شادانهای آسمان و قطرهای باران و قطرات
 دریاها

میج

دریاها و زده های خاک و هوا که موکل است با هر یک که از آن مفادقت نمیکند و درین
 در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که چون روز حشر در روز قیامت
 عید می شود حق تعالی امر میکند دشوان خازن بهشت را که نماند و در میان ارواح
 مؤمنان و ایشان در عصرهای بهشت ها ساکن اند که خداوند عالم رخصت داده
 که زیارت اهلای و یا زان و نزل بران خود بر وید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند
 دشوان را که از برای هر دو حی نافرمان نافرمانی بهشت بیاورد و مکه بران قیامت از هر چند
 سبب بسته باشند که بپایان از ایا قوت و در تر و برنا قیامت از سبب و استبرق بهشت
 بپوشانند باشند پس حواش می شود بران نافرمان باز نیت تمام حله های بهشت در بر
 و قیام های از و اید بر سر که ان تا بر سر ایشان نور می شود و در رختند مانند
 ستاره ها که در آسمان از نزدیک و دور می بیند رختند پس ارواح مؤمنان در عرض
 بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر میکند جبرئیل را که ملائکه اسمائیل را با استیلا
 ایشان فرستد پس ملائکه هر کس را که ایشان را استقبال کنند تا آسمان بپایان تر ایشان را
 مشایع کنند تا فرود آیند و او را ای سلام و ان هر نیت در دینت کوفه یعنی حواری
 جمع اشرف پس شرفی شوند در شهرها و قریبها تا زیارت کنند اهلای خود را که در
 دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان می کشند باشند که بگریانند و و های ایشان را
 از این میخوانند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میگردد و دیدن آنها از ایشان
 بپوشان میگردد و امور بدی که موجب مراد ایشان است بپوشان میخوانند و زیارت
 قریبها که بد های اهلای ایشان در آنجا است میروند و چون مردم از نماز فارغ میشوند
 نماند که جبرئیل در در میان ایشان که بر کوه بد بسوی غرضهای بهشت پس بر میگردد
 چون حضرت این را فرمود مردی از اهل بیله کریمت و گفت فدای تو شوم این را
 برای تو هست حال کافران و کفار و فرود آمدنهای ملعون چند اند در زیر خاک
 و در حواری خبیث چند اند که ساکن گردانند ایشان را در وادی بر بهشت در جبهه
 کبریت در اینجا محذرت اند و قریبها و هولهای اینها میرسد بدنه های ملعون

ایشان که در زیر خاکند فانی کسی که در خواب باشد و خواب های هولناک بیند و
پوسته آن بدن را خایف و ترسان کند و در حقایق معذب اند با انواع عذابها
و پوسته در زندان عذاب الهی محسوس اند و در حقیقی نمیشوند تا آنکه قائم باین
ظاهر شود پس آن دو حقایق خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگردد و حشر
قائم کردن ایشان را میزند و میروند بسوی انفس و در قیامت مجتهد میروند و ابد
الابد در این عذاب خواهند بود **اما** اگر ازین حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان
در عالم برزخ در عذاب اند که در آسمان و از احادیث سابقه ظاهر میشود که بیست
در زمین میباشد و از احادیث بیشتر معتبر تر است و ممکن است که این عذاب
بعضی از مرقبان بوده باشد و جعل قول درین ابواب و آنچه باید البته اعتقاد کرد
و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آن است که نفس بعد از
توفیق باقیست و اگر محض ایمان دارد منعم است و اگر محض کفر دارد معذبات
و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا بجهت کمال بیخبری بر باطل
شده است مانند جمعی که در اقصای بلاد تسبیح میکنند و اخلاص بر ایشان
مذاب ندارد یا اگر اطلاق دارند یعنی توانستند بیلای ابد که نفس درین حق
بکنند بلکه بعضی از مخالفین که بجهت اهل بیت علیها السلام داشته باشند و
باشیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و ایمان را مخصوص نشناختند
و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ صوابی و عذاب و توفیق
بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حقیقت بعد از آن با فضل خود با
ایشان سلوک کند و سایر جمعی را در روح با ایشان بر سرگردانده و قریب بالجمع بدان
یا بعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سوال و جواب را نداشته باشند و از این
سوال میکنند بعضی از عقاید و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب
میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حقیقت و سوال از بعضی ساقط میشود
مانند کسی که فلان او کرده باشد و ضغطه نیز از بعضی از مؤمنان ساقط
میشود

میشود چنانکه گذشت و اینها هم در بدن اصل واقع میشود بعد از آن روح نغزو
میگردد و بدن مثالی لطیفی را متاع جام جن و ملائکه شجر بلج را اصلید و صورت و
تنوع و عذاب او در آن بدن میباشد و ممکن است که روح را الهی واقع شود و
بعضی از امور که نسبت بدن اصلی واقع شود با اعتبار تعلیقی که سابق بان داشته
است و میدانند که آن خود خواهد کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و
باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عذاب ذکر و گناه کی و تنبیه روح و حشر
روح و طهارت او در عوا و آمدن او بر باریت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام
بشکلهای ایشان و مشاهده اعتدای ایشان با عذاب و سایر اینها در آن باب
وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر
اخبار آن مکاتبت که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگر چه ممکن است
بعضی از اخبار با قول بچشم روح بدون اجساد مثالی اما چون اجساد مثالی
در احادیث معتبر بسیار وارد شده است و ما بقی شرعا و عقلا از قول بان نیت
البته قابل باید شد و توهیمی کرده اند که متاسف لازم می آید باطلت چنانچه دانستیم
و عذر و دفعی متاسف ضرورت دین و اجتماع مسلمین است بر طاعت آن و معلوم است
که این داخل نیت در آنچه اجتماع و ضرورت بر ایشان قائم شده است و چگونه احوال
و دان باشد و حال آنکه قابل بان شده اند بسیار از مسلمانان مانند شیخ مفید
و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید رحمه الله در جواب مسائل سر و بر گفته
که از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده است که معذب نمیشود و در قبر هر سنی بلکه
معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد و منعم نمیشود هر سنی بلکه منعم میشود
کسی که محض ایمان داشته باشد و غیر این دو وصف را الحاح خود میگذرانند و هیچ
روایت وارد شده است که سوال قبر نیز مخصوص این دو صفت است چنانچه ذکر
اخبار وارد شده است و اما عذاب کا و در قبر و نعيم مؤمن و این پس خبر وارد
شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قبایلی مثل قلاب و در دنیا و در آخرت

او بهشتی است و او هم میدارد اولاد و ذریه است پس چون صورت بداندانش میکند
 جسد او را که بوسید است در خاک و متفرق کرد و است پس بر میگردد روح را بر
 بدن و حشر میگردد و از بسوی وقف و امر میگردد که او را بخت خلد میرسد و باید که آباد
 در آن مشغول باشد تا جسدی که بآن بر میگردد برتر است جسد دنیا نیست بلکه بعد از
 آن میباشد و صورت او را میگویند که در آن هرگز بر نمیخیزد و با آن تعدیل جماع و تعب
 مانند کسی است که در وقت غیبت میباشد و روح کارها را در عالمی قرار میدهد مثل
 غالب و در دنیا در محل عزائی که مطابق میباشد بآن و انبیا که معذب میگردد بآن
 ناقبات میبخشد انشا میزند جسدی را که مغایرت کرده است از آن در قبر و بر میگردد
 روح را بآن و بآن بدن معذب میگردد و همیشه در آخرت و جسدش بخوبی ترکیب میکند
 که فانی نشود **در بیان بعضی از اشارات و علامات قیامت** که پیش از آن نفع صواب
 واقع میشود و عهد آنها چند جز است اول خروج یا جوع و ما جوع است که قرآن مجید
 بر او طاعت است و در قصیده و القرآن فرموده است که چون سدا ساخت که مانع بیرون
 آمدن یا جوع و ما جوع باشد گفت پس هرگاه بیاید و عده پروردگار من سدا را
 با زمین صواب میگردد اند و عده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است
 تا وقتی که کنویه شوند یا جوع و ما جوع بعضی سدا ایشان از هر یک بی سبب
 بر زمین و نزدیک شود و عده حق قیامت و مضر آن از خدا بفرموده است که و اند
 که رسول خدا ص فرمود که یا جوع امتی است و ما جوع امتی است و هر یک چهارم
 صد است مانند و مردی از ایشان بنی میرد تا هزار نفرند از صلب خود می بینند و انشا
 سه صنفند صنفی از ایشان مالتند و خنثای بلند اند و صنفی از ایشان طول و عمر
 مساویست و این صنفند که هیچ کوه و اجنه در پیش ایشان نمی آید و صنف دیگر
 یک گوش خود را در گوش خود میکنند و دیگر بر الحاف و نمیکند بر بد بخیل و شتری و
 خوک و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان میبرد او را میخورند
 و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساق از ایشان در خراسان و غرضهای مشرق
 و در بیان

و در باجه ما دند و از خراب میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث و روایات
 معتبره وارد نشده است بعضی از آنها را ذکر کردیم و جمیع ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان
 نزد یکتا بقامت و سدا و القرآن چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید
 آورد و گوش صحنی ملحقه و شبهه های ایشان نباید دارد و نفس خصوصیات آنها
 خرد نیست دوم دایره الارض است که ساقا در رجعت مذکور شد سوم بیرون
 آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است که روزی که باید
 بعضی از آیات پروردگار در توفیق میبخشد نفی ایمان او که بیشتر ایمان بناورد
 باشد یا کتب کند و ایمان او خیر و طاعتی و عامه از رسول خدا ص روایت که
 آیات طلوع آفتاب است از مغرب و دایره الارض است و در حال و در خان و مرآت
 و قیامت و عیالی از حضرت صادق روایت کرده است که آیات پروردگار در
 طلوع شمست از مغرب و خروج دایره الارض است و در خان و کلینی و شیخ
 طوسی بسند معتبر از حضرت روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع
 شود همه کس ایمان می آورند و ایمان با ایشان نفی نمی بخشد و علی بن ابراهیم
 نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع نماید هر که ایمان
 آورد ایمان او نفی نمیدهد چنانچه روایات که در احادیث ساقا مذکور
 شد و ان اشاده است یا که حق ص فرموده است **یوم تاتی السماء بیدخان** و این
 بعضی القاس هذا عذاب لکم یعنی روزی که بیدار ایمان دود هویدای
 که فرایم مردم را گویند این عذاب است و دود او را در پروردگار عذاب را از سدا و در
 کن بدست می کشد ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است ما اندکی عذاب را از شما
 دور میکنیم بدست می کشد که شما با آن غور خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته
 اند که دخان این است از شراب قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشها
 کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بران شود و بر زمین
 از آن مثل زجاجی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش فروخته باشد و

و چهل روز بماند و بعد از آن بر طرف شود این را از آن عجاس و حسن بصیرت
در بیان روایت کرده اند و در احادیث مثل بیت علی که گفته بجل واد شد است
و تفاسیل و آنها بنظر تفسیر است بحدیث ایمان بایدا و در واجه بعضی گفته
اند که رخا انشا و است یعنی که در زمان حضرت رسول ص شد مخالف احادیث
معتبره عامه و خاصه است و در بعضی از روایات وارد شده است که آن رخا
در رجعت ظاهر خواهد شد **مسئله** در میان تفصیلات و فزای ایشان
بدانکه آیات نبی و ولایت بر تفصیل صورت یکند و احادیث نبی و از طرق عامه
وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی آفرید یعنی
بوقی که بکفر ایشان در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق
شده است آن بوقی را در زمین و در دو منظر امر الهی است که هرگاه او بوق کند
حق تعالی برسد در صورت بدی که حضرت سید الشاجدین در حدیث کماله
فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده ها کشوده و انتظار میکند از جانب حق
و خصص دیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس اگرگاه میدانند و روزی که
داند بدیدن در صور مرده ها را که در قبرها در کمال اعمال خود اند و حق تعالی
در صور کف فرموده است و فتح کرده شود در صور پس جمع کردنی و در طه فرمود
است و روزی که بدیدد در صور و حشر که جمیع انبیا و پادشاهان که در صور
مؤمنان فرموده است پس هرگاه بدیدند پس از آن در میان ایشان خواهد
بود در آن روز و در صور مثل فرموده است و روزی که بدیدند در صور پس
بر فرج آیند هرگاه که در اسم آنها و زمین است و گفته اند از شدت خوف حی می ماند
مگر کسی را که خدا خواهد که نمیرد گفته اند که جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
اند که در تفصیل صور نمیرند و در صور پس فرموده است که انتظار دهید که صدای
صدای عظیمی که ایشان را بکشد در خالقی که در عین خاصه و متعارفه و معامله
باشند و مراد تفسیر اوست که باز می بیند و مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا
شود

در صور کف فرموده است

خود در و فنی که در هر جا می آید که خرد و فو و ش کنند و هنوز جامه ها را
نمی بیند باشد که قیامت برپا شود و مردی نقشه برداشته باشد و هنوز بد فاش
نرسیده باشد که می بیند پس فرموده است که استطاعت دارند که وصیتی بکنند و بنویسند
اهل خود و خانه های خود پس میگردند علیه بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر
الزمان است که همه در میان ایشان بلند شده و روزی که در با و از های خود در
صحنه باشند پس همه به میرد در جای خود و احدی از ایشان بماند خود بر نمیکرد و در
وصیتی نمیکند پس حق تعالی دویم را فرمود که فتح کرده شود در صور پس ایشان را
فرج های بسوی پروردگار و خود یعنی بسوی عزرا و و محل حکم او بر غایت روند و
گویند و ای بر ما کی ما را برانگیخت و هنوز گردید از جای خواب ما این آنچه
فرموده ما خداوند رحمن و راست گفتند پس چون نبود مگر یکصدانی پس هرگاه
در یک وضع نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است که انتظار نمکش و مگر
بیت صمد را و دیگر بر نمیکند بدینا و در سوره زمر فرموده است و فتح کرده
میشود در صور پس هر کس می شود هر که در اسمانها و زمین است یعنی همی بیند
پس باز دیگر در صور بدیدند پس اگرگاه ایشان و نظیر میکنند یا انتظار میکنند
که با ایشان خواهند آمد و در سوره قاف فرموده است که بدیدد میشود و صر
اخر و ذیت که عید های خدا بجل می آید و فرود است و کوش بد و بشور و روزی
که ندانند که ندانند از مکانی نزدیک روزی که میشوند همه ملحق و راجع
آند و بیت که می بیند می آیند و از قبرها بدین سبب که ما بیند که ندانند می بیند
و بسوی ماست باز گشت هر روزی که شکافه میشود زمین و بیرون می آیند
پس عین خیریت که بر ملا است و در سوره مدثر فرموده است که پس هرگاه بدیدد
در آن فرج یعنی در بوق پس از ذیت که دشوار است بر کافران و طغیان نیست پس
از آیات که می معلوم شد که تفصیل صور البته میباشد یکی دیدن اول که بابت
جمیع اهل زمین و اگر اهل اسمانها می بیند یک دفعه و دیگر یکی در وقت صعود

شدن که بآن دیدن هر خلایق یکصد ذره میشوند و بعضی از مفسران گفته
 که مرتبه بینند مندرج اول نطفه اول نطفه اول نطفه است که میرسد و نطفه دوم نطفه صغیر است
 که میرسد و نطفه سوم نطفه قیامت که زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند
 این قول نادوات و در لغت معتبر بعید از نطفه و نطفه اول که بعضی گفته اند
 که صور جمع صورت و مراد دیدن ارواح است در دیدن اوقات بویست
 و منافی ظاهر اوقات بلکه صریح انشاءات و محالها و محصور است چنانکه
 بن و اقیس سند معتبر از نویر بن ابی فاخته روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین
 بدین سوال کردند که فاصله میان نطفه اول و دوم چندگاه خواهد بود حضرت
 فرمود که آنچه خدا خواهد پس رسیدند که باین رسول الله چگونه میدمد و صواب
 فرمود اما نطفه اول پس در سببی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدینا
 پس فرود می آید با صور و صورتی سرور و در طرف و میان طرفین هر یک
 بقدر دایره آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور
 زمین می آید میگوید خدا نخواست داده است مردن اهل زمین و آسمان را
 پس اسرافیل فرود می آید بخبر میدهد به مقدس و در کعبه میگذرد چون اهل زمین
 اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است و در اهل زمین پس
 در آن صورت میدهند و صدای بیرون می آید از طرف کعبه که نجابت زمین است پس
 در زمین همه صاحب روحی میمانند مگر آنکه میبرد و بیرون می آید از طرف
 که در جانب آسمانهاست پس در آسمانها همه صاحب روحی میمانند که میبرد و بیرون
 اسرافیل پس حق تعالی میفرماید با اسرافیل که ای اسرافیل پس از این میبرد و بیرون میماند
 میماند اندک که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که حرکت و موج می آیند
 و امر میکند که همه را که روان میشوند و حرکت می آیند و همه میشوند و بر طرف
 میشوند و حضرت فرمود یعنی همه میشوند و بعضی میشوند و بدین میشوند و زمان
 بعین زمین یعنی که بر روی آن گناه نکرده باشند و باران و غبار و باد باشد و لیلی

و کبر

و کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانکه اول بار زمین را بر روی
 و عرض خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقامت
 او بظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا کند خداوند جبار
 و بصدای بسیار بلند که با طرف آسمان ها و زمین برسد و گوید ای برای کس
 بادشاهی امروز چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب میفرماید که از برای
 خدای یگانه نه تنها راست و من فرمودم خلایق را و میفرماید هر ایشا را منم خلایق
 و ندی که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیر و نه فرزند من خلایق
 را بدست قدرت خود و من میفرماید ایشا را نیست خود و من ندی میکنم ایشا را
 بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد و در صورت بیرون رود و صلا
 از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی میماند مگر که زنده شود و بر زمین
 چنانچه بود و سافلان عرض بر کردند و گفت و در رخ حاضر شوند و معشور شوند و خدا
 از برای حساب پس حضرت بسیار کثرت در بیوقوف و تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زین العابدین
 از حیدر بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم میگفت که چون میراند
 حق تعالی اهل زمین را تا خیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میراند
 ایشا را و از خدایان زمانها پس میراند اهل آسمان اول بر اشیاء میگذارد و مثل آنکه
 خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میراند اهل زمین را و اهل آسمان اول را و صلا
 ان پس میراند اهل آسمان دوم را و همچنین از خدایان جمیع این مدتها تا خیر میفرماید
 پس میراند اهل آسمان سوم را و همچنین میراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع اشیاء
 گذاشته و از خدایان ان تا خیر میماند تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تا
 خیر میماند بقدر زمانهای گذشته و از خدایان ایشا پس میبرد و میگذارد
 و باز از خدایان جمیع زمانهای گذشته تا خیر میماند پس میبرد و میگذارد پس از
 بقدر از خدایان که گذشته مکتب میفرماید میگذارد پس میراند اسرافیل را و باز
 از خدایان جمیع زمانهای گذشته تا خیر میفرماید پس میراند ملک موثر پس باز

مثل اخاف زمان های گذشته مکتب میفرماید پس میفرماید از کتب یاد
شاهی امر و عین خود در جواب میفرماید که از خداوند بگزارد و است بگزارد
چنانچه آن بگزارد که نام خدا میگوید که بگزارد که بگزارد که بگزارد
و این میگوید که بگزارد که بگزارد که بگزارد که بگزارد که بگزارد
باشد پس از این میفرماید که بگزارد که بگزارد که بگزارد که بگزارد
افزون خلاق و از تراست ایامها مطلع شدید بر اینها نیز مطلع
خواهید شد **سوال** که این حدیث بحسب ظاهر منافی خواهر آیات و اجزاء
نافیه است که دلالت میکند بر آنکه آنرا اصل اسمان ها بیکدفعه در یک
صورتها که میشوند و این خبر را چون راویان جمعی نقلی دارد معارضه
و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنست که ارواح واجبات بخلاف معدوم
مطلق کردند چنانچه بعد ازین انشاء الله تعالی مدد کو خواهد شد و است
که هیچیک میکنند که هرگاه هر دو بخلاف معدوم باشند خطاب لمن الملك ببقائه
و صورتی ندارد و در آنکه انچه حکیم عالم حنا در مکتب و البشیر متضمن حکمت
هر چند بر ما محقق باشد و ممکن است که در آن لطیف است نسبت بمکلفین
که چون محض و واقف بر این خبر قبل از وقوع برایشان بگویند موجب آن که بعد از
در نظر ایشان بی اعتبار گردد و بخود و جزوهای آن نکرند و علم ایشان
بقدرت حق تعالی و تفرقان در تدریس باطل پیشتر شود و اما فانی اشیا قبل از قیامت
در آن شک نیست که جمیع زنده ها بفرق تقیم میپردازد و بعد از آن در قیامت زنده
می شوند اما خلاف است در آنکه ای اجسام با ارواح واجبات در هر چه غیر کتاب
مقدس الهی است معلوم بالمره است یا ارواح باقیند و جمیع اجسام غیر از
از اسمان ها و زمین ها و جمیع اجسام معلوم می شوند و با حق تعالی اشیا
بر میگرداند یا هیچکس از آنها معلوم بالمره نمی شود و این را می دانند متفق
بر آنکه میشود و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه یا هر ایزد را جمع میکند

و در و

و در و با آنها و میگرداند متکلیان غایب را درین باب اقول بسیار است که در ذکر
آنها چندان فایده نیست و هر یک به مذهب خود از آیات و اخبار و دلالت کرده اند
فایده است دلالت کرده اند از قول حق تعالی هو الاول و الآخر و کل شیء هالک الا
وجهه که بگوید انا اول خلق بعد از کل من علیها فان و بقی وجهه و قیامت
بعد از فنا است دلالت کرده اند بطوایف که دلالت میکند بر آنکه جنس جمیع اجزای
است مانند قصه راهب و غریبه علی بن اشد و حق آنست که آیات از هر طرف صحیح است
و در دلیل عقلیه از جانبین مذکور است و جزوهای طریقت متکلیان است و اعتقاد اکثر
متکلیان غایب دارد و واضح است که معدوم نمیشوند و اکثر متکلیان اما معتقد اعتقاد
آنست که ارواح واجبات متکلیان معلوم نمیشوند چنانچه خواجۀ نصیر علیه السلام در خبر
گفته است دلیل صحیح دلالت بر فانی اجسام کرده است و تاویل میکند و در مکتب
بشرفی اجزای آنها که در قصه راهب و غریبه است اما بعضی از احادیث معتبره
در محبت و در فنا و العدم با کلمه چنانچه گذشت که حضرت صادق علیه السلام در جواب زید بن
فرمود که روح باقیست تا وقتی که در صورت بدن بدن نیست و باقی میشوند اشیا
و فانی میشوند پس جمعی میمانند و نه عسوی پس میگرداند اشیا را چنانچه ابتدا
کرده است مدبر آنها و آن چنانچه صد سال است که خلق مطلع میشوند در آن و این
بسیار در دفع صورت است و در بعضی از خطبه های فخر الداعی که از آنها نامتوان میماند
مدد کو است که او است فانی کشف اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجودات آنها بگردند مثل
مفقود و اینها نیست فانی کردن اشیا بعد از فانی شدن آنها عجب ترا و وجود او در
از عدم و چگونه چنین باشد و حال اگر جمیع شوند جمیع حیوانات و نباتات
و جمادات باقیان و جمیع اصناف آنها و الحقایق و ذرات جمیع آنها را بگرداند
گشتند پس فانی گردانند و این را میگویند بگردانند و هر چند حیران کرد عقلها
ایشان و عاجز کرد فواید ایشان و برگرداند و اما نه و اعتراض کنند با آنکه مفقود
ند و ایزد گشتند بجز این از انشای پند و انفعان گشتند ضعیف و فانی کردن آن و بقاء

که حق تعالی بر میگرد بعد از فناي دنیا تنها که هیچ چیز با و نیست چنانچه پیش از دیدن
 آنها چنان بود و بعد از فناي دنیا و وقتی خواهد بود و نمکایی و نه چینی و نه نیایی
 معدوم میگردد و در آنوقت جلوه او و قضا او را بیل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ کس
 بود مگر خداوند یگانه و قضا که باز کشت جمیع امور با و است در وقتی که آنها را ایجاد کرد
 قدرتی نداشتند و در هنگامیکه بخواهی که آنها را امتناعی نتوانست کرد و اگر قدرت
 بر امتناع داشتند هر سید عالم مبدود بقای آنها و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای
 تقویت پادشاهی خود نگرد و از برای خوف از زوال نقصان یا از برای یاری
 دشمنان یا از برای وخت و تنهایی که با ایشان انس بگیرد دنیا فانی و بعد از آن فانی
 که آنها را فانی میکرد و انداز برای ملکی نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهم رسانند
 باشد یا بر او سبکی و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز بر میگردد آنها را بعد
 فانی کردن بدو و آنکه احتیاجی با آنها داشته باشد یا استعانت و یاری با آنها بخواهد
 و آن خطب حضرت در دقایق جمیع چیزها و بنابرین چاره نیست از قول مجاز افاده
 معدوم و چیزی که از برای تصریح معاد یا قول با امتناع افاده معدوم گفته اند فایده
 نمی بخشد و از هر جوان افاده معدوم است عقلا و شرعا و هرگاه چیزی را از کرم
 عالم بوجود توانند آورد و جز بعد از عدم می آید نتوانند کرد و حال آنکه از خدا مکان
 بد و زمرته است و اگر کسی بر جوانش دعوی بدهد است کند و است اما اخبار افقایی
 مطلق بودی سرسید است که افاده قطع کند پس در ایجاد نیاید کرد و در مرتبه احقا
 بلکه ظن باید گذاشت **فصل هفتم** در بیان سایر احوال است که حق تعالی خیر داده است
 که بشن آید است واقع خواهد شد باید با همه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است
 از مقدمات حشر ایمان او در و بسبب استیغارات ملک حله و شهرهای فلافه
 واه تاویل در آنها نیاید داد چنانکه فرموده است روزی که به پیغمبر ایمان را بیاورد
 بچیدن نامتها و فرموده است که هرگاه شوق شوند ایمانها و بندگان را بکشتن فایده
 و باز فرموده است که شوق شود ایمان پس در آنروز است با شد و فرموده است و فی

که ایمان را

که ایمان را از جای خود دو کند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در گوایک
 در مواضع متعدده فرموده است که نورشان بر طرف شود و آفتاب و ماه بیکدیگر جمع
 شوند و کوهها مانند پنجه حلقی گرد حرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذره
 ها افتاد وند و باز زمین هموار شوند و زلزل عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها
 و بلندیا از زمین بر طرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح
 و فرموده است و سوال میکنند از تو ای محمد که کوهها پس بگو که میکنند آنها را با
 و در کار من کنند پس میگردد زمین و ایما باقی منسوبی که نمایی در آن نه بستی
 و نه بلندی و علی بن ابی طالب در تفسیر حضرت امیر محمد باقر روایت کرده است که چون
 خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند
 پس چون و انس را در یک چشم زدن و در یک مکان جمع کند پس ایمان اول را فرمود
 او را و در عقب مردم بدارد پس ایمان دوم را بر او زد که دو برابر ایمان اول
 و برای تشریح جمیع اعمال آنها را بر او زد و محیط گرداند مردم پس امری بر او بیاورد
 که در هر روز یکبار و منادی ندا کند یا این آید که یا معشر الخ و الا فاعلم ان استطعتم
 ان تنفذوا من اقطار النواحي و الا فیض فانفذوا الا تنفذوا و الا بی سلطان یعنی اگر
 جن و انس اگر نتوانند که نفوذ کنید و بگر بزیارت اقطار و اعماقها و زمین پس نفوذ
 کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم آن پس حضرت کریم را و یاری رسانید
 که در آن وقت رسول خدا و امیر المؤمنین و شیعیان او و یگانه اند فرمود که اینها
 محزون نیستند و مردم میترسند و ایشان نمیشوند پس این آیه خواند که مظم و نش ایست
 هر که بیاورد حشر پس از برای اوست بهر میزان و ایشان از فرع آن و در اقصی
 پس فرمود و بخند سو کند که حشر در این آیه و لایت میر المؤمنین است و علی را فرمود
 از حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه را بیکجا
 در یک بقعه و این و وحی بمشاید با آسمان او که بیا با هر که در وقت پس فرمود
 می آید ایمان اول را و بیاورد که در زمین است و آسمان دوم فرود می آید و

در آنکه کافر از آمدن دنیا و آخرت هراس و عقاب می نماید و خوف سیم و خوف چهارم
باعث احتمال احتمال بشر است و اولی بر حق تعالی قبول توبه واجب
پس و عده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه
منقول است از رسول خدا ص که فرموده که در قیامت چهار کس سوار خواهند
بود بر برف و بر آید به صالح بر ناله خدا که قوم او را پی کردند و در خرم فایده
بر ناله غضبای بن و علی بن ابیطالب بر ناله ناله های بهشت و در بعضی
از روایات نجاشی فایده می بینیم که در ناله ناله های بهشت و در اخبار مانع
از آگاهی و آرد شده است که هر که زکوة انعام را نداده و میر حق را اورد و صحتی
محشور گرداند که هر صاحب نیکی به نفس خود را اورد و هر صاحب ستمی بر دیگر
او داده و در این باب یونیر بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول ص ناله ناله
دید که بانیان بهشت را دارند و بار بر پشت آنست حضرت فرمود که صاحب این
نافه بگویند که میباید باشد که فردایی قیامت این ناله را با خصوصیت خواهد کرد و از
حضرت صادق ع روایت کرده است که هر شتری که سر حج و بر روایت دیگر کفایت حج
بر آن بکنند آنرا از چهار پایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول ص منقول
که نیکو گردانند و ناله های خود را که هر یک شما خواهند بود بر سر راه و ایضا روایت
که اسبان خاندان در دنیا اسبان ایشان را ناله و بهشت میباشند که چهار بلع بن ناله
و ناله صالح و کرکد یوسف و کلب صحاف کف و این باب اخبار بسیار است
پس از ظواهر آیات و اخبار و مستفاده میشود که وحوش محشور میشوند و ندارند
ظلمه ها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای
بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناله صالح و آنها که مذکور شد
داخل بهشت میشوند و آنها را ثواب مکلفان بر میگرد و محشور شدن جمیع
حیوانات و غایت آنها که محشور میشوند از اجزاء معتبره ظاهر نمیشود و لهذا
اکثر متکلمین شیعه جعل گفته اند و متعوض ثواب صلی که بعد از آن و اما سایر متکلمین

از ملائکه

از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند
و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده اند چنانچه از بعضی
روایات شاذه ظاهر میشود و غاصیان جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان
مشابهند بایمان و اعمال صالحه اما خلافت که ایشان داخل بهشت میشوند یا در عمل
میباشند اکثر اعتقاد است که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پس از آنست
از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند خواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابی
کفایت است که از حضرت باقر ع پرسیدند از مؤمنان جن که آیا داخل بهشت میشوند
فرمودند و لیکن خدا را خطیر و مافات در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فانی
سقاان شیعه را داخدا خواهند بود بحضرت ابن ولایت اینها ثابت نمیشود و جعل
باید دانست که حق تعالی مقتضای و عدل خود ثواب را ملائکه را عطا میفرماید و ظاهر
آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصاً آیات سوره رحمن که امتنان بنعم
بهشت بر آنست و جن هر دو کرده است و این روایت دلالت بر خلاف آن میکند
بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطیعن من انزل قیامه و لا جنان اجمع
جماع نکره است خود بیان ایشان را بشمار از ایشان نداشتی و در بعضی که دلالت میکند
بر آنکه ایشان را ثوابی هست و زنان از خود بیان دارند و بعضی گفته اند معنی اینست
که خودیانی که خدا بپا نهند هدایتی با او مقاربت نکرده است و آنچه سخن میدچینی
با او مقاربت نکرده این است لال ضعیف است و توقف درین باب الی است

فصل در بیان احوال اطفال و مجانین و اشیاء ایشان بدانکه خلافی نیست میان
انحطاط ما و آنکه اطفال مؤمنان یا پدران خود به بهشت میرند چنانکه حق تعالی فرموده است
و الذین و انبعثهم و ذریههم بایمان الحقا یم و ذریههم و ما اتقاهم من علمهم من شیء الا یحیی
انها که ایمان آورده اند و از بنی ایشان رفتند ذریه ایشان بب ایمان ایشان ملحق
ساختیم یا ایشان ذریه ایشان را و کم نکریم از ثواب اعمال پدران ایشان باین سبب
چون از احادیث بسیار وارد شده است که این اید در باب اطفال مؤمنان نازل شده

که ایشان را باید دان خود بر پشت میزند و بعضی گفته اند مرد با لقاوند که عمل
ایشان قاصرات از آنکه بد رجس بدان برسد حق هائی ایشان را بد رجس بدان
طبق میکند بپایان ایشان و بدان و این را از ابن عباس روایت کرده
و بعضی گفته اند هر دو در اید داخل است و اقل اظرف و اشهر است و قاصرات روایت
کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین که رسول خدا فرمود که مؤمنان و او
لا ایشان را در پشتش بر این ایضا خوانند و علی بن ابیهم از حضرت صادق
روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه تربیت میکند
و بعد میبهد بد بدان ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق
روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل بدان طلق میکردند
پس از بدان قاصد هائی ایشان روشن نمود و فرمود و فرمود و فرمود
از حضرت امام حضرت امام موسی روایت کرده است که تزویج میکنند
دن خوش روئی را که فرزندان و در دست که من مباحات میکنند
با آنها در روز قیامت مگر عیندانی که فرزندان در زیر عرش رجس
شدند و استغفار میکنند از برای بدان خود و محاطت میکنند ایشان را
حضرت ابیهم و تربیت میکنند ایشان را ساره در کوهی از شک و عجز و
عفران و آن بابوید و فقید پسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است
که چون طفیل از اطفال مؤمنان میرد منادی ندا میکند و ملکوت میوان
که فلا پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر و خویشان مؤمن ایشان مرده
با و میدهند که او را غذا بدهد و الا حضرت فاطمه میدهند که او را غذا دهد
تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن او بخیزد پس حضرت فاطمه با ایشان
میدهد و ایضا پسند صحیح از حضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مؤمن
را حضرت ابیهم و ساره علیها السلام میدهد که غذا میدهند ایشان را بد رجس
و در پشت که پستانها دارد مانند پستان گا و در قصر کم از مراد بد رجس و در

قیامت

قیامت شود ایشان را جامه های خوب پیوشانند و خوشبو کنند و بعد به
بدان ایشان بدهند پس ایشان را پادشاهان باشند باید دان خود در پشت
و این معنی قول حق هم بر این را خوانند که گذشت و ایضا در بعضی از کتب
معتبره از حضرت باقر روایت کرده اند که چون حضرت رسول ص روایت
مراج با سنان هفتم رسید و پیغمبر از ادخا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم
ابوهم گفتند او با اطفال شیعیان علی است همچون داخل پشت شد بد که
حضرت ابیهم و در بد رجس است که پستانها دارد مانند پستانهای
گا و اطفال چند از ایشان می میکنند و چون پستانی از دهان طفیل بر
می آید حضرت ابیهم بر میخیزد و پستان را بد دهان او میکشد و پس سلام
کرد بر حضرت رسول ص و از احوال حضرت علی بن ابیطالب سوال کرد و
او را در میان است خود گذاشتام گفت نه کو خلیفه گذاشته حق تعالی
او را بر سران یک واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان او را بخدا
سوال کردم که ایشان بکنیم و هر جرعه که یکی از ایشان میبهد طعم جمیع
میوه ها و نهضت های پشت را در آن میباید تو لقاوند که ممکن است که بعضی
حضرت ابیهم و ساره علیها السلام با او حضرت فاطمه دهند و الا حضرت
با ایشان دهند و اطفال کفار خلافت بعضی گفته اند تا بعد پدر را اند
د و کفر و با ایشان نمی میرند و بعضی گفته اند که ایشان بر پشت میروند
و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت نعل خود با ایشان عمل میکند اگر بداند
که ایشان اگر میمانند ناز اهل سعادت میشودند ایشان بر پشت میبرد
و اگر می داند که اگر میمانند ناز اهل شقاوت میشودند ایشان را میبرد
و بعضی گفته اند که داخل پشت میشوند و خد متکا ران اهل پشت خوا
هند بود و خلثی نیت متکا ران شیعه را در آنکه ایشان داخل جثه میگردند
و بعضی گفته اند داخل پشت میشوند و خد متکا ران اهل پشت خواهند

و بعضی گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلیبی و این باب ویر و اگر چند نایان شعبه
اعتقاد داشت که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و موجب تکلیف ایشان
مذاب و معاقبت خواهد کرد اینها واقف احادیث بسیار کرده و این باب وارد شده است
چنانکه این باب ویر در خصال است و جمع علی المشهور روایت کرده است از زاده ابراهیم
امام محمد باقر که چون در ذقیات شود حق تعالی تمام میکند بر پنج کس در مظل و
بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی این بحث پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل
صلوات غالب شده باشند و حق تعالی شده باشد و پیغمبر یکو مبعوث نشده باشد اما
نند زمان جاهلیت که یاری زمین که بحث بر ایشان تمام نشده باشد معذور
خواهند بود و کسی که در ابتدا بعثت نهمد و هنوز بر او حجت قائم نشده باشد و
ایده که غیر میان حق و باطل نتواند کرد که متضعف باشد و دیوانه که هیچ فهمد و مکن
باشد و کو و کنگ ماد و نادر پس بر هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبری
بر ایشان مبعوث میکند و اندوایی از برای ایشان می آفریند و پیغمبر میگوید بایشان که
پروردگار شما امر کرده است شما را که داخلان ایشان شوید و هر که داخل شود بر او
سلام خواهد بود و هر که فرماید نمر داخلان ایشان خواهد شد و ایضا در کافي و معانی
الاجاب و در مجمع دیگران ندراده روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و
و مرد بر خرف که سن او نرسیده باشد و چندی نهمد و کسی که در وقت میان دو پیغمبر
مرده باشد و دیوانه و یا کسی که غیر حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میکند که بر
حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر ایشان تمام میکند یا نکه میگوید و ایسوی ایشان میفرماید
تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلیبی است حسن کا الصبیح از تمام روایت
کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد نماز کسی که در وقت مرده باشد و کسی
که چند بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و
النبی می آفریند و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او سلام خواهد بود
و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا بای
سند

سند مثل آن روایت کرده است در باب کو و کنگ و مظل و کسی که در وقت مرده و ایضا گفته
است که بعضی بگوید در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را حجت میکند
و انبی می آفریند و امر میکند ایشان را که خود را در این آتش بیندازند پس هر که را خدا و اندک او
از اهل سعادت است خود را در آن آتش می اندازد و بر او سلام و سلامت خواهد بود و هر که خدا
داند که او شیعی و بدعتی است متناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را
با آتش نریزد ایشان گویند پروردگار ما را امر میکند که با آتش نریزد و هنوز قلم بر ما جاری
نشده است خداوند بخیر و مصلحت ما بد که من مشافیه شما را امر کردم و اطاعت من نکردید
پس چاک و ناطاعت من میکردید هر که پیغمبری پسوی شما میفرماید که غایب شما را
امر کنید و این باب ویر در توحید روایت کرده است در طرف عبد الله بن سلام که گفت
سوال کردم رسول خدا که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذ
گفت پس او را در مشرکین و بدعت اند یاد رجتم فرمود که خدا اولی است بایشان چون
قیامت شود خدا امر کند انبی را که آنرا فسخ نمایند و بدترین انبیای جحیم است و بقا
پس برین می آید انبیای خود سیاه و تاریک و پیروان پیغمبرها و غلامان خدا را امر فرماید
که بر او بر وی خلافت و بدعتی پس از شدت و عیدن آسمان باره باره می شود و نورش
بر طرف می شود و در دنیاها خشک میشوند و کوهها بر طرف میشوند و زمان تمام میگردد
می افکند و دیده ها تاریک میشود و اطفال بر می شوند از حول آن در روز قیامت پس
حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در عالم خد گذشت
که در سعادت نهند است خود را در آن می اندازند و بر او سلام می شود چنانکه بر هر چه
شد و هر که در عالم الهی گذشت است که او شیعی خواهد بود یا میکند و خود را در آتش
افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را بر باید برای آنکه ترک امر خدا کرد و متناع
نمود از دخول آتش پس تابع بدان خود خواهند بود و جحیم و احادیث دیگر درین
باب بسیار است و از عقل بعید نیست و این باب ویر گفته است که جماعتی از اصحاب
کلام انکار این کرده اند و میگویند که در جزا تکلیف نمیشاید و جواب گفته است که در

رها

جوابی مؤمنان بهشت است و در اجرایی کافران جهنم است و این تکلیف در بعضی است
و تاز است پس تکلیف و در غیر این خواهد بود **و اما** که استبعاد دارد که قیامت از برای
بعضی اجزا باشد و از برای بعضی دارد تکلیف جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتابش
روایت کرده است از زواره که حضرت صادق علیه السلام فرمود که سر او را و خلافت بر خدا که
بعضی از کافران اهل خلافت را داخل بهشت کند و زواره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود
و بود که امام تاطق می میرد و امام بعد از او از روی تقصیر صامت و ظاهر عوی امت
نمیکنند پس هر که میرد داخل بهشت میشود و صاحب ثواب ایاات با هر از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است در ثواب و ثواب و در وصف اهل بهشت بطریق علیهم و لعل ان خلافت
یعنی میرد و در و نشان بر سران که شواره در گوش یا هر چه سار و مقبول که حضرت فرمود
که بر سران اهل دنیا اند که حسرتی نداشته اند که این را ثواب دهند و کتابی نداشته اند
که ایشان را عقاب کند ایشان را داخل بهشت کرانند و از حضرت رسول ص
پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدا مستکان اهل بهشت اند بر صورت ایشان
افزاید میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی این حدیث را در کتاب
روایت کرده است و کلیبی بسند صحیح از زواره روایت کرده است که گفت از حضرت صدیق
سوال کردم که چه میفرماید و اطفالی که پیش از بلوغ میمیرند و بود که سوال کردند از
احوال ایشان از رسول خدا ص فرمود خدا اطفال را تریست با آنچه ایشان خواهند که حضرت
فرمود که بعضی دست از ایشان بر دارد و در باب ایشان سخن میگوید و علم ایشان را
بجدا بگذارد **و اما** که اصل درین باب ایلست و عمل باید است که در اهل عقاید
و نقلیه وارد شده است از ایاات و اخبار که حق تعالی است وجود و ظلم نمیکند و در
احفال و عبادتین و جماعتی که معاد و باشند و حجت بر ایشان تمام شده باشد یا
عقل ایشان ناقص باشد و غیر میان حق و باطل نتواند که ایشان را بدین حجت دیگر
که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهند کرد پس تا تکلیف دیگر ایشان را نخواهد کرد و ثواب
و عقاب ایشان بران مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است
و بعضی

و بعضی از آنها را ذکر کرده ایم و محلی از دین مغربین از صوفیه اهل سنه باین قایل شده است چنانکه
بخاطر محلی بد که در کتاب فتوحات دیده ایم یا ایشان را در اتراف جای میدهند یا بهشت میرد
و در حدیثین در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدا متکا و اهل بهشت خواهند بود یا بعضی
بهشت و در بعضی طاعت خواهند بود پس چنانچه درین حدیث صحیح وارد شده است عالم
ایشان را باید گذاشت و باید دانست که آنچه اقتضای عدالت حق تعالی با ایشان ملوک میکند
و ظلم و جور نیست با ایشان نمیکند و بدون انجام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر حجت اهل
بهشت کنند بخوبی خواهند بود که شواهد بر ایشان بد که مسلمند خواهند بود و از آن جمله
ملائی که لذت بسیار در بعد ثبات جموعه با ایشان و الله بعد **فصل دوم** در بیان میزان
حساب و سوال و در نه ظالم بدان که خلافت نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در غیر
جید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید و آلوزن لوزن الحق
فمن ثقلت موازینته فاولئك هم المفلحون و من خفت موازینته فاولئك الذين خسروا
انفسهم هم هم ایا که ایا که با این تعلیمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حقایق
بر هر که سنگین باشد تراز و میانی او پس ایشان را دستکاران اند و کم است باشد تراز و میانی
او ایشان را زیان کاران جانیهای خود را ببیند بودند که با ایاات ما ستم میکردند و در سزا
اینها و بوده است و نمیکند از این تراز و میانی عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده
نمیشود نفسی هر ظلم و اگر از اعمال او بعد دستگیری حبه باشد از خردل از اجزای او ستم در میزان
عمل او و ما که قائم از برای حساب کردن و در سوره فارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرمود
است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار دان با کمال کفایت ایشان و بعضی از خلفاء
اکثر مفسران و متکلمان غاصه و خاصه بر ظاهر ظلم عمل کرده اند و میگویند حق تعالی و عدل
در قیامت ترازی نصب می نماید که زیان و دارد و و کفر عظیم و اعمال عباد را
در آن می سنجد و حسان را در یک کفه میگذارد و سیاه را در کفه دیگر و این جماعت
بدر خلاف کرده اند در کتب و وزن را که اعمال غرضی چند اند و در بی نمیدارند و ظالم
نفس نمیشاند پس گفته اند صحایف اعمال را میسوزند و غماز این عمر روایت کرده اند که از

حضرت رسول سوال کند از آنچه و ذی میکند و در وقت و در صحنه ها را و
 میکند و بنا برین باید حق را در خود اعمال و ذی قرار دهد و بعضی گفته اند
 حشره مقصور میشود بصورتی نورانی نیکو اعمال شب تصور میشود بصورتی
 تاریک و اینها را با یکدیگر و ذی میکند و بعضی بر عکس عمل فایده میکند
 با عینا و اختلاف فئات انقلاب حقایق جابجاست چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا
 یا ب شیر صورت میشود و این عمل بطریق عکس بسیار و در است و با معادلی که اصل
 اسلام قایل اند موافقت ندارد و میرا که ایشان بقدر همین بدن قایل اند و اختلاف فئات
 قایل نیستند و با این حال قول با انقلاب حقایق مضطرب است و از این بعقل آنست که حق
 مناسب ان احوال و افعال و احادیث از جوهر چیزی چند خلق کند از صور حس و فیه
 حسن و قبح اینها بصورت مغایر که در پیل یا مذهب کسی موافقت که معاد را در مقام
 و خیال و اجساد مثالی قایل باشند و اینها خلاف بر تقدیر چنانچه بر حقیقت آن
 که آنها از برای هر کسی یک ترادوست با آنکه ترادوستی هر کس جلدات و بر تقدیر جلدات
 هر کس نایک ترادوست یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاقی و انواع افعال ترادوستی
 منعقد است و چون خصوص این شقوق معلوم نیست همان اجمال در این ابواب کا
 فیت و جمیع از مشکل این خاصه و غامض قایل شده اند با آنکه میزان کنایه عدالت و موا
 ذنه میان مقام بر ثواب و عقاید اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر ان شقاق و بعد از
 حق نعم داد چه احتیاج بکشید و ترادوست و اگر اعتقاد نداده باین کشیدن کی با و میکند
 و میتوان گفت که خود جسمی چند را آوردی و بخیدی و این بجهان را هر کس در
 چه دانه که این بر وجه عدالت است پس فایده درین کشیدن نیست و مبادایت آنکه در
 احتجاج ان هشام بن الحکم روایت کرده است که زنده بقی سوال کرد از حضرت صادق
 از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشد و کسب
 است بوشن کردن چیزی که عدد و اشیا را نداند و ثقل و خفایه را نداند و خدا هیچ
 چیزی بر او محاسبی نیست پس رسید که پس چه معنی در میزان فرمود که مراد عدالت پس رسید که
 معنی

معنی داد و آنکه بفرمایند که هر که سنگین شود موازن او فرود یعنی هر که راجع شود
 عمل خیر او و کلبی و این باب بر بلند معبد هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت
 صادق پرسیدند از معنی قول حق تعالی وَنُصَّحَ الْمَوَازِينَ الفسطاط يوم القيمة فرمود که
 موازن اینها و اوصای علیهم السلام اند و هیچ معبد گفته است که میزان بعد از اینها
 و جوی اینها و هر چیزی که در موضع خود قرار داده و هر چیزی را بصاحبش رسانید
 و آن معنی ندارد که خشویه فهمید و اند که در قیامت میزان و فئات ماست در
 دنیای دنیا که هر چیزی که گفته داشته باشد و اعمال را در اینجا بگذرانند زیرا که
 عرضی چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخت و ثقل میشوند
 بر سبیل عجز مراد آنست که هر که ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق
 ثواب عظیم داشته باشد و لجزه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و
 صاحب استحقاق ثواب جز بیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت
 امیر المومنین و الهی از درایت او علیه السلام موازن اند عمل ذات که ایشان بعد از
 میان اعمال میکنند و حکم میکند در آن باب بعد از ثواب و در محاسن و ثواب و سبک
 فلات ندرین در میزان فلات و مراد آنست که نظیر است و این حق تعالی در حساب و حق
 از این فرمود است مراد آنست که او را بر اعمالش را ندارند و هر که را چنین کنند از ثواب
 آنرا خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند آن را فایز میشود به نجات و کسی که
 سنگین باشد موازن او که استحقاق ثوابش زیاد باشد ایشان رستگارند و هر
 سبک باشد موازن او که ظاهرا ثقیل باشد و مستحق ثواب باشد پس ایشان
 کاهانهای خود اند و در جبهه خلد خواهند بود و قرآن مجید بلفظ عرب
 نازل شده است و حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان **مؤلف**
 که باین وجه عقلیه و استبانات و عمید است از ظواهر آیات بر داشتن مشکل
 چون روایات درین باب متعارض است باید بر اصل میزان اعتقاد کرد و معنی
 او را بعلم ایشان گذاشت و جزم با حدیث فرین مشکل و استحضار و سوال و حکم

و در مظالم عباد آفات و اعیاد و آفتابها بیا و است و ایمان با آنها بجا و اجبت و در
آیات بسیار و در غدا است که خدا بزرگوار است و اسرار الهی است و بعضی از امور
که از برای ایشان است سو حساب و فرموده است که بسوی ما است که بنویس با زکات ایشان
و بر ما است حساب ایشان و فرموده است که سوال میکنم از آنها که رسولان بسوی ایشان
فرستاده شده است و از هر طریقی سوال میکنم و در آیات و اوردیده است که حق تعالی
حساب میکند خلایق را بقدر دین چشم زد و در روایت دیگر بقدر دین و شنیدن خبر
گوشتی و از حضرت امیرالمؤمنین است قول که خدا را مشغول نمیکرد اند حساب
ان حساب دیگر و این باب بود در سال الحاق و در گفته است که اعتقاد ما در حساب
و میزان آنست که اینها حق اند بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بر چیزهای خود
میکند و پس حساب باینها و علیهم السلام را خود میکند و هر چه بخیر حساب و صیای خود
میکند و او صیای متولی حساب است میشوند و حقوق کواه است بر اینها و رسول
و ایشان کواها شد بر هر چه حساب حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول کواه بر آنها
و بوده باشد آنها کواها بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان
در وقتی که بیاوریم از هر مانی کواهی و بیاوریم ترا کواها بر آنها و فرموده است و بنام
شاهدینه و شاهد امیرالمؤمنین است و حضرت صادق فرمود که موازین اینها
و او صیای علیهم السلام اند و بعضی از خلق باین حساب بر بهشت میروند و بعضی از
میشود زیرا که فرموده است فلن نكف الله عن اهل البيت و لن نكف الله عن اهل البيت یعنی اینها
میکند و اما از غیرین پس سوال میکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی
فرموده است فبویل للذين لا يملكون شيئا یعنی پس وای بر آنرا که در سوال کردن
نمیشوند از کناه و نماندنی و نه جانی از شیعه نبی امیر و ائمه و غیر ایشان هیچ یک
در تقییر اهل بیت وارد شده است که هر که را حساب میکنند او معذبت اگر چه بطول
یا از ایشان در موقف قیامت باشد و جنات نبی را بداند جهم و داخل بهشت نمیشود
مگر بر حمت خدا و حق تعالی خطاب میکند بنده کائنات را از اولین و آخرین بحسب اعمال

ان شاء الله

ایشان یک خطاب و یک دفعه که هر یک حساب تحمل خود را میشوند و از دیگران نمیشوند
و گمان میکند که او را محاسب و پس از یکویی و مشغول نمیکند اند و او را محاسب قرار
از حساب با قلبین و اخرون و در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون بی و در او
برای هر کس فاعله که او را مالکات میکند کند و در شده که هیچ علمانی و دان تو غافل
است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب میکنند
نفس خود میکند اند و حال که هر خود بر خود میگرداند و با و میگوید بخون نامه خود
نفس تو بر است امر و برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان
میکند از دو کاهی میدهند دستها و باها و جمیع جوارح ایشان بر گرد های
ایشان و خواهند گفت بهر سوستانی خود که چیز کواهی بر ما گویند بعضی در وفا
و از آن خداوندی که هر چیز را بعضی آورده است و خلق کرده است شما را اقل و
و بسوی او است باز گشت شما تمام شد کلام صدق و جمع میان اخبار و بان
مخبر کرده است و کلیدی از حضرت علی ابن الحسین روایت کرده است که از برای اهل
شرکت از آنها نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود و اینها از افوج فوج یحیی میبرند
و نصب موازین و نشر دوا و این از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و
این باب بود و شیخ طوسی بنده های معتبر از حضرت باقر روایت کرده اند که
در وقت بنده از بعضی حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سوال کنند از او و
چهار خصلت از عباد که در چه جزئیاتی کرده است و از جسد او را جوابی او که در
چیز گفته است و از مال او که از یکا کب کرده است و در چه چیز خرج کرده است
و از بهجت ما اهل بیت و این باب بود بنده معتبر از حضرت صادق روایت کرده
کرده است که چون در وقت قیامت شود بنده مؤمن را از برای حساب باز دا
دند و در دنیا و بیرون که هر چه و از اهل بهشت باشند یکی فقیر و یکی غنی
در دنیا پس فقیر گوید هر دو کار را از برای چه ما را باز میدارای بعزت تو قسم
که میدانی که در دنیا و حاکمیتی بمن ندادی بودی که عدالت کنم در دنیا یا آخر

کم و سال زیادی بهین نداده بودی که حق تو در آن واجب شده باشد که داده باشم یا نداده باشم و روزی را بقدر کفایت میدادی بقدر حاجت میدادستی مرا گفت پس خداوند جلیل فرماید راست میگوید بنده مؤمن بگذارد تا داخل بهشت شود و او غنی مانند آنان قد عرفی از او جاری شود که اگر چهل بیاضامد کافی باشد ایشانرا پس داخل بهشت شوند آن فقیر را و گوید که چه چیز تو را حبس کرده که در کمال حساب بهوت چیزی بعد از جنای از نقصیات ظاهری و خدای می بخشد تا آنکه برای چرت خود گرفت و ملحق گردانند مرا بتو گانان پس گوید که تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در عذر گوید نایم بهشت تو را بخر داده است که من تو را نشاختم و در کتاب دیدم حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخودت حضرت باقر آمد و گفت یا بن رسول الله من کتابی که هم که میان من و خداست و بر و احدی از مخلوقین مطلع نشد است و بر من کران است و تو را از آن جلیل تر میدانم که او را بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسب بنده مؤمن خود کند و او را بر یک یات از کناهان او مطلع گرداند و بیامرد و بر او مطلع نگرداند شد ملک مقرب را و نه ظلمت مرسل را و بعضی از کناهان او را از او مستور داد که موجب زیادتى بخلت آن نکرد پس گوید بیانات او که حسان شوند و اینست معنی قول حق تعالی اولئک یکدی لا الله سیدنا هم حسنت و کان الله غفوراً رحیماً یعنی ایشان که بدل میکنند کناهان ایشان را بچنانی خدا امرزنده و مهر بابت و بر دیت بیخ طوسی فرموده که مؤمن کناه کار را بجای آورد در روز قیامت و مقام حساب با نسیب دارند و حق تعالی خود مستور حساب او میکرد و مطلع نمیکردند بر حساب آن احدی از مردم را و کناهانش را بیهنجو اند چون از همه کناهان خود که حق تعالی بکشان اعمال او را میکند که بدل کند کناهان او را به حسنات و ظاهر گردانند آنها را از برای مردم که اینست

یات کناه نداده است پس امر میکند که او را به بهشت برند و اینست تا و بیل این آید در کناه گانان از شیعیان مات و پس در دعوی و اخبار از مقام روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که حق تعالی حساب میکند بر خلق نامی که با خدا شریک قرار داد باشد که اولی بی حساب بختم میفرستد و بیضا بند قای بیا و روایت کرده اند که اولی چیزی که از بنده سوال میکنند بخت ما اهل بیت است و بیخ طوسی دو امانی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیرالمؤمنین با عتباتی بکر اهل بصره نوشت و فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجراء الحقیقت در دنیا و اخوت با و عطا میفرماید و حقیقات و از در در دنیا کفایت میکند و حق تعالی میفرماید ای بنده گان من ایمان او داده اید بهر چیز بیا نعلاب هر دو در کناه خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعت حسنات زمین خدا واسع است و داره میشود بصبر کنندگان مرز ایشان بحساب پس این خطا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشانرا بان و اخوت حق تعالی میفرماید لا تدنن احسنوا الحسنی و زیاده یعنی برای آنها که نیکو کرده اند جزای نیکو است و زیاده بر آن جزای حسنی بخت است و زیاده در نیات و آن حضرت صادق ع منقول است که هیچ بنده نیت مکر آنکه خدا را بر او حقیقت یابد و کفایت که کس کرده است اندک و نیت نیکو که تقصیر کرده است در شکران و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول است که با نسیب دارند در قیامت بنده را نیز حق تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نغمه های من و عمل او پس نغمه های خدا فرا میگیرد اعمال او را و حق تعالی میفرماید که نغمه های مرا با او بهر بخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر او و اگر سادی باشد عملهای او حق تعالی شر را بخیر بر طرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی بکند حق تعالی بان زیادتى او را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتى میکند و بهر یک کاری از شر کرده است یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را بجای مرز بهر حجت خود و اگر خواهد تفضل میکند بر او بفضل و بعفو خود و بیخ طوسی از حضرت صادق ع

روایت کرده است که چون دو ذقیات شود خدا نماز او را بکافران و نجسین مایل و انحراف
او خدا سوال میکند که از برای ما بهشتی پس از ایشان است یا نه و حق است بایشان پس
حضرت این آیه را خواند ان الله انا اعلم ثم ان علينا احسانهم و در بعضی از حضرت صادق علیه
روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که هر کس از شما کسی است که در خدا چیزی است و ذقیات پس
آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس خدا سوال میکند اقامت من که چه
گوید یا کاتب من و اهل بیت من خود و عیال من و آنکه است که حضرت صادق در تفسیر
این آیه ان الله انا اعلم و البصر الفوارک کل اولیک کان عینه مستورا و در بعضی بدست کسی که گوش
و سوال میکند از آنچه شهادت و چشم را از آنچه دیده است دل را از آنچه اعتقاد کرده است
و کلیبی و برقی بلند هاست و آنچه از حضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده را بر این عالم
نمیکنند طعاری که بخورد و جامه که بپوشد و وجهی که او را بپوشاند و نماید و فرج
از برای او محافظت نماید از حرام و نجس و از برای او و ابواب کرده است که از حضرت
که در دنیا هم حقیقت نیست بعضی از فقره های عامه که ظاهر بودند گفتند حق تعالی میفرماید
ثم لنشان یومئذ یحسن النعم یعنی سوال کرده میشود در روز قیامت از نعم و ابواب
مراد است و آن از نعمت و نبات حضرت پسندای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید
و خلاف فرموده اید بعضی گفته اند ابواب مراد است و بعضی گفته اند طعام خوش بوی و گوشت
و بعضی گفته اند که خواب لذیذ است و خبر از مراد مردم که این اقوال نیز بحدیث حضرت صادق
مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سوال نمیکند بنده را که از نعمت و ابواب
که بر ایشان تفصیل کرده باشد و منت نمیکند از زبان و منت گذاشتن با نظام انحراف و ان
قیح است پس چگونه مخالف عز و جل توان نیست در چیزی را که از برای مخلوقان نه
پسند نماند و ایشان را از برای آن کرده است و لیکن نعمت بخت اهل بیت است و بواسطه
و اعتقاد با امامت است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سوال میکند و او را
نعم گفته است زیرا که بنده هرگاه و فایان بکند او را میسر ماند به نعم ابدی بهشت که
ذوال ندارد و تحقیق که از جنات پدیدم از پندافش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمود که یا علی بدستی که اول چیزی که سوال کرده میشود بنده از آن بعد از ترک شهادت
بوصحابت خدات و آنکه بعد رسول است و آنکه تو که ولی و صاحب اختیار مؤمنانی
بسیار بعد از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت
پس هر که اقرار کند و اقرار نماید باینها میبرد بسوی نعمی که ذوال ندارد و کلیبی پسند
معجز از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که چون
رو ذقیات شود حق تعالی مردم را محسوس گرداند از فقرها عریان و بابرهنه و بر سر و بر
عیب بر و شبی که در روز اول خلق شده بودند در یکصحنه ای برانداختن از آنکه بایستد
در عقیقت حشر و از محام بیا و دند و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عصبه بگذرد
پس نفسهای ایشان بکرم و عرفی بیاید شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اوقات
از احوال قیامت پس یکی از ملائکه از جناب خداوند بشارت داد که هر کس بشنود پس صدای
های ایشان است شود و دیدهای ایشان خاشع گردد و بیند های بدن ایشان بلرزد
و در لهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن و از پس خداوند عاقل غافل
نداند ایشان را که نعم خداوندی که جز من خداوندی نیست و عالم عاقل و ظالم نمیکند
و امر و زمینان شما بعد از آن حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میکنم و مظلومیهای
مردم را بختات و سیئات تقاس میکنم و بر بختید قضای مظلومیها ثواب میدهم و نمیکند
از این محبت و مظلومی که فرمود و مظلوم بوده باشد مگر آنکه صاحبش بر بختد و بر او
ثواب میدهم پس بختید بر یکدیگر و مظلومیهای خود را طلب کنید از هر که سستی بر شما کرده
باشد که عباد و دنیا و من کوام از برای شما بر ایشان و پیراست کواهی من پس مظلومی
میکردند و ظالمان را میداد و میکند و طلب و مظلومیهای خود از ایشان میکند و مظلومیها
بر این حال بمانند پس حال ایشان شد بدتر میشود و عرف ایشان بیشتر میگردد و بر او
و بکفری ایشان ناله ها تنهای ایشان می آید و فریاد و فغان ایشان بسیار میشود و اکثر
ایشان از روی میکنند که از سر مظلوم خود بگذرد و این عقبه بخت بیاید پس منادی
نداند ایشان را که خاموش شوید و ندای برود و کار خود را بشوید چون خاموش شوند

ندادند که حق نعم میفرماید که اگر میخواستید مظلومی را از سر یکدیگر بکشید و ازین محبت
 شوید و اگر نمیخواستید مظلومی را از سر یکدیگر بکشید و ازین محبت شوید و ازین محبت
 با میدانکه ازین شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پس وردگار مظلومی
 ما ازین بزرگتر است که به بخشیم پس ندا میرسد بر خوان خاندن بهشت که قری از فقر و
 انصرهای جنت لغو و بیاورید با انواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و خوریان و غلمان و
 نظایران جاوه دهد پس نادیدنی ندا میکند اینجا نیست و نعم که یکروزه خلاقی سریند کیند و این
 قصر مشاهده نماید چون نظر کنند هر یک از وی کنند که آن قصر را و با شد پس نادیدنی
 ندا کند که این قصر نکست که عفو کند مظلومی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص
 شوند و قلیله بمانند که عفو کنند پس حق نعم فرماید که داخل بهشت من نمیشود کسی که
 مظلومی ازین مصلی آنان بر زمین او باشد تا آنکه آن مظلومی را در وقت حساب از وی بگذرد
 ای که در حق خلاقی خود را مستعد حساب شوید پس راه ایشان را میکشایند که بر صراط
 در آیند و سر غرض الله و دیوانها کفوره شود و میزانها بر پا شوند و پیچران و شرمند که
 کواهان بر خلق اند و هر امامی کواهی دهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام نام
 الله نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قلیش گفت یا بن رسول الله
 هرگاه از برای مرد مؤمن نزد مرگات کافری مظلومی بوده باشد چه چیز از کافری خواهد گرفت
 و حال نکند او را اهل جنت است حضرت فرمود که بیاندازند از کافران مسلمانی بقدر آنچه
 از او برگزافست پس کافری را عذاب میکند پس آن مظلومی یا عذابانی که بپس مظلومی
 عذابانی که بپس کفری که داده بقدر آنچه از مظلومی مسلمانی نزد او است پس آن مرد پرسید
 که اگر مظلومی از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلومی را از مسلمانی بگیرد و موی که از حنا
 ظالم بقدر حق مظلوم بگیرد و می فرماید بر حنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حنات
 نداده باشد چه میکند و فرمود که آن کناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر کناهان
 ظالم می فرماید و در عمل الشرايع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب مظلومی
 آید و شکایت میکند اگر آنکه قرض گرفته است حنات دارد از برای صاحب قرض میگیرد

و اگر حسن نداده باشد کناهان صاحب قرض را بر او میگذارند **مسئله** که از آیات و احادیث
 معلوم شد که حقیقت اصل حساب و سوال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها
 که از آن حساب و سوال میگردد و یکی از اینها بیست معلوم شد که حقیقت اصل حساب
 سوال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از آن حساب و سوال میگردد
 و یکی از اینها بیست معلوم نیست و بیست و یک از اینها بیست معلوم نیست و بیست و یک
 میکنند و حساب می نمایند جمیع با اعتقاد است که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا
 سوال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای جلد دنیا حساب
 و از برای حرامش عذاب و در احادیث سابقه گذشت که در دعا کول و ملبوس و منکوح
 حساب میباشد و از ثواب بنیادها را زغال وارد شده است که عامل بان حساب
 بهشت میرد پس آنچه در باب حساب بهشت رفتن جمیع وارد شده است مختصر
 عموماً حساب خواهد بود و حساب نیست بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع
 میان او نیست و دیگر بد و وجه میتوان که با قول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا است
 بنومنان باشد و حساب کردن نیست بغیر ایشان و ویم آنکه حساب نکردن امور ضروریه
 باشد مانند آنکه میگویند که حساب کردن در غیر امور ضروریه مانند آنکه
 و نیز صرف دیویمات و کسب کردن از وجه غیر مشروع یا زیاده از قدر ضرورت
 جمع کردن و غیره و تحصیل از ضایع کردن و بد آنکه احادیث مختلف است در
 عریان محسوس شدن و پوشیده مبعوث شدن و بعضی و آیات وارد شده
 که عریان محسوس میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت سید مرتضی دلالت داشت
 و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید گفتهای مردمانی خود را که با
 شما محسوس خواهند شد و ممکنست که با قول در باب غیر بنومنان باشد مطلقاً یا غیر
 بنومنان کامل باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای منی بد
 اطهرینان باشد **مسئله** در بیان سوال از رسول و فرستادگان و دادن ثواب بدست
 راست و چپ و بعضی از احوال و احوال قیامت حق تعالی میفرماید و روزی که جمع

خدا و رسولان و اولاد و ائمه که بعد از ایشان می آیند و بعد از آنکه خداوند تعالی بخت ما را از قوتی
 بسیار داشته و عیبها و قوتها را که ما را از حق تعالی جدا می کند و ما را از حق تعالی جدا می کند
 فرستاده شده است و البته خواهیم که در فرستاده شدگان و جبر خواهم داد ایشان را و علم و
 ما قایم نبوده ایم از کد های ایشان و فرموده است که چگونگی خواهد بود حال آنها را در
 وقتی که بیاوریم از هر ای که خواهد و در میان و در میان کوه فرموده است که در روزی
 که بیاوریم و در هر ای که خواهد بر ایشان از انقضای ایشان و بیاوریم تر کوه بر ایشان و
 فرموده است که تا بوده باشد رسول کوه بر آنها و بوده باشد شما کوهان بر مردم و فرموده
 است که در هر ای که باشد است خدا و عظیم روزی که کوه ای که در ایشان و در هر ای که باشد
 و در هر ای که باشد و با هالی ایشان با آنچه می کرده اند و دادن نامه سعادت است است
 و اشقیای از بدست چوب و در و آیات بسیار و آمده است و بیاوریم و بیاوریم و بیاوریم
 که در تفسیر قول حق تعالی ما را از آنچه می بینیم و در هر ای که باشد که در هر ای که باشد
 استهای شما در حق و عیبهای شما ایشان و در جواب می گویند که لا یعنی نمیدانیم که بعد
 از ما چه کردند با و عیبهای ما و علی بن ابی حمزه است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
 کرده است در تفسیر قول حق تعالی هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الشَّاهِدِينَ حَتَّى تَمُوتَ یعنی این روز است که
 نفع میدهد راست گویند راست گویند ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود
 و محشور شوند مردم از برای حساب میکنند در هر ای که باشد و در قیامت و بعد از حساب
 منبر سندان مکر بعد از آنکه مشقت بسیار میکنند پس ایشان را نزد حق تعالی باز دارند
 و حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسیر که بطلبند بندگان که هیچ خلایق بشنونند و حق تعالی
 عبدالله بن عمر بن خطاب را بطلبند و اول از جنات راست عرش الهی باز دارند پس
 پس صاحب و امام شما علی بن ابیطالب را بطلبند پس بیاورید از جنات جب رسول خدا
 بایستد پس از آنکه حضرت علیه السلام را با ما بیاوریم بطلبند و از جنات جب حضرت
 امیرالمؤمنین باز دارند و در هر ای که باشد و از اول بخوان تا آخر ایشان با آنها
 ایشان بطلبند و از جنات جب عرش الهی باز دارند پس اول کسیر که بطلبند پس اول کسیر که بطلبند
 بطلبند

بطلبند قلم باشد بیاورید و در هر ای که باشد عرش الهی بایستد بصورت آدمیان پس حق تعالی از سوال
 کند که تو بیتی و لوح آنچه ترا بآن امر کردم از وحی ما علم کویدی یا بی پروردگار من تو میدانی
 که من تو غنم آنچه را الهام و امر نوشتم کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که کوه بیاوریم
 از برای تو بآن کویدی پروردگار یا بیاوریم تو احدی از خلق تو مطلع میتوانی شد حق تعالی
 فرماید که بخت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند و بیاورید بصورت آدمیان تا با قلم با
 پس حق تعالی با و فرماید که آیا در توراتم کرده و چنانکه گفته ام و از الهام کرده بودم و امر باین نمودم
 بود لوح کویدی بی پروردگار یا از ما رسانیدم یا سرفیل پس سرفیل را بطلبند و بیاورید بصورت
 آدمیان با قلم لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانیده یا تو لوح آنچه قلم بران نوشتم
 بود از وحی کویدی بی پروردگار یا از ما رسانیدم یا سرفیل پس سرفیل را بطلبند بیاورید و در
 سرفیل بایستد پس خداوند تبارک و تعالی فرماید که آیا سرفیل تو رسانید یا بیاورید و رسید بود کویدی
 بیای پروردگار من و رسانیدم آنرا بجمع بجمعان تو و اتفاقا کردم بسوی ایشان جمیع
 آنچه من رسید بود از امر تو و از برای رسالت تو پس بجمع و رسالت تو و رسالت تو و رسالت تو
 حیاط و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و از کسیر که رسالت تو و وحی و حکمت و
 علم و کتاب و کلام ترا با و رسانیدم محمد بن عبدالله عری قریبی می بود که حقیقت
 حضرت باقر فرمود که پس اول کسیر که بطلبند از فرزندان آدم از برای سوال محمد بن
 عبدالله است و خدا او را نزد عرش خود جایده و هیچ کس در آن روز فریب و سر
 او را نزد خدا مثل او نخواهد بود پس هر دو کار عزت او را خطاب میکنند که بیاورید رسانید
 جبرئیل آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای من بسوی تو فرستاده بود از کتاب
 حکمت و علم من یا بیاورید از وحی که بسوی تو پس رسول خدا کویدی بیای پروردگار
 من من رسانید جبرئیل آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را بآن
 کتاب تو و حکمت تو و وحیها او را بسوی من پس حق تعالی فرماید محمد که آیا رسانید
 میدی یا من خود آنچه تو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول
 کویدی بی پروردگار یا رسانیدم یا من خود آنچه وحی کرده بودی بسوی من از کتاب و حکمت

خود و علم تو و جهاد کردم در ده تو پس حق تعالی کوی بدیدم که کی شهادت میدهند از آنجا
 تو باین انحضرت گوید هر دو دکان تو شاهدی از برای من بر تبلیغ رسالت و ملامت کند
 و نیز دکان دامت من و شهادت تو کافیت برای من پس ملامت که را بطلبند و ایشان
 گواهی دهند از برای حضرت که تبلیغ رسالت نمود پس حضرت را بطلبند و سؤال
 کنند از ایشان که آیا رسانیدم بایشان رسالت و کتاب و حکمت و علم را و تعلیم شما
 نمود اینها را پس شهادت دهند از برای انحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس
 خداوند جلیل قهر و کد را با بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود
 گردانیدی که در میان ایشان بعلم و حکمت من قیام نماید و تقیر کند از برای ایشان کتاب
 مراد میان کنند از برای ایشان امور را که در دین آنها اختلاف نکند بعد از تو و بخت
 ظلیف من باشد در زمین پس محمد ص کوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان
 ایشان علی بن ابیطالب را که برادر من و وزیر من و وصی من و برترین امت بود و
 کردم او را از برای ایشان در رعایات خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت
 کردم با طاعت او و او را خلیفه خود گردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد
 و بر روی او کنند است من تا روز قیامت پس علی بن ابیطالب را بطلبند و از او پرسند
 که آیا محمد ص وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود و دامت خود و ترا نصب نمود و جفا
 نمودش که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا بعد از تو قائم مقام او گردیدی حضرت
 امیر ص گوید بلی پروردگار من محمد ص وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه گردانید و دامت
 خود و چون محمد ص بسوی خود بر روی انکار من کردند است او و منکر کردند با من و مرا
 گردانیدند و تنزیلات شد که مرا بکنند و مقدم داشتند بر من کسی را که مؤخر کرد و اینها را
 و حتی مرا نشیندند و اطاعت من نکردند پس حال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا
 کنند پس با علی ص گوید که آیا بعد از خود در امت محمد ص و خلیفه و در زمین گذاشتی
 که دعوت کنند بندگان مرا بسوی دین من در راه رضای من علی ص گوید پس پروردگار من
 در میان ایشان گذاشتم حسن و حسین را و بر ختر پیغمبر را پس حضرت امام حسن ص را

ای

بطلبند

بطلبند و همان سوال که از علی ص کردند و میکنند و همچنان هر ماهی بعد از ماهی را بطلبند
 و بخت و دل بر اهل ایمان او تمام کند پس حق تعالی از اینها قبول نماید و اجازت بخت
 ایشان کند و در ثبوت حق تعالی نماید که این روز بخت که نفع می بخشد را دستگیر باز دارد
 سببی ایشان و کلینی است در معجزات حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز
 قیامت شود خداوند عالم هر خدایی را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح ص
 باشد پس از او پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویندی که گواهی میدهند از برای
 تو گوید محمد بن عبدالله ص پس نوح ص پرسش اید و پاس بر سر مردم گذارد تا نیاید باز حضرت
 محمد ص و او بر روی نیلی باشد از شک و علی ع با او باشد و اینست معنی قول حق تعالی
 لا اؤلفه شیئت و جوه الدین کمز و اب چون بر بند او را صاحب حرب و مغزول است
 حق تعالی بد و متخیر کرد و روهای کاوان پس جمع ص گوید محمد ص حق تعالی از من گواه طلبید
 بر تبلیغ رسالت حضرت صادق ع فرمود که پس جعفر طیار و حمزه عجم رسول ص که پیغمبران
 خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان را وی گفت فدای تو شوم علی ع در آنوقت در کما
 است حضرت فرمود که شان و مغزول او از آن بزرگتر است که او را از برای کوهی فرستند
مؤلف گوید شاید اول نوح ص نبی است پس پیغمبران باشد بعد از تعلیمیدن حضرت رسول
 و او صیای او علم است و غیای نبی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین ع که
 حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند مرا و هاشم و خضر
 شد پیغمبران و شهادت را و شهدا ائمه علیهم السلام و شهادت میدهند هاشم و علی را
 عالم خود که قائم نموده است در میان ایشان با مر خدا و دعوت نموده است ایشان را
 بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق ع در تفسیر قول خدای عزوجل
 فیکف الیوم المؤمن کل امتی بینه حضرت فرمود که این آیه در امت محمد ص نازل شد
 پس در هر فرقی از امت ما می انصاف که گوشت بر ایشان و محمد ص هدایت بر او
 جبران مقصود احادیث بسیار است که امام هر زمان را با اهل زمانش می آورند و هر که نامه
 زمان او گواهی بر ایمان او بد و هدایت می یابد و منکران و مخالفان او را شهادت

و همچنین میسرند و شیخ طوسی اینده صمیم در مجالس بر خلق است حضرت فرمود
که خلق را می بیند خود میفرماید در روز قیامت که ای عالم بودی اگر گوید
گوید بر اهل نگریدی و اگر گوید جاهل بودم گوید جزو اید نگریدی یا اهل نگریدی پس چنان
تمام میشود اینست تجدد البالد خداوند کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که مردی از شما می آید و میگوید که در جوار میباید خداوند
از او و میباید که آن او پس با ایشان میگوید که ای اهل نگریدی در میان شما نبود آن
فرمودی شنیدید یا صدای کردی و از این شنیدید پس و حجت خداست بر ایشان و حق
میفرماید و در وصف قیامت وَأَنزَلْنَا السَّمَاءَ سَاقِطَةً ذَاتَ فُجُورٍ و فوجی که در جوار
و علی بن ابی حمزه گفت که در جوار میفرماید ای عالم مردم است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام
کرده است که چون روز قیامت شود بر کسی نامه او را بدهند و گویند بخوان بر حق
میفرماید و میگوید که ای عالم و از آن نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر
که از آن بخوبی که در باطن حال کرده است پس میگوید ای ذی بر ما چه میشود ازین نامه که ترس
نکرده است صغیره را و از بزرگواران مکارانکه احضار کرده است از این میگوید ای ذی بر ما
چه میشود از این نامه که در نکرده است و علی بن ابی حمزه روایت کرده است در تفسیر قول حق
تعالی إِنَّمَا جَاءُوا اللَّهَ شُرَكَاءَ لَهُمْ و اینها را هم و اینها را هم و اینها را هم و اینها را هم
یعنی تا آنکه هرگاه میباید ایشان در قیامت تا آنکه هرگاه میباید ایشان در قیامت که
دهد بر ایشان که میباید ایشان و دیدنهای ایشان و پوستانهای ایشان باقی بودند
که میگوید که اندک علی بن ابی حمزه روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود
در جوارهای ایشان است و اینها را زنده است و در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان
اعمال ایشان را پس ایشان انکار میکنند و میگویند ما هیچ ازین کارها نکرده ایم پس
گوای میباید بر ایشان ملامت کند که زنده اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس
که اگر آن میگویند برود کارها اینها فرشتگان تواند و شهادت ادب را می توان
می دهند و بخدا سوگند می کنند که ما اینها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی فرموده
و در آن

روزی که خدا مبعوث گرداند هر ایشان را پس سوگند میباید بکنند از برای او چنانچه امیر و
سوگند میباید بکنند از برای شما و اینها را جماعتی بود که غضب حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
پس درین وقت حق تعالی میفرماید زبان ایشان را و اعضا و جواریه ایشان بسجده می آید
پس گوای میباید که در آنجا بنشیند است از چیزهای که خدا حرام کرده است و در
شهادت میدهد یا خیر و نظر کرده است بسوی جفایای که خدا حرام کرده است و
دست ها کوای میباید بر افراشته اند و یا ها شهادت میدهند بر سوی حرام
و فرج کوای میباید با نگرین شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را
گوای میباید بکنند سوگند بر جفایای خود که بر کوای میباید بر ما انصاف در جواب بگویند
که کوای که ما را از خداوندی که هر چیز را گوای که این است و او خلق کرده
است شما را اول مرتبه و بسوی و بر میگردد و نمیتوانستید که چنان کنید از خدا
اینکه کوای میباید شما را کون شما و ندیده های شما و نه فجای شما و لیکن گمان
کرید که خدا نمیداند بسیاری از این چیزها را که میباید و کلینی بسند معتبر از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که جوانی بر من کوای میباید که بخدا سوگند میباید
میباید که در عید عذاب بر او لازم شده باشد و اینها را روایت کرده است که
مردی چندست امیر المؤمنین علیه السلام آمد و دعوی ثنا قصه را با آن و آن مجید میگردد
از آن جمله گفت در یک موضع فرموده است که حق میگوید مگر کسی که زشت
نه خدا و خداوند سخن و حرف حق میگوید و در جانی میفرماید که مشرکان میگویند
بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان
بعضی را و لغو میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جایی دیگر گفته اند و
اهل جحیم را میفرماید و در جایی دیگر میفرماید مگر بر ستمهای ایشان می
گذاریم و دستها و پا های ایشان کوای میباید اینها هر نقیض یکدیگر میکنند حضرت
فرمود که اینها در یک وطن نیست که نقیض یکدیگر بکنند بلکه در مواضع متعدد
در قیامت است که مقدارش بخانه هزار سال است بر حق تعالی میباید ایشان را

که یکدیگر را می شناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان بعضی را و این ها
که در میان ایشانند که از ایشان طاعت را در سواد و اتباع ایشان و معاشرت
اند بر ایشان و یکی و تقوا در دنیا و آخرت میکنند تا اهل محاسبی یکدیگر را و اینها
چرا عقیقند که ظاهر شد است از ایشان معصیتها در دنیا و معاشرت کرده
بر ظلم و عدوان و مستکبران و ظالمان لعنت میکنند بر ایشان بعضی را و
تکفیرات دیگر میکنند و در موطی دیگر بعضی از بعضی میکنند چنانکه
است که روزی که از حجاجی از بنابر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و
پسران خود بگریزد و اگر معاشرت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند
میشوند در موطی دیگر و در اینجا میگردانند اگر آن صداها ظاهر شود از برای
اهل دنیا را اینها فلانند و اینها را از معاشرت خود و کوهها را
بشکافت مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا بخون بگریزند و هیچ
میشوند در موطی دیگر و در آن موطی ایشانرا بخون میزنند پس میگویند
خدا سوگندای پروردگار ما مشربینویم و اقارب میکنند بگریه های خود پس
مهری گذاشتند بر اینها و ایشان را بجز در حجاج و بند بویستنها و بویستنها
ایشان را و شهادت میدهند بر هر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس
مهر را از زبان ایشان بر میدارند و میگویند پیوسته و دستها و پاها که خوا
گواهی دادید بر ما میگویند که گویا که خدا ما را آن کسی که هر چه زودتر از ما
پنداشته است پس جمع میشوند در موطی که بعضی در میان و در درون جمع
خلافی را پس حجاج میگویند و اینجا اهل محاسبی که او را از دست دهد خداوند
در حجاج حجاجی گوید پس سواد را با حجاجی دارند و از ایشان سوال میکند
چنانچه فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امم بشیء و جئنا بک کل
شئ و انما یجیب و حضرت رسول که خواهد بود بر شما و شما را بفرستد
و جمع میشوند در موطی دیگر و در اینجا حاضر را یکدیگر میکنند و حق تعالی حق

مطلوبه

مطلوبه از ظالم میگردان و این دیوان عدالت حق تعالی است و اینها پیش از حسابات
پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کسی را خود و بدیگری نیز دارد
و سوال میکند از خدا بیکت آن روز را و در علی الشراعی روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند که ادبی نوافل خود را در دنیا و وضع میکنند بجهت یاد و مصلحت
متفرقه حضرت فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکلفان شهادت میدهند
برای او در قیامت و کلینی پسندید که از حضرت روایت کرده است که چون بنده تو
توضیح میکند حق تعالی او را دست دارد پس مستور کرد اندکنا همان او را در دنیا
و آخره و وای پرسید که چگونه مستور میکرد اند فرمود و او غیبی کرد اند از خوا
طرو نامزد و ملک بر او موقوفند آنچه را بر و نوشته اند از کناهان و فرمود و حجاج
میکند بوی جوارح او که پیوسته اند بر و کناهان او را و حجاجی بر شما بدیوی
بقعهایی نمین که کتمان کنید بر و آنچه کرده است بر و بی شما از کناهان پس
چون بمقام حساب رسید هیچ چیزی نداشت که بر او گواهی دهد بکناهی و لسا
دیت بسیار است که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و غفارت
میکند از برای کسی که او را تلاوت نموده و با او عمل کرده تا آنکه او را در آن
درجات بهشت میرساند و این بابی روایت کرده است که ما ایم کواهان بر شما
ما و شیعیان ما گواهانند بر هر و شهادت شیعیان ما ایشانرا جزا میدهد و
عقاب میکند و در اخلاص و شهادت بسیار و او را شهادت است که هر روز که حجاجی بداند میکند
ادبی را که ایضا آمد منم روزی که و بر تو گواهی بود منم حجاجی بگو و گوا
حیرتی بکن تا گواهی بدیم از برای تو و حیات که بعد از این مرا نخواهی دید و
پس این ندا را میکنند و ایضا از آن حضرت منقول است که مؤمن را در روز قیامت
نامزد کشود میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز است
فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که هر

حضرت رسول فرمود که چنانچه خدا بی عز و بجل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای
جانهای خود و مالهای خود که گواهان عدول بخود بگردید و همچنین احتیاط کرده است بر بندگان
و از برای ایشان باینکه گواهان از برای ایشان گرفته است و ملا که چند بر هر یک ایشان موکل
گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه را از او صادر میشود از افعال و اقوال او و نگاه دارند
او و همچنین بعضیهای را بر سر و بر روی آنها طاعت و محبت میکنند که گواهانند از برای او
چنینها و در روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند از برای
و گاه ایشان اعمال او گواهانند بر او و از برای او و چنانچه در کتب قیامت سعادت نمیشود بگوای آنها
از برای او و چنانچه در کتب قیامت شقی و عقاب شود بگوای آنها بر او و درستی که حق یقین دارد
قیامت میسر شود بیکر اندر هر بنده که از خود و دیگران خود را درین خرجه کرده و در هر نفوس
میکند و صدای داعی هر میشنوند و حشر میکند و بنهار و روزها و ماهها و سالها و بقعها
زمین را بر هر کس صلح کرده باشد قیامت میدهند از برای او و انحصار و جوارح او بقیامت
زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و بنهار و سالها و جوارح او بقیامت
او میگرد و سعادت ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد از برای او میدهند و شقی
میشود و بی تفاوت بر عمل کند از برای او و قیامت و میباید که بنشیند از برای او و بنشیند
ان حضرت فضیلت ماههای مبارک را بجه و شعبان و رمضان و فضیلت و روزه اینها
و اعمال صالح کردن در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود و حسن بن سعید
کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که مرد مؤمن را حساب
کند نامزد او را بدست راست او دهد و میان خود و او را حساب کند که و یکی مطلع نشود که یکی
بنده من فلان کار و فلان کار کرده ای و گوید بلی پروردگار من کردم پس خداوند بزرگوار
که امر بیدار اینها را از برای او و بداند که اینها را بچنانچه پس مردم گویند سبحان الله این بنده است
گناه نداشته است و اینست معنی قول حق تعالی پس هر که نامزد او بدست راست او داده شود پس
حساب خواهد کرد و حساب کردنی آسان و بر میگرد و بیوای عمل خود سرور و خوشحال راوی
برسد که کدام عمل فرموده ای که در دنیا داشته است اهل او بدست او بدهد اگر مؤمن باشد پس
فرمود

و مورد اگر بدست بر بندار داده بدی داشته باشد حساب میکند و از اهلش و در حضور رضای
و محبت با بر و تمام میکند و نامزدش بدست چپ و چنانچه حق تعالی فرموده است و اما اگر بنا
مدا و از بدست سر و میدهند پس و بنهار خواهد گفت و انشالله و در بنده خواهد کرد بد
بد و شقی که در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گاه میگرد که با آخرت بر بخواند گشت و این
اشاره است باینکه دستهای گناهان و مشاقتها را در گردن غل میکنند و نامزد ایشان را از بدست
سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در معانی و ضوابط و معنی
گشتن دستها که خداوند باینکه نامزد بدست راست من و نامزد بدست چپ من را در بدست بدست
من و حساب کن مرا حسابی آسان و خداوند نامزد بدست چپ من و بنار بدست سر من
و مگردان دستهای مرا غل کرده و مگردان من و بدانکه خلاف کرده اند و در کوهی با درن اعطاء
ادبی که چه معنی دارد بعضی گفته اند حق تعالی احداث صوتی در آنها میکند و بعضی گفته اند
ایشان را حالت شعور و آفت نطق میدهد و بعضی گفته اند صغیر و در آنها احداث مینماید که
دلالت بر صد و نگاه از آنها میکند و سخن گفتن بجا ذات و همچنین در کوهی دادن زمانها
و بقیه های زمین و درهای سفن که اعمال مؤمنان از آنها با آینه میرود و خلاف آنکه گفته اند
گفته اند ملاک گواهی دادن ملائکه است که با آنها موکل اند و در آنها ساکن اند بعضی گفته اند که این
جلا از اشعور و ضعیف است و بعضی گفته اند حق تعالی قیامت ایشان را عقل مثالی از برای
ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که باینها همه بخدا ایمان بیاورد و اعتقاد حضرت
و کیفیت اینها ننماید زیرا که اگر ضرر و مضرت میفرمودند و بعقل ناقص نمائید که داشتند و الله
عز و جل و حق تعالی تبارک و تعالی در بیان وسیله دل و احوط و شفاعت و سایر نشان
حضرت رسالت و اهل بیت اوست علیهم السلام در قیامت بدانکه احادیث خاصه و عامه
در هر یک از اینها متواتر است بلکه اضر و زیات درین اند و ایمان باینها واجب خصوصاً
حوض کوثر و شفاعت اکبر و قبله از اخبار را درین رساله ابراهیم ثمالی و اکثر آنها در
حیات انبیا و اولاد است و کلیبی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بنده
صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که هرگاه از خدا سوال

کنید از برای آن و وسیله را سوال و پرسیدند که وسیله چیست و بود آن درجه
 مفت و درجه است و هزار پانزده دارد و از پانزده تا پانزده یکا و دامت که بدویدن با
 نجیب عربی و پانزده های بعضی از درجه است و بعضی از درجه است و بعضی از
 سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی
 از عنبر و بعضی از نور پس پانزده و نوزده و در درجات و نصب کنید با درجه
 سایر بچهران و آن در میان آنها می باشد مانند ماه و در میان سایر نشان و گان
 پس می باشد و آن نیز بچهری و نه شمیدی و نه صد یعنی مکرانکه گوید خوشا حال کیستی
 این درجه است پس می باشد و آنکه که هیچ بچهران و صد یقین و شهادت و مؤمنان
 بشوند که این درجه است پس حضرت رسول ص و بود که من و دانم و زیار و جامه
 از نور پوشیده باشم و فاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی ابن ابیطالب
 و پیش روی من و در و علی و لوی من و دوست او باشد و آن لوی حمد است و آن
 نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله انما یزکون هم انما یزکون با وید پس چون بگذریم
 به بچهران گویند که اینها و ملائکه اند که ما اینها را می شناسیم و چون بگذریم
 گویند که اینها و بچهران می اندانند پس بریز با لاروم و علی از پی من این چون با علی بر میزنیم
 علی بکشد از من است ترا بیند و علم من در دست او باشد پس هیچ بچهران و مؤمنان
 سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این درجه چون بسیار
 گزای مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که بچهران و جمیع
 خلق یعنی بشوند که این حبیب من است محمد ص و این ولی من است علی ابن ابیطالب و خوشا
 حال کسی که از دست داد و روی بر کسی که او را در غم داد و دروغ بر او بپزند
 پس حضرت رسول ص و بود که می باشد و آن روز مشرب قیامت حادی که ترا دوست
 دارد مگر آنکه راحت یا بد ازین نداد و ویش سفید شود و ویش غدا شود و نما نداشت
 از آنها که با تو و غمی که به باشد یا در مقام محاربه بود و راند یا غدا یا انکار حق تعالی
 انماست تو که می باشد مگر آنکه و بنویساید شود و پایش بر سر و می باشد و مؤمنان و ملائکه
 از جانب

از جانب و علی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس
 رضوان نزدیک من آید و سلمه کند بر من و بگوید ان شاء الله تعالی یا رسول الله من جواب
 سلام او گویم و گویم ای مالک خوش بوی خوش روی که ای نزد پروردگار خود تو گیتی کویدی
 من رضوان خازن بهشت ام کرده است مرا هر وقت که من که کلیدهای بهشت را از برای تو
 بیا و دم پس بگویم که من گویم قبول که من این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه
 انجام کرد است بر من بده ان شاء الله یا برادر من علی ابن ابیطالب پس رضوان کلیدها را با سلمه
 و بر میگرد و پس نزدیک من می آید مالک خازن جهنم و میگوید ان شاء الله تعالی یا صاحب دوزخ
 من گویم علیک ان شاء الله تعالی یا رستگار است دیدن تو و قیامت روی تو گیتی من
 گوید من مالک خازن جهنم ام کرده است مرا هر وقت که من که کلیدهای جهنم را از برای تو بیاورد
 پس من گویم قبول که من این پروردگار و اطاعت حمد و ستایش بر بچهران انجام کرده است
 بر من و تقصیر داده است بدان و بر دیگران بد ان شاء الله یا برادر من علی ابن ابیطالب پس مالک
 کلیدها را با سلمه و بر میگرد و پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر آخر حاتم
 و عاوش را بدست بگیرد و در وقتی که صدای ناز و ناله می شنید شد باشد و حرارتش بماند
 رسیده باشد و بپوشیده های پایش را که دیده باشد پس ندانند جهنم که با علی از من بگذرد که نور
 زبانه عارف و نشانده علی گویند که اگر که امروز ترا اطاعت من سیاید که پس دفع دفع مردم اند
 انحضرت گوید این را بگذراند که دست من است و این را بگیرد و غم من است پس بپوشد
 جهنم در آن روز اطاعتش را برای علی پس نشانی از اطاعت غلام یکی از شما است بصالحش
 اگر خواهد از جانب راست میرد و اگر خواهد از جانب چپ میرد و اگر خواهد از جانب چپ
 و اگر خواهد از جانب راست میرد و در وقت روانه و ایضا علی بن ابی طالب از حضرت صادق
 روایت کرده است که چون دو قیامت شود محمد ص و را بپوشد و حلقه کبریا بر او بپوشانند
 و او را از جانب راست عرش الهی بدارند پس حضرت ابی تراب را بپوشد و حلقه خدی بر او
 بپوشانند و از جانب چپ عرش بدارند پس حضرت امیر المؤمنین را بپوشد و حلقه کبریا بر او
 بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول ص و را بدارند پس حضرت اسماعیل را بپوشد و حلقه

تو اوست کشند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی با و رسید که ای حبیب
خدا را برای این بتو عفویم آنچه است بد و نوبت بیکر گوشه تو کرده اند زیرا که تو
کرده ام نه خود را برای مصیبت تو که نظر نکنم در نجاسه بنده گان تا داخل بهشت
شوید تو و فرزندان و شیعیان تو و هر که احسانی بت بشما کرده است از غیر شیعیان
تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پس از آنکه مشغول بحاجت عباد شود و
یعنی قول حق تعالی کرد و حق ایشان فرمود و من یزککم من الله فاعلم ان الله یزککم
آنکه هم خالذون یعنی ایشان را باند و پی او در بر من بزرگتر بعد قیامت و ایشان
در آنچه خواهند و در غفلت ایشان هر چه خواهند بود و این باب بویه در عیون اخبار
الرضا از آن حضرت و از آن ظاهرین و علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا
فرمود یا علی تو اقل کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من بدست تو خواهد
بود و آن لوی جمادات و آن هفتاد سق است که هر شق از آن بزرگتر است
و آن افتاب و ماه و در عدل روایت کرده است آن حضرت امام زین العابدین
از آباء الطاهیرین او علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که تو اقل کسی خواهی
که داخل بهشت شود حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت
میشوم فرمود بلی از برای آنکه تو علم داری و دینی داری و آخرت چنانکه علم داری و دینی
داری و علم دار مقدم می باشی پس فرمود یا علی می بینم که داخل بهشت شوی و علم من بدست
تو باشد و آن لوی جمادات و آدم و هر که بعد از تو است از پیغمبران و اولیا
در زیر آن علم باقی ماند و در اخلاقی و خصایص و چندین سند از ابن عباس روایت کرده
که رسول خدا ص فرمود که جبرئیل علیه السلام نزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند
علی آفرین تو را و علی را سلام میرساند و میگوید که پیغمبر رحمت من است و علی را
برای دادند و همه صفت عذاب نمیکنی کسی را که با علی موالات و دوستی کند هر چند
معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت
من کند پس حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من خواهد آمد با

لوی

لوی حمد و آن هفتاد سق دارد که هر یک وسیع تر از افتاب و ماه است و من بزرگتر
از کسی های رضوان و خوشنودی خدا شسم یا لای منبری از منبرهای قرص
پس میگویم آن علم را و بدین معنی بن ابیطالب علیه السلام عرض کردم و گفت یا رسول الله
چه گونه علی طاعت برداشت آن علم دارد که هفتاد سق است و هر سق بزرگتر
از افتاب و ماه است حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود
علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل را و از نور مثل نور آدم را و از حلم
مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال حضرت یوسف و از صلوات مثل حضرت داود
و اگر نه آن بود که او در خطیبان بهشت است هر این علم را مثل صوت آن میداد
و علی اقل کسی است که هر چه سلسیل و زنجیر عباد باشد و علی و شیعیان او را
نزد خدا منزلتی است که از روی میکند او را پیشان و آید گان و برقی و عیان
و کلینی و دیگران بسند های بسیار روایت کرده اند بر تفی قول حق تعالی تو من بزرگتر
کل اناس یا محمد یعنی روزی که بخونیم هر جماعتی را به امام ایشان یا بنام امام
ایشان یعنی رسول خدا ص و احبابش و امیر المؤمنین را یا با احبابی و امام حسن
و با امام احبابش و هر امامی را با اهل فاش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود
را شناسد و متابعت امام خود را کند و کرده باشد امام او را بدست راست او دهد
و بسوی بهشت برزد و هر که امام خود را نشناسد و از پیغمبر برزد پس بدان وقت آفتاب
که اتباع ائمه ضلالت بودند آنرا بشناسد و ایشان را پیروان خود کند و بیکدیگر
لعنت کنند و سید این طایفه و دیگران بطریق و تو عده از ابوذر رضی الله
روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود که است من در حوض کوثر برهن و از من
شوند بر پنج دین است اول آنها دین جنت یعنی ایوب که بر خیزم و دست او را
بگیرم چون دستم بدست او برسد نکشند پناه خود را با ایشان بزنند و آتش
مضطرب کرد و هر کس که با او شریک باشد خطا نشان چنین باشد پس کوم چگونه
من کردی و در روز جزا بد که دعویان شما گذاشتم گویند آن که بزرگتر بود یعنی

و ان مجید تکذیب نکریم و یارده کردیم و بر کویلت نکره اهل بیت پیغمبر بود ظلم کردیم و
حق را غصب کردیم گویند ایشان را برید بخت چپ پس ایشان را میرند تشنه لب و
خالی بختی شمال که محل اهل عذاب و نکالت بار و طای بیاه و یکقطره از کوه
پنجیده پس وارد شود برهنه بیت فرعون است من یعنی عمر و اکثر است من بدین
باشد و ایشان ندیده و وطن ابو ذر گفت ماه کم کرده اند فرمود بلکه من را فاسد
کرده اند و حق را دور کن و باطل کرده اند و ایشان که می اند که غصب میکنند از برای دنیا
و حفظ عذاب ایشان از برای شخصی دنیا چون دست صاحب ایشان را بگیرد باز
و نکش سیاه شود و قوه های تر پلزد و دلش بر چسبدن اید و اصحابش نیز مثل او شوند پس
از ایشان پرسیم که چه کردید با اطفال بگویند بر سر کراست بدوغ دادیم و یار کردیم و یار
کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشیم بر کوه شمای بختی شمال از بی یاران خورد
پس ایشان تشنه و آب بر نداشتند و یار و طای سیاه برگردند و یکقطره آب نچسند پس
فلان بیا بد یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کسان است من باشد و احوال ایشان و سوال
و جواب بهمان نحو باشد که گذشت پس برایت خدیج بیا بد یعنی سر کرده و خوارج و او بنویس
مقتدر را که بگوید اوقات من و حال ایشان نیز چنین خود پس وارد شود برهنه امیر
و قاید و سفیدان و دست و پا سفید و چون بر خیزد دست او را بگیرد و روی او را بچای
پس سفید و زردی شود پس از ایشان پرسیم که با اطفال بعد از من چه کردید بگویند بر سر کراست
نشد بوق کردیم و متابعت نمودیم و کوچ کردیم معاوت و یادی کردیم و یار و شیمان
قتال کردیم پس بگویم بیا بیا و بیا بیا امید پس شرفی از آن امیر بگویند که هرگز تشنه نشد
و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و دوهایی بعضی از ایشان مانند ماه شب
باشد و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابو ذر این حدیث را نقل کرد حضرت
امیر المؤمنین و مقداد کواهی را فرمود که رسول خدا ص چنین گوید فرمود و حق تعالی فرمود
که یا اَعْطِنَا لَکَ الْکُفْرَ یعنی بد رستی که ما خطا کردیم بنوکوثر را و مضران خلایق کرده اند
در معنی کوفتر بعضی گفته اند پیغمبری و کفایت و بعضی گفته اند خبر کثرات بعضی گفته اند
کثرت

کثرت ابتاع و اشباع امت است و بعضی گفته اند بیا در پی فرزندان است از نسل فاطمه
و بعضی گفته اند شفاعت و مشهور میان مفسران است که مراد حوض کوثر است و اخلاص
متوان از طرف خاصه و فاعله بر این مضمون وارد شده است و فاعله از غایبانه و از غیر
روایت کرده اند که کوثر حضرت در بخت و از این مختار روایت کرده اند که چون این
سوره نازل شد رسول خدا ص برهنه برآمد و بر مردان خواند چون از صبر برآمد و گفتند
یا رسول الله ص کوثر که خطا بنوعی است چیست فرمود حضرت در بخت از غیر
و از غیر است ترا و در گذارش قریب است نمر و اید و یا قوت و وارد شوند برهنه بران
مرغان سبزی چند که در نماز داشته باشند مانند کرمهای شران خراش آن گفتند که یا
رسول الله ص بیا دینک مرغمان فرمود و بگویند چه می شناسی که ترا از آنها
گفتند بیا یا رسول الله فرمود هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیا شامد فایز گردد
چنان بودی حق تعالی و آن حضرت صادق روایت کرده اند که آن حضرت در بخت که
حق تعالی بر پیغمبر خود داد و حوض پرش را برهنه و از آن روایت کرده اند که حضرت رسول ص
فرمود حضرت که و صد کرده برود کاد من مرغان نیز خیزد بیا و آن حوض منست وارد
می شوند و آن را امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعد از ستادگان امت است
پس جماعتی از ایشان امت منند گویند تو میدانی که ایشان بعد از توجه بدعتها
که ندان حدیث را مسلم و صحیح خود روایت کرده است و بعضی شیخ مفید و تفسیر علم
بن ابی بصیر و شاده المصطفی از حضرت باقر روایت کرده اند که چون روز قیامت شود
حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمستان عربان و بیا برهنه پس باز دارند
ایشان را در راه محشر تا عرق شدید کند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدت بسیار این
حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صدامها از برای خداوند کن
پس نشوئی مگر صدامی بیا و اوست پس بنادید از پیش عرش تا کند که کجاست پیغمبر ای
مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله رسول خدا
ص بر خیزد و در پیش روی مردم روان شود تا سبزی شود و بگویند که طریقی بقدر ما بین

امام بصیر و صفای این باشد پس حضرت امیر المؤمنین ^{علیه السلام} را طلبند و در دهی او ای حضرت بایست
پس مردم را درخت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که آب بیا شامند و بعضی را منع کنند
چون حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} بیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت بسبب کناهان ایشان در
میکنند بگریه و مگر گویند بر دو کار اینها از شیعیان علی ^{علیه السلام} اند پس حق هم ملکی را بفرستد
و سوال کند که را بخورم سب کریم تو چیست حضرت و نماید که چگونه نکریم از برای جمعی از
شیعیان بر آدم علی ^{علیه السلام} که می بینم ایشان را بیغایب اهل بیت میزند و منع میکنند ایشان را که بر حوض
من وارد شوند پس حق میگوید که ایشان را بگویند و از کناهان ایشان در گذارم و بگویند
کردم ایشان را بگویند و از کناهان ایشان در گذارم و بگویند و از کناهان ایشان در گذارم
کرند و قبول کردیم شفاعت تو را و ایشان و گرامی داشته ترا بر این پس حضرت امام محمد باقر ^{علیه السلام}
فرمود چه بسیار مردی و زنی که در این روز بگریان شوند و ندای و لعن کنند بکنند پس از آن
هر که اعتقاد یا امامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد و در حزب ما داخل شود و یا ما را
ما وارد شود و جمیع این مشایخ پست های خود را از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ^{علیه السلام}
از حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} سوال کرد که از کونین و بود نه نیست که جاری میشود از زیر عرش الهی آن
خداست که شریف ترین تراست از عسل و غم تراست از مسکه سنگ تراست از زنجیر تراست
و یا قوت و جهان و کجا هستی عرفانت و خاکی از خاک خوشتر است و یا پاهای من در زیر عرش
الاهی پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین ^{علیه السلام} زد و فرمود یا علی ان قدر امت ما از تو
و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} و فرمود که حق تعالی
پس غطا کرده است نه روی و دامن و بجز آن از زیر عرش است و بران هزار هزار قطرات
خونی از نظر و خشتی از نظر و کجا هستی از عرفان و سنگ بر تو افشرد و دید و زمینش مشک
سفید است و این بر تراست از برای من و امت من از هر چیز و شاد بایست قول حق بگویم ایشان
اعطینا ان الکونین و ان یا بوبره داملی و عیون حضرت امام رضا ^{علیه السلام} روایت کرده است که رسول
خدا ^{صلی الله علیه و آله} فرمود که هر که ایمان بخوش من نیاورد و خدا او را بر حوض من وارد نکند و هر که ایمان بشفاعت
من نداد و خدا شفاعت مرا با و نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو را در منی و در زیر منی و علم را در منی
و در دنیا

و در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد و دوست داشته است و هر که ترا
و من دوست داشته باشد مرا دشمن داشته باشد و ایضا از حضرت صادق ^{علیه السلام} منقولست که رسول خدا
فرمود هر که خواهد خلاص شود از احوال و در قیامت پس و الا لا کند با و از من و متابعت کند و حق
را بعد از من علی ^{علیه السلام} این ابیاط ^{علیه السلام} بدستی که او را حق منست دور میکند از ان دشمنان خود را
و اب میدهد دوستان خود را و هر که را اب ندهد همیشه نشسته خواهد بود و هر که سیراب خواهد شد
و هر که را آب شیرین را اب بد دهد هرگز نشسته نخواهد شد و عقب نخواهد کشید و بنده عتبدار
صادق ^{علیه السلام} منقولست که حضرت امیر المؤمنین ^{علیه السلام} فرمود که در قیامت من با حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} خواهم
و با من خواهند بود و در تن من بر حوض کونین کبی که اراده باشد که با ما باشد باید که امتد کند
بقول ما و عمل کند بعمل ما بد رستی که ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود از برای اهل مود
ما شفاعتی خواهد بود پس حق بگوید و سبقت کند بر یکدیگر بر ملاقات کردن ما نزد حق
بد رستی که ما دور میکنیم از ان دشمنان خود را و اب میدهم از ان دوستان خود و شیعیان
خود را و هر که یکسرت از ان اب بیا شامد هرگز بعد از ان نشسته نمیشود و حوض ما را ملو
و در ان دور بر میریزد از نبشت یک از چشمته نسیم و دیگری از چشمته معیان و بر کنایه ای
از عقران روئیده است و سنگ نیزه اش را برید و یا قوت است و ان حوض کونین است و در
جای آن غنچه مفید از حضرت امیر المؤمنین ^{علیه السلام} روایت کرده است که فرمود بر همین دوست کوتاه
خورد و در میکنم از حوض رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} دشمنان ما را و وارد خواهند شد بر ان دوستان
ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب رضایی روایت کرده است که او در نمیشود و
حوض من احدی از امت من مگر آنکه با ان باشد در این ایام ایشان انعاماید باطله و صفات نعمته
و صحیح باشد نیتمای ایشان واقعا آنکه کان باشند و صی مرا بعد از من که علی ^{علیه السلام} این ابیاط
آنرا که اخذ باید شلک را در با ساقی میدهند و آنچه باید شان گرفت بدشوار می بینند
و علی ^{علیه السلام} دور میکنند و حوض کبی را که از شیعیان روایت است جنانکه عرب شتر صاحب
از ایشان شترهای خود بد میکنند و ان بابو یزید ابن عباس روایت کرده است که حضرت
رسول ^{صلی الله علیه و آله} فرمود که من بهتر و سیدان نیامد و بر من و انکه مقررین و او صبا ای

بجانب او میای بجزایند و در میان اند و احباب من که بر طریقه من دفته باشند بهتر از احباب
اینها و در میان اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمی است و طهارت از زنان من دارد و
مؤمنان اند و امت من بهترین امتیایند و من از هر پیغمبر ان اشیاء پیشتر اند و روز قیامت و
مواخاتی هست که عرض آن ما بین بسری شام و صغای میل است و در آن ابرقهای هست
سزنا و دهای ایمان و خلیفه من و جعفر و در آن خلیفه است و در دنیا گفتند ان کیت یا رسول
الله و بود که امام مسلمین و امیر المؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابیطالب است و در دنیا
خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانکه شما شتر غریب را از آب
میرانید پس فرمود که هر که دوست دارد و اطاعت و کند در دنیا بر حوض من وارد میشود و در
پای من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد در دنیا و نافرمانی او
در قیامت من او را نرنجیم و او را از پیش من برانند و از جانب حب لبوی جهنم
برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفان است از اشیاء من مالک روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که خدا کوفته را من عطا کرده است و او هرگز در بهشت که عرض و طوشت
از نمایان مشرق و مغرب و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نشود و هر که از آن در و بشوید هرگز
دولت نشود و بیانی از آن کسی که چنان مرا بشکند و تکیه کند که اهل بیت مرا شکند و از حضرت
رسول روایت کرده است که هر که از شیعیان او نیست از آن دو کند و احب من حبیل و رضا
نیز از روایت با یقه همون روایت کرده است و این قولی بود که ممل الزیاده پسند معبران مع
کردین روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای صحبت
ما و جنات میشود بر مردن خود و چیزی که هرگز ناند دل او بدرد میزد و نادر حوض کوشش بر ما
وارد شود و کوشش فرج میکند بدست ما چون بر او وارد شود حاشی آنکه ما و هیچ چنانند
از لذت انواع خوردنیها که فیض آنها از انجالیهای دیگر و دایمی سمع هر که از آن یک شمشیر
بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکند هرگز و آن بسوی کافور است و بسوی مشک
و طعم نجیب و آن غسل شرب تر است و آن مسکه نرم تر است و آن زاب و دینه صاف تر است و آن
عنبر خوشتر است و آن جشته تسنیم برتر است چنانکه و بانیان هر گاه بیشت هر یک از این بر روی
مردند

مردید و یا قوت جادوی میشود و در آن فتنها زیاده از اشاره های اعمانت و بوی خوش
ان از هزاره سال راه احسا سر کرده میشود و قدحهای آن طلا و نقره و الوان جواهرات و کپی
که از آن بی شامد بر روی و هر بوی خوشی بکشد تا آنکه میگوید چه بودی اگر از دهرین وضع
میگذاشتند بدین چادر دیگر نمی خواهد این کوبین تو از آنها خواهی بود که از آن حوض
سیراب میشوند و هر یک که بصیبت ما بکشد البته خوشحال و شاد که در نظر کردن بگویند و
آب میدهند از آن هر دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت میبرند و
هر که پیشتر از این پیشتر خواهد بود و بر کوشش حضرت امیر المؤمنین سید مرتضی
است و در دست او عصا ای خواهد بود از چوب درخت عوج و بر روایت دیگران درخت
طوبی و در دم می شکند دشمنان ما را از آن عصا پس کسی که از ایشان میگوید من از آن پیشتر
داشتم حضرت فرماید بر و بسوی ابو بکر یا عمر یا عثمان و از او سوال کن که برای تو شفا
کند گوید ما میگوئیم که برای من بزرگوار بود حضرت فرماید هر که در و بسوی آنکس که او را
امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سوال کن که تو شفاعت کنی چون
بجز خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعت نمی شود گوید هر که از شما میفرماید که
خدا شکی ندارد زیاده کرد اندام سمع گفت خدای تو شوم چگونه قدرت دارد که از در دین
بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک نمیتوانند آمد و میوراد برای آنکه او در می نموده است
از بیاد بی از حال فی وجوه ما اهل بیت نزد او ملوک میشوند سزا می نمی گفت و در آن
می نمود چنانچه چند را که غیر او بر آنها جزیت نمی نمودند بعد از کنا خیرا نیست بجا اما اینها
از برای محبت ما بودند نه از برای خواهر که لب با داشته باشد و بلکه از برای بیاد بی
سعی و عبادت باطل خود و دین داری خود و از برای اینست شغول کرده است نفس خود را
بآن از یاد کردن مردم اما دشمنان با فقی است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت علیهم السلام
است و متابعت دشمنان ایشان و مردم داشتند ابو بکر و عمر و هر کس پس از این اسباب
دین حوض می آید و محرم بهمیکرد و درین باب حدیث بسیار است و باین قدر اکتفا
نمودیم و اما شفاعت پس با آنکه طایفه نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است

که رسول خدا ص با در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهند بود و متعلق
 که هست در آن است که با شفاعت از برای طلب زیاده منافع است از برای مومنان که
 مستحق ثواب باشد و پس از برای سقاط عذاب زکات آن امت نیز خواهد بود و اکثر
 عامه را اعتقاد است که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و ویدیه معتزله را اعتقاد
 آنست که شفاعت در هر خصوص قسم اولست یعنی در زیاده ثواب و در سقاط عذاب
 پنج باشد و میگویند هیچیک از اینها واجب نیست و اما کذب و عذاب ثواب بر او واجب است که واکند
 نوعی در عذاب و شفاعت از برای سقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامان
 سنی که شفاعت از برای دفع عذاب عتاق شیعیه میباشد هر چند از احباب کبار باشند
 و شفاعت مخصوص حضرت رسالت ص نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله
 بر خصلت آنحضرت شفاعت شیعیه خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما
 و علمای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصان رسول خدا ص روایت کرده اند که حضرت
 فرمود که خیرم کرده ام شفاعت خود را از برای بکار بردن خود و در خصل بطریق عامه از آنست
 روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که هر پیغمبری دعا کند و بخواهد شد و من پنهان کردم
 دعای خود را که شفاعت کنم است خود را در قیامت و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده
 است که رسول خدا ص فرمود که هر کس اندک شفاعت میکند نزد خدا و شفاعت ایشان
 میشود پیغمبران پس علی پس شهیدان و حضرت امام رضا ع منقولست که رسول خدا ص فرمود
 هر که ایمان بشفاعت من بیاورد خدا شفاعت مرا با او نمیداند پس فرمود که نیست شفاعت
 من مگر از برای اهل کبابل زامت من و اما نیکوکاران پس ایشان را هیچ نیست که محتاج
 بشفاعت باشند و ای گفت بجز من امام رضا ع گفت پس چه معنی دارد قول خدا ص
 و جعل ولا یشفعون الا بکن از تنفی فرمود یعنی شفاعت با شهادت از وی گفت بجز من و امام
 رضا ع نمیکند مگر برای کسی که خدا در او پسندیده باشد و در جامع ایشان گفته است
 که شفاعت نزد ما ثابت از برای رسول خدا ص و احباب برکن برده او که هر طریقه او باشند
 و از برای ائمه اهل بیت طاهرین او و از برای صلوات و مومنان و نجات میدهد خدا باشد

ایشان

ایشان بسیار از برای آنکه گاه گاه دان و مؤید اینست چند روایات صحیح ما از حضرت رسول
 روایت کرده اند که حضرت فرمود که من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت
 من خواهند کرد و علمای شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهند شد و اهل بیت من شفاعت خواهند
 کرد و مقبول خواهند شد و کسب از مومنان که کمتر شفاعت کنند از برای جمل نفع از برای
 برادران خود شفاعت خواهند کرد که هر مستوجب نش شده باشند و اما آنکه دلالت
 بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و بنمای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان
 و در سوره حرم حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند
 گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عیال ایمانست یعنی شفاعت میکنند
 مگر کسی که خدا اولاً و محضت شفاعت داده باشد و ایشان اینها اند و او صبا و شهیدا و
 علما و مومنان چنانچه در اخبار وارد شده و در حدیث صحیح وارد شده است که هر و صدیقی
 هست که در وقت مردن بقایا بد حق خود بگوید بخیر میگوید که در حلیه المنقاین ذکر کرده ام و در
 آیات متعدده وارد شده که کسی شفاعت نمیکند مگر بخص خدا ص بر قول صحیح
 پیرشان که میگویند ما اینجا است تنها میگویند برای آنکه ایشان شفاعت ما باشند نزد خدا
 و این با بویه از حضرت میرالمؤمنین ع روایت کرده است که حضرت فاطمه ع گفت رسول خدا
 ص را که ای پدر بزرگوار من بدیکه امامت کتم شما زاد و روز موفقی عظم و در روز
 اگر گفت ای فاطمه نزد من و بیعت در وقتیکه لواحق حمد نامی باشند و شفاعت از برای ایشان
 خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر اگر در اینجا نیامد بکنجا بگویم فرمودند در حوض کوثر
 و قتی که امت خود را آب ده گفت ای پدر اگر در اینجا نیامد فرمودند در صراط که من ایشان را
 و گویم پروردگار را بصلوات بکن از آن امت مرا گفت کرد در اینجا ملاقات نکنم ترا فرمودند
 میزان و دعا کتم از برای امت خود گفت در اینجا ملاقات نکنم فرمود که در کنار حوض مرا طلب
 در وقتیکه جمع کنم شراره و زیاده از آن امت خود پس فاطمه ع شاد شد و علی ع بر او راهی
 ایشان و خلق روایت کرده است از سماعه که گفت سوال کرده ام از حضرت صادق ع از شفاعت حضرت
 رسول ص در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت تمام کند مردم را در قیامت

بدنهای ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیا نید برویم بنزد حضرت
 آدم که او را از شفاعت میکند پس بیا نید بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد
 پروردگار خود و گویند ما کتابی مکتوبه است و روی شفاعت ندادم بروید نزد حضرت
 نوح پس نوح ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری که
 بر پیغمبری دیگر کند تا بحضرت عیسی م حضرت عیسی م گوید بروید بنزد محمد م و بگوید
 جمیع الانبیاء و چون نزد آن حضرت رسیدند گوید بآمن بیا نید و بروید ایشان را بسوی
 دروازه بهشت و در بدرگاه رحمت بجهه درآید و بپای در بدرجه همانند آنکه
 نما از جانب حق تعالی باد رسد که هر چه از شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه
 خواهی بطلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَّخْمُورًا و در آیه ای و بشارت المصطفی از حضرت صادق م روایت کرده است
 چون روز قیامت بیاید حق تعالی جمع کند خلق اولی و آخرین را در دیار زمان پس را
 بر یکی وظلت شدیدی ایشان را فرآید که همه بنابر وفغان در آیند و گویند پروردگار ما
 بکثرت بر ما این ظلمت را پس رو بچرخ آورند و گویند که نورادیش روی ایشان و زمین است
 را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبر خواهند بود تا ایشان حق تعالی رسد که ایشان را
 پیغمبران نیستند باز پرسیدند که ایشان ملائکه اند ملائکه رسد که ملائکه نیستند باز پرسیدند
 ایشان شهیدانند ملائکه رسد که شهیدان نیستند گویند پس بگویند ملائکه بایان رسد که ای
 اهل محشر از ایشان پرسید که کیستید اهل حج گویند که شما گویند ما ایم علویان مایم
 در دیت محمد م مایم اولاد علی و مایم مایم مخصوص بکومت خدا مایم ایمان و
 اطینان پس ملائکه از جانب حق تعالی و ملائکه بایان رسد که شفاعت کنید در میان خود و
 اهل سورت خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا گردد و در عدل انبیا
 از حضرت صادق م روایت کرده است که شیعیان ما از بن خدا خلق شده اند بسوی
 او بر میگرددند بخدا سوگند که شما با ما محقق میگرددید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم
 و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک
 از شما

از شما نیست مگر آنکه از برای ظاهر خواهد شد اتقوا انجاب جب او و بعضی از جانب
 راست او بیرونشان خود را داخل بهشت میکنند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال
 از حضرت صادق م روایت کرده است که هر که انکار کند سجن را از شیعیان مانیت سجن
 و سوال قبر و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند کا الصحران حضرت و پدرم بزرگوار
 روایت کرده است که بخدا سوگند که بسیار شفاعت خواهم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه
 چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که بعضی
 اینست که پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس گمانا با انکافی
 بدینا میبود پس میبودیم از مؤمنان و ایضا بسند مجتهد روایت کرده است که ابوالحسن
 مجتهد حضرت امام محمد باقر م آمد و گفت ای ابو جعفر مردم طریب میدهد و مغرور
 میکردند و میگویند شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بر سر غضبنا از شد که رنگ سبزه
 مستغیر شد و فرمود ای بر نوازی بوی این ایثار مغرور کرده است آنکه شکم و ریح خود را
 از حرام نگاه داشته اگر بدین فرقه ای قیامت را محتاج خواهی شد به شفاعت محمد م
 و ای بر نوازی شفاعت میباشد مگر از برای کسی که مستوجب جحیم شده باشد بعد از آن
 فرمود که احدی از اولادین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود به شفاعت
 محمد م در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول ص را شفاعتی خواهد بود و
 امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود و شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد
 بود و اهل بی خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربه و مضر که اعظم
 قیامی عربانند و مؤمنی شفاعت میکند حق از برای خادم خود و میگوید بروید
 کار او حق خدمت بر من دارد و مرا از گناه مرا نگاه میداشت و این بابویه از حضرت
 صادق م روایت کرده است که بهشت هست در داد و دین در آقا پیغمبران و سجد
 داخل میشوند و از یکدیگر در میان داخل میشوند و بعضی در شیعیان و بعضی از
 ما داخل میشوند و پیوسته من در کنار صراط ایشان باشم و دعا کنم و گویم پروردگار ما
 سلام بدار و بپایست بگذران شیعیان و دوستان و یاران مرا و هر که در دنیا حق است

و بعد از آنکه از ایشان رسد که دعای ترمیم کرم و شفا
نموده شیعیان قبول کرده و شفاعت کند هر که مرا از شیعیان من و کسی که تحت من
داشته باشد و یا روی من کرده و یا دشمنان من جنگ کرده باشد بگوید و گفتا و دهفتا
هزار کواهنها یکان و غولیان خود و یکدیگر یکبار بسلطان از آن داخل میشوند از
ایشان که شهادت بواحداست و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بعضی
اهل بیت باشد و در ثواب اعمال روایت کرده است که مؤمنی ز شفا نبیند مگر آنکه
با او افتخاری داشته است در دنیا و آخرت و آنکه او را بجهنم بریزند چون بر او بگذرد و بگوید
ای فلان من نیکی در دنیا بکسی کرده ام و حاجت تو را بر می آوردم آیا امروز مکارا
از برای من نوزده توهت پس مؤمن بگوید بعلکه که موکل یاد کرده است که دست از او
بردارد پس خدا امر کند ملک را که امان آن مؤمن را اجازت کند و او را رها کند و ایضا
بسته معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست
و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسل شفاعت
کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روا
کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و غایبی را بیاورند چون ایشان را نزد حق
تعالی بیاورند بفرماید گویند بر وی بیعت و بیعت عالم گویند بایت و شفاعت
کن مرده را بنادیب نیکی که ایشان را کرده و بر اوایت دیگر بفرماید که گویند که تو نیکی
مردی بودی ما هفت تو مقصود بود بر خودت بر وی بیعت و بیعت عالم را گویند
که توهت بر هدایت بندگان خدا کاشی بایت و هر که از عالم تو منتفع شده
او را شفاعت کن و بر وی بیعت و فراموشی با هم از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چنانچه بر پدرم حضرت باقی مدکفت فدای تو شوم حاجتی از برای من
روایت کن در فضیلت جدّه خود حضرت فاطمه که هرگاه بر شیعیان عقل کم خاد
شوند حضرت فرمود که خبر را در دل بدم آنجدم که حضرت رسول ص فرمود که چون
روز قیامت شود غضب کنند از برای انبیا و رسول علیهم السلام منبرها از نور و منبر
بلندند

بلند تر از منبرها باشد و روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس
خطبه بخوانم که اهلای دنیا و دین مثل آن شنیده باشند پس از برای او صیای منبرها
نصب کنند از نو و از برای وصی من علی بن ابیطالب منبری از نور بگذارند و
منبر آنحضرت بلند تر از منبرهای ایشان باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان
پس خطبه بخواند که هیچکس از او صیای مثل آن شنیده باشد پس غضب کنند از برای آنحضرت
انبیا و مرسلین منبرها بخی از نو پس غضب کنند از برای دو پرسم و دو فرزند زاده ام و
و کل بویشان من در ایام حیات من منبرها از نو و بایشان بگویند که خطبه بخوانند
پس خطبه بخوانند که از اهلای دنیا و اولاد انبیا و مرسلین مثل آن شنیده باشند پس
چیزش را ندانند که کجاست فاطمه دختر محمد ص کجاست خدیجه دختر حمزه کجاست و غیره
آن بکجاست اسینه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر بختی همه بر زمین پس حق تعالی فرماید
که ای اهل عیتره من و ذر کواری از کتب پس محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
گویند کرم و ذر کواری از انبیا که در قیامت پس حق تعالی بگوید ای اهل عیتره من
کواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله علیهم قرار دادم ای
اهل عیتره من را از برای خدا دید و دیده ها را بپوشانید که فاطمه بیوی هشت میخورد
پس جبرئیل بنا قد بیاورد از آفاقهای هشت که دنیا را و پوشانیده باشند و همه را غبار
مردانند بر باشد و عیتره از آن بجا باشد پس از آنحضرت در پیش روی آنحضرت و
بر آن سوار شود و حق تعالی از ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد
سلک از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر پا دارند و از برای خود بردارند و او را
بهشت برسانند چون بدین بهشت برسد اتفاقی بعقب فرماید حق تعالی فرماید که ای دختر
حبیب من سبب انفات چیست گویند و در کمال استقامت قدر من مثل این در روز
نشسته شود پس حق تعالی فرماید که اید دختر حبیب من بر گرد بیوی عیتره و نقل کن هر که در
او محبت داشت تو باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقی فرمود که عیتره
سو کند ای خایر که حضرت فاطمه و از من و از چند از عیتره شیعیان و دوستان خود

خدا بر روی آید که بپندازد و در جنت هر کفار منافقی را و در آتشی بسند محبذ
 حضرت صادق ^ع و اوست کرده است که میگذرد در مردم بر صراطی چندین طریق یعنی
 چندین قسم و صراط بادیکزات نمودند و ششتر از تر است و مثل برق میگذرد
 بعضی مثل دیدن آب و بعضی راه میرند و بعضی بدست و یا میروند و بعضی
 چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان اثر میگیرد و بعضی را نمیکرد و علی
 بن ابی حمزه و ابن بابویه بسند طایف خود از حضرت باقر ^ع روایت کرده اند که چون این
 امر فاش شد و حجی بود که بپوشید یعنی بپوشید و در آن روز جنت را از حضرت رسول ^ص
 معنی این نیز آفرید که روح الامین را بخیر از کجی حق تعالی و از این راجع که
 در اوقات بنیاد و در جنت و یا هر از آنها که شد و او را صدها ملک و دهائیت خدمت
 غلظت و جنت را صدای مردم شکستن و خروش و خضع عظیم بوده باشد پس نصیب بکنند
 صدای ایشان ظاهر شود که اگر آن باشد که حق تعالی مردم را تا آخر کرده است از برای جنان
 هر آینه هرگز از آنکه پس در پی و زیان از آن بیرون آید که آگاه کند بپیکاران و بد
 کاران پس بنمایند هیچ بنده از بنده که خدا بپسندید و در پی جری مکرانکه و یاد دین که
 رب تعالی نصیبی یعنی برود و کار را جان را بجات ده قوای پیغمبر خدا ندانگی که انبیای
 و از برای است خود دعا که بی صراط و رویان بگذرانند و بپایند و او ششتر از
 و آن سه قطره داشت باشد بر یک قطره امانت باشد و صلوات و رحمت و رحمت و رحمت
 بر ستم عدالت بر و در کار عالمیان یعنی حکم در مظالمی است که بپسندید و بپسندید
 میکند که بر صراط بگذرد و بر عقیده اول جنت رحمت و امانت ایشان نگاه میدارد و قطع
 رحمت و خیانت در اموال مردم کرده باشند ازین عقیده بیکدند و تا آن عهد آن بیرون
 آیند یا بپوشند و اگر ازین عقیده بجات باشند تا زمان ایشان نگاه میدارد و اگر ازین
 یا قند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باین است که حق
 فرموده است آن ربک اگر خدا را یعنی بدستی که برود و کار او بر سر راه یاد و دین
 و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی بپای لغزنده بپای دیگر خود را نگاه
 میدارد

میدارد و عمل آنکه برود و ایشان ایستاده و دعا میکنند که ای خداوند علیم پروردگار عالمی و
 عشق کن بفضل خود و سالام بدار و سلامت بگذران ایشان را و مردم میروند و از شر ما نندیش
 چه پس گویی که هر جنت خدا بجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بپسندید خدا را
 میگوید و از سالها و بنوم میکند عسائت و حمد میکند خداوند را که بجات دارد و از شر ما نندیش
 آنکه نا امید شده بودم بخت و فضل خود بدستی که برود و در کار ما از شر ما نندیش و شکر کند است
 علمای بنده که خود را **مؤمنان** میگویند و در امانت است و در حال باشد و عدل الهی و در
 ظلمی بیکدیگر یا اوله حق الله و دوم در حق الناس و در ذلت که مرا در صلوات رحمت
 و هم از خود و امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر ظلم
 واقع شده است و عقیده ولایت که اعظم عقیدات دین است که کون است مکرانها
 نسبت به مؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اوقات صراط یا بپوشند و در صراط
 جنت میروند در محافل انجاء و منقول است که حضرت صادق ^ع پرسیدند از حضرت
 فرمود که از راه بسوی معرفت خداست و در صراط میباشد صراط و دنیا و صراط آخرت
 صراط دنیا اما نیست که اطاعت و فرقی واجب هر که او را شناخت در دنیا و بر دنیا
 او کرد میگذرد و بر صراط آخرت که جبر جنت است و هر که او را شناخت در دنیا و بر دنیا
 آخرت بخیر و بدی و جنت و آخرت و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ^ع در تفسیر صراط مستقیم
 و از رفته است که صراط مستقیم دنیا است که غلو کند در حق امت مسلمین و تفصیل که
 حق امانت ایشان و مستقیم باشد در حق و بپسندید و در آخرت راه مؤمنان
 است بسوی جنت که عدول نمیکند بسوی جنت و غیران و ابعاد و محافل انجاء از
 انجاء و در تفسیر صراط و ایت کرده است که آن قطره است بر صراط که احدی از آن بپسندید
 مظالم احدی نمیکند و در در مقابل طریق غافل از شر و ایت کرده است که در صراط
 سه راه بود که تفسیر حق تعالی است که بر صراط عقیدت بسیار صعب است
 طولی سه راه سال است که هر سال بزرگوار و هر سال از هر خواست و بخت و سالها
 و غیره هزاره میروند و هر سال بالا میروند و من از کسی خواهم بود که آن عقیده را قطع

دویم علی ابن ابیطالب خواه بود و هیچ کس از عقبه رایی شقت قطع ننماید مگر محمد
اهل بیت و او از تقصیر غافل از این غشاس روایت کرده است در تفسیر این آیه توهم لا یغنی
الله التبی گفتار است یعنی غلاب نمیکند محمد و آل الله آمنو معه یعنی غلاب نمیکند
انسانا که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و جعفر صادق و ابی طالب
یعنی بگویم باین آیه ایمان بیاوریم و غلبه بر هر طایفه ای علی و فاطمه و آل علی
هفتاد و نه نفر پس بگویند ایشان روز از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان
از عقب آنها نشاند پس اهل بیت محمد و آل او یک دست و گروه بر سر طرک دهند مانند
جبهه پس گروه دیگر مانند با دکن دهند و گروه دیگر مثل دوندک اسب و گروه دیگر مثل
دندان نهاده و گروه دیگر مثل دودست و با دکن دهند و دیگر مانند لطف خود را بر زمین کنند
و خدا صراط را از برای مؤمنان عزیز میکند و از برای کفار از باز نکند یقولون
و بنا اقم لنا قوه تا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام کردان از برای ما قوه ما را تا
بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین میگوید در دعایان هر چه از غلبه بر فاطمه
با او باشد بر شتر یا قوت سرخ سوار و در داد هفتاد هزار خود بر دهد مانند بقی کنند
یعنی در دعا پس از هر عامه از انشی روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چون بعد
قیامت شود و صراط را بچشم می بیند نکند در بران مگر کسی که نام در خطبه داشته باشد
که در آن ولایت علی ابن ابیطالب بود و با او نشاند و باین است قول خود و قیوم اقام
تسکون یعنی باز دارد ایشان را بدین سبب که ایشان سئوال کرده اند یعنی از جلال
علی ابن ابیطالب در تفسیر این حدیث از رسول خدا ص روایت کرده است که چون حق تعالی
خلایق را بر سر طرک نماید بنادای پروردگار و از زیر ترش نکند که ای گروه مخلوق
پوشید دیدم خدای خود را تا که در حق تعالی می بیند ایشان را و غلبه بر صراط بگذرد
پس هر خلایق را بر سر طرک نماید بگویند که ای پروردگار و علی و حسن و حسین صلوات الله
علیه و آله و اینان را ایشان که بچشم انحضرت اند و چون داخل برشت شوند جامه
انحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یک طریش در دست انحضرت باشد و پشت و یک
دو هزار

دو هزار قیامت باشد پس بنادای بنادای پروردگار و مانند آنکه ای دوستان فاطمه
مگر آنکه بچشم بنادای زفا و طایران تا آنکه زیاده از سه هزار تمام جنگ و تند و دان
جامه که بنادای فراوان از فرا باشد و در جنگ بنادای بزرگ انحضرت از انش چشم و بچشم
معجزه انحضرت روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام در حساب کشید خضری های خود را
پس از آنکه تمام از حساب کشید بدین سبب که در قیامت هیچ موقعت و در هر موقعتی
هزار سال از سالهای بنیامینان در چنانچه حق تعالی فرمود است که در روزی که مقدر است
پنج هزار سال و این با بویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد بر این عقایدی که
و اما محضرات آنست که هر عقیده هم واجب و فرضی است از او امر و نواهی الهی پس بر عقیده
که رسد می باشد با هم واجب که تقصیر در آن واجب کرده باشند از در آن عقیده هزار
سال با سید دارند و طلب حق خدا دان واجب را می کنند اگر بیرون آمده از عقاید است
یعنی ضایعی که در پیش فرستاده باشد و بر حقی زحمت کرده و از یاد بخت می باید از آن
و میرسد بعقبه دیگر پس بپوشد او از عقیده دیگر میزند و نیز هر عقیده سئوال میکند از
او در صاحب اسم آن عقیده تقصیر کرده است پس اگر از هر بیست و یک روز رفت می شود
بدان بقای جانی می باید که هرگز در آن نمی باشد و معادنی می باید که هرگز شکوت
و تعب باو نمی باشد و ساکن نباشد و در جوانی با بچران و اوصیا و صدیقان و غیره اوصیا
نشان از بنندگان خدا و اگر او را بعقبه بچشم کشد و طلب کنند از او چیزی را که تقصیر در آن کرده
پس بچشم اندهد او را عمل ضایعی که پیش فرستاده باشد و در بنیاد او از حقی انجانب حق هم
میگذرد قدش از آن عقیده و فرمود و در چشم شاه میریم بنادای از آن و این عقاید همه
صراط است و اسم یک عقیده از آنها ولایت هر خلایق را از آن عقیده با رعایت دارند و
سئوال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه هدی بعد از او علیهم السلام که ایشان
با و کرده است بخت می باید و میکند و اگر کرده است فرمود و بوی چشم چنانچه
فرمود است و قیوم اقام تسکون و اهل عقاید مرصداست و آن را بکشد و از صراط
حق تعالی میفرماید بچهرت و جلال خود سوگند نادر میکنم که از من نمیکند و در نظم الهی و اسم

عقیده است و یکی آنست و اسم دیگری نماز است و با اسم هر فرقی نامی
عقیده است که بنده را از آن عقیده باز نماید و از آن فرض سوال میکند **سوال**
حقیقت و حقیقت برهشت و در رخ بداند که وجوب نماز برهشت و در رخ حقیقت
بخوبی که در هر یک آیات و اخبار متواتره و اورد شده است از ضروریات دین اسلام است
گویی که مطلقا برهشت و در رخ را انکار کنند مانند ملحد یا قایل که از انما
نند فلا سفید بخت کلمات و فلا سفید و بنیاب و طایفه انداقل اشرافان که قایلند
بعدم مثال ایشان ظاهر قایلند برهشت و در رخ و آنچه در شرح وارد شده است از
فناصیل انما اقامه در بدن و نه آنکه برهشت و در رخ جایی چند اند از قیل لحام
این دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جنائیات و عالم مجردات مانند عالم غایب
صوری که در آب و آینه دیده میشود پس پس ثواب و عقاب مانند خوانمهای خوب
خواهد بود و این مخالف هر یک آیات و اخبار و اشیاء است و تلاعب بدین میان است
گویند که بسیار دلی ز سلفانان و عالم بر رخ مثال بر رخ قایل شده اند جواب گوی
که در فرق هشت اول آنکه اینها نشان قایل شده اند مستلزم انکار عود بدین نیست و در
و مستلزم دلالت و اخبار صریح و خبر حقیقی نیست و دوم آنکه عالم مثال که ایشان قایل
یابند غیر این مثالست و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام مادی که
و چون در عالم بر رخ با و تعاقب میگردد و قایل بحال خواب و خیال نمیکند و
مثالان اند که اکثر فلاسفه ایشان اند و جمع آنچه در شرح وارد شده است از نصیم
و حور و قصور و قایل میکنند بدلی که روح کلی باشد بعد از مفارقت بدن بجای
و معلومات خود که درین نشأ تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و برهشت و همی است
و آنها که جاهل اند و از علوم و کمال اثر تحصیل نکرده اند و عالم و حیرت اند از فقدان
این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و چون درین عالم چون مستغنی
دوند بیرون بود و در دودت عالم طبیعت فرو رفته بود و از آن لذت و ایر لذت
و این عالم کما یبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن اینها را ظاهر میکرد و چون اکثر اعم
بودند

بودند و خبری از لذات و الا بهر و حافی نداشتند و کتب الهیه و حکم بنوین از لذت
جسمانیته و الا بهر بدنیته را ذکر کرده اند آن برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترغیب
از شر و دور مغایری و بیانات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر زبان لذات و حقایق و
فصوح و قمار و انهار و امثال اینها و از الامور و حقایق و حرم و حرم و انهار و انهار
انها نموده اند چنانکه شیخ ابو علی در رساله سید و معاد تصریح باین مراتب نموده و در
شفا از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک
شعوری و تدبیری داشته باشد چون رجوع بقایده باطله و کلمات و اهدایان میکند
میداند که اکثر اینها با ایمان بشرایع انبیاء جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد با حصول ایشان
دارند و بضروت بمعاضرت سلفانان گرفتار شده اند از ترس قتل و کفر بعضی چند از
ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دخیلات و قایلند بقول و بالشیع
مالکتر شیخ قلوبهم و کلامی بر سبیل استناده انهماء بعضی از اصول دین میکنند و چون نشان
و خاص خود خلوت میکنند میگویند تا معکم **الکلمه المستقیمه** و در ایمان ظاهر می
فتاعت کرده اند و منو که با قلوبهم و قلوبهم قلوبهم قلوبهم و ایشان باین
عقاید باطله که تقلید فلاسفه و شیعات شیطانیته قایل شده اند درین باب معذور
ند و اگر کسی قایل باشد که واحد صادر نمیشود و از او مکر واحد و کوبید هر جاد و
مستوقت بنماده و گویند آنچه قدس ثبات شد بعد از محال و عقول و افلاک و
هیولای غلطه و قدیم داند و انواع متواله را قدیم داند و اعاده معدوم و الحال
بیدارند و افلاک متصل میگردد و داند و فاصله و میان آنها قایل باشد غرق و البیاض
و از دخیلیات محال داند و عنصریات را از افلاک محال داند و امثال این عقاید باطله
قایل باشد بچگونگی ایشان میتوانند که با نیک خدا فاعل عبادات و آنچه خواهد میتوانند که
و عالم و عدم حادثانند و بشر حقیقی و آنکه برهشت و داسانت و مشقت است بر حور
و قصور و انبیاء و مساکین و انهار و آنکه اسمها را شوق میشوند و چیزی نمیتواند و
بآنکه ملایک اجسام اند و با آنها دارند و اسمها را ملایک ایشان و زمین بی ایند و بالا

معتبر از اوصالست هر وی روایت کرده است که آنحضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که این رسول الله را خبره از بهشت و آتش جهنم که ایا امر و مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید و در شبی که آنحضرت را با همان بر برد عرض کرد که جماعتی میگویند ما را مقدّر شده اند تا ما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود که ایشان را ما نیستند و ما از ایشان نیستیم که انکار کنند خاق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده اند و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بر میوزند و مخلد و جهم خواهد بود و حق تعالی میفرماید هَذَا جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْحَيُّونَ يَقُولُونَ يَبْتَغُونَهَا وَبِئْسَ جَهَنَّمُ اِنْ يَعْنِي الْبَيْتَ الْمَكَذِّبُ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْهِمْ جَرْمُونٌ مِيكَرْدَنْدَ مِيَانِ آتَشِ وَ مِيَانِ حَمِيمِ كَدَرِ حُلُوتِ بِنَهَايَتِ رَسِيدِ اسْتِ كَاهِ بَاقِيَةِ مَيُوسُوزَنْدِ وَ كَاهِ حَمِيمِ وَ مخلوق ایشان میکنند و رسول خدا فرمود که چون مرا با شما بر برد جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد از رطب بهشت همی خورد و در دم بر قطعه شد و صلب من چون بر میان ادم بالا خدج خوافت کردم و طامد شد بفالم بر فاطمه و حسن و سید که فات و اخلاق خودیت و بظاهریت و ظاهرانیت و کاه که مشاق لبوی بهشت میشود دخترم فاطمه میبوسم و میچسبم و ابراهیم و ایت کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید بنزد خدا جنة الدنيا یعنی نزد سدة المنتهى است جنة که ثنائات و سدة المنتهى در آسمان هفتم است پس بهشت نیاز و باغاست و دلیل بر آنکه بهشت و آسمان است آنست که روحی که فدا فرموده است که کشته و میموند از برای ایشان در دهای آسمان و داخل بهشت میشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار البته حشر میکنم ایشان را و فیالخرن را پس حاضر میکنم ایشان را بر دوزخ و بد و نانو در آمده و معنی حول جهم و دیانیت که محیط است بدینا همیشه آتش خواهند شد چنانچه فرموده است و اِنَّ اِلْهَآءَ النَّجْرَتِ لَبِئْسَ فِرْعَوْدِ اسْتِ وَ تَكْذَرُ الْقَالِیْنَ فَرَا جِیْتَ لَعَنَیْهِ وَ مِیَانِ مِیْكَدَارِ مِیْآبِآئِ نَزْدِ وَ قَبْلِی كَهْ آتَشِ شُودِ وَ دَرِ حَصَالِ ذَا بَوْتِ نَسَاسِ وَ ایت

میرند و آنکه حضرت رسول ص بر جای رفت و عیسی و وادیس با همان رفتند و همچو
بسیاری از جنات انبیا و اوصیا از شرق و غرب ایامات و در شمس و طلوع از مغرب
و خسوف و کسوف در وقت غیر مختصر فطاری شدن زهرهای عظیم از سنگ کوب و فرو
بردن عصا و دایمی جوب و در میانها و امثال آنها پس معلوم شد که اعتقاد باطلی
حکما با اعتقاد اکثر ضروریات وین جمع نمیشود پس باید که نبوت انبیا باید بشود یا انبیا
الغیا و با الله از باب ان باب حمل و معجزات دانست که در مقام غیر مدارشان بر این بود که
مردم را بضلالت و جهل کرب نداشتند و باطل را در بناسحق میزدند و هدایت
با این وقت ضلالت حواله کرده باشد و از هر غیرت است که چیزی خود را از اهل شرع می شمارند
و اهتمام عظیم در باب بیان با داب و معجزات می نمایند این کتب ضلالت از روی اعتقاد
درس میگویند و کسی از ایشان نشد که در مقام درد و انکار و دفع شبهات رشان آیند
کسی که درد و انکار این عقاید نماید از بیانات دیگر شبهات بر عوام القا میکند که شاید در
عقاید باطل خود نتواند نمود و طبع میکند هر کسی که بر دایم این عقاید لغیر کند
و غیر میکند که ما این جمله ملاعن نبیم بر پد و ت لیکفی انور الله با فو اهرم و الله
نیم دور و کو کره الکافورین پس در اصل نیست و در ذریع جفا فی شک نیست و کسی که
انکار کند کافراست اما منکران غامض خلاف کرده اند و آنکه برشت و در پنج آیه با افضل
موجود اند یا در قیامت وجود خواهد شد اکثر منکران با اعتقاد آنست که موجود
بالفعل و دایم است این خلق کرده اند و تعلیل از معجزه قایل شده اند که بعد ازین خلوق
خواهند شد و نباتات و معلوم نیست که آنهایی از اناسیه باین مذهب نجف قایل شده
باشند و این قول است در ضعیف منعی الله داده باشند از او با و بعد است و آیات بسیار
دلالت بر وجود آنها در حال نزول قرآن مجید میکند مثل اعدت للظالمین اعدت
للیسین امنوا اعدت للکافرین عند ما جئناک الی و ای که اکثر احادیث و حاشیاه مشتمل
است بر آنکه حضرت رسول ص و اهل بیت شد و جنت را بیان حضرت نمودند و اکثر
مفسرین و منکران برشت حضرت آدم را برشت خلد میدادند و این با نوزید

کرده است که در هر دو بی آمدند و از حضرت امیرالمؤمنین ^ع سوال چند کردند از جمله
اینها پرسیدند که بهشت دو یکجاست و جهنم دو یکجاست و در بهشت دو آسمان است و در
در جهنم است گفتند سی و هفت و در جهنم است که موافق یکدیگرند پس پرسیدند
که ثنائیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است
و روایت کرده است که حضرت امام رضا ^ع فرمود که در جهنم است که موافق یکدیگرند پس پرسیدند
که ثنائیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است
از حضرت ^ع روایت کرده است و این باب و در کتاب صفات از جمله حضرت صادق ^ع
روایت کرده است که در بهشت مانیت کسی که جمعا رهنه را نکند و در جهنم است و در جهنم است
و سوال فرمود و خلق بهشت و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است
که هر که اقرار کند بر حقیقت و شهادت و ایمان بیاورد و در جهنم است و در جهنم است
گوشت و شفاعت خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بهشت و جهنم و در جهنم است
او مؤمنان حقا و از شیعه ما اهل بیت است و این باب و در کتاب صفات از جمله حضرت صادق ^ع
در بهشت و ائمه است که مخلوقند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دیدند
مخرج و اعتقاد ما است که در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است
یا جهنم نیست و مؤمنان از دنیا بیرون میروند تا آنکه دنیا را در نظر و جلوه و در جهنم است
از آنجهت در بهشت و مکان او را در آخرت با و نمایند پس او را محیی میکنند و او را
آخرت میکنند پس در آنوقت قبض روح او میکنند تا جنت آدم پس آن باغیت از
باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلل نبود و اگر جنت
خلل بود هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت را باید دانست که در جهنم است و در جهنم است
و مشهور است که در بالایی آسمان هفت است و در آیه کریمه وارد شده است که در جهنم است
بهشت آسمان ها و زمین است و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است
و زمینها را طبقه طبقه میکنند که هر یک از این طبقه ها سطحی باشد و مواضع از این سطح
و بعضی را به بعضی وصل کنند که یک سطح شود و هر یک از این سطح مواضع از این سطح
گفته

گفته اند از برای هر شخصی بنقشه خواهد بود و هر نقشی را اعتراض کرده اند که هرگاه
عرض مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان می کشند و جواب گفته اند
که ما میگوئیم که بالایی آسمانها بی چنانکه در حدیث وارد شده است که نه است پس
می تواند بود که بزرگتر باشد از آسمانها چنانکه در حدیث وارد شده است پس
و در بهشت که سقف آن عرش رحمت است و روایت کرده اند که رسول هر قل باین
دوم از حضرت رسول ^ص پرسید که تو دعوت میکنی بسوی خبیثی که عرض عرض است
و زمین است پس جهنم دو یکجاست حضرت فرمود سبحان الله و در جهنم است و در جهنم است
بخات و در معنی بخات گفتند که همچنانکه کتب و روایات مقابل یکدیگر اند
چون روایتی علی باشد و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است
سماوات و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است و در جهنم است
پرسیدند که بهشت دو زمین است یا دو آسمان گفت کدام آسمان و زمین کفایت
بهشت دارد گفت پس یکجاست که بالایی آسمانها بی هفت کائنات در زیر عرش
اگر گویند که هرگاه بهشت در بالایی آسمانها باشد و جهنم در زیر بهشت هفتم زمین
پس چگونه صراط را بر وجه جهنم می گذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت
جواب گوئیم که تفکر در اینها ضرورتی نیست بلکه بهوریت و ایمان با خالق با چنانکه
خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاسیل اینها که موجب تحریف شیئات شیطان
نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسد حکما بر دارد و آیات و اخبار را در آستان
نماید هر یک یکدیگر منطبق تواند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو رود و آسمانها
در هم پیچیده شود و عرش بر سراید بهشت نیز بر سر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد
بود و میتواند بود که از گفته الجنة المثقین اشاره بر این باشد و جهنم را بلند
بگویند و ظاهر می آید چنانچه فرموده است و بر ذات الخیر لا یغایبون و چنانچه
نظیر این امر هم روایت کرده است که در باها و زمین هم آتش میشود و اضافه جهنم
میشوند و صراط را بر وی ن نصب میکنند و از این میشود و از این میشود و از این میشود

و چون از آنها گذشت بدین می شود بهشت و عرش الهی که متفاوت و جزئی است
متصل نمی خواهد بود که محل حضور اینها و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منابر
انبیا و اوصیا را در آنجا خواهد گذاشت و عرش را بر وی که حکما گفته اند قللی قرار
بیاورد و بدینکه جمیع اعظم از همه اجسام و مزاج است و قوام دارد و اینکه طول
صراط چندین هزار سال است باینها موافقت و مکان ارباب موهوم و تابع می کند
است و چنانچه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید و چنان
بعد از حرکت عرش و بهشت و مکان آنها بهم می رسد و آن مکانها بر طرف می شود و حکم
فوق اجسام بهم می رسد و استحالده این نوع از خدا معلوم نیست و بر تقدیری که حال
باشد محکم است که حق تعالی جسم دیگر را بخلق کند و یا بعد از کسبی که دست از قوا عذر
اصول فاسد حکما که مبتنی بر اثبات و ایهات برادر همه آنها بایکدیگر متفق می شود
بدانکه گفتند و اینها چنانکه هتم ضرورت و انان اجمالی کافیت و الله الموفق الخ
طعوب و ائمه الحج و الثاب **صلی الله علیه و آله** در بیان صفی چند است که در آیات و اخبار
از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد باینها لازم است باید دانست که بهشت است
بقای سلام است و در آن مرگ نباشد باجماع امت و لا مؤنث الا اولی اگر فصل کلام
اصل جنت نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ در دنیا خواهد بود نه مرگ در
بهشت چنانکه بعضی فهم کرده بودند در عصر سابق وجهی تکلف ایشان باین سبب می کرد
و همچنین در آیه دیگر که فرموده است که حق چند در آن مرکب است اول مرگ در دنیا
و اینها در بهشت بری و کوری و کونی و در دنیا و آفت و مرض و فقر و غمی
الم فیما شد و اینها در آن فقر و احتیاج و واماندگی نیست و هر چه نفس خواهی کند و
از آن لذت ببرد برای مردم حاصل است و در انطباق هرگز از آن بیرون نمی روند
و مثل باخان و بیگان و در آن بعضی حسد و نزاع و جدال نمی باشد و هر کس
یا چنانچه با او عداوت کرده است واجب است و از وی مرید دیگر نمیکند و بعضی گفته
اهل مرتبه اعلی بدین مرتبه از نایب اینند و ایشان بر مرتبه اعلی می روند که با او مرتبه
ایشان

ایشان در نظر ایشان است خود و عیش ایشان منقص گردد و این ضرورت نیست زیرا که ممکن است
که حق تعالی ایشان را بر مرتبه خود راجعی کرده باشد که او را و خواهرش بر مرتبه دیگر می کند و اینها
چنانکه در دنیا بعضی زمین مطعومات دنیا و اینها کولات لذت می ترجیح میدهند و در
جای خسیه و اشتغال با طاعت را بر این غایب اختیار میکنند و در آن نشانی از مرتبه
خود را بجز از این است که در آن راجعی و مشغوف باشند و خدا او را است و هم
فیما انما نشاء الله الا انفسهم ای بعد نفس هر کس بخواهی کند با او میدهند و خواهرهای نفسی و علف
میباشند تا در روایات معتبره وارد شده است که هر که در دنیا مرگد و بیکدیگر اینها را بول
و غایت و کفایت میداند و بهر آن عرق خوشبوی ایشان دفع میشود و زنان ایشان را نیز از
جوربان و آفتابان حصی و فاسل مختاض و ولادت و بول و غایط و رشت و حسد و عداوت
و بدیهای خلقی که عداوت زنات میباشند و ازواج مطهره را باین تفسیر که مورد رغبتی بهشت
از آفتاب و ماه و ستارگان نیست و پوست طاعت هوای مایه این طواعی و طواعی طاعت است
و نقل حمد و ثناء باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و نفی و تروغ و صداع
و غم و غمی و دشنام با او میباشند و شراب بهشت صیقل از اینها را ندارد و لذت شراب با اعضا
غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذت میباشند
و از دست طاعتان خوشی و اقامت صاحب خودی شمعان دنیا خوشتر می نماید و در وصف
جلس بهشت آنرا ایشان فرموده است که هر کس برای یافتن مقبول خلا و عزت بر و آید و
جواهر بهشت نباشد بیکدیگر را داده و بر وی بکشد و بر ایشان غلظت و در آن کوشش
و کوش با قدرهای و اینها از خلا و فقر و انواع جواهر و کاسها از شراب معین که او را
کردن آنها صداع بهم میزند و عقلشان ضایع و ذایل میگرد و میوهها از برای مزه میوه
را که اختیار کنند و گوشت و کباب نه میخورد که خواهری کنند و مصاحبت حور باطن سیم اعظم
سایه چشم مانند در و آید تا سینه نازده از صدق بیرون آمد و نشسته و در شراب خورند
معشوقی و نه چندی که مستغرق در خوشی باشند مگر سلام و تحیتی که بکند که آن لذت
کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند که باین درهای حیرت مند های سرافراز

سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عشق را بنا نهاد و شایان را باقی بماند
 فرمود و بعضی عمل ناقص که بلطف و توفیق و بیاب و آلات و ادوات افریده او در ایام
 قلید فانیته دنیا از بندگان ضعیف و جعل آمده چه زوهای جسمانی و در و خانی و در
 جاودانی و در بلایی بن غلامان سرکش جانی فانی مرسته داشته فله الملك و له الحمد و هو اعظم
 القصور و لا یسا باید دانست که مناد بهشت اکثر غرضهای است زیرا که اندک دیر نیوهای
 کالها و سبزهها و غرضها بیشتر میباشد و عیب غرضه در دنیا احتیاج به نیر و لذات و دشواری
 آن و اهل بهشت را احتیاج به نیر و لذت که خواهند با سانی خورد و نوشند آمد و مرورت که
 نهرهای بهشت رخند که در زمین بکشد بلند میشوند بقدر حاجت میخواهند در میان معانی
 و در بر غرضها و در غنا ایشان جاری میشوند و این باب بود فقیه و امامی از عبد الله
 علیه و آیت کرده است که گفت در مصری است بلای مؤمن رسول خدا ص رسیدم و از او
 بنای بهشت را پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا ص که خدا بهشت بکشد از طلا و نقره
 از قره و بکشد از نیا قوت و نیا قوت کل کتاب بکا برده اند و نکرهای آن از نیا قوت
 سرخ و سبز و زرد است پرسیدم که درهای او چه چیز است گفت درهای آن علف
 بابا از آن با قوت سرخ است که حلقه اش از بهشت گفت بابا بعد از آن که یک است و یک است
 است و حلقه ندارد و بابا فکر از نیا قوت سفید است و دو مصراع است و طایین این دو مصراع
 باشد سال راه است و اکثر از خوش و ناله است و سبک و بد خداوند الهام بسوی من بیاور
 کفتم ایاه در حق میگوید که گفت ای خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسوی من آورد و اما باب
 الهه از نیا قوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار که است که از این دو داخل شوند
 اما در نزد که بر داخل میشوند از آن بتدکان شایسته که اهل زهد و ورع اند و رخت کنند
 کان بسوی خدا و امن گیرند و کاسته با و چون داخل بهشت شوند در کشتی های نشینند
 و سیر میکنند و نهر آداب طایق و کشتیها از نیا قوت است و آنچه کشتی را با آن حرکت میدهند
 مردار و ریاست و در آن کشتی ها ملایکه از نور هستند که با آنها می سیر بسیار سیر می کنند
 کفتم ایاه از نور سبز میباشد گفت جامها سبز اند و در آنها نور بهشت از نور پروردگار عالمی
 و ایشان

و ایشان بر طرف آن نور سبز می کنند کفتم اسم آن نور بهشت گفت جنت النور و کفتم ایاه در وسط
 این بهشت بهشت دیگر است گفت بل جنت عدن و آن وسط بهشتهاست و حصارش از نیا
 قوت سرخ است سنگی زرش از نور و آریات کفتم در میان آن بهشت دیگر است گفت بل جنت
 الفردوس و حصارش از نور است و غرضهایش از نور پروردگار عالمی است و حق نعم میفرماید
 که در بهشت خیرات حسان و منتهی خوش خلقها و خوبروها و بعضی گفته اند ایشان زبان
 دنیا اند و بعضی اند از حور و بان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست بیکدیگر میگیرند
 و غنا و عوالتی میکنند و بعد از آن چند کفایتی مثل اینها اند که باغند گویند ما ایم
 حیات که بختیم بیایم ما ایم اقامت کنند کان که هر حرکت نکنیم ما ایم خیرات حسان و دوشای
 شوهران کرام چون حوریان این سخن را بشنوند بگویند زنان دنیا را جواب ایشان گویند
 ما ایم فدا کنند کان و غنا فدا نکرده ایم و ما ایم روزی در آن کان و غنا روزی در آن
 و ما ایم و غنا و ما ایم و غنا فدا نکرده ایم و ما ایم که قصد کرده ایم و غنا نکرده ایم پس اینها
 غالب شوند غنا غنی را وایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هرگاه مردی مؤمنی
 مؤمنه داشته باشد و هر دو بپزند و داخل بهشت شوند آیا با در بهشت زن و غوره یکدیگر خواهند
 بود حضرت فرمود که حق نعم حکیم و عاقل است اگر با فضل است از زن او را حیرت میکند اگر نیت
 او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد
 حیرت میکند اگر آن شوهر را اختیار کرده شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد
 و حضرت فرمود که میگویند بهشت است و حق نعم میفرماید در باب این تر یا تر دیگر از آن
 بهشت دو بهشت دیگر است و میگویند بهشت یکد رحمت بلکه در جهات بعضی
 بعضی روزی با حق مردم در درجات باغال میباشد و وی گفت در مؤمن داخل بهشت میشوند
 و یک مکانش بلند تر است از دیگری پس بخواهد ملاقات کند دیگر را آیا میتواند آمدن است
 تر را به بیند و آنکه است تمام بد رجاء بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالا تر از مرتبه او است
 ولیکن اگر خواهند یکدیگر ملاقات میکنند و روی کسی که گفته اند در مرتبه های خود
 یکدیگر ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علامه بن سببه با حق حضرت عرض کرده که

بچ می کنند از هرگاه میگویند که چرخ از چرخ می آیند و داخل بهشت میشوند و میگویند
 چون میشوند و در ایشان باد و ستان خدا در بهشت میشوند حضرت فرمود که خدا میفرماید و این
 و اینها جنتان و الله ایشان دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود را
 وی گفت ایشان کار بودند فرمود و الله اگر کار می بودند داخل بهشت نمیشدند گفت
 بودند فرمود و الله اگر مؤمن میبودند داخل جنت نمیشدند و لیکن واسطه این میان مؤمن
 و کافر و این باب بود پس خدا تعالی از این عتاس روایت کرده است که حلقه در وانه بهشت از
 یا قوت سرخست و بر صیفهای طلا و نقره است چون آن حلقه بر صیف میخورد صدا
 میکند که یا علی یا علی روایت کرده است که بعضی غلام از حضرت امام محمد باقر
 عنوان کردند اهل بهشت که طعام میخورند و فضل ندارند نظیر ایشان و درینجا است فرمود
 نظیر ایشان چنین است و در حکم ماده میخورند از این ماده درش میخورند و غایت میدارند و این
 پسندیدیم از حضرت صادق و روایت کرده است که حضرت رسول ص و رتب معراج داخل بهشت
 شد و بعد از آنکه در پی میانه اندک درخت است و درخت خشتان نقره و کاجی
 است باز میدارند حضرت هر سید که سبب دارد که کاجی میباید و کاجی است باز میدارند
 گفتند انطا دخی می کشیم هر سید که چرخ میخورد گفتند که این مؤمن است سبحان الله و
 الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هرگاه میگویند ما میبازیم و هرگاه دست بر میدارند ما را
 بر میداریم و این باب بود و غایب می و در یکان پسندیدیم از حضرت امیر المؤمنین روایت کرد
 که لوحی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر
 آنکه در خانه او غایب نماند و درخت است و خواهر چرخ در خاطر و خطور نمیکند مگر آنکه
 شاخ را از برای او حاضر میکند و اگر سوار تند روی در سبیلان صد سال باشد از آن پیر
 میزد و او را که کل چرخ را بپایان آورده اند که تا آن پیری تمام او سفید شود پس لایمان درخت
 نرسد و این باب بود از حضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای
 حد ما بیرون میاید و از پایین و سیاهان تا زمین و جامه یا از او بیرون میاید که سرکین و طلا
 نمیکند و دوستان خدا بر آن سوار میشوند و بر واز میکنند و در بهشت با ایشان هرگاه خواهند

بسم الله

پس چرخ که از ایشان است نمیزد میگویندای برود که در ما چه عمل باعث این شد است که این بنده
 تو باین مرتبه رسیدی اند خداوند جلای فرماید که ایشان و دیگران بجا آمدن بجا آیند و خواب
 نمیکردند و در و زهاد و زهد میباشند و چیزی نخوردند و باد غنمان من چهار میگردند و
 نمیشدند و قصد تمیز کردند و بخل نمی و در یکدیگر و این را حضرت صادق روایت کرده است
 که حضرت رسول ص فرمود که در بهشت شرفه چند است که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون
 آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت کبری و آنها ساکن میشود که حق او نیک باشد و طعام
 هر چه بخواند و هر که رسد سلام کند و نماز کند و شب و روز صلا می کند و هر چه در بهشت
 و این را از امام موسی و روایت کرده است که امام السید از حضرت رسول ص پرسید که در پی و در
 کرده است و هر داخل بهشت میشوند آن که کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود
 که ایام التلا و از آن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوک با اهالی بهتری را
 التلا حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم پسند که الصبیح روایت کرده است
 که لوحی درختی است در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیر المؤمنین است و در خانه
 هر شیعه شاخی است از شاخهای آن و هر یکی از آن امیر را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول
 فاطمه را از این میبوسید غایتش را بداند و گفت زن شوهر داری را چنان مقدم میبوی که
 فرمود ای غایتش در شب معراج داخل بهشت شدیم جبرئیل مرا بخورد و دخت لوحی ببرد و
 از میوه او همین داد که تناول نمود پس خدا آنرا آبی کرد و در بهشت آن چون بز میان آمدن با حلقه
 نزد یکی کرد و طعام شد فاطمه پس نگاه که بیستم او را بوی دخت لوحی از او استقام
 میکنم و این را پسند که بعضی از این روایت کرده است که گفت بخندست حضرت صادق ع عرض
 کردم که فدای تو شوم ای فرزندی رسول خدا ص مرا مشاقی که آن بسوی بهشت حضرت شریع
 که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه او مسافتهای دنیا احساس میشود و بهشت تو من اهل بهشت
 بحسب منزل چنانست که اگر جمیع جن و انس معصمان او شوند از این طعام و شراب آن
 مقدار نرسد و او باشد که هر را که فی باشد و از نعمتهای خدا که نرسد است چیزی که نشود و گفت
 اهل بهشت بحسب مرتبه و منزل چون داخل بهشت شود سجد بقد و نظر او و از این چون در نظر

حقیقت است سرخودان مقدار از زمان و خدا شکاران و فرما و میوه داد نظر اولوه نماید
که دیده اند و پس خود دلش شاد شود و حمد و شکر نعم خدای تعالی آورد پس گویند سر بلند کن و
بجای با لاله کن چون حلیقه دوم را مشاهده نماید بدان نوعی چند برسد که در حد بقا
نماید تا به کوه ببرد و در کافران را بفرستد عطا کن نما با و در سنگ شایدا این راه که دریم باز دیگر
خواهش مانی گوید همین بس است مرا و دیگران و منی نمیکند چون داخل این حدیقه شوند
و خادای و مضاعف شود و شکرت خدا را کند پس در اینجا در پی انجمن است که در پی او
بکشاید و اضعا فلجیه بیشتر بدیده بود و در اینجا مشاهده نماید و گوید تراست حمدی
و کلامی که در اینجا دادی از عذاب نجات و منت کف اشقی من بنجم یای بی پایان
چنان ابو بصیر گریست و گفت خدای تو شوم شوق مرا زیاده کردان حضرت فرمود که چشمت
بست که در کفها راهای آن دختران رو پیدا است هرگاه مؤمن یکی از آنها بگذرد و او را
خوش آمد از آن بگریه و حق تعالی آن دیگر را بر وی انداخت خدای تو شوم باز زیاده کردی
هر مؤمن هفت هزار دختر با که و چهار هزار پسر شیب بدهد و هفت زن را حور اعلی
خدای تو شوم هشتصد با که و فرمود بی هر وقت که بخواهی ایشان برود با که باشد گفت فلان
تو شوم از چه چاره خلق شده اند خود را چون فرمود که از تربت نوزادی برست که شعاع بدن
او از پس چشمان بلند و نشان باشد و وایت دیگر مرغ استخوان او از در هفتاد حلقه نماید
چکرا و آینه مؤمن باشد که در پی خود دارد و آن بلند و جگر مؤمن آینه او باشد گفت خدای
تو شوم آیا حور یا نر استی هست که بان تکلم نمایند فرمود بی سخنی که باز نایت حل و تفکی
و در آن جوانی کند بعدای در باقی که حل و تفکی مثل از نهد با باشد گویند ما بایم طالبان
که هرگز نمیریم ملائم فرم و ناعم که هرگز از دره نشویم و ما بایم اقامت کنند کان که هرگز از بهشت
بد در نرویم ما بایم خوشنودان که هرگز نباشیم خوار کسی که از برای ما خلق شده و خوشا
حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم آنها که اگر کسی یکی از ما را در میان آسمان یا
و بر زمین بود نماید ها را خیره کند و بویات دیگر آن یکی را از میان آسمان و زمین
یا در آنند هر آینه مستحق گریه اندایشان از خدا افتاب و ماه و در خواب و آهال و وایت گناه

حضرت

حضرت صادق که حق تعالی خلق نیافریده است مگر آنکه از برای او خانه و بهشت دارد
چشم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شود
مناذری ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و مناذری ندا کرد
جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و ایشان نمایند و بگویند اینها اسناد شما
که اگر وصیت میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرج و شادای همیج بایست
اهل بهشت درین روز از نادیده میماند شوند که آن عذاب از ایشان رفع شده است پس ندا
کنند که ای که اهل جهنم سر بالا کنید بسوی منازل خود و در بهشت پس چون نظر کنند
با ایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهایی را که در ایشان از برای ایشان مقرر کرده اند و
گویند اینها منازل شماست که اگر طاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر
کسی از حزن و اندوه میبرد بایست دوازده اهل جهنم از حزن بپزند پس منازل جهنم را
با اهل بهشت بهیلت میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم با اهل جهنم بهیلت میدهند
و ایت معنی قول حق تعالی الَّذِينَ يَرْتَابُونَ أَلَّا يَأْتِيَهُمُ الْفُتُورُ پس فرمود که اینها خال و
یعنی ایشانند و از آن که بهیلت میبندند و در پس از ایشانند و اینها خواهند بود و علی
ابراهیم بسند که الْحَقُّ حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ حشر نیست مگر آنکه خدا
از برای او توانایی بیان کرده است بغیر غائب که از یکدها بیان عظیم است بیان
تقریر و است و گفتند پس بنماید نصیحت بنیان کرده اند از برای ایشان انجمنهای که
موجب و ویشی چشم ایشانند از برای بنیادی آنچه میگردند پس حضرت فرمود بدو سینه که خدا را
که ایتی هست و در بندگان مؤمن خود و در دوزخ چون و در جهنم شود و حق تعالی بفرستد بنی
مؤمن ملکی را با خلعتی جل جلاله و در دوزخ و ایت مؤمن میرسد میگوید از برای من
بطایید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس در میانان باز مؤمن برود بگوید و سوزد و
نور در دوزخ ایستاده و در خشت میطلبد که داخل شود باز آن خود معصیت میکند ایشان
ای قایم حق ان خدا و ندی که بهشت را از برای تو بساح کرده اند است چیزی از برای
تو نمکوتر از این میدانیم که بهر دو کار و توان از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن

حضرت

و زماش تا از او دید و خاکش زعفران و مشک آب پس با و گفت خداوندی بخیرت مقرر است
 و زنده که هرگز قهرمان نخواهد شد و قوتی که هر چه بخواهی است و تو به چیزی قائم نیستی
 خداوند که بلی است که داخل می شود پس بر درگاه عزت و جلال و مود که سوگند یاری
 یکم عزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو می شود کسی که مدد اوست
 بر شراب کره باشد و پیوسته است باشد که از غیر شراب و نه سخن چنان و نه درایت و نه دیار
 ظالمان و نه محنت و نه کفر و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق می کند
 تا کسی که بخیال باشد افعال بنده را او خداوند و ایضا از حضرت امام محمد باقر و روایت
 کرده است که فرمود بنده سوگند که خالی نبود است هشتاد و پنج ارواح مؤمنان از روزی که حق
 خلق کرده است از ارواحی نبود است روزی که از ارواح کافران و غاصیان از روزی که
 از پاره است از ارواحی که از حدت مسافات ندارد با نیکو ارواح مؤمنان در مدلت و رفیع
 در بهشت دنیا بسیار باشد و ارواح کافران و فاجرین را که مراد مؤمنان و کافران
 باشد یا عمر از بنی آدم و غیر آن است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانچه
 بعد ازین خواهد آمد و ایضا می گفت که جنت و ناردینا حرام باشد و حق نعم میسر باشد که در دنیا
 که بگویم چنانچه که الیا پر شدی و گوید یا زایدی هست علی این بر من و حسین بن سجاد
 کرده اند که حق تعالی بهم داده بود که او را بکنم چون دود قیامت از کافران و غاصیان
 بر شود و حق تعالی بر سبیل فقر فرماید که الیا پر شدی و بر سبیل از عافان گوید که با جانی زیاده
 هست یعنی چه شده ام پس بهشت گوید پروردگار او عده کردی که جنت را بر کنی و مرا نیز
 عده کردی که بر کنی و او را بر کنی چنانچه هر یک پس حق تعالی در روز خلق بیافریند که
 بر کنند یا نشان بهشت را پس حضرت صادق فرمود خوشحال ایشان که عذابا و کدورت
 دنیا را ندیدند و ایضا علی بن ابی طالب روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین
 فرمود بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی که بهشت را بدست قدرت خود و خشنی
 از طاعت و خشنی از فقر و بیجای کل میان خشنی را از پارسنت کرد و خاکش زعفران و مشک
 مر و اید است و در جات انرا بعد از ایات قرآن که بایند پس کسی که قرآن بخواند با و گویند
 بخون

بخوان و بالاد و پس دعه از همه کس بلند تر خواهد بود و بخیر از بختان و صدیقان و در
 اجتماع از هشام بن الحکم روایت کرده است که زید بنی که سبکت حضرت صادق و مسلمان
 شد از حضرت پرسید که میگویند اهل بهشت که شخصی از ایشان بپوشد یا جدا کند و شاول
 نماید یا نسود یعنی در دخت بر میگردد حضرت فرمود چنان است و مثال آن در دنیا
 جوارحت که هر از را بجای از او و شس کنند و از روی او که نشود گفت شما میگویند
 که ایشان میخورند و میخامند و محتاج بقضا حاجت نمیشوند و فرمود یا زید ای آنکه
 غذای ایشان رفیق و لطیف است و نقل ندارد بلکه از بدن ایشان عرق خوشبو میشود
 چون میشود که جوهری هر چند شوره باز او میرود و او را پاک می نماید و فرمود زیرا که او از
 لطیف لطیف خلق شده است و طاهری غرض او نمیشود و آفتی بجهش مخلوط نمیشود و
 در سوختن چیزی بقرآن شوره داخل نمیشود و بعضی مثال آن نجاسات لوده میگویند
 پس هم پوست تمام چسبیده است زیرا که عرق از او خلیل شوره چیزی داخل نمیشود و در دنیا
 و بیرون نیز در دشت میگویند که او هفتاد حله میپوشد و شوره و هر چه باقی از آن عقید
 آن حله را و پوست و استخوان می بیند و فرمود یا زید ای آنکه احادیثی از شما در این باب
 ضایع می بیند و هر چند عمیق او بان بزه باشد گفت چگونه می کنند اهل بهشت بر عظیم
 آن و حال آنکه عجیب از ایشان که فرزند یابند یا یکی از اقارب یا دوستان خود دارد
 بهشت نرسند چون در بهشت و زنده بیند شک نخواهد کرد که البته در جنت است چنانچه
 کوارا میشود و غم بهشت بر کسی که دوست و در جنت است و معذرت حضرت فرمود
 بعضی از اهل علم گفته اند که خلا چنین میکنند که ایشان را موش می کنند تا از بعضی
 آنکه انتظار دید و ایشان میکنند و امید و دارند که آنها که در دنیا باشند که نزد
 حضرت در جواب شاید با عینا و تصور فرماید سایل باشد و قطع نظر از روایت میتواند
 بود که در آن نشاء که اعراضا سلا و نبوی بر طرف شود و محبت از برای محبوب حقیقی
 خالص که در دشتان خدا بر آید و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب سلا
 شوند همچنانکه در دنیا نیز دوستان خدا طبع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با

مفارقة و محاربه میگردند بدست خود ایشان را میکشند و لذت از آن میبرند و حق تعالی
فرموده است بنی اسرائیل هر که ایمان آورد و بنده بود و ذیقات و وسع می کند با کس
که در شقیق کند یا خدا و رسول او هر چند نبوده باشند بدان ایشان یا خویشان ایشان
و این که هر روز یکبار از آن آیه و آیه و صلیحیه و غیره قائل باشد خداست هر
آنچه دعا و میخواند و هر که با اصل این باشد و حضرت از برای تصویر فهم سایل ذکر کرده
باشد و این روجه را که موافق فهم او نبوده اند بکران نقل فرموده باشد و الله اعلم و علی
بن ابی حمزه روایت کرده است از حضرت رسول که فرمود چون داخل بهشت شدیم بنظر خود
دیدیم که اصل آن درختان حضرت علی علیه السلام بود و در بهشت خمری و منزلی نیست مگر آنکه در
آنجا شاخهای آنهاست و از آنجا میسند و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند
از برای هر یک از مؤمنانی که از آنجا میسند و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند
نقیب بدیگری باشد بر یکدیگر مختلف و اینها جای اهل بهشت است و وسط آن
در بهشت سایل است که دیده شده و عرض بهشت که بقدر عرض جمیع اماکن از زمین است
ممیاشد است از برای آنها که ایمان آورده اند خدا و رسولان او و سواره تندرو که
در سایل آن صد سال باشد از آنرا قطع نمیکنند این است که حق تعالی فرموده است و ظل عرش
و بنا به مشهور طای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خوانهای ایشان و بخند است و
در هر روز که صدق و صدق از میوه باشد از آنچه دیده اند و در دنیا و آنچه ندیده اند
و از آنچه شنیده اند و از آنچه نشنیده اند و هر میوه را که بخت بخشاید آن مثل آن برود
چنانکه فرموده لا مقطوعة ولا ممنوعة و جاری شود نهی در دیوان بهشت که
منع شود از آن هر طایفه ای که در آنجا است که مستغنی نشده باشند و نه از آنکه طعم
آنرا مستغنی شده باشد و نه از آنکه طعم آنرا مستغنی شده باشد و نه از آنکه طعم آنرا مستغنی شده باشد
از قوم و در روایت بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه علیه السلام و میگردان
با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد و درخت طویلی را که شاخه
برای آنان زحله ها و سندی و استرق و مر و اید و زرد و یا قوت و عطر بهشت و حق تعالی
علا

علا کرد طویلی را در دهن حضرت فاطمه علیه السلام و او را در خانه علی علیه السلام قرار داد و بخشاید بسند
از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخندمت حضرت صادق علیه السلام سر خودم که فدای تو
مردی هست از اصحاب ما که صاحب و مع و بهرگز کایت و مقام اهل بیت ۲ و مقام بسیار
میکند و با این حال مبتلا شده است بحسرت و باطل و غنا و خولند که حضرت فرمود که
ایا این حالت او را مانع میشود که نماز را در او اوقات فضیلت بخاورد و او در روز
داشتن و اعتیادت بهمان و حضور جنازه های مؤمن و زیارت برادران مؤمن گفت
در مانع نمیشود اینهاست و از آن چیز خبر و نیکی حضرت فرمود که این از وسوسه های
شیطان است و ان شاء الله امر زیاد میشود و برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب کنند
فرزندان آدم را در متابعت لذت و شهوات و فضایل و در حال نبوده حرام پس حق تعالی
را خوش نیامد سر زنی را کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صفات ملائکه لذات
و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بهر مؤمنان چون آن حالت را در بغیر مشاهده
کردند و فریاد بکاه خدا برآوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن و در گذر از
تقصیر ما و برگردان ما را با آن حال که ما را از ادب و ایمان خلق کرده و ما را از عبودیت با
که بیشتریم پلایهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی آن حالت را از ایشان برداشت چون در
قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت جلند از اهل بهشت که
بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بپایند داخل شوند و بر ایشان سلام کنند
و گویند سلام علیکم یا صبرتم یعنی سلام بر شما باد پس آنکه صبر کرده اند در دنیا و ترک
لذات و شهوات حلال و سید این طایفه و سید و ثقی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون روز قیامت شود نظر کند عنوان خرنبر در بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت
اند و بر او نکند آشنه اند گویند کیستید شما و آنجا داخل شده اید گویند ایما کار می مدام
که و می بودیم که خدا را بنیاد عبادت کرده بودیم که کسی بران مطلع نشده بود و حق تعالی
را ایشان داخل بهشت کرد که کسی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که پدرم گفت
در بهشت خمری هست که امر از جعفر میگویند و در کنار درخت و جانب راست دو سفیدی

کردان هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از برای محمد و آل محمد و در
 جانب چپش و در دی است که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از
 برای ولایت و آل و اوصیایم و ایضا است حسن کاظمی روایت کرده است از حلی که گفت
 پرسیدم حضرت صادق ع از تفسیر حق تعالی فی حق تعالی چنان فرمود اینها از آن شیخ
 صالح اند که گفتیم حق تعالی و ان فی الحیاء فرمود که خوریان عذره مستوره اند که در
 خیمه های در و یا قوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری
 هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دیباگان ایشانند و در هر روز که احتیاجی از خدا
 عز و ج که بایشان میرسد تا ایشان دهد خدا بایشان مؤمنان را و ایضا روایت کرده است
 که آنحضرت هر سیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر بگویند خدا جزا دهد ترا خیر
 حضرت فرمود که خیر اسمی نیست در بهشت که از کونین جدا میشود و کونین از ساقی
 برین مجاید و برین عزت مبنیهای اولیا و اوصیای ع و شیعیان و در و در و
 کنان که هر خیران است که آن زمان رویند اند هر یک تا که بیکدیگر میای و میر و بد و
 آن دختران دختران نام آن هر سیدی شده اند و خیرات چنان ایشانند شخصی
 گوید جز آنکه الله خیر را در آن منزل است که خدا میخواهد که امت آنها را از برای برکات
 های خلق خود و فرایین ابراهیم از سلمان فارسی رضی الله وایت کرده است که حق
 امیر المؤمنین از رسول خدا سوال کرد از صفت قصه های خدا که بشمار آفتاب
 کرده است حضرت فرمود که یا علی بن ابی این قصه ها خشتی از طلا و خشتی
 از نقره و در میان خشتها مشک و عنبر است و در یک شان در و یا قوت است
 و خاکشان زعفران است و نخلهای آنها از کافور است و در حصن ع
 این قصه ها چهار نعلت نهری از نعل و نهری از شراب و نهری از شیر
 و نهری از آب و نهرها محضوفند بد رختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از این
 نهرها خیمه ها است از یک قطعه در سفید که در آن درزی و قطعی و قطعی
 نیست حق تعالی گفته است باشید و بهم رسیده اند و از آن درون بیرون

ع. نمیکند

عی نماید و در هر خیمه که می باشد که ناله نشان کرده باشند بیا قوت سرخ و یا بیاض از
 در جلد سبز باشد و در هر کسی یکی از حورالعین نشسته باشند و بر هر جوی هفتاد حله
 سبز و هفتاد حله نر بوده باشد و مغزها قها بر آن نخل استخوان و پوست و حله و حله
 چنان نمایم که شراب مایه در خشت سفید و هر جوی هفتاد کیسواشته باشند هر
 کیسوی بدست کینزها و دوست دیگر مجرم داشته باشد و آن کیسوا بآن مجور کند
 و از آن مجرم بخا و خوش و ساطع شود بی نادر و لیکن بقدرت خداوند جبار و آن بابو
 در ثواب تعلیقات ده دزدی مجرم روایت کرده است که هر که روزی در مریضی نخل
 با بخواند حق تعالی عطا کند او را هر تعلیله در بهشت و بهشت از مر و اید و یا قوت مابین هر دو
 در جرد بقدر سیصد سال راه باشد بر فتنه سوار شود و در هر درجه شهری و در آن
 شهر قصری باشد از یک جوه که در آن فصل باشد و در هر شهری از آن شهرها از خانه ها
 و قصه ها و غرقها و حجرها و درختها و زنان و کوسها و تختها و حور و بان و متکلمان و ستارها
 و خانه ها و خدمتکاران و انهار و اشجار و در و درها و حله ها نقد و باشد که بخاق و صف
 آنها تواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر سوی و نویدی ساطع باشد و مبادرت کنند او
 هفتاد ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی شود به
 بهشت چون داخل بهشت شود ملکها از تعجب و روند و او در پیش ایشان روند تا منتهی شود
 بشهری که بیرون و قوت سرخ باشد و اند و نش بر جلد سبز و در آن از اصناف انجمن
 کرده است در بهشت بوده و چون منتهی شوند بسوی آن شهر بر کوفته های و بی خدا سیدانی
 این شهر چیت گوید بر نخلها کینزها گویند نام یکی چندیم که نر و خواهر بودیم در دنیا و در
 که آن تعلیلات را بخواند و آن شهر فلج و در آن است هر ثواب ثواب بر آن تعلیلات
 و شیخ در تفسیر و سید و اقبال بنده معتبران این بصیر روایت کرده اند که گفت و غزی
 در خدمت حضرت امام و شام بودیم قضیلت دو زغدر را مذکور شد بعضی از حاضران
 آنکه که در خدمت حضرت فرمود خبر را بیاوریدم از پدرش کرد و زغدر را با سلطان مشهور
 از آن در زمین و پدری که خدا را در فرود و من علی قصه است که یک خشت از نقره

و یکدیگر را نطاول و بدان صلواتی که بر ایشان است و صد هزار خجسته از ایشان
سبز و خاکشان از شک و غیبت و در آن چهار هزار نفری از شراب و فحش و زنا و
از شیر و فحش و در آن چهار هزار نفری از شراب و فحش و زنا و
در دشتان و مرغاب هفتاد که بدینها می آید از مردان و زنان و بچه ها و
خواستند یکی میکنند با انواع صدای خوش و چون در دشت می شود و در دشت
ان قصه اهل اسرار و توحید و تقدیس و تنزیه و تخیل حق تعالی کنند و آن مرغاب پرور کنند
و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عطر بپاشند پس چون ملاک جمع شوند بر واز کنند
و آن عطرها را بر ایشان بپاشند و در آن روز نهار حضرت فاطمه را که در دشت لعلی را بر
ایشان افشانند یکدیگر بپاشند و چون آخر روز شود ندا از جانب حق تعالی آید
که برگردید بسوی مرغابهای خود بر حقوق که این که میدید از خطا و لغو سال اینده را
مثل این روز برای کرامت محمد و علی و آله الله علیه و کلمتی از حضرت رسول ص روایت
کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید و در آن روز برای او درختی که در دشت از باقوت
سرخ کزیت آن در دشت سفید باشد شرب تر از عمل و سفید تر از برف و خوشتر
از مشک و در آن درخت میوه ها باشد مانند پستان دختران با که و هر یک از آنها که بکا
فته شود و فضا را طعمه ای باشد بر او بیاید و در آن روز از ابو سعید خدری روایت کرده
که رسول خدا ص فرمود که هر کس در دشت معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر
تختی از تخت های بهشت نشاند و بر وی بدت من دادان برید و نیم شد و آن زمان آن حجت
بیرون آمد که مؤمنان دیدهای او و دنیاچه ها تند سینه کردی بود گفت استلام علیه
یا رسول الله السلام عليك یا احمد السلام عليك یا محمدی گفت تو کبکی خدا تو را حجت
کند گفت من با ضمه مرخصه خداوند جبرائیل از سد فوج خلق کرده است اسفند من از غدا
است و اعدای من از کافران است و وسط من از عتق و مرا خیم کرده اند از ناب زندگانی
پس خداوند جبرائیل گفت یا علی رسیدم و فرید شدم از برای پرغم و وصی و وزیر و جانشین
برای طالب و در کتاب اختصاصی از حضرت باقر ع روایت کرده است و حق تعالی میفرماید
که در آن

که داخل بهشت شوید بر حمت من و ثبات نماید از آتش بجهنم و وقت کند بهشت
و در میان خود و اعمال خود و بعزت خود سو کند که شما را نازل میکردم در خانه
خلود و در آن کرامت و چون داخل شوید در طول حضرت آدم ع خواهید بود و در
ذراع و بر جوانی حضرت عیسی م سبی و سسبال و بر زبان محمد م لغت عربی و بصورت
حضرت یوسف ع در حسن و جمال و نور از رویهای شفا ساق باشد و بر وی حضرت یونس
در سلاهی از کینه و حسد و انصاف از آن حضرت روایت کرده است که بعضیها چنان را
ذو که کریم متان فرموده است و لیس خاق مقام و بهر جستان یعنی از برای کسی که نرسد
از قیام حق تعالی و عاصی و مجازات بنده گان و بهشت است حضرت فرمود که مراد کس است
که او را عارض شود شوقی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس جواب فرمود که مراد کس است
خود و الجواب و ثواب و عقاب و ترسند که اگر از ترس خدا پس برآید و شوق است
پس اینها دو بهشت است از برای مؤمنان و سابقین پس فرموده است و من دینما جستان
یعنی حضرت فرمود که بعضیها است سلاهی و بهشت که مراد کس است و بهشت دیگر که
که بهشت ترند از فضیلت نه جنت نزدیک مکان و اینها از برای اصحاب هستند یکی
جنت النعیم است و یکی جنت الموی و درین چهار بهشت نعمتهای است و دنیا در اینهاست
برند و دشتان و شادهای آسمان و بر آن چهار بهشت جاری است که احاطه کرده اند
بر هر طولی بود سال دشت و خشتی از طلعت و خشتی از غروب و خشتی از نور و خشتی از تاریکی
و خشتی از باقوت و در میان خشتها مشک و عنقرات و کنکهای آن از نوری است که
میدرخند و از لغات صفا و جلال در روی خود در دین می بیند و بدان حصار
ددهت و هر دین دو مصرع دارد که هر من از آنها یک سال دشت بدین است بحسب
ایضا فرموده که در میان بهشت را بجای مشک نقره است و بجای خاک و رس و زعفران
و این چهار و ب کند مشک است و مشک و زعفران از دود و باقوت و کمر بجای آن از نوری است
و باقوت و این حق تعالی فرموده است علی سر یخ و خنوعی یعنی کسی که بجای بافته نشسته باشد
حضرت فرمود که بعضیها در آن کبریا بجای بی که می افتد از دین و باقوت بافته باشد

خارج کردند و نیکو طبیعت نباشند که هرگز در شورش نکنند و پیوسته منجم و شاد باشند و به لذت خودند و هرگز گرسنه و تشنه نشوند و جامه پوشیده باشند و هرگز خریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران کرده نهایت حسن و جمال باشند و ابروهای طلا و نقره و ظریفی طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت استاد باغند و بگوشتها نگیرند و نظر کنند بسوی آنها و سلام و تحیت پیوسته از جانب ملک عالم بر ایشان رسد بدانکه آیات و اخبار و خصوصیات و صفات پرست و نعم آن از عزیز تر و تقدیر بیرون است و آنچه در این رساله ایراد نمودم از برای اصلاح سعادت و ایمان کافیت و اکثر در کتاب بخارا لا یؤاد من کولست و بعضی را در کتاب عای النبی و در رساله بخت و تارایه نموده ام و در ذل الله و سایر المؤمنین و الوصول الیهنا و الی الیقین و حق الیقین بجهای الی الظاهرین **مسئله ششم** در بیان بعضی اخصاف و خصوصیات جهنم و عقوبات است آغاز ما الله و سایر المؤمنین و نهما یحید و الیه شفعا یوم الیقین حق فرموده است برسد و بر هر هیزد آن استی که انشاف و زمان مراد سنگ است و اکثر حضرت گفته اند که در اندک و کبریا است و بعضی گفته اند که در نهما است به غایبان استیالجهنم میرسد و آیات در باب محلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده بدرستی که آنها که کافرا باشند و میرند روحان کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه جمیع مرع و محلد در جهنم خواهند بود و تخفیف نمیدانند ایشان عذاب و مهلت نمی یابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و مشوعان کفار را نیکو که بر برای میجویند و فرموده هرگز مرتد نشود از شما اندین خود و میرد او کافر باشد پس ایشان حبطه که میشود ایمان ایشان و آخرت ایشان اصحاب انشاندین خود است همیشه خواهند بود و فرموده است که آنها که با الهی یقینا میجویند و در شک خود میجویند و در مکر انشاف او در می خواهند و وقت انبی و اولیای باقیم متقون است که رسول خدا ص فرمود که صیحت میشوند که و هیچ از قریهای خود در دنیا که انشاف از همان ایشان مشعل باشد پس گفتند با و کمال رسول الله که باشد آنها حضرت ابن دلقه ای خود نیکان مالهای بنماید و فرموده است که هر که بکشد مؤمنی را از عمدا پس سزاوارت جهنم

و جملها را و روی آن کسها زده باشند و جمله ها را یا قوت و مراد باشد تا از بر سبزه و
از سر بر نرم و در میان کیمیا از نوش بقدر رغبت خردن عرفیای دنیا بافته باشد بطوری
که لایحینی و اینست حق تعالی قوت و قریش حرفی و آنکه فیه است علی الاطلاق نظر و
حضرت فیو که مراد از آنکه آن کسهای بافته است که جمله ها را بلزله نصب کرده اند و فرست
کره سواد نام فیو که بغیرهای بهشت با من آنکه و خنده و زمین بهم رسد بر روی زمین
جاری میشود و از برف سفید تر است و از غسل شیر تر و از مسکه نرم تر و کل تر بسیار خوشتر
و دیگر از در و یا قوت و جاری میشود و در چشمها و زهرها و چاه و رحمت کرده است خدا
خواهد و بهشتهای خود را که میخاست که در جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس و فرشته
فر کبر و همه را بخود می کشد و در دیوها و جنات و همه که نشو و از نعمهای او و اضاف
از حضرت رسول ص روایت کرده است که کله های بهشت ساقهای ایشان از طبعی سرخست و کله های
از زهر جسد سبز و خوشه های از مر و اید سفید و بر کله های از حله های بصر و در طبع سفید
ترا زعفر و شیرین تر از فصل و سر تر از مسکه و در میانهاش دانه نباشد و در آن بی هر خوشتر و
هزار ذراع باشد و از بالای سر که ها تا پایین خرما ها متصل یکدیگر بافته باشد و اینها را
بگیرند و ساعت عوضی بر مید چنانچه بود و اشاره باینست قول حق تعالی لا مقطوع و
لا منقطع و هر طبعی و نیز می کشد و سبزه های بزرگ باشد و سبزه و آنرا درش بقدر
بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و میوه های ایشان از دود و در و اید و ایضا از حضرت باقی
روایت کرده است که اهل بهشت او سواد مانند و مورد بدن ایشان نبت و مخلوق میشوند
کشید و تاج و اکلیل بر سر و طوق بر گردن و دست برج و انگشت در دست و نرم و ناعم و
لطیف و محبوب و مکره و بر هر یک از ایشان قوت صد مرتبه دهند و در خوردن و آشامیدن
و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال دو کام او بخانند و خداوند بخشنده و
بر روی ایشان فیو و بر بدنهای ایشان حریر بپوشانند سفید رنگ و زرد و نود و سی و چهارم
بوده باشد و زنده باشد که هرگز نمیرد و بیدار باشد که هرگز خوابند و بی نیاز باشد که هرگز فقیر
و خندان باشد که هرگز غم و نشوند و فرحناک باشد که هرگز نگرند و پیوسته است که هرگز
خدا

و رسول بسوی جهم و مغرف شدن بر جهم است نه داخل شدن در آن همچنانکه در بعضی
دیگر فرموده است پس حاضر بکنیم ایشان را در دو جهم بد و زانود نامده و بعضی
گفته اند که داخل شدن جهم است و جمیع خلق داخل جهم میشوند و بر مومنان برسد
و سلام است چنانکه بر ملازم شد و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون
از این عیناس و جابر روایت کرده اند و فرموده است که ما میبینیم که ایم از برای ظالمات
است پس تا که احاطه کرده است بایشان سزای عینی سزای هر طایفه بعضی گفته اند سزای عین
از آتش که احاطه کرده است بایشان یاد و زیاده آتش است که پیش از دخول جهم بایشان برسد
با کثرت است و احاطه آتش از هر جانب ایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت
و زیاد روی میکنند ایشان را با آبی مانند محل بوی مس که آخته تا مانند دود زیت یا چوب
و بر مومن که روحهای ایشان را بریان کند بد شرافت محل از برای ایشان و بد متکا
بست جهم از برای ایشان و فرموده است پس از آنها که کافر شدند بریده شده است از
ایشان جامه ها از آتش گفته اند از برای ایشان جامه ها از مس که آخته سرخ شده ما
ندانش میمانند و میریزند از بالای سر ایشان آب چون آن که کد آخته میشود بان
اچند دوشکها بر ایشان و پوستهای ایشان و از برای ایشان که دهانت از آتش و
خواهند بیرون آیند تا آتش بپنجم و کرخیکه و نفس و بر که مانند ایشان را بسوی آتش و
گویند بایشان که بخشید عذاب آتش سوزند را روایت کرده اند از رسول خدا که گری
چند بر سر ایشان زدند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین بیند و ندانند جن و انس خواهند
او را از زمین بردارند نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که آتش بزرگتر از خود
ایشان را بالا افکند چون بیایند به حقیقت جهم و سنگ گریزهای بر سر ایشان نهند که
هفتاد سال راه فرود رود و یک ساله ایشان قرار نداشته باشد و در روایت دیگر آمده
صادق است منقول که این آیات در میان پستی امیر است که آتش ایشان را فرو کرد و چنانکه
جامه آدمی را فرو میکرد پس بآتش ایشان چنان یاد میزد که مانند آتش برسد و بپزد
ایشان بمان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند نمودهای آهن بر سر ایشان
بگویند

بگویند که بفر جهم هر که دند و فرموده است که از آنها که سبک است و از دوی اعمال ایشان
ذیان کاران خورد شده اند و در جهم مخلد خواهند بود و زیاده آتش بر روی ایشان
میوزد و دویهای ایشان قیج گردیده و گفته اند مانند کله که بریان کرده باشد که با ایشان
از بالا آتشی برین درم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان کنده شده باشد بایشان
گویند یا آیات ما بر شما خوانده نمیشد پس شما با آنها تکیه میکردید گویند برو و کافران
ما غایب شد عفو و ما بودیم ما کردیم و هر که از ایشان بیرون آید و ما بیرون آید
را از این آتش پس اگر ما عود کنیم بکن و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس
حق تعالی گویند و در روایت و باس بعضی میگویند و فرموده است که میبینیم که ایم از برای
کسی که تکذیب کند بقیامت آتشی آفرینند که هرگاه بر بیند ایشان را از مکان دوری
شنودان برای او صدای جهم از او ناله و اهلش را از او غوغا و هرگاه بیند از دنیا
در مکان تنگ دستهای او در دهنش و با ایشان طایفه در زنجیر کشیده و دلخا فریاد کنند که
و اینگونه و او و ملائکه بایشان گویند که ای نادان چرا میخواستی که فریاد و فساد
کرد و کسی بخیر بود شما نخواهد رسید از جهم ملایمی منقول است که یک راه خروج جهم
را خواهند شنید و گفته اند تنگ جای ایشان مانند خرد و دیوار خواهد بود و فرموده
و یکی لازم شده است قول از جناب من که البته بر جهم را از جنینان و مردمان هر
فرموده است از آنها که گاه میشدند برای ایشان است آتش جهم ملک بایشان میرسد که میزند
و از عذاب خلص شوند و تخفیف داده میشود از ایشان چیزی از عذاب جهم و فرموده
است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند و جهم که بر روی کافران و مردمان از جهم
تا عمل نمایند بکنیم غیر آنچه میگویند بایشان که ایانند ایم شما را انقدر که متذکر شوید
و گفته اند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق است و فرموده که این سزای
از برای همه است و از برای هر چه بیست و اندک بسوی شما پیغمبر است پس چنانکه عذاب که
ظالمات را از برای نیت و فرموده است بعد از آنکه سخنهای بیعت را برای مومنان ذکر
کرده است ایان از برای همه است شما را درخت زقوم که مانند ایم انصافی از برای

استخوان و اندر دیت که هر یک جدا جدا و اصل هر یک و صفت آن مشکوفاش مانند سرفای
شیاطین است پس بدینوسیله که کافران و مجنونان پس بر می کنند شکمهای خود را
از آن پس از برای ایشان هر روزی آن شراب را حیم که چنان است که بر روی آن بی
آشنا شد پس با کفک ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی حیم است که ما وای ایشان
نست مفران گفته اند زخم در خفیت در افش که میوه را در در نهایت تلخ و
خشونت و بد بوئی و چون باو جمل و سدر کفرا و قریش است و میگردند که درخت
و در میان آنش چون میرید چون حق زخم فرموده است که از آن احتیاطی کرد باید که
از برای ستمکاران و فوس شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ بد بوئیست و بسیار
و بعضی گفته اند شیطان جنی او را از آن میوه ناشیه بر آن مانده اند بعضی
گفته اند سیاه غریب و غریب و راست که چیزهای قبیح متکثر از آن شیطان میکند
و روایت کرده اند که کسی که بر اهل جهنم بر نیت غلب میخورد که غلاب نش را و اموش
میکند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشان را بسوی آن دوخت میرد و اقول
در میان ایشان پس بخورند از آن میوه فلانک ایشان بر میشود و بخورند
در شکم ایشان مانند یک که در جوش باشد پس آب میطلبند اما لکن حیم که از برای
نهایت رسیده و سالها در یکمهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورند چون نزد
ایشان میرسد و طعمی ایشان بر آن میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود و حیم
شکم ایشان میگذارد و فرموده است که غلاب ایشان حیم و غشاق و بعضی گفته
غشاق آب بسیار سرد است که از سردی ایشان میخورند و بعضی گفته اند حیم است
حیم که در هر صاحب نوشی در آن جاری میشود بعضی گفته اند آب و جوش و در شکم
ایشان است که در حلقشان میگذرد و بعضی گفته اند که غلاب است که بغیر خدا کسی نمیداند
و فرموده است که قسم دیگر از غلاب است که شبیه بانه است و فرموده است که برای ایشان
سقفها از آنش است از بالای ایشان و از برای ایشان و فرموده است که غلابها که در
ایشان اند بخورند و جهنم که بخورند هر روز که بخورند که تخفیف دهد از آزار و زاری غلاب
خاندان

خاندان کوبند یا نیامند رسولان شما بسوی شما با حجرات و دلایل و برادران
و اصحاب کوبند یا میامند کوبند پس هر چه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده میبخشد
نماز و نیت و دعا کافران مکر بیفایده و فرموده است تخفیف میدهد از ایشان
عذاب را و دقتش خواهند بود تا امید از نجات و فرموده است که ندانند که ایضا
لک میزند ما را هر روز که در کافران و کوبند در جواب ایشان همیشه در عذاب خواهند بود
و هر کس شما را از این خواهد بود این عذاب است بعد از هر سال که ایشان استغاثه
کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است و بخورند و قوم طعام آن کناه کاران
که باو جمل باشند از باب مس که اختیاریان کنند در شکمهای ایشان از باب
جوشیدن آب که در دیت جوشند کوبند بر بانه جهنم که بگیرد او را و بر روی بکشد
همان جهنم پس بریزد بالای سرش از غلاب حیم و کوبند باو که بر جوش بدینوسیله
تجارت میگردند که عزیز و گریبی و قوم خود و شراب و آب خواهند کرد و فرموده است
کوبند باو قرن او یعنی ملکی که موکل بوده است که اعمال او اینست آنچه نزد مفت
نامه اعمال تو و طاعتات آتیا فی جهنم کل کفرا و عینیه در طاعت خاصه و خاصه
وارد شده است که خطاب تنبیه بر رسول خدا و امیر المؤمنین است که بیندازند
در جهنم هر یک از کفران کنند مخاطبی را یعنی دشمنان خدا را داخل جهنم کنند
و دشمنان خدا را داخل جهنم کنند و بعضی گفته اند که خطاب بد و ملک موکل
اند بکاف و فرموده است که شاخته میشوند بر همان و کافران و رویهای ایشان
پس زبانه پنهانهای ایشان را با باهاهایی ایشان خل میکنند و در جهنم می افکند
و کوبند ملائکه ایشان اینست که بیاورند که کافران کاه با نش ایشان را
عذاب کنند و کاه با جوشیده و فرموده است هر کاه ایشان را بیندازند در جهنم ملائکه
عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از جهنم
خدا غلبه و خشم کافران هر فرجه ای که بیندازند و جهنم خاندان جهنم از ایشان
خبرند که یا کسی نیامد که شما را از این عذاب برساند کوبند یا میامند ندانند

و ما نگذیب کریم و کفیم خدا چیزی نفوسا دست گفتند اگر ما می شنیدیم و می فهمیدیم
و قبول میکردیم داخل جهم نمیشدیم و نموده است نزد ما زنجیرها و غلای که آن است
و طعام خواهد دادی که در فک شوند و در و بر برون آید یعنی در قوم و فرموده است
که برود و داخل سقر کنند و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیکند از چیزی را از
کوت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوعی از عذاب را نمیکند از که بایشان
نرسد و غیره و گفته اند که پوشتی ایشان را و موکل اند برایشان نوزده ملک خاز
زان جهم اند گفته اند دیدم هائی ایشان مانند برق تابنده است و پوشتی هائی
ایشان مانند شاخهای کاه و زبانش از دهانهای ایشان بیرون می آید و بایی
دود و شعله های هزار سال راهت و در هر کف دست ایشان مانند برنج و مضر
اعظم قبا بل عرب اند و آن که در جسم و از دل ایشان برداشته شده است هر یک از آنها
هفتاد هزار کس را بر میدارد و در جای جهم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند بر
سقر نوزده ملک موکل اند و از برای درکات دیگر نیز دارند و یک کشته و در آن
کرده اند که چون این آیه نازل شد ابو جهم باقر بنی گفت میگوید که خازنان
جهم نوزده اند و شما هر چهار نفر را نمیتوانید هر یک از شما یک از خازنان
جهم را بگیرد یکی از ایشان گفت من هفتاد نفر را کفایت میکنم شما دو نفر را کفایت
دو این وقت این آیه نازل شد که ما نگذیبیم این اصحاب جهم را مگر یک چند و از
بنی آدم نیست که شما از عهد ما ایزان برآید و نگذیبیم عدد ایشان را مگر از
از برای کافران و فرموده است که خازنان جهم بکافران گویند بروید بسوی الله
که انکار میکردید انرا در دنیا بروید بسوی الله بپایه که بتوات و سرش را برآورد و با
دودی که از جهم بیرون می آید و از جناب جب که نفسهای ایشان را میکشد و بعضی
گفته اند زبانه آتش بیرون می آید و احاطه میکند بکافرانند برآید و سرش را
میشود و در آن هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایه و وجوه جهم است
چون داخل میشوند فایده بان نمی بخشد و انصر زبانه آتش مانع ایشان نمیشود و
چند بیرون

چند بیرون می افکند مانند قصر و بزرگی و در نظر مانند شتران و در یا باهیم
و فرموده است جهم بر سر راه غاصبات و لما غیان و کافران را ب و رجع ایشان است
مکت نخواهند کرد در آن هفت بیاری و هر هفتی هفتاد خریف است و هر هفتی
هفتصد سال است و هر سال سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است
و از حضرت باقر روایت کرده اند بخندین شده و جگر کبان برده و شان جماعت است
از مسلمانان که از جهم بیرون می آیند و در معانی اخیار و حضرت صادق روایت کرده اند
که که هفت هفت است و هر هفتی هشتاد سال است و هر سال سیصد و شصت روز است
و هر روزی هزار سال است از سالهای که شما می آید و غامد از این عمر روایت کرده اند
که رسول خدا فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهم شود تا هفتاد بیار در آن
بماند و هر هفتی زیاده از شصت سال است و هر سال سیصد و شصت روز است و
هر روزی هفتاد هزار سال است از سالهای شما پس کسی که اعماد نکند بر آن که آخر
از جهم بیرون خواهم آمد و نمی چند در آن برود و شرابی بن جنان گفته است برخواست
و بعضی گفته اند نه هوای خشک است و نه آبی مگر جیم و غسانی و فرموده است ما کل کافرا و
نفع نمیدهد و اینها ندادند و از د رحطه و چه میدانی که طریقت آتش خداست که
افروخته شده است و مشرب میشود بر دلها و دلهای آمل برود و بایشان می بندد و
عجورهای کشته شده گفته اند که دلهای جهم را برایشان می بندند پس حکم میکنند
بجمله ای که از آتش فایده بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیم برایشان داخل نشود
و عیال بنی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند
کرد اهل توحید و مسلمانی را که توحید شما فایده نمی بخشد و ما و شما ما و یلیم
در داخل شدیم پس برود و کافران را مسلمانان رحمت کند از برای مسلمانان و ملائکه را
و نماید که شفاعت کنند با شما شفاعت کنند و خدا خواهد پس مؤمنان را که شفاعت
کنند ایشان شفاعت کنند هر که را خدا خواهد پس حق و ما بدین اهل رحم کنندگان رحیم
ترم و بیرون آید بر جنت پس بیرون آیند از میان آتش مانند پرده و جاف نوران که نوز آتش

جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این محمود ها را نمیکند و در عالمی ایشان می
بندند و خدا سوگند که انانی ماندند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابی طالب پسند کا
ان ابو بصیر رایت کرده است که گفت حضرت صادق عرض کرد که یابن رسول الله در بر ایشان
کردم سنگین شدت حضرت فرموده یا شوان بر ای خردنگی مرا زید برستی که جبرئیل آمد بر
رسول خدا و در پیش او بود و پیشتر که می آمد مقیم بود حضرت از سبب این حال سوال
نمود جبرئیل گفت امر و قدمی که باقی می ماندند است گذاشته فرمودند که
در میان آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی فرموده که هزار سال بر آتش جهنم میزد
تا سفید شد پس هزار سال دیگر میزد تا سرخ شد پس هزار سال دیگر میزد تا سیاه
شد اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از صبر که در غایت اهل جهنم و چون در میان
از ناکا داشت که در دیگرانی جهنم جوشیده بعوض آب با اهل جهنم میخورانند که اگر یک قطره
از آن در دهانهای دنیا بریزند هر یک از اهل دنیا از کشتن میزدند و اگر یک حلقه از آن
که هفتاد ذرع است و بر کوهن اهل جهنم میگذرانند آنرا که آن تمام دنیا بگذارد و اگر
بر اهری بر آتشهای اهل آتش در میان زمین و آسمان بیاورند اهل دنیا از بوی بدان
حلقه شوند پس حق تعالی را فرستاد جوی ایشان که برود که از غنای سلامت میرساند و شمار
میفرماید که من تمام آفرینم از آنکه کفایت کند که موجب عذاب آن شود پس بعد از آن
هرگاه که جبرئیل پیش از آن حضرت می آمد قسم و خدا را بود پس حضرت صادق فرمود
که در آنرا اهل جهنم عظیم است و عذاب الهی بسیار است و اهل جهنم عظیم است و نعم
آنها میدادند و چون اهل جهنم داخل جهنم شوند هفتاد سال میبکشد تا خود را بیابای
جهنم میرسانند پس کنا جهنم که دیدند سلاک کردی آیه ای که ایشان میگویند یا بصیر
جهنم بر میگردند پس بوی ایشان را خبر میدهند و بوی تازه بریدن ایشان میبویان
که عذاب بر ایشان بیشتر نماند پس حضرت با ابو بصیر فرمود که آنچه گفتیم کافیه است پس
مرا و کافی است و پسند معجزه عمر بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر فرمود که
اهل جهنم در آتش قرار میکنند مانند سگان و کرکان که در آید و گندارند از آتش و اینها
میرسد

میرسد از آله عذاب الهی چه گمان داری ای عمر که و چه که ایشان را مرگ نباشد که از عذاب
نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش گستره و نشسته باشند و گران
و گنگان و گویان باشند و دروغهای ایشان بیهوده باشد و عذاب و آتش بر ایشان
کوفه پرودگار خود و رحمت بر ایشان نکند و عذاب ایشان را تخفیف ندهد و آتش بر ایشان
افزوند و انجمی که جهنم بعوض آب با ایشان آسانند و از رفویم بعوض طعام خورند
بقلم بیایند نش بدنهایی ایشان را در دهند و کوفتهای آتش بر ایشان کوبند و بدنهایی
غلظت و شدیدی ایشان را در شکنج دارند و بر ایشان رحم نمیکند و بر و زایشان را در آتش
میکنند و با شالوین ایشان را در نخل میکند و در فلها و بدنهایی ایشان را میفکند و میزند
اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورده نمیشوند
اینست حال جمعی که جهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که جهنم
هفت دوات از یکد رفوعون و هامون و فادون که کثای از ابو بکر و عمر و عثمان است
داخل میشوند و از یکد ربنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کبی یا
ایشان در آن شراب نیست و یکی بک نطی است و یکد دیگر باب سقر است و یکد دیگر
باب ها و بیست که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم میبرد و پس جهنم
جوش میزند بطبقه یا لای جهنم می افتند پس باز هفتاد سال دیگر میبرد و پس
از آنجا در جهنم حال ایشان اینست و یکد رددیت که از آن در ده شصت سال و هر یک
ماجنک کرده و هر که یاری مانده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین دههاست
و کرمی و شدت آتش بیشتر است و پسند معجزه منقول است که از حضرت صادق منقول است
از معنی فلق فرمود که ده است در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در
هر خانه هفتاد هزار رجواست و در هر رجو هفتاد هزار مار ریاضت و در شکم هر
ماری هفتاد هزار اسبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را درین دهره کفر می افتند
و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا است یکجاست و است از هفتاد هزار آتش
جهنم که هفتاد مرتبه از آب خاموش کرده اند و باز آفر و خور شده است و اگر چنین نمیکند

هیچ کس طاقت نبرد که آن نداشت و بد زستی که چشم را دور و ز قیامت بجزای محشر خواهد
 او و که صراط را بر روی آن بگذرانند پس چشم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه
 مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن برانوی اشعار در آیند و در حدیث دیگر منقول است که
 شاق وادی است در جهنم که در آن سبب و بی قهر است و در هر قصری سبب خانه
 و در هر خانه سبب و در هر ذره و در هر ذره سبب و در هر شکم مادی سبب و در هر
 است و در پیش هر عرقی سبب و بی سببی زهر است و اگر یکی از آن عرقها از خود را
 بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک هر کس که بخواهد و در حدیث دیگر منقول است که در دکان
 جهنم هفت است مرتب اقل حجم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای نرفته بیدار کند که مانع
 ایشان نمائند و یک یخوش می آید و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف او میفرماید
 که بسیار آکنده است دست و پای مشرک را و پوست سر ایشان را بجا خود میکشد و کبی
 که پشت که موی و در گردانند از جود مطلق و جمیع کرده است با الهای دنیا و حفظ
 کرده و حقوق الهی را از آن انداخته مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف او میفرماید
 که سقر آتشی است که باقی نمیکند از پوست و گوشت و عروق اعصاب و عظام را بلکه
 میسوزاند و با حق تعالی آن اجزای را از میکند و آتش دست بر نمی دارد و باز میسوزاند
 و آتش است بسیار سیاه کننده پوست کافران را تا ظاهر و هویدا است برای ایشان و بر آن
 و کلند نوزده ملک با نوزده از ملائکه و مرتبه چهارم حر است که از آن شراب فاجدا
 میشود مانند گوشت عظیم که گویا شتران زرداند که بر هوا میروند و هر کس از آن افکند
 او را در هم میشکند و میگوید مانند سر بر روی آتشان مفارقت نمینماید و چون مانند
 ریزه شد بد حق تعالی اینها را بحالت اقل بر میگردد و طبقه پنجم هوا و بیست است که در اینجا جمعی
 هستند که قرار میکنند که ای مالک بفرما تا ما بر سر چون مالک بفرماید او میرسد ظرف
 از آتش بر میگیرد که حملواست از چرخ و چون و عرقی که از بدن ناچار می شود مانند
 سر گذاخته و با ایشان بخوراند پس چون نزد یکتا روی ایشان می آید و در پوست و گوشت
 و ایشان در آن میسوزد و از شدت حرارت چنانچه حق تعالی میفرماید که برای متکبران

انما در دین

انما در دین آتشی را که احاطه کند با ایشان سزایه های آن و اگر استغاثه نمایند از شمشیر برآید
 ایشان میسوزند باقی که مانند سر گذاخته باشد که چون پیشوایان ایشان بریزند بر آن
 کند و هائی ایشان را بد فرایت حمل آن برای ایشان و بدت که کاهیت تش از برای ایشان و
 هر که زاد و دهقان سال و دانش فرود و هر چند که پوشش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست را بر
 بدش میرواند و طبقه ششم سقر است که در آن سبب سر برده از آتش است و در هر مل برده
 سبب قصر است از آتش و در هر قصری سبب خانه از آتش است و در هر خانه سبب نوع از
 عذاب غیر است و در آنجا مادیها و عرقها از آتش است و کندیها و نجیها و غلها از آتش
 برای اهل آن طبقه میسوزد اند چنانکه حق تعالی فرمود میفرماید که ما میسوزانیم برای کافران
 و نجیها و غلها از آتش از وخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق و آبجاست و آن جای است که
 که چون در آنرا میکنند چنانچه مشعل میشود و این طبقه بدترین طبقات و زخ است و
 صعودا کوچه است از مسدود میان جهنم و آله مار و خانه است از سر گذاشته بر در آن کوه جا
 دیت و این موضع بدترین جایهای این جهنم است و از حضرت امام موسی کاظم منقول است که در جهنم
 وادی است که آنرا سقر مینامند از آن روز که خدا آنرا خلق کرده است نفس کشیده است و اگر خدا
 از آن صحت دهد که بعد از سوزان سوزنی نفس کشد هر چه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزد
 و اصل جهنم بخدا بنام میگرداند از حرارت بدی و کند و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای ایشان
 معیار فرموده از عذاب خود و در آن وادی کوچه است که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند از کوهی و
 بعضی و کثافت آن کوه و عقابها چنانکه خدا را بجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره است
 که اهل آن کوه بخدا استعاده مینمایند از کوهی و کند و کثافت آن دره و عذابهای آن دره چنانچه
 که اهل آن دره از کوهی و نقص و کثافت و عذاب شدید آن چاه پناه میبرند بخدا و در آن چاهها
 ریخته است که جمیع اهل آن چاه از نجاست و نقص و کثافت آن مار و نجسها را در دینهای آن دره
 مقرر فرموده بخدا استعاده مینمایند و در شکم آن هفت صندوق است که آنها را جایی هیچ کس از
 امتها نمی گذشت است و در کس از آن است اما آن پنج کس فایده است که بر دهن خود را هایل گشته
 فرود است که با او ایستاده اند که گفت من میسوزانم و زنده میگردم و فرعون است که دعوی خدا کرده

و یهود است که یهود را کراه کرد و یونانی است که نصاری را کراه کرد و این است و انواعی
اند که اجماع بخدا نیاوردند یعنی بویکر و غیره و از حضرت امیر المؤمنین منقول است که فرمود که
برای اهل عصیت نفریاد آتش زده اند و باها بی نشانرا در بجزیره اند و دستهای ایشان
را در کون خل کرده اند و بر بدنهای ایشان پراهن از مس گذاخته بوشانده اند و جبهه ها
را آتش برای ایشان بریده و بر ایشان بسته اند و در میان عذابهای گرفتارند که همیشه
رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هر که آن درها را می کشاند و
هر که تشنه برای ایشان داخل نمیشود و هر که غمی برایشان بر طرف نمیشود و عذاب ایشان
پوسته شد بدست و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خا تر ایشان فانی نمیشود و نه عمر
ایشان بپیر می آید بمالک استغاثه می کشد که از هر در که خود بطلب که ما را میزند و در
جواب میگوید که همیشه درین عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق منقول
که درجه پنجم چاهی است که اهل جهنم از آن استغاثه می نمایند و آن جای هر تنگ و غارت
و جبار و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بر او قیامت نداشته باشد و هر که عدا
وت محمد و آل محمد را داشته باشد و فرمود که کسی که درجه پنجم عذابش از دیگران سبکتر باشد
کسی است که در دریا چاهی آتش باشد و در فضل از آتش دوزخی و باشد و بند بعلینش آتش
باشد که از شدت حرارت مغز ما غش ما شود و یک در جوش باشد و گمان کند که از جحیم اهل
جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه سبکتر باشد و در حدیث دیگر وارد
شده است که فاق چاهی است درجه پنجم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاثه می نمایند
از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشد جمیع اهل جهنم را سوزاند و در آن جای عذاب
از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استغاثه می نمایند و آن تابوت است
و در آن تابوت شش کس از بنیسان چاه دارند اما شش کس اول پیر آدم است که برادر خود را
و فرمود که او هم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که کوساله پرستی را درین خود کرد
و آنکس که یهود را بعد از پیغمبر ایشان کراه و آنکس که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان کراه کرد و
اما شش کس اخرا بویک است و عمر و عثمان و معاویه و سر کرده خوارج و هر آن که درین مجلس علیهم
السلام

و از حضرت رسول منقول است که اگر درین مسجد صد هزار نفر از یاده باشند و یکی از اهل
جهنم نفس کشد آنرا با ایشان برسد هر آنکه مسجد و هر که در آن هست بسوزاند و فرمود که
جهنم ما را هفت یکصد یک کردن شکر یکی از آنها که می کند که یکی از جهل قرن یا جهل سال
دوان سیماند و عقوبت هفت بدتر شتی است که اثر آن بدین اثنا نیز نیست و از مدت هفت
و از عبد الله بن عباس منقول است که جهنم را هفت دوات و هر دوی هفتاد هزار
کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و
در هر وادی هفتاد هزار شکاف و در هر شکافی هفتاد هزار خان است و در هر خانه
هفتاد هزار ماد است که خول هر ماد سی سه دوزخ است و پیشانی آن مادها بمالک
طول است می آید بسوی فون نام و می کشد بلیک چشمان و پنهانی را و جمیع پوست
و گوشت را از استخوانها می کشد پس چون سبکتر از آن ماد و هر که از هر مادی جهنم
می افتد که جهل سال یا جهل قرن در آن نمرود و بسند معتبر از حضرت صادق منقول
که چون اهل جهنم داخل جهنم شوند و اهل جهنم می بینند و این را بجانب ربه الله
ندما کنایه اهل جهنم و اهل جهنم اگر در یک بصورتی از صور قیاد را خواهند ساخت
او را گویند نه بیلا و دندان او را بصورت کوسند سیاه و سفیدای و در میان جهنم
دو رخ بدند و ایشان گویند که برینیدان حرکت پس حق تعالی فرماید که از این فرمایند و
فرماید که ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرنیت و ای اهل جهنم همیشه
در جهنم خواهید بود و شما را مرنیت نخواهد بود و این دو ذلت که خداوند عالمیان فرموده
که بترسان ایشان از دو تحریک و در یک کار هر کس منقوض شده باشد و بر پایان رسیده
و ایشان از آن دو غافلند حضرت فرمود که این دو زاست که حق تعالی اهل جهنم و جهنم را فرمان داد
که همیشه در جای خود باشند و مرا ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حیرت بریزند و سودی ندارند
و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب آنرا از حضرت صادق روایت کرده است که سو
فرمود که چنانکه اهل جهنم بان از آری که دارند که جمیع و خلق ایشان میکنند و در میان
جمیع و ابلا و انبوا میگویند از عذاب چنانکه فرماید می شوند و با یکدیگر میگویند چنان

کتابت نامه اند که این از آنکه ما داریم از ایشان را داریم اول در بیت که او بخت است در کتابت
بویان آتش و دیگرها معا و در ده های خود را میکند و دیگرها نهانش چرخ و خون جا است
و دیگرها کوش خود را میخورد پس گویند از برای صاحب ثابوت که چنان بد بخت را که
عقاب لوما را از او میکند گویند آن مرد در گذشت اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای
قرض خود کند و آنکه اعیان خود را بیکند بر و آنکه را از بون و بخای بدش که میرسد و آنکه نیم
و خون از بدش آتش جاوت تبع و تفرص میکرد عفتان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه کوش
خود را میخورد مردم را غایت میکرد و عین جانی بود و در میان مردم عداوت میکرد و علی بن
ابن هبم بنده کا الصلح حضرت صادق و روایت کرده است که حضرت رسول الله و سوره و
معراج صدای بلند که در جبرئیل گفت ای صدای نیک که خداوند است
که از کنار چشم خدا خندانند و در چشم فرار گرفت پس حضرت خنده نکرد تا از دنیا چنان
فرمود پس فرمود که جبرئیل بالا رفت و من با او بالا رفتم تا داخل آسمان شدم و هر یک
که مرا میدیدند میخندیدند و شاد میشدند تا آنکه ملاقات کردم ملک از ملائکه را که از عظم
خلق بودید و بودم در مقامی که است منظر و ختم از دوی او ظاهر بود پس ملک مرا بدید
سلام کرد و دعا کرد تا خداید و بشارت و غایب که از سایر ملائکه مشاهده کردم از تو دیدم
گفتم یا جبرئیل و گفتم که من از تو رسیدم گفت سزاوار است که از تو برسی همه ما از تو برسیم
این مالک خازن چشم است هر که بخت بد است و از دوی که خدا او را وای چشم کرده
پس مستخرجتم و غصبت از بر دشمنان خدا و اهل معصیت و نیکو میکند و خدا را با مقام
خواهید کشید تا ایشان و اگر بوی ابدی بی از تو خندیده بود و عین بوی تو بخندید
پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بخت پس گفتم یا جبرئیل
منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و هم اطاعت و استعانت چنانچه حق فرموده
مطاع تمام آید که ای امر نیکویی و در چشم من با جبرئیل با و گفت ای ملائکه شما هر که
آتش لا مالک یک در دلتان و دیگر را چشم را با و در دلتان و با بر بوی آسمان را خد
و جیوش آمد و بلند شد بر تپه که میان کوه که خد میگرد گفت ای جبرئیل بگو که برده را

بره اند

سیر دارند مالک خطاب که دانش را که بر گردان بر گردید و این باب و بر نیز این مضمون
اخیر است و وثوق کا الصلح حضرت باقر و روایت کرده است و در آخرش فرمود که بعد
از آن تا از دنیا رفت پس حضرت بنخند کشوده نشد این باب و حضرت صادق و روایت
کرده است که رسول خدا ص فرمود که دانش چشم در روز قیامت با سر کس سخن میگوید با امر و
وفاداری قران و صاحب مال یا امر میگوید که ای آنکس که خدا بتو سلطنت و مادت داده بود
و عدالت نکوی پس او را بر باید چنانکه مرغ و اندر کج را بر باید و فر و میر و وفاداری میگوید
ای آنکس که قران از دست خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور نبی او را
و میر و میگوید اما لادری که خدا بیا و دنیا را بیا و بشارت و اندک چیزی از تو بقرض
طلبید که در آخرت از عطف نرا بتعوض بدهد و بخل و زبیدی پس او را بر باید و فر و میر و
از حضرت صادق و روایت کرده است که آتش چشم بر گران عفت و بر خاندان چشم و گشت
بعضی از آن لذت میبایند و ایشانرا میسوزاند و حضرت امیر المومنین و داماد اهل بصره و
وصف چشم فرموده است تعرش بعد است و حرارتش شد بد است و شراش شد بد است و
عداقتش تان و جد بد است و مقامش و کز نهایش از حد بد است و شامش و کز نهایش
و عداقتش شتمن شود و ساکتش را ملک فیما شد خاندان است که در آن رحمت میباشد و
دعای اهل شش شید میخورد و حقیقت فرموده است که احباب بخت در روز قیامت بهتر
قرادگاه ایشان و بیکون است محل قیام و استراحت ایشان حضرت باقر و فرمود که چون گشت
اهل چشم را بسوی چشم پیش از آنکه داخل آتش شوند و در پی آن چشم با استقبال ایشان آید و
ایشان گویند ملائکه که داخل شوید و این سایر که سر شعله داران گشت که آن بخت است
چون داخل شوند چشم منتهی شود و فوج فوج را داخل چشم کنند و این در میان روز قیامت
خواهد بود که در دنیا وقت قیامت و از برای اهل بخت و انوقت محفوظان بخت است
و ایشانرا داخل سازد خود کنند و در وسط روزانیت معنی قول الله که عمل قیلوله ایشان بیکو
نراست و فرمود قول حقیم مفرقین فی الآسماء یعنی ایشانرا بیکدیگر گشت باشد بر غیر هاترا
پس این سخن فطرت فرمود یعنی بر ملاهای ایشان که در کد اختر است چون آنها را بر ایشان

که بر منافقان میکنند مانند آنکه و سر و دایان و قمع و بختهای پروردگار ایشان بر منوئمان
 ان کافر انما یامر بالی فان وصفات ایشان می باشد و ایشان بر چند صنف اند بعضی در دنیا
 نیشهای افغان جهم اند که بخواهند ایشان را بعضی در میان چکان و زندگان اند که باز میکنند
 ایشان را و بعضی در دنیا و دنیا پرستانند و عموها و کزهای ایشان که بر ایشان
 میگویند و عذاب و نکال ایشان را شدید میکنند و بعضی در دنیاها و جهم عرق
 شده اند و بر دو می کنند ایشان را در میان آنها و بعضی در دنیا و جهم و عذاب و
 عذاب و جهم و لا در کلوئی ایشان میریزند و بعضی در سایر جنات عذابند و کافران و مشا
 فکان نظر میکنند و می بینند و مناسبت کرده دنیا با ایشان عزیز و استوار میکنند و بانی اند که
 ایشان مواالات عمر و علی و آل ایشان سلوات الله علیهم و اعتقاد کرده بودند و بعضی در دنیا
 نهم و نیکو نگه کرده اند و بعضی از انواع بختهای میوه بخت شاد و میبایند و بعضی
 در عذبات و فساتین و رفقات آن می بینند و عودیان و غلامان و کنیزان و بدران و جز
 و خدمت ایشان را و بید و بر و دایان میگردند و با انواع خدمات ایشان قیام می نمایند
 و ملائکه خداوند عز و جل می آیند و بوی ایشان عذاب برود و کافران با انواع عذاب
 و کرامتها و عذاب استحقاق و ملائکه می آیند و بگویند سلام علیکم یا صبرتم فی حق حق الله ربی
 میگویند ان من من کرمشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان ای بوی که وای عروای
 عثمان تا آنکه هر را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا و موافق خری و خواری جویند
 ای دنیا بید بوی ما نادر دقایق است و ای دنیا بیکانم تا خلاص شوید از عذاب خود و محو
 ملحق شوید با ما و دقایق بخت منافقان گویند وای بر ما که ما را از این نعمت میسر نیست و منوئمان
 گویند نظر کنید بسوی این درها و چون نظر کنند و درهای بختی را که انداخته اند ببینند که
 کلون درهای بسوی جهم کشوده است و میتوانند بان درها را در پس شروع کنند در شت
 کردن درهای جهم جهم و از پیش روی دنیا بیزد و دزد و کز و از آن پیش و بوی ایشان
 دوند و با ایشان رسد و عموها و کزها و نازیانها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو
 دوند و انواع عذاب را بر ایشان و قیام کنند که بان درها رسیده اند و بخت کرده و
 سوی

و بوی ایشان است و فانی عموها بر ایشان زنند و سر و کون در میان جهم افکنند و
 منوئمان بر فرشتها و جالس خود بر ایشان خندند و استهزا و تحقیر بر ایشان کنند و ایا و بخت
 انما یستمری بهم و ایا و بخت است فلیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارکات
 نظرون یعنی پس از و دایانها کافران آورده اند بر حول کافران خندیدند و بر کزها نشسته
 بسوی ایشان نظر کنند و عموها رسیده است و ای انفقوس زینت حضرت باقر علیه السلام که
 ما اهل بخت لب ایشان را جفت میکنیم یا شایعینی که او را کمر کرده است و عموها رسیده است
 فاند که ما را کلفی از عذاب الا انفق الذی کذب و توکی بعضی پس بر سایدیم شما را از آنکه
 پیوسته افروختن است و دنیا می کشند ملازم ان اتزیت مکر شیعیان مردم آنکه که تکذیب کرد
 پیغمبر انرا و بخت گردانید حق و علی بن ابی طالب از حضرت صادق علیه السلام که است در تفسیر این
 که در جهم وادی است که بدان وادی نیشی است که عموها بر دایان و ملازم او میباشند مکر
 شیعیان مردم که کفر است که تکذیب کرد و عموها رسیده است و بخت کرد از و لایم او
 قبول نکرد بعد از ان فرمود که آنها بعضی از بعضی است تر است و انشان وادی بان
 عموها و صفا جسیان و دشمنان اهل بیت است و مؤبدان است که شیعیان مفید میباشند در کافران
 انحصار از حضرت صادق علیه السلام و است کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که روزی بر من
 رفتم بر پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت تا که ما بایست و شد که من بدیدم عینی و گفت
 چرا این را میگویند یا امیر المؤمنین علیه السلام سوگند که من را حدیثی نقل کردم از خودم و از خداوند
 عز و جل و در میان ما تا انقی بود بدیدم عینی که چون مرا بر من فرستاد خدا باین خطای که
 کردم چون با ایشان جهاد رسیدم ندا کردند که ای الله و سید که ان ندارم که من شاهی خدای
 آفریده با عینی شریک است و بوی مالک خازن جهم تا صورت و جای او را بگویم یا بدیدم
 بسوی مالک و گفته خداوند خدا ترانم سر ساید و میفرماید که من بیا که انرا که از من
 تر است مالک را بر بوی جهم و سر بوی لای جهم تا بر دایان شایع بیرون آمد که کان
 کردم که انرا مالک را خواهد خود مالک با و گفت ساکن شو تا که ان شد پس مرا برد و بخت دیدم
 ان و بر دایان را بیا اندر که مرا بخت مکن غولان شد و همچنین بر طعنه که می بران

مربطه سابق نیزه کرده بود تا بطبقه هفتم برود و اقرار آن برودن آمد که مکان کرم که مرا
مالک را در هیچ انداخته اند افزیده است خواهد سوخت پس دست بر بد های خود گذاشتم
و گفتم ای مالک اگر من را که سوخته و ساقی شود و از من ببرم مالک گفت تو بخوابی مرد نا
وقت معلوم پس سوخت و دود دادیم که در کن ایشان زنجیرهای آتش بود و اینها را
بجانب بالا حلقه میزدند و بر سر آنها کوهی ایستاده بودند و کوزه های آتش در دست داشتند
و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیست گفت مکلف و اندکی از اینها در ساق عرش
بودن خواهند بود که حق بخور بر ساق عرش نوشته بود و هر که بر مال پیش از آنکه دنیا را با آدم
خالق کند لا اله الا الله محمد رسول الله آید تر و نصرت یابد اینها را و در غم ایشان و ستم
کنند بر ایشانند بعضی از بزرگان و عمر علیها السلام و کلینی حدیث معنوی را از حضرت صادق
روایت کرده است که گفته در کتاب خدا هیچ وجه است اینها را که هر چه است و دانست
که انکار کنند بر و در کاری خدا را و کوسند بر و در کاری نیست و انبی نیست و جیشی
و این قول و طایفه است که ایشان را در هر یک میگویند و ستاد این طایفه از کتاب زهد النبی
روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسالت هم فرمود و بحق آن خداوندی که
جان محمد ص و بقصد قدرت اوست که اگر بخواهد از زخم زایر کوه های زمین بریزد تا
طبقه هفتم زمین طاق آفریند و در پس بگویند و خواهد بود حال کسی که از طاق آفریند و حق
خداوندی که جهان در قبضه قدرت اوست که اگر بخواهد آتش را بر کوه های زمین بریزد
هر چند فرود آید و بر طبقه هفتم زمین طاق آفریند و در پس بگویند و خواهد بود حال کسی که از آن
آتش باشد و بحق آن خداوندی که جهان در دست اوست که اگر بخواهد آتش را بر کوه های زمین
بریزد و است بر کوه های زمین بگذارد و در دنیا با این طبقه هفتم زمین و طاق آفریند
باشد پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او کند و در حرم و ایثار از کتاب مذکور روایت
کرده است که چون این آیه نازل شد که بدستی که جهنم و عذاب که آید از آتش از برای آن
صفت و راست و از برای هر چه از اینها حصه مقرر است از کافران و عاصیان است حضرت
رسول ص که شدیدی کرد و احضار حضرت زکریا را و گوشت که در جهنم چه چیز خواهد
و توانست

و توانست از حضرت سوال کرد و حضرت چون فاطمه را میدید شاد میکرد بد بعضی از عجب
رفتند بخانه حضرت فاطمه که آنحضرت را میآوردند دیدند که در جوی در پیش گذاشته است
خبر میکند و میگوید و ما عوذنا الله خیر و انی پس سلام کردند با حضرت و حال حضرت و سلام
و کربان او را نقل کردند حضرت فاطمه هم برخواست و چادر کشید بر خود بپوشید که در از دست
از این عجز خرم اینها که چون نظر سلمان بران چادر افتاد گریست و گفت و اخوانه قهر شاه
دوم بر گری و گوی باد شاه غم سندس و حریر پوشند و فاطمه دختر حضرت محمد ص که خبری
خلوات چنین جامه پوشید چون فاطمه آمد بخدمت پدر بر سر کوه خود آمد گفت یا رسول
الله سلمان بگوید از لباس من بحق آن خداوندی که ترا برستی خالق و شاد است
که پنج سال است که نیت من و علی و امیر یوسف کوسفندی که شتر مار و زبیری از علف
مینور و چون غیب میشود اینها بر خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوست است که یف
خرماد و بنا آتش می کرده ایم پس حضرت رسول ص فرمود که ای سلمان دختر من در میان کوه
خواهد بود که پیش از همه بر بخت میرود پس فاطمه گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز را بخت
کره تو شد حضرت فرمود که چیزی را این چهار آیه را او در حضرت فاطمه این چهار آیه را شنید و
در افتاد فرمود و ای پس و ای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش کوسفندی میخواست
و مرا میکشد و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را می شنیدم او فدا گفت چه بودی که مراد
مرا میزاید و یاد جهنم می شنیدم غمناک گفت در دنیا که مرغی بودم و دنیا با اینها پر وانه میکردم و در
من حسابی و عفا بی بودی و نام جهنم را می شنیدم پس حضرت امیر المؤمنین ص دست بر سر گذاشت
و میگفت و ای از سفر و از کوه میوشد و سرفیاست در میان آتش میزدند و جلا
آتش گوشت ایشان را میدادند و ای چند اند که کسی بعبادت ایشان فرود و در و چه چند
که کسی در وای جرات ایشان نمیکند و امیری چند اند که کسی در وای ایشان نمیکند
از آتش میخورند و از آتش میخاستند و در میان طایفه جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پند و کمان
جامه های آتش میپوشند و بعد از آتش میخورند و آتش میخورند و آتش میخورند و آتش میخورند
و احادیث او صاف جهنم و شاید عقوبات آن بسیار است بجز این قدر و این رساله انفا

و اکثر آن را در کتاب مجاز باطل کرده ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از
 پرهوشی ضلالت هشیار گرداند بخشد و ادا نماید هر **فصل هفتم** در بیان اعراف است حق تعالی
 ونداند که خواب نیست از خواب است که با ما میفرماید بخدا ما را وعده داده بود از خواب بیدار
 پس ای با فبند خدا آنچه وعده داده بود شما را پیر و در گذشتما ان عقوبت های که حق بود گویند
 پس از آن بگویند مؤمنی یعنی ندانند منادی در میان ایشان که هر و کرده بشتوند که هست
 خدا بطلان است که منع میکردند هم را از راه خدا و راه خدا را که میفرمودند بپروم و ایشان
 بقیامت و آخرت کار بودند و در اخبار است متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است
 که مؤمنی که در قیامت بر نهد از خواب که حضرت امیر المومنان خواهد بود و از این جناس
 روایت کرده اند که گفت علی م را در کتاب خدا نامی است که هر دم بپنداشد یکم مؤمن است که در
 این راه واد شده است او را خواهد که که هست خدا بر تقوا نیت که تکذیب کردند بولایت و
 امامت من و اختلاف که ندانم حق من پس در ووه است که در میان بهشت و دوزخ خطایی
 خواهد بود که در اعراف است که حصادیت میان بهشت و دوزخ و مؤمنان است که بر فراز
 مردانی چند هستند که می شناسند هر یک را بپیمای ایشان ونداند که خواب نیست را که سلام
 بر شما باد و داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که داخل بهشت شوند و چون دیدند
 ایشان که بیدار لبوی احباب با نشو گویند ای پیر و در گذشتما مام کردن ما را بر کرده
 ظالمان وند کنند احباب اعراف مردانی چند را که می شناسند ایشان را بپیمای
 ایشان و گویند فایده نه جنتید اینها جمع کردن اموان و لباب دنیا را و تکبری
 که از قول حق و بر اهل حق بر سر گردید با اینها بودند که شما قسم بخورید که رحمت خدا
 با شما خواهد رسید پس با شما گویند داخل شوید و بهشت خوفی بر شما نیت و اند
 هناك نخواهد شد و اینست ترجمه ظاهر حفظ آیات مفسران خلاف کرده اند و
 معنی اعراف در جایی که هستند و مشهور است که اعراف حصادیت در میان بهشت و دوزخ
 چنانچه در جایی دیگر موده است که در میان ایشان سوزی و حصادی میزند که در ویدی و این
 و ظاهرا هر شوق دان رحمت که جای بهشت باشد و باطنی از قبولان عذاب است که طرفه بجهنم است و بعضی گفته اند که

و با این

و با الاهی آن حصار است و بعضی گفته اند صراط است و اول شهر و اظهار است و اینها خلا
 در مردانی که در اعراف نیستند بعضی گفته اند که هر ووهی اند که حساسات و نباتات ایشان بر اعراف
 حساسات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شد است میان ایشان
 و بهشت پس ایشان را در این موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان یا آخر خواهد بود
 داخل بهشت میکنند و بعضی گفته اند که در صورت مردان که اهل بهشت و جهنم را می شناسند
 و خان ناز بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمالند که گواهند آمد آخرت بر مردم و بعضی گفته
 اند که اینها بهترین مؤمنان اند و علی اینها سراسر و است کرده است که اعراف وضع طاعت است
 صراط که علی و جعفر و غیره و عباس و آنجا میباشند و در وستان خود را می شناسند و بعضی گفته
 اند و دشمنان خود را می شناسند و با حاد است بسیار از آنکه اظهار می کنند و اد شده است که ما اینها
 اعراف که می شناسیم هر کس را بپیمای او هر که ما را می شناسد و ما را می شناسیم او را داخل بهشت
 میکنیم و هر که بشناسد ما را نیت و ما را در اعراف می شناسیم داخل جهنم میکنیم و در وایات دیگر و این
 که در اعراف جمعی از مستضعفین هماره و در چون لا اله الا الله و فتاوی شیعه که حساسات و نباتات
 ایشان بر اعراف حساسات و مقتضای جمیع این اخبار آنست که احباب اعراف که حاکم و
 اعراف در سواران و آنکه می شناسند اصلان الله علیه خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه
 در اعراف بهشت میگردانند و از راه میگردانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصبان
 بجهنم میگردانند و جمعی از فتاوی شیعه و مستضعفان عالم که در این مذکور خواهند شد
 ان شاء الله اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت
 مرآت و اهل بیت و صلوات الله علیه داخل بهشت میشوند و بعضی از ایشان که قابل شفاعت
 هستند داخل بهشت میشوند و بعضی از اعراف میمانند هر و محفلت چنانکه این را می بیند
 در سال بعد از آنکه است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصار است در میان بهشت و جهنم و آن
 مردانی چندند که می شناسند هر کس را بپیمای ایشان و آن مردان سواران و سواران و سواران
 که داخل بهشت میشوند و هر کس که ایشان را می شناسد و ایشان را می شناسد و داخل بهشت میشوند
 و هر کس که ایشان را شناسد و ایشان را می شناسد و در و چون لا اله الا الله و فتاوی شیعه که حساسات و نباتات

خواهد کرد خدا ایشان را تا تو بر خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد شد
که و شیخ مفید نقل کرده که گفتند اعراف که هیت در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند
حصاریت در اینها و محمل حق در این باب است که مکانیت کثرت از بهشت است و در آن جهنم و آگاه
در این باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و اسیر المؤمنین
و اعداء الله و الذین آمنوا بالله و علیهم وایشانند آنها که خدا فرمود است و علی الاعتراف
و حق تعالی ایشان میثاق داده است و اصحاب جهنم را بعلانی می چید که در میان ایشان را
میگرداند چنانکه فرموده است یقرقون کلاً لیسما هم و ایضا فرموده است یقرقون الخیر موت
لیسما هم یعنی در قیامت شناخته میشوند بجهنمیان و کافران بیهیای ایشان و فرموده است انما
ذالک لایات للذین یعلمون پس نهاده است که در میان خلق لطایفه هستند که تو می بین
خلق تو و علامات ایشان را ملاحظه می نماید و بیهیای آنها ایشان را می شناسند و حضرت امیر
فرمود من صاحب حصان میسم مراد علم انحضرت باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر علیه السلام
منقول است که ما می بینیم شیوهی که خدا فرموده است و قدر اجابت و آید شده است که حق تعالی
ساکن میگرداند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق شده اند باعمال حسنه خود ثوابه عقاب
و مستحق خلوت و در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مردم چون آید که خدا فرموده است و از برای ایشان
شفاعت می باشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را که داخل بهشت شوند
شفاعت رسول و امیر المؤمنین و اولاد صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه
چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا
ایشان را در این مکان ساکن میگرداند و عرض میدهند ایشان را بر اعمالی که در دنیا با ایشان رسیده آ
بنوعنی چند که بهشت تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت با آنها میرسد
و اینها که ذکر کردیم عقل ابانند از اینها و اخبار در این باب وارد شده است و حقیقتاً حقیقت
بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانیت میان بهشت و جهنم و محلی است و در آنجا
حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند در قیامت جماعتی از مردم چون آید که خدا فرموده است و از آنجا خواهند بود
و بعد از آن خدا بفرستد و آنکه حال ایشان چگونگی خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید بود و رحمه الله

باشد که گفتیم بی والله از برای این آمده ام فرمود که اگر چنین باشد که کسی داخل بهشت خواهد شد خدا بگوید
که که و حق داخل بهشت میشود و که ایشان را حقیقت می کند که گفتیم ای سید من کیستند آنها فرمود آنها که
که بیهیای حق که بعلی علیه السلام را در قسم حق آورده اند می کنند و بعد از آن بهشت خواهد رفت و او را آنچه
اول که متعصیان مخالفانند و باب ایشان خلافت بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو یک
کافرند و در عین این در آخرت محفل در جهنم اند و سید رضی این گفته و جمعی باین قائلند و اکثر
علما بر این است و اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت محفل در جهنم اند
و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می آیند اما داخل بهشت نمیشوند و در اعراف خواهند شد
و ماوری قائل شده اند که بعد از عذاب طولی داخل بهشت میشوند و این قول را در وضعیست
و علامه سلی در شرح باقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر المؤمنین
نشده است اکثر اصحاب طایفه باینکه ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و آنها که فاسقند باینکه
ایشان فاسقند و خلافت کرده اند در حکم ایشان در آخرت اگر گفته اند که ایشان داخل در جهنم
بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است و نزد
مستحق و اوقای شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و باینکه
بر کفر محال میسند و آنکه ایشان محفل در نار اعدا و اعمال ایشان مقبول نیست از نظر حق و محال
متوازن است و قول باینکه ایشان محفل در جهنم نیستند با داخل بهشت میشوند و قول بهشت در دنیا
ندید و مقابل آن معقول نیست و آن در میان مشایخین مستکبرین بهر سبب است که خبر از اخبار
و آثار و احوال و اخبار را در این باب و در جهنم و در سال الحاق بد گفته است که هر که
دعای امانت کند و امام یا شایسته را در ملعونست و هر که امانت را در غیر اهلش قابل شود ملعون
و ملعونست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است هر که انکار کند امانت علی را بعد از آن
من انکار بپذیرم من کرده است و هر که انکار بپذیرم من کرده است و هر که انکار کرد و انکار کرد و انکار کرد
و گفته است که اعتقاد ما در حق کسی که انکار امانت امیر المؤمنین و امامان بعد از او کند و بپذیرد که انکار
که انکار بپذیرم بپذیرد و است و اعتقاد ما در حق کسی که انکار کند امامان امیر المؤمنین و انکار
کند یکی از امامان بعد از او را بپذیرد کسی است که ایمان می آید و در جمیع خبر این انکار کند و بپذیرد

و لشهادت دهد بکس است که بگوید که من دشمن محمد و آل محمد و لیکن ناصی کلمات کتابها
شیعیان دشمنی کند و آنکه شما شیعه مناشد و ولایت ما را بدو بری از دشمنان ما میکند
و این را در هر دو جمله در کتاب سایر کتاب طایفه محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است گفتند
محمد بن اسماعیل بن علی بن علی السلام و سوال کردند که آیا محتاج هستیم در داشتن ناصی بریاد از
این که این بگوید و عمر را تقدیر کند بر امیر المؤمنین و اعتقاد بر امامت آنها داشته باشد حضرت
در جواب فرمود که هر کس این اعتقاد داشته باشد و ناصی است و این با یومیر از حضرت صادق
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا با سامان برد
حق تعالی من را در محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای محمد اگر
بند مرا عبادت کند آنقدر که مانند من بشود و یا بدین من و انکار و جوی و
و امامت ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگاهم و در زیر عرش خود جاند هم و در تفسیر
حضرت امام حسن عسکری فرمود در تفسیر این آیه بلی من کسب سینه و احاطت بهم خطبه
قَالَ لَكَ اَصْحَابُ النَّارِ اَنْتَ اَوْ هُمْ فَاخْلُ فَاذْكُرْ بَعْضَ مَا كُنْتَ كَتَبْتَهُ لَكَ وَ احاطه كذا و خطای او پس
ایشان را اصحاب جهنم اند و همیشه را خواهند بود و حضرت فرمود که کاه که احاطه با او کند
است که او را برین کند از جمله درین خداوند از ولایت و وسی خدا و امین که از او را
از غضب او ان شرک بخداست و کفر با او و کفر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کفر بولایت علی بن ابی
طالب علیه السلام و خلفای او هر یک از اینها سب است که با و احاطه کرده است یعنی احاطه با احوال او
کرده است و بعد باطل و محو کرده است و عمل کنندگان با این سب احاطه کرده اصحاب نارند و همیشه
در جهنم خواهند بود و کلینی پسندیده حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه
که بیکه که هر کس که انکار کند امامت امیر المؤمنین علیه السلام را پس از اصحاب انقیاد و همیشه در جهنم
خواهند بود و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلام در جهنم
خواهند بود و آنرا یاد و هرگز برود نخواهند آمد و در تفسیر قرآن از امیر محمد از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود آنکه متاوران
اند که کلمات علی بن ابی طالب علیه السلام را در کتب خود بگویند و بگویند که این کتب را بر من و علی او

پس من گویند و است گفتند اهل بیت شو آمرزید خدا ترا و شیعه ترا و امان بخشید ترا و ایشان را
از قریح اکثر قیامت داخل بهشت شود و ایشان را بر حق نبوت و ولایت امرو و امان و هفتاد و هشتاد
هرگز و در علی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که در وقت هجرت از کربلا این خلق بیکه
خدا ایشان را لعنتی میکند کنند چه فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند و بیکه ما میکنند و در
امامت و در معانی الاخبار ربنده عشر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام گفت بخبر آنکه
دشمنان دین خود و ولایت اهل بیت را بیکه میان خود و میان اهل مال و هر که مخالف تر باشد و در
و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بدین حدیث که صحیح
و دیگر فرمود که هر که مخالف شما کند و از دشمنان و ولایت بدر رود از او سزای بگویند هر چند از
نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب اعمال از آن حضرت روایت کرده است که حق تعالی علی علیه السلام را
میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او شافی نیست هر که متابعت او کند مؤمن است و هر که
انکار او کند کافرات و هر که شک کند او مشکیک است و انشا از آن حضرت روایت کرده است که اگر
انکار از امیر المؤمنین علیه السلام کند جمیع هر که در زمین است خدا صمد را عذاب کند و اهل جهنم کند و انشا
در آیه آل الذین از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امیرام زمان
بشخص او و نعمت او کافر شده است جمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که کافر بعد از ما داده ضحیح اند که ملک با ایشان سخن بگو
هر که یکی از ایشان را که کند یا زیاد کند از دین خدا هر چه بد و هر که از ولایت ما ندارد و در تفریب
المعارف روایت کرده است که از آن کرده حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از آن حضرت در
خلوت پرسید که مرا بر حق خودی هست یا خیر از حال ابو بکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر
بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافرات و انشا روایت کرده است که ابو جهم ثمالی از حال ابو بکر
و عمر سوال کرد فرمود که کافر اند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافرات و در این باب احادیث
بسیار است و در کتب حدیث متفرقات و اکثر در کتاب عیاض که است و انشا اصحاب کبار از
شیعه اسامیه که کائناتان کبر کرده باشند و بگویند که تو یورده باشند خلافت نیست میان علی و
امامی که ایشان بخلاف در جهنم خواهند بود و شفاقت رسول خدا و انشا صلوات الله علیهم

ثابت خواهد بود و سخن شفاعت خواهد گردید و هرگاه مادم بران باشد مصر خواهد بود
مصر او زید می شود برای آنکه مؤمن نیست و با او نکرده است عقوبت کنایه ای که مرکب
شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت المیزان معین و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که نیست با استغفار و صغیر نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است و لا
تَسْتَعِينُوا بِالْأَلْبَانِ اَلْقَوِیْ یعنی شفاعت نیکه و مکر برای کسی که خدا دین او را پیشندید
و دین او قرار بخیر است بر حسنات و حسنات یعنی دین داخل و کسی که خدا دین او را پیشندید
البته یشان میشود و آخر مرکب شده است آنکه امان چون مبداءها قبل از او قیامت
و در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که لایط
حسنات کنایه آن ضرر میکند چیزی از سننات هر چند بدین باشد مگر آنچه با هوش میرسد
نظیر آنکه امان بختهای دنیا و بعضی از مذاب و آخرت تا آنکه خجالت بلبیدان از شفاعت
مواالاتین او و ولایت و محبت اعدا و علی و مخالفت انحضرت سید است که دفع نمیکند
با آن هیچ چیز مگر آنچه شافع میشود در دنیا بسبب طاعتهای خود بخت و صحت و فراخی و
و چون وارد آخرت میشود بغير عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که آنکه
ولایت و امامت علی کند بچشم خود بهشت را هر که نخواهد بود مگر در حق کسان برای خدا و حق
منزل او را در بهشت با و سیفاید که اگر مؤمن مسبوی و موالات علی میداشت جای تو اینجا میبود
و کسی که ولایت علی و اقرار با امام او داشته باشد و یاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید
دوستان او را آتش بل بچشم خود نخواهد دید مگر در حق کجای او را در جهنم با و جفا دهد و بگوید
اگر تبعه و موالی علی بودی جای تو اینجا میبود و کسی که آنکه کتاه نیاید کرده باشد و او را در جهنم
عذاب کند آنقدر که از کتاه کند پا د شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در جام از چرک
پاک کند پس شفاعت موالی و امامان خود از جهنم بد آید پس حضرت رسول ص فرمود که لایط و
بتر سید او کرده شیعده بداند که بهشت از شفاعت مقدس در جهنم بسبب قیام اعمال خدا دین
بدست شما آید پس هر که بطلاعات و عبادات و در زیادتی در دست و طاعت بهشت کند که
داخل جهنم میشود و احدی از عبادان تو و عبادان علی فرمود کسی که جرکه کرده باشد نفس خود را

محمّد و علی و مرتب جمعی است که باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و محال است که
 باشد و شایع آنکه برای او مقرر کرده باشد و بیاید در روز قیامت کیفیت و سیرت آنکه و نصیب پس گویند و
 محمد و علی و اصوات الله علیه و آله و کریم و نجیب و صلاحیت رفاقت نیکان و معانفت حوریان و
 معصیت ملک که مقرران نداری مگر آنکه با آن کند ازین کثافات پس او داخل میکند و طبقه بالا
 جهنم و بعضی از کاهان او را داخل کند و بعضی از ایشان هست که در صحنای عشر بعضی از شداید باقی
 میرسد و بعضی از کاهان ایشان پس آنکه او علیهم بعضی از کربکان شیعیان خود را میفرستد
 کبر و بیعت و میرایند ایشان از میان مردم چنانچه مرغ و اندر بر چینه و داخل بهشت میگردانند
 بعضی کاهان ایشان از کثرت پس آنکه میکند ایشان را بدو نواب که از پادشاهان و غیر ایشان
 با ایشان میرود و با آنها که در دنیا سیدهای ایشان میرسد تا آنکه او را در کربک از ظاهر و ظهور
 بعضی هست که نزد ملک ایشان معشوق و کاهی بر ایشان ساند است جان کند و در ایشان سخت
 تا کفار را ایشان باشد و اگر کاهی میاندازد که بعد از ملک میباشند ایشان برسد کفار میشود و اگر
 باز بماند و بعضی معصیت قیامت و اگر بیشتر و عظیمتر باشد و طبقه اعلا و جهنم جدا شود و ایشان را
 سایر بخان مانده ایشان شد و ترات و کاهانش عظیمتر است و این جماعت را شیعه ما نمیناسد و محبت
 میمانند و دست دوستان ما و دشمنان ما میگویند و نیست شیعه را مگر کسی که پیروی و
 متابعت ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقامت کند و اعمال ما و این باب و غیر او از حضرت امام
 رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که خدا سوگند که دو خای شما را در جهنم نخواهند دید و خدا سوگند
 که کسی را نخواهند دید و در این سید این در کجای قرآن هست فرمود و سور رحمان که میفرماید
 لا یستقل عن ذنبه الی و کما ان یغنی سؤال کرده نمیشود از کاهان و از شما شیعیان نه آوی و نه غنی
 را و گفت و بگویم در صحیفه صانیت حضرت فرمود خدا سوگند که بود و عثمان اعظم و اگر نباشد باید
 عقارب خدا از هر خاکی بر طرف شود و کلینی بسند یحیی روایت کرده است که گفت محمد بن حضرت
 صادق علیه السلام فرمود و اصحاب خود را در دوزخ میفرستیم و سینه های بر زمین میفرستیم و نصاری و مجوس
 و بت پرستان حضرت تکبیر فرموده بود و چون این را گفتیم در دست داشت و فرمود که کفنی من اما و کرده فرمود
 محمد سوگند که در نفر شما داخل جهنم نمیشود و نه و الله یکی نیز داخل نمیشود و الله که خدای اهل این آیه که نمیشود

انست و جهنم و عذاب را چنان میفرستد که ایشان را از اشتهار و عزیز مردم بشمارد و مردم را در
 سفیان خدا را در جهنم طلب کند و یکی از شما را در آغوش میبندد و این معصوم را کفنی و در کربک میبندد
 بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابی نعیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا
 علیه السلام فرمود یا علی در قیامت تو بنور من سوسل میشوی و من سوسل میشوی و بنور خود تو بنور من نور
 تو شود و زنت تو پس یکی از آنها در شمار امیران بهشت پس چون داخل بهشت شوی و با زنان خود در
 مستان طاهر و قمار گیر و بیوی خالی و حوکنه بسوی غایت که کربکان در هر جهنم را ناظر کنند و سنان من
 بسوی آنجه تفصیل داده ام ایشان را در دشتان ایشان شریکشان بدوهای جهنم را و شامش می شود
 بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیاید که در آن مالک آید و مع داری از هر کس که خدا عظیم
 دهد و عذاب را از ما قسی بیناییم ما را که بگذرد و حوکنه بسوی من که در هر جهنم را کیشایم ناظر کنند
 اهل بهشت بسوی شما پس سر را بگذرد و ایشان را شامش است و یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت ناظر کنند
 آیا که ستر شودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدی و دیگری که آنرا تو عذابا نبودی و تو را عذابا بود
 دیگری که بود و دیگری را خطا کرد و آنرا غیرت رسید و من ترا با دادم و دیگری بدی و دیگری که آنرا
 من نهان نمیکردم و همچنین هر یک از ایشان حق بر یکی از اهل بهشت داشتند و با یکدیگر و اوصاف
 قیامت و سیرت که بآید که در میان خدا عظیم که در شما نیست پس آنرا عذابا و عذابا را عذابا
 و اهل بهشت شوند پس ایشان را بهشت ملائکه کنند و ایشان را اهل بهشتان گویند پس ایشان گویند که
 که شقاوت ایشان کرد که شما را کردید و عذابا را از عذابا و خود نجات داد پس عذابا که این نام را
 از شما را در دوزخ بهشت جاوید بدهد ایشان را عذابا و عذابا و عذابا را در دوزخ اهل بهشت
 بوز و آن نام را در دوزخ میگویند و ما او را بهشت از برای ایشان قرار دادیم و حسین بن سعید و کثرت
 در حدیث صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از بعضی
 فرمود که بدیدم جهنم که در جهنم بیرون میآید پس ایشان را آوردند بسوی چشمه رزق و در راه بهشت
 که آنرا عین الحیوان میگویند پس آنرا آنکه چشمه را از ایشان میریزند پس بروش و گلیا میریزند و گوشه
 و بیست و موسی ایشان سرور بدو بسند صحیح دیگر روایت کرده است از محمد بن ابان که گفت از حضرت
 صادق علیه السلام سؤال کردم از عذابا که در جهنم میباشند پس او را بسوی من آوردند و اهل بهشت گویند

و هر که حیثیتش را می شناسد بداند که این مخلوق در جهنم اندر چنانجا انداخته شود و در آنجا که
نظم بهیاد و تن بکند و انکار را در محضر خود بن اسلام باشد و ظاهر آنکه در فعلی که مستلزم احسان
بدین است باشد از او صادر نشود و گوید دل اعتقاد باینها نداشته باشد و در حین اعتقاد باینها
نداشته باشد و اظهار آن نکند و ثمر این ایمان نباشد و شهادت که خون و مالش محفوظ بماند
و او را نکاح نماند که در محضر میراثش مسلمانی داشته باشد و سایر حکام ظاهر مسلمانیان بر او جاری
نباشد و شهادت را خیر هیچ چیز نداند و هیچ عملی از او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از
بعضی از آنها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخلند و باین وجه جمیع میان آیات و اخبار معتبره
و در هر مقام مناسب آن مقام بر یکی از آن معانی محمول خواهد شد **در حدیث** آنست که ایمان عبارت
از اصل عقاید حقه باشد و شهادت باشد با احوال و باین وجه جمیع میان بعضی از روایات و اخبار
میتواند شد و اما بدون انضمام و جز اول چندان غایت نمی بخشد **در حدیث** آنست که مخصوص عقاید
حقه باشد و آنچه در اخبار واقع شده است که دلالت بر قبول اعمال یا اشتراط عمل و ترک مسامحه
اخلاقی در حق کسی که باین ایمان باشد و ملت کامل ایمان بسیار است و آیات و اخبار معتبره
محمول بر آن مراتب است و آنچه بطریق اسمیه رضوان الله علیه باین وجه میان آیات و اخبار جمیع
کرده اند و باین وجه اگر چه در یک نسخه اول اشاعل بر وجه اول است و الشایسته **در حدیث**
آنست که گوئیم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد از ایمان جدا می باشد و با احوال و طاعتات کامل
نمیگردد و با برتری مقدم میرسد و بعضی نیز مراتب بسیار دارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و عقید
و شهادت بسیار از عبادات و اعمال است و مثل آنکه شخصی در خانه است و شاهد طفلی را بداند که
شیعی متوجه است و باین خانه می آید الله الله خوف در نفس او هم میرسد و از این جهت اعتقاد
آوردگی بسیار و همین سخن آنکه باین اعتقاد و شهادت بیشتر میشود و حدیث بیشتر میگردد و هر چند
خبر را و بیشتر میرسد قرآن را و بیشتر ظاهر میشود و خوف و هراس را و بیشتر میشود و بدین شرح
آن بیشتر بود و اینها آنکه بعد از هر چه که شهادت را در دو مرتبه بدین وقت و تا به مرتبه چهارم
و میگردانند ایمانهای اول و دوم را بر این گفته و همین در مرتبه ایمان شهادت و عقاب هر چند
ایمان را کاملتر میشود و شوقش بیشتر و در مرتبه شهادت و عقابش از امور دیگر که موجب عقاب است

تو را در میگردانند پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان با راستن خوار و زودهاست و حق است
ایمان را آنست که خالص و صاف شود و بدل اعمال جدیدان نکند و کواهی حصول آن در دل باشد
و بداند که چنانکه حیات بدنی بقلی است حیوة روحانی و ایمانی نیز بقلی است و چنانچه در حدیث
و شواهد روحانی آدمی بچشم و گوش دل است و کسی که حیوة ایمانی ندارد در دلت و از مرتبه
چنانکه حق تعالی شان کافران فرموده است که ایمان در دله اند و زنده نیستند و در مرتبه شهادت
ایشان که که اند و لا ائله و کواهی اند پس نمی بیند و بعقل نمیکند و چیزی او فرموده است که عقاید
سراسر آن کوریت و لیکن دیدهای و دلها که در سببها و ایمان است کور است و باین سبب آنست که
حیات عبارت از امریست که منشأ علم و قدرت باشد و آثار بر آن مترتب شود و حیوان ظاهر و غیبا
علوم محسوس میشود که مدعی رتبه دنیا و فانی کار آدمی آمد و حیوان که معلوم و معرفت حاصل
میشود ابد الایا باقیت و آثارش معلوم و موجب معرفت و قرب الهی است و چنانکه در حدیث
و در اشعار و لطائف و بیانی که در کتب ظاهر میرسد و احیاناً در بعضی از کتب معتبره
بنوا الله ان فی ذلک لآیات للذین یفقهون و میبایست که در اینها هم آیت است و در بعضی از کتب
حق تعالی را است و باین بدین ترتیب ایمان است که در زوایا و زوایای و مشاعر و چنانچه در حدیث
در دل فروخته شود و نورش از جمیع روزها ساطع میگردد و هر چند که چنانچه از حدیث و کتب
زمین شود و این آثارش از روزها و روزها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب دارد و معنی الطمان
میکنند و در شکل صنوبری که در بالای چوب است و در یک درخت طوطی افتاده و بدانکه کلمات
بدن آدمی روح حیوانیت و روح حیوانی ظاهر لطیفی است که ظاهرش خوف و شغل قلب است
و از قلب بدماغ منتقل میشود و از اینجا بواسطه و قوه جمیع اعضا و جوارح سرایت میگرداند و نفس
ناطقه چون کالان و استعداات و بر فیات و موقوف برین و الا الله الله حیوان چنانکه اند
عالم و قدرت است تعلقی باین بدن کثیف هم میرساند و الا الله الله کلمات حیوة بدست و منشأ از کلمات
جریه است که روح حیوانیت تعلقی میگرد و چون مستی آن قلبیت قلب بداند از اعضا و جوارح
علاقه دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار و قلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدنه

آنها اتصال تصدیق بآن نماید و من است هر چند هنوز تفصیل آن جزایر مطلع شده باشد
 و مؤید اینست آنکه اکثر موم در صد اول حال عالم باین تفصیل بود و بعد از آن بعد از
 مطلع شدن از آنکه اول حال که تصدیق بود حقیقت و رسالت میکردند و باقی که بعد از آن مطلع
 شوند حکم ایشان را میکردند و بعد از آنکه موم در جمیع اعضا راست همچنانکه اشیاء است از
 احوال موم قبل از آنکه اتصال تفصیلی بر آن حال معتبر باشد که می دانند که اکثر اهل ایمان در دست
 و این مصداق است از حکمت خداوند عز و جل که به علم بآنها از کلمات ایمان و کلمات که واجب
 میشود علی آنها از حفاظت احکام شرعی است از نسیان و دوری از شبهه های که اکثر کفار و اعدا کرده
 اند و درین علم نیست و در آن پس این سبب است که از برای و حقیقت آن در آنجا که از برای آن شود
 بلکه و آنکه معتبر است در تحقیق ایمان تصدیق بعضی حضرت رسول و طهارت و آنکه او تمام رسالت
 و بعد از آن بعضی نیست و غیر آنها از احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی علی ظاهر پیش
 که معتبر است و در عین تصدیق اجمالی کافی باشد **مستخرج** که اگر ظاهر شرط است که معلوم
 بایمان کسی بایمان ماسی است اتصال و بعد از آنکه باقی اجمالی باشد اما شرط است که
 سنگرم و ری از ضرورت و این بر اسلام نشود و در آنکه در میان مسلمانیان نشود و آنکه باشد غیبی
 که بر این مطلع شده باشد و شرط آن روز و ماه و بعضی از حج و آنکه کسی باشد که در حق اجمالی آنها
 متکرم باشد و بگویند که آن میکنند بعد از اقامه و اگر قبول کنند و بعد از این چنانچه بعد از آن آن
 شاء الله متکرم خواهد بود و گفته است **مستخرج** تصدیق بعد از اقامه است بعد از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم و این اصل است و بر امامیه است و از شرط روایت مذهب ایشانست و در آنکه اجمالی
 امامت را از فرج مذهب می دانند و از اصول و شرط است تصدیق کنند بآنکه ایشان را امام است و که
 هدایت میکنند و مردم را بحق و اعتقاد ایشان در او امور و از برای هر خلق واجب است زیرا که غرض از حکم
 بامامت ایشان همین است آنکه تصدیق بآنکه ایشان معصومانند و کما هان کبر و مضمر و نیز
 صفات مذمیه و آنکه ایشان تصریح خود است و بعد از آنکه ایمان و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت
 رسولند و عالم را بآنچه صلاح است در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم ایشان
 از برای واجبه نیست بلکه بعنوان تعیین است که اخذ کرده اند از کسی که بخواند هفت نفس سخن نمیکند

سازمان

و آنچه می گفت و می آموخت بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است با نفس و اوقاف و کسی که ایشان را
 و بعضی علم لدنی بود که از جانب حق تعالی بر ایشان فایز شده یا بجهت دیگر که موجب یقین ایشان
 میکرد و بعد از آنکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی حدیثی با ایشان که هر چه
 بآن محتاج میشد عملات با ایشان القام میکرد و در میان ایشان علوم الهی تقبل میشد و آنکه هر چه
 خالی میباشند از یکی ایشان و از زمین با اهلش فرمودند و آنکه دنیا تمام شد و ایشان تمام میشد
 و زیاده ایشان نیما شد و از ایشان مهدی صاحب الزمان علیه السلام است و ازین است و بعد از
 از جانب خدا مقرر شود و ظاهر خواهد شد که با تحقیق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است
 یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان که ثابت و آن در وجهی که در صورت کفر و در
 اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح داد و اولی آنکه آنکه آنچرا دلالت بر امامت ایشان میکنند دلالت
 بر جمیع اینها میکند خصوصاً عصمت ایشان که بعد از نقل همه و ثابت شده است و بعد از این
 قول دیگر که آنکه اکبر با اعتقاد امامت و وجوب اطاعت همچنانکه از احادیث ظاهر میشود و که
 جمیع از او دانند که در اعضا را نه علیه السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد و بعضی ایشان را دانند
 بلکه ایشان را علی و پیغمبر که آمدند از آنجا که از رجال ظاهر میشود و مع ذلک اینست که
 علم بایمان بیکر خداست ایشان میگوید و آنکه ثابت هر شخصی را که امامان گذشته و امامان زمان
 خود را در هر چند امامت باقی آمده اند از ظاهر اشیاء که کافی باشد و در بعضی از آنکه احادیث
 و رجال و از این است که دلالت بر این میکند و وجوب اعتقاد بدو از ده امام است جمعی است که
 بعد از امامت جمیع آنکه بوده باشند مثل موم زمان غیبت **مستخرج** که حکم موم که شیخ زکی
 الدین قدس سره فرموده اند در مسئله اولی هر چه هر طریقت نیست اما آنکه اعتقاد بامامت
 و وجوب اطاعت کافیه است و جهات دیگر که بسیاری از صفات آنست علیه السلام است که ازین
 برین شیعرا امامی شده است و بعد از حضرت رسیده است که امام علیه السلام آنرا فرموده اند و ازین
 ضرورتی است که امامیه است که آنچه ایشان را مقرر است و از جانب خدا و رسول میگویند
 و اگر چنین نباشد امامت هر یک را حق دیگری میکند و ایشان میکنند و همچنین آنکه از برای
 دین اسلام متضمن تکذیب رسول است و از اسلام برود و چنین همچنین آنکه از برای دین

اسامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و ادوی از دین فشیع بیرون میرد پس کسی که انکار طلاق
بودن معتقد بود چون ضروری بود شیعه است از فشیع بیرون میرد لهذا وارد شده است که شیعه
نبیست کسی که معتقد باطل نماید و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام را و انکه بفرایشان امای نخواهد
و انکه حضرت قائم علیه السلام زید است و ظاهر خواهد شد و انکه هیچ عصبانی از یکی از ایشان نباشد
و انکه ما لم نجد جمیع علوم که امت آنها عتاجد امثال آنها معلوم است که در دین شیعه
پس انکار اینهاست حق انکار امامت باشد اما بعضی از امور که بر مولا و متبعان اخبار ظاهر
و بر بعضی ظاهر نباشد و عجز ضرورت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل
عقدت بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملک و روح در شب نزد ایشان و درین حد
ایشان بعد از موت با همان و امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی
از اصحاب ابراهیم علیهم السلام بصفت ایشان قابل نبوده اند و اولی که ممکن است که در وقت ضرورتی بر نباشد
باشد و اینها اگر آنها را سبک کرد و باب جماعی وارد شود است که اجماع حساب بر طلاق ایشان
شده است مثل نداه و ابو نصیر علی اکثر آنها را تاویل کرده اند و قدح و دستهای ایشان کرده اند
و اگر سبک است چون معصوم نیست و ممکن است لغزش باشد که از ایشان مساوی و معصوم و مقرون
نموده و عقوبت کرده باشد و اگر آنها را سبک کرد در حق غیر امثال اینهاست و اورد شده است ایشان و
عدالت ایشان قسوس است و الله علیه السلام باینکه خود مردم از برای مصالح ضروری و سبک کردن سبک کرده
و آنچه در باب اعتقاد و امامت ائمه بعد گفتار است اعتقاد و فقه و آنچه تفصیل است با انکه اگر امامت
دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد از آن معصوم و معصوم است یا نیست و تا بر او رسیده است
واجب است که اعتقاد کند با نه بعد از انکه در علم ابراهیم و در کتب و از ظاهر نیست است و
از امامت امیر المؤمنین علیه السلام محمول بر اینست هر چه رسیده است اصل **مجموع** عقاید معاصره
و اتفاق کرده اند و مسلمانیان بر اثبات از ضرورت و ملک دین اسلام است و فلاسفه انکار کرده اند و
و حافی قابل شده اند پس بعد از انکه بعضی از تحقیقات گفتار اینها مذکور شد گفته است و اما مذهب
میرزا انچه از توابع معارف است که دلائل محصیه آن دلائل که کلمات از جانب و صراط و میزان و تطایر
کتاب و روایات عقاید کفر و جهل و علم و ایم و مؤمن در پشت شش شک نیست و انکه واجب است

بائنها اجمالا برای انکه است اتفاق کرده اند در آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس کسی
انها از ایمان بدر میرد و لذا تصدیق بقتل عیسی علیه السلام مثل انکه حساب نبرد نخواهد بود و صراط
بهر صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا انکه از ملائک است یا غیر آنها انتفاصی که
باخبار احاد رسیده است پس ظاهر است که جعل یا آنها محمول یا بیان نباشد و همچنین بود و همچنین
زمین و بودن پشت در بالای آسمان و امثال اینها **مجموع** در معنی اسلام خلافت بعضی یا
اعتقاد است که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار و ایمان است
اعتقاد با آنها و عدم انکار ضروری از ضرورت و ایمان اسلام و این دو نیانندی میباشند و از جهت جمع
نمی باشد اما ایمان جمیع عقاید حق را سبیه نیلور که عده که آنها اقرار با امامت ائمه شیعیان علیهم السلام
و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است که اعتقاد با آنها هر دو باشد یا نباشد پس منافقان نیز در این حد
و احکام ظاهر اسلام بر ایشان نیز جاری میشود و اکثر معارف ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را طلاق
سبک و حق با آن معنی که اعلی و است ایمان اسلام اطلاق میکند که اسلام معنی اعتقاد و جمیع
اوامر و نواهی باشد و غیر ایشان آنهاست که در معانی آنها مذکور شد و اما هر که اسلام مقابل ایمان اطلاق
کنند یکی از این دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است **مجموع** خلافت و انکه آیا در ایمان معارف
ایمانی شریعت و احکام فروعی کافی است و اینها خلافت و ایمان یا ایمان یا اسلام یا اسلام یا اسلام
شود یا تفلی و در آن جاری است و این دو خلقت نزدیک اند یکدیگر و ظاهر کلام علامه و حقه و اکثر
علمائ است که بدلیل و برهان باید حاصل شود بلکه بعضی معوی اجماع بر این کرده اند و استقلال
کرده اند بایمان بسیار که دلائل میکند بر اینی از متابعت خلق و معلوم است که اگر فروع و احکام داخل
نباشد اصول دین و اخلاص و ایثار و بسیاری از ارباب ملت تقلید واقع شده است و اینها
حق تعالی فرموده است نیست و مؤمنان مکرر است که ایمان آورده اند بخدا و رسول پس اینها و شد
مکروه اند و خواص نصیر علیه السلام محمول بر اینست هر چه رسیده است اصل **مجموع** عقاید معاصره
بلکن و تقلید است که لا یرد و اندکی که در صدر اسلام متعارف نبوده است که در آن حال الفاظ و کلام
و راه این بر ایشان میکند بلکه در اسلام ایشان کفای باطل اسلام و حکم کلین معین و دلالت
لازم می آید که حکم کم بکفر اکثر مستحقان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب جهل نیستند و

کتاب

در صورتی
که در حدیث
موردی

حاکم است و با او است و بهر آنکه در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی کرده است و طاعتی و غیره
بجای آنکه بر ایمان چون حق تعالی خواهد بشود و از آنجا که از ایمان و طاعت هر دو یک و اندر
ایمان است حکمت و تعقل علیها در آن حکایت و زیارت کنند آن و دهقان او برود و کمالا
و بر ویست و دیگر فرمود که دل او مضطرب میباشد در میان سینه و سینه او تا آنکه ایمان بر
آن نیست شود و در آن وقت فراموشی و از ترس و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی
فرموده است و حق تعالی من یا الله بهد ظنیه و در قرأت اهل بیت علیهم السلام است
هر که ایمان بیاورد و بخدا ساکن میگردد و او از شک و شبهه و اضطراب **مخالف گوید**
که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در بابیه کیم استعاده از نوال
ایمان مصلحت فتنه وارد شده است و حقیقت که اگر ایمان بر نیز بقدر کامل و عین الفتن
برسد و از آن جمیع استماع است اما با وضوح با بخت و راست و آن مختص صوابا و اوصیا
و کمالی و مؤمنانست چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما با وضوح یا بر تری بسیار نادر است
و تکلیف عام خلق با آن عجز است بلکه از قبیل تکلیف بجهالت و ظاهر آنست که در اکثر خلق ظن
قوی نفسی آن مطمئن گردد که فی باشد و زوال میل این ایمان شک نیست که ممکن است و درجه
ایمان بسیار است چنانکه دانستی و بعضی ممکن است که نایک گردد و بشک بلکه انکار بر کرد و آن
ایمان معارفات و بعضی زوالش ممکن نیست بقبول و نه با اعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکن است
زوالش بقبول و فعل و نه با اعتقاد و مانند جمعی از کفر که علم بصدق رسول صلی الله علیه و آله است
اما از برای اعتراض باطن در نیویر انکار میگردند و انکار مانند ابوجهل و اضربا و و مانند
جمعی از منافقان صحابه که نصیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در روز غدیر و موافق بسیار
دیگر شنیده اند و از برای جبه دنیا انکار کردند پس بر تقدیر شرط یقین و جزم در ایمان شک
نیست و دانکه مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است
که انکار کرده اند و سوال نکرد نفسهای ایشان چنین ماند داشت پس بکند از عدل و زوال ایمان
با انکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بمحصل کفر فرموده است زدن فعل مثل بحدیث
وقبل یضرب و امام و الفای مصحف در قاف و زارت و استخفاف بکعبه و امثال آن **شمار**

در میان معنی کفر و ارتداد است تعدد با الله منها بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر صدها است
از کسی که در شافش آن باشد که مؤمن باشد و چون معافی ایمان و اسلام و شران آنها مکرر شد
مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و همه اش صدها تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس تبار مشهور
که ایمان اصل عقاید حق و شریعت است و باطل و همه اش تبار مشهور و صدم خلوه و رجوع و کفر باطل است
یکی از عقاید حاصل میشود و خواه بشک در آنجا باشد یا با اعتقاد خلاف آنها با آنکه در اصل
آنها بخاطرشان خطور نگردد باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بقایده و جزم مشروط است
با آنکه انکار ضروری از ضرورت ایمان وین اسلام بلکه از ضرورت ایمان وین اسلام وین اسلام
نگردد باشد و فعلی که مستلزم خروج از ایمان باشد و از او صادر گردد باشد مثل استخفاف و بطلان
مجدد و کعبه معظمه یا بحدیث صاحب یابست زنار برای اظهار شفا کفر پس بفعل نیز کافر
میشود و از ایمان ندرسد و و اگر آنها بعد از تکلم بجهالت وین و اظهار اسلام واقع شود حکم بر
خواهد داشت چنانکه شیخ شهید علیه السلام و دیگران گفته اند که زنی که کسی است که قطع کند ایمان
خود را با تکرار نفس خود بخروج از اسلام یا بحدیث از آنجا که خواهد با اظهار مذهب یا با کمال
بر آن میگردانند مانند و در تضاری و مجوس با شهادت برستی یا با انکار چیزی که حرامی
درین باشد یا با شهادت چیزی که نفی آن ضروری می باشد یا بفعل امری که نکالت کند بر کفر
مانند صدم کردن از برای افتاد بابت یا انداختن صحت کرم و در فضیلت محله یا مال و غیره غلات
بر کعبه مشرفه عدا یا شراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و انکار حکم زنده مشهور میان علماء
که مرمر بر و قسم است قطعی و علی صلی الله علیه و آله که مؤمنان اسلام باشند یا آنکه بیعت عقد شده باشد یا شهادت
در حال اسلام از پدر و مادر و حکم اوائف که اسلام او مقبول نیست اگر تو بگو و گفتن او
لا ریت و در شکی از او جدا میشود و حد و وفات میدارد و مالش با میان و ارشاد است میکند
این حکم اوست ظاهر او و این حکم خلافی نیست میان جمعی که از تکرار او نوع میدانند اما
خلافست در آنکه میان او و خدا تو را و مقبولست باز اگر محققین با اعتقاد اوائف که تو
مقبولست زیرا که شک نیست که او سکاف با سلامت و هرگاه توبه او صحیح باشد تکلیف او صحیح
تکلیف بجای نخواهد بود پس بنابر این اگر کسی مطلع شود و بر ارتداد او مطلع شود و در حدیث

نباشد قوی باشد میان او و خدا مقبولت و عبادات و معاملات او صحیح است و اما سال روز
با و بر یکدست است بعد از حد گفته اند که آن زن را بعد از یک سوات و بعضی گفته اند که
من نیز میتوانم سوات و این مسئله خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز نزد
مقبول نیست و هر چه در این خواهد بود و این محالی است که خود بر خود لازم آورده است و مردی است
که گفته اند که با شهادت مسلمانی او شود و بعد از آن مرد شود این موافق مشهور چنانچه بر قیاس میکند
و اگر نمیکنند خوب است عجب ظاهر میان خود و خدا نیز هر چه و مقبول است و اگر نمیکنند و اگر میکنند
و در وقت تکلیف و در خلافت بعضی گفته اند سید و ناس چنانکه در روایتی وارد شده است
و بعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهد که او برگردد و او را میرسد و چیزی میکند و بعد از آنکه
مابین شد و او را یک کنند این احکام در باب مردانست و زنان بعد از مرد شدن حین زنده
میکند و نمیکنند و مسلمانی ازاده باشد و در وقت هجر او را میرسد که مسلمانی شود و این
حدی از علمای اهل بیت است که در حدیث قسم است خواه مسلم باشد خواه فطری او را تکلیف
نوریکند اگر قوی بود قبول میکنند و الا او را یک کنند و اکثر میان باین قابل اند و خالی از قیاس نیست
و بدانکه علی و خاصه و سایر مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام کفر است و حصری کرده اند
آنها را و مستفاد را باینکه فقه کاهی میگویند فلان چیز ضروری دین است پس ضروری است که بعضی
این مقام مذکور شود بدانکه ضروری دین امری است که میگویند که وضو و حشون دین بر سر رسیدن
که هر که در آن دین داخل باشد بیکه تا در آن دین برساند باشد یا در بلاد بعیده از بلاد
اسلام نشود بنا کرده باشد و آنها با و ترسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز و شب و روز و عید
و رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر کعبه و سجده بلکه تکبیر اجرام و قیام و قرائت
الحمل و قول اظهر هر چند در بعضی از صور و خفا و اشتباه شده و مشتمل بودن نماز بطلان
الحمل و واجب بودن غسل جنابت و حیض و بیکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح و وضو
بر اظهر و واجب بودن یا ریح بودن غسل اموات و کفن کردن و خاک کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان
بجلا و واجب بودن زکوة فی الحمل و روزه ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب
معتاد بطریق معتاد و جماع و قبل زنا و زنا و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر

طواف یکبار بر سعی میان صفا و مروه فی الحمله و احرام و وقوف عرفات و وقوف مشعر و ذبح
قربانی و ستر شدن و درمی حرات کردن هر مجرای اعم از وجوب و استحباب تا بر احتمال ظاهر
و وجوب جهاد فی الحمله یا بر احتمالی و رجحان جماعت در نمازها فی الحمله و رجحان تصدق بر
مساکین فی الحمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت استسکونی که ضرر رساند و بدی در کمال
نافع نباشد و حرمان بودن زنا و لواط بلکه نویسد زن و پسر مرد را زنی شهوت بنابر ظاهر
و حرمان بودن شرب انکور و زبوره و شرابهای که غیر از انکور میگیرند که حرمت آنها ضروری
دین اسلام نیست زیرا که سفیان بعضی حلال میدانند و اما در بعضی که ضروری مقابله
شعبه شده باشد و خوردن حرمت کشت حلق و ستر و خون فی الحمله و حرمت نکاح ماله
و خواهران و دخترهای مراد و دخترهای خواهر و عموها و خالهها بلکه مادر زن و جمیع میان
دو خواهر بنابر ظاهر حرمت سود و قرض فی الحمله بنابر احتمالی و حرمت ظلم و سوزن و مال و دم
بجهت شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق و مرجوع بودن غش و دشنام بجهت بیاسی و
و تعدی کردن ایشان و سبب که خبیث و بهشتان ایشان بنابر احتمالی و رجحان سلام و جواب آن
بنابر احتمال اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوع بودن عقوبت ایشان بلکه راجح
بودن مطلق صلح هم بنابر احتمال و حکم مبارک فی الحمله و انکار و استحقاقات بنابر اعتبار
خبر و بار بلکه عمل بوضیعت فی الحمله بنابر احتمالی و آنکه بصدقات و نهالت دفع میت و عیال
بنابر اظهر و آنکه در رجحان و آنکه نکاح باعث طاعت و طاعت میشود و طلاق فی الحمله باعث
تفريق میشود و آنکه بدین را ازنا هم باید بدین باشند فی الحمله مرجوحست نظر بدین احباب و
مرجوحست و طاعت حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الحمله باعث انقضاء میشود
بنابر اظهر و آنکه بیع حیوانات فی الحمله باعث طاعت میشود و حرمت دزدی و دزدی و زنی مسلمان
و حقیقت زنان محمد و منزل بودن آن از احباب خدا بلکه محرم بودن آن بنابر اظهر و مودت اهل
بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافر اند که انکار ضروری دین اسلام کردند
و اکثر ضروریات دین که منسوب این رسالت است با قیام مذکور شد و غیر آنها را موردی که منسوب و معتاد
نباشد از دعا و مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که در شریعت مذکور شد و بعضی از

و در سایر مسلماتان نیز در این باب مثل است الهادی حضرت علی علیه السلام و کما علم و فصل
ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر ظاهر و متصوص بود ایشان از جانب خدا و رسول بنا بر ظاهر و بلکه
امام زباده از دوازده نیت و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد برادران باطله غالب
خواهد شد و در سبیل راه از این که در عرفان و معبود و در جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس
دعوی امامت و خلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای اسمعیلیه و اندلس تا آخرین زیدیه که صحیحاً
دعوی امامت کرده اند و لعن و لعن بر این ائمه و زبیر و عایشه و ابن علی و شمر و عبید الله بن زیاد و
عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام جنگ کرده اند
و توبه را نپذیرفته اند است و تبری از جمیع اعدای ایشان عموماً و عقیده بنوی همان و ابوذر
و مقداد و غایب خصوصاً و خواص اسمعیلیه و عموماً و خلافت بودن متعصب و متعصب و کفر حق علی علیه السلام
در اذن و اقامت و مسجها در وضو و رجحان از ابواب این شستن اعضای وضو بنا بر ظاهر
و عدم استحباب دستبستن و امین گفتن در نماز و عدم استحباب التسلو خبر من التوم در اذن
و رجحان جلسه استراحت بعد از نماز دوم بر استخالی و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب
زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و تعظیم و تکریم آنها بلکه استحباب زیارت قبور
صالحان شیعه و خویشان و ائمه و مؤمنین مطلقاً بنا بر ظاهر و عموم کثرت بلکه سایر مسایع
و محشرات مانند کبر و مار و موش و امثال اینها بر احتیال ظاهر و عموم کثرت و علی غارم بالف و کفر
بر احتیالی بلکه عدم قول بحر مطلق و عدم ماقط شده عبادت و نیز از جمله ضروریات دین اسلام
مستثنی آن شمر و مجله هر چه ظهورش در بین و ایمان و مذهب ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم بر تبه
رسیده باشد که حکم در این داخل باشد از ادیان و ضروب دین این خواهد بود و انکار آن
مستلزم انکار صاحبان دین است و اگر چه در کلام اکثر علی تصریح باین نیت اما از دلیل ایشان
بر کفر متکثر و در حق بر ایشان لازم می آید و در احادیث بسیار وارد شده است که از امامت کسی
ایمان رجعت ندارد و متعصبان احلال عدل و انصاف از او بگویند و هر چه از ایشان و سایر اهل
و مخالفین ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که بیزاری از ایشان بگوید شیعه نماست
بلکه دشمن است و در کتاب نهج المومنین احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب

ایراد نموده و در کتاب نهج المومنین از ایشان زیادتر آمده و بر آن اجماع نموده ام و حضرت امام رضا علیه السلام در رساله
شرایع دین که از برای مأمون نوشت است فرموده است که محض و خالص اسلام آنست که کفر و بدعت
خدا را کافاست و شریعت ندارد و واحد حقیقی است و اجزا و اعضا ندارد و هر خلق با او نمائند
و او قائم بذات خود است و هر چه با او قیامت و شش و دین است و قادیات بر همه چیز و همه
بوده است و همیشه خواهد بود و عالمی است که هیچ چیز جاهل نباشد و قادر است که هر که را
نمیشود و بی نیاز است که هر که را محتاج نمیشود و عادل است که هر که را بر یکدفعه آفریند و هر چه را
و مثل او چیزی نیست شبیه ندارد و ضعیفی ندارد و کفوی ندارد و او است مقصود خلق و دوست
و دعا و امید داشتن و ترسیدن و محمد صلی الله علیه و آله و رسول او و امین است و برگزیده
است از خلق او بهترین مرئوس است و خاتم پیغمبران و بهترین علمایان پیغمبر است بعد از او
نیت و برکت کند نیت ملک او را و تغییر دهند نیت شیعت او را و هر چه از جانب خدا خبر
دارد است خوات و واجبات تصدیق با او و جمیع هر که پیش از او بوده است از رسولان و
پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق کتاب او که صادق است و از هیچ جهت باطل یا و راه ندارد و فرستاده
شده است از جانب خدا و تدبیر حکم جبر و کراهت بر هر کتابی خدا و حق است از فائده اخلاقیاتش
و اینکه ایمان بحدی که آن و مشا بر آن و خاص آن و عام آن و مدان و میدان و ناسخ آن و منسوخ آن
و قصه های آن و خبرهای آن و آنکه قادر است بر نیت احدی از مخلوقین که مثل او را نیت و کراهت
که دلیل و راه نما بعد از او و حجج بر مؤمنان و قیام نمایند و بر مسلمانان و حسن گویند از
قرآن و عالم با حکام آن برادر است و وصی او و خلیفه او و ولی او که نسبت با او بمنزله صرف است
از موسی و او علی بن ابیطالب است علیاً السلام که اسیر مؤمنان است و امام متقیان و کاشانده
شیعیان است و یا سفید خوات نبوی است و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران
و رسولان است پس بعد از ائمه علیهم السلام و ائمه اثنی عشر و ائمه فاطمیه و صاحب الامر علیه السلام و فرستاده
از برای هر ایشان بوضوح و امامت و آنکه زمین خالی نباشد از حجت خدا بر خلق و هر چه
و زمانی و آنکه ایشان اندر عروقه الوثقی و ائمه هدی و حجج بر اهل دنیا و آخرت و هر چه
و زمین و هر چه در زمین است خدا را بر سر او و کوهی که هر که مخالف است ایشان بکند کراه

2

که باید هیچ حق شیعیه موافق است میان فرموده و یاد بر آنها فرموده که نماز نکند و در صورت
هر چند هفتاد و نه و تابع کند و در افتاح نماز نکند و بعد از آن که بگوید یا
جانب بخوابد و در این امر هیچ کسند و خورشید بگردد و محبت و دستان خدا و ولایت ایشان را
و نیز از آنکه ایشان واجب و از آنها که ستم کرده در مال محمد و هفت عجايب حضرت
کردند و از آنکه بیدار بگردد و منع کردند میراث او را و شوهر او را و فصد کردند که خانه
او را بنوازند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشته و تغییر سنتهای رسول دادند و سزاوار طعم
وزیر و معوی و اصحاب ایشان شوارع و واجب نیز از قائل اهل المؤمنین و جمیع قائلان
و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان واجب جایزین عبدالله انصاری و عبدالله بن النضر
نیز گرفته است و فرموده است اصحاب جعد و فاسقانند و مؤمنانند و نه کافران و شفاعت
جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هرگاه ببینند خدا در این ایشان و در یکبار اول
مرتبه شهادت بخواند اگر کرده است و چون این دو حدیث معتبر استند از دو معصوم نیز کرام الله
علیهما در بیان شریع دین وارد شده بود در این رساله ایراد نموده **و تلف** که چون اکثر
متکلمین در معارف اهل نقل و کلام و عقاید و احکامات تحصیل معارف و معارف
بدلیل خلاف کرده اند و وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند و قی تکلیف جلی
که ممکن باشد و تحصیل علم بمعارف زیرا که شرط است در تکلیف بشی که قادر باشد بر آنچه
تکلیف بآن شده است و غیر آن بکند پس قی از این حال تکلیف و محال و بعد از
آن تکلیف میشود بآن خواه ببلوغ شرعی مکلف شود و ممکن چند سال بعد از آن مکلف میشود
بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس یکی است چندین سال قبل از
بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود باین اعتبار اختلاف است
ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی اینها گفته اند که وقت تکلیف بمعارف همان
وقت تکلیف سایر عباد است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است
که مبادرت نماید تحصیل معارف پیش از آن باین احوال و از شیعیان غرضی حاصل از حدیث کرده اند
که هر چه در سن و سال اگر ما قایل شد مکلف معرفت میشود و واجب کرده اند که احادیث را باین

وارد شده است که قلم بر داشته شده است از صبی تا بالغ شود پس میباید پیش از بلوغ تکلیف
نباشد و در قول سالی اعتباری کرده اند که چون میشود که انان با ضعف عقل ایشان بعد از بلوغ
مکلف بمعرفت باشند و فکریا آنکه عقل ایشان اکمال است تا ابتدا و سال شانزدهم مکلف
نباشند و از آنکه گفته اند در آنکه مکلف در وقتی که شعول نظر و فکر است چون معارف
نظریات آنها کافرات با مؤمنین است و بعضی گفته اند منجم کرده است که کافرات شیعیان
قدس سر مکلف است این بسیار است که از برای کلام و آیه حکم کنیم بکفر هر کس که از این کلام
که اول وقت تکلیف معرفت و باید که اگر در این وقت معیر غلط در حق باشد و این بسیار است
از اختلاف حق و تقوا و وقت رحمت و بیک در بعضی از اصول ظلم لازم می آید و تکلیف مالا باطنی که
آنکه گوئیم این نوع در کفر صاحبش معذب نیست و گوئیم جماعی کرده اند که کافر غلط در حق
در یکا کفر است که از روی اختیار اعتقاد کفر کرده باشد و اگر کسی که در هرگاه از اهل جهنم باشد
باید داخل است شود و در اول آنکه در این شرط نیست میان بین دو شق پس میباید بر این غلط در حق
باشد و این مکلف جماع است که هر مؤمن داخل است غیث و جوار میگوئیم که ممکن است که باطل
شد و او در حق تقصیل باشد از جانب خدا اما نتواند اطاعت جماع مخصوص و کسی باشد که مکلف
با ایمان باشد و در حق او کشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و مقصود کفر باشد
و تقصیرش است که چنین کسی باز حکم با ایمان او میتوان کرد و حکم بکفر او حقیقت در حدیث
و کفر بیکد نیست و ما در حکم با ایمان او میکند ما نتواند اطاعت زیرا که تکلیف تمامی بر او تحقق
نشد است که آن حکم اطاعت بر او نرسیده و باقی است بر آن حالت تا بر او زمان بگذرد که ممکن
باشد او را اطلاع که موصول با ایمان باشد و قیام شد کلام محمد صلی الله علیه و آله و سلم و غیر حق است و اینها
و اثنی که مراد از این محلف است و هر کس در هر حال بر تیر از این میان مکلف است و حق است
مستقیم باید که **لا یجوز** اگر ما انانها از اینها تکلیف نمیکند کسی را مگر آنچه واجب است از برای او
و بر وی و عیاشی و تکلیف پسند و معتبر از راه و حرام و محمد بن مسلم و حسن طبرستانی و کما
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر کس که از قول ما و اعتقاد ما است که حق است یا حجت میگوید
بر دیگران یا آنچه ایشان داده است و شناساند است پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کتب است

برگرداند محل عقول و شفاقت حضرت سالت بناهی داشته هاید و میفرماید خواهی بود و اگر البت
باشد از این برگردد و تقصیر خود را خواهد بود و اما جوی که دیلا و کفر را در بلاد اهل طایفه
و اگر بعضی از کفار و طایفه خود و مقتضای و اکثر جانها و اینها که میگویند که سالت
خود را با طایفه خود و سبیل از برای هدایت ایشان بر می آید و اینها را هدایت میکند و اگر
تکذیب ایشان را سبب و سبب در چنانچه گذشت و اگر بنا بر این خود را بر بعضی از کفار و کفر میگویند
در این معنی خود را ندانند و مقصود خواهند بود و معذور نیستند و یا باشد که بعضی از ایشان
حق بر ایشان و صوری بر آنها باشد و اصل میخون لا مرئه باشند و اما جوی که مشغول
نظر باشند و متفکر بر حق باشند و خود را از تعصب و افراط خالی کرده باشند و حق بر ایشان
ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند و اگر بهشت نزد جیم نخواهد رفت و احوال
متضعیفین و در چون لا مرئه و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجمل باید دانست که حق تعالی
بر احدی از عباد عظمی شک نیست و محبت بر ایشان تمام نکند و ایشان را عذاب نمیکند و متفکر در خصوص
احوال ایشان مندرج نیست **فصل چهارم در بیان انواع کلمات و توفیر از آنها و در بیان**
معانی آنها در بیان کلمات صغیر و کبیر است بدانکه مشهور میان علما و فاضلان و عوام است
که کلمات صغیر و کبیر است **اول کبیر** و **دوم صغیر** و آنچه در شرح طریقی در حدیث و بعضی از علما گفته
که کلمات صغیر و کبیر اند و هر که هر شریکند و مخالف اند و صغیر و کبیر که در کلام اللغات
با اعتبار نسبت به تفاوت و ما تحت است مثل نویسنده است که صغیر است نسبت به نویسنده
نسبت نظر بنا بر معروف و این قول را نسبت به شیخ مفید و ابوالفلاح و ابن الراجی و ابن ادریس
نیز داده اند و اینها را معبد است و سابقا بیان و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر
استقامت کنید کارهای را که هر کدوم از شما را از آن گفته میگویم و می بینیم که هاد شما را به
فرموده است که آنها که استقامت کنند از کارهای که هاد و ان فاحش یعنی کلمات بسیار قبح و اسرار
که هر که سوجه است مگر کلام که گفته اند یعنی کلمات صغیر و در احادیث وارد شده است
که کلمات کبیر و اعمی از عدالت بیرون سیر و کلمات صغیر و اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون غیر
و دروغ است که مدو آنها را آنکه کلمات صغیر و کبیر بدان باشند که کلمات صغیر بسیار بد و مشهور و معص

خداوند کبیر و صغیر و جبر و غلبه و توفیر از خداوند جل جلاله و عظم است بل بعضی کلمات
بعضی بدتر است و بعضی نسبت به بعضی خود را زیاده تر میگویند و حق است که کلمات بر دو قسم است
یکی کبیر است که از کلمات آن بدون توفیر اعمی از عدالت بیرون سیر و مستحق عقوبت الهی است
بلکه بعضی از معانی ایمان نیز بد و میکند چنانکه سابقا ماضی و دیگری صغیر است که جود
اصرار از عدالت بیرون سیر و اگر اجتناب از کلمات کبیر بکند از کلمات صغیر است معقول
و حق تعالی بفضل خود آنها را می بخشد و بر آنها مقتضای و عذر خود عقاب نمیفرماید و
مشهور میان علما است که اصرار بر کلمات صغیر کبیر است و در معنی اصرار غلبه است **شبهه**
گفته است که اصرار بر فعلی است با حکی و اصرار بر فعلی مداومت بر یک نوع از صفایه توبه
یا بسیار کردن جنس صغیر توبه و حکمی است که عذر را شنید با فعل صغیر بعد از غلبه شد
از آن است که کسی صغیر بکند و در خاطر میگذرد و توبه و عذر بر فعل ظاهر شود است که صغیر
نیت و شاید اعمال آنها از وضو و نماز و روزه و کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده
این کلام شهودی اند و بعضی گفته اند که اگر بعد از صغیر صغیر صغیر و کبیر باشد
باز اصرار بر عملی بد و بعضی گفته اند که صغیر و کبیر بعد از آن توبه نکند اصرار بر عملی بد و
بر این فقیهان کبیر و صغیر و غلبه و بعضی گفته اند بسیار که در یک نوع از صغیر است
و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیر است خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قائل
شده اند که هر یک از اینها اصرار بر عملی بد و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن
هر چند از این نوع نباشد و بعضی گفته اند که اگر کلمات از اجتناب باشد و هرگاه که کلمات
آور اند و توبه بر یک شود البته قبح در عدالت و سبب و گمان فحش است که محض بر صغیر
بعد از فعل آن اصرار است بلکه اصرار بر مداومت بر یک کلمه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار
بر یک صغیر شدن و بعضی گفته اند که مشهور است در بعضی اعتنا بر این و بعضی در این و در میان آن تفاوت
و شبیهی از اینها و ظاهر می شود و اما کبیر و اعمی از عدالت بسیار در آن است بعضی گفته اند که
هر کلمات است که حق تعالی در قرآن مجید و حدیث عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند که هر کلمات
شارح حدیث آن معذور کرده باشد یا تصریح بر حقیقت عقاب بر آن شده باشد و بعضی گفته اند که هر کلمات

که کبیره است و غنا و خلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور است که فوق غایت میان
دو قله و دوازده کوبانند یا کثیر علم است اگر چه اندر غنائی حرام حقیقه که اندر این
رفیق شاعر بر آن میخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام حسین صلوات الله علیه بر این است
گفته اند و حال از فوق غایت است اگر بروش نوحه بر آن بخوانند و بعضی نیز است اگر چه اند
صدای زنی که شکند و در وسپها برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضا تجریر
گفته اند و چون نوازند مانند آنها اگر در ریخ نگینند و استغنائی اینها نیز خالی از فوق غایت
چون احادیث معتبره و اینها دارد شده است و این از رئیس و بعضی از علمای اینها را حرام
میدانند و نه هر لحاظ است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن دارد شده است و
برجوا از غنا ندارد زیرا که بسیار است که هر که از کسی خوش آیند است هر چند عمری در آن
نباشد و همچنین که است که قرآن و دعا را بخوی میخوانند که ترجیح ظاهر ندارد و موجب
حزن میشود و آن قصوری ندارد و احادیثی که در باب خواندن قرآن مجز و صوت حسن
وارد شده است ممکن است محمول بر این باشد و آنچرا تصریح بر ترجیح و غنا بر آن وارد شده است
محمول بر تقدیر است زیرا که بعضی از علمای شیطان و صوفیای ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال
بلکه مستحب میدانند و خلاف نیست میان علمای شیعه و در حقیقت استعمال آن طوطا است
طیور و عود و نای و دف و امثال اینها افتاد کبیره بودن اینها خلقت و کسی که غنا و کبیره
دانند اینها را بطریق اولی کبیره میدانند و بعضی از علمای اهل فقه صریح را در عروسی و حنجره و تخمین
گفته اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و آنچه قرار هر حرام است و بعضی
کبیره میدانند مانند زره و شطرنج و تخم بازی و گردگان بازی و هر چه در آن کوی بندگی باشد
مکرر و تمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و استر دوانی و الاغ دوانی و شتر دوانی و
دوانی و تیر اندازی و در قمارها که یکی از آنها محصور و وارد شده است مانند شطرنج و زره
و از جمعه عشر حرام است باید که قوت و یاد بر آن بازی کردن آنها هر چند که در نزد عوام ظاهر
جمعی است که تخم بازی و گردگان بازی و قلاب بازی نیز چنین است که بدون کرم حرام است و غنا
از فوق غایت و ظاهر اخبار است که بازی زره و شطرنج کبیره است و بجای بن سعید صاحب کتاب

[illegible]

که هر دو در امور که طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات فروختن
و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت و سجده میکنند مانند بیت و چلیپا و صورت
حضرت مریم و عیسی علیهما السلام و فرشتن و خریدن آنها و طعم و خوردن و کافران
و تالی و دروغ و آزار و امثال آنها و آلات قمار مانند شطرنج و زرد و کجده اگر از برای استعلا
حرارت خوردن و اگر از برای دفع سستی از آن مقصود باشد بهمان هیئت که هست و مشرب از برای آن
منفعت حلال و غیره اگر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورت حرمت که شک نیست
قیمت نداشته باشد و اگر شک است یعنی داشته باشد و از آن شکست بفرود آید و اگر شک
مشرب از آن شکست و در منفعت حلال منع شود و اعتقاد بر آنست که مشرب داشته باشد
بسیار در وقت و بعضی گفته اند تا آنکه از هیبت خود نیندازد قیمت و فروخت و در فروختن
ظرف غلط و بقرع نیز این خلاف است و از جمله محرمات فروختن اصل جنک است بر شما
وین در وقتی که جنک داشته باشد یا سلطان یا شاه یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند
و بعضی آنرا حرام است و فروختن اصل بر آن زنان و زودان از برای این امور یا مطلقا حرام
مشهور میان علمای آنست که حرام است فروختن آنکه از برای شرب کوهن یعنی ننگه شود که از برای
این کار یکبار خواهد در ضمن عقد شطرنج و خواه مقدار عقد مشکور سازد و فروختن چیزی
از برای شرب است با آلات قمار و اگر کسی ببرد شد که این کارها که مذکور شد و که آن
برای این شهر مشهور است که اهل سنت و بعضی حرام دانسته اند و احادیثی در این باب است و بعضی
خلاف آن را جاریه دارند و خان و دهکان و کشی از برای فروختن و شطرنج و در بعضی کوهن سایر
محرمات و بعضی خلاف آن در فروختن و بعضی حرام دانسته اند و بعضی در حکم آن را ندیده اند
بلکه آنرا و شهر جوانان است خصوصاً حیوانات شکار کرده مانند بوز و بار و جرج و عقاب
و مشهور میان علمای جوانان است که حرام است و بعضی جاهلی اجماع بر آن کرده اند و بعضی از
جمع نیست در تکلیف مانند پوست شتر و بیلک و این البراج گفته است که اگر کسی ببرد
سیاه کرده و در تنه دیگر نمیشود آن کرده و مستندش معلوم نیست و این چند گفتار شریعت
در آنکه اولی الله را مانند سوغات در تنه کان در خوردن و آشامیدن مشرب نمیدانند و

این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورت های ساینده است که اگر در وقت
برین طرف اندیشد سایر ازان بیفتد و خواه متصل بود یا باشد و خواه جدا باشد و ظاهر این بار
معتبر است آنست که حرمت مخصوص صور حیوانی و صورت عکس و مجسمه و ساینده باشد
چون صورتها که بر دیوارها و فرشتها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت حضرت و کل یکبار و اینها
که ساینده باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند و گویند که ساینده
باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام میدانند و بعضی مخالف احادیث معتقدند
اگر چه احوط است و فروختن صورت مجسمه نیز مشهور است و گویند که اگر از برای نام و اقتضا
جمعی از علمای اقلان کفر است و مؤثر ناقص است و بعضی با آنکه اوضاع فکری تاثیر بر الهی است
مانند نشانه اقبال و حرارت و ماه و در بر و دست اگر اهل افسوس میدانند و اگر مؤثر بدانند
و گویند و مادرت الهی جاری شده است بر آنکه چنین وضعی در فغان بهر سبب فغان امر مذموم
حادث شود و آنکه حق تعالی این را اعلامی برای این امر قرار داده است که اگر گفتند حرام نیست
و شهید و مسلمانی گفتار است که مکر و هت و اکثر علی انظار و فکر در علم شیعه و یاد دادن و این
از احرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و این طلاس علی الرجم و بعضی
علی گفتارند اگر اعتقاد بر آنست که حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبر و نقل
میشود دانست که اوضاع آنها ملائمت حدود و احادیث هستند و کامل این علم مخصوص به
و اوصاف علیهم السلام است و این را علم ایشان است و بعضی از این اوصاف را بیان
علم ندارند و این سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند و بعضی از فکر در اینها
و حکم کردن مجدد و احادیث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانید و اندوخته اند
منتهی مانند کاهن است و کاهن مانند سحر است و سحرینا تنه کاهن است و کاهن در حقیقت
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود که کاهنهای خود را دیوانه و انا سعاد
و نحوست گویند آن نیز از احادیث ظاهر میشود و که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند
و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و حق تعالی اوقات که بهر حال تصدیق و توسل بجهان فکری
نحوست آنها را مبرور و سعادت گردانند و بیک اینها و اعتقاد بر مذهب خاص خود دارند و بیک اینها

و گفت تو تسل و ضعف تو کل سعادتها را محسوس کردی و اندک اندک دفع عداوت و دفع بلا را بر
تصدیق تو کل و تقوی و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعا امان نموده اند و مکرر نکاح و
زفاف و سفر و بعضی از امور که امر با حلالها از بودن قریب عقیق و در آنها نموده اند و گاه فقیر
الفت که از روز و فتن اسلام بیخبر نیست بلکه محاذات ستاره های عقرب مراد است چنانچه
مدار عرب و آن یونیه و همت و در میان عرب بنحی و تقوی شایع نبوده است و از عادت جمیل
معلوم است که بنای عبادت و معاملات ایشان را بر امور ظاهر گذاشته اند که خواص و عوام
در آن یک نیست داشته باشند و در این زمان اکثر ستاره های عقرب به برج قوس منتقل شده است
امثال هیأت افلاک است و کیفیت حرکات آنها مشهور است که حرام نیست بلکه بعضی نجس
مانند ستاره های انکس است اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و جز آنست که
اهتمام نماید در این موجب تصدیق حرمت و اکثر متقی بر او هام و خیال چند است که بعضی از
حرکات مخصوصه که بر آنها مستطبق میشود و بعضی حرکات نشانی از از انحراف از شکل است
و از حد مختلفه که در آنند و اکثر امور را یکدیگر مخالفند و بعضی خداوندی که آنها را خلق کرده است
و شبیه و از حدی که با ایشان وحی الهام نموده است و دیگر بر حقایق آنها اطلاعی نیست اما قلیلی
از آن که مشرعی در اطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر ذلک بوده باشد خوب است و شهادت
فرموده است که کفر و کفر و افعال و مثل آنها حرام است با اعتقاد حقایق آنها یا واقع زهر که علم
غیر مخصوص خداست و اگر بر سبیل قائل نشود و گوید یا کفایت زیرا که گفتار و روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله قائل است که دوست میداشت و طریقی قائل بود اگر اهل داشت
مواقف که احاطه است که رجوع باین قسم دوم نمکند و سخن ایشان تصدیق نکنند که از آنها
بسیار در این از رفتن و کاهن و عراف و اود شده است و این جماعت که خبر از آید سید هندی
و تخمین عرافان و آنکه میگویند که رمل از حدیث خود آنها را و ما خرافات است اما تارة و اینها درین
دور برای آنکه از شیخ این محقق از هشتم روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
عرض کردیم که در مورد مردی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را در دست
ماتلان از غریبهای مخفی حضرت فرمود که صلواتی الله علیه و آله فرمود که هر که مردی و سوار

یا کاهنی یا کذا یا که تصدیق او کند و زانمی گوید پس تحقیق که کافر شده است و گفتند حرمت
خشکی که محقق باشد مانند آب شیرین و در و شام که از روی قریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند
حرمت بر ما از لباس زنان پوشیدن و خود را بر خفی که مخصوص زنان باشد زینت کردند
و سهر برابر گذاشتن و لباس مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین
گفته اند حرمت زنا زنا پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کبرند و حوز و حوز
اینها خلخال از اشکالی نیست و بعضی نقش کزین صورت و سایر اعضا و زینت جمیل و سهر برابر
داشتن و این نیز خلخال از اشکالی نیست و احاطه است که اجتناب کند از زینت مخصوص زنان و
پوشیدن لباسی که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که خفی
و سحر و بسوی و بعضی که بگویند خود را که پوشیدن لباس دشمنان را و غنچه و زینت دشمنان را
و شبیه دشمنان شکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه آنها دشمن منند و کافر
علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجب مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن
کردن و غار کردن بر آنها و سینه و بعضی نجس را بر سر گرفتن کرده است و اینها و خلخال از نوع نجس
و بر سینه است گفته اند و میتوان گرفت و همچنین اگر گفته اند حرمت اجرت گرفتن بر زنان و
جایز دانسته و همچنین اجرت بر پیشانی جایز نیست و مشهور است که اجرت بر قضا و حکم
میان مردم جایز نیست و مشهور است و بعضی نجس کرده اند اما مشهور نجس کرده اند و زینت
مردان و پیشانی و قاضی یا از بیت المال و همچنین اگر و خفی بر این جماعت کرده باشند میتوانند
گرفت و مشهور است که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و
جمعی از علما گفته اند جایز نیست فروختن و خریدن قرآن مجید و اگر فروخته شود یا بخریده شود و کافرا
بفروخته شود و بعضی میگویند و دانسته اند و احاطه است که بطلان آن باشد و باقی با جسته اند که
احادیث بسیار برین وارد شده است و از جمله آنها روایت جابر است که گفت از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام شنیدم که فرمود مصحفها را بفروشد که فروختن آنها حرمت بر سیدم چه
مبغض است و خریدن آنها فرمود حلال و کافرا و عاقلان و مجوس و زنها و زنی که کافران و مجوس
که بر زجر خواهد بود و درین باب گفته اند حرمت و در حدیث صحیح از حضرت علی علیه السلام

که فرمود مجتهد مصحف را دوست نداشتیم از آنکه بفرود شوم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند
و در احادیث کوفتن بر کتاب مصحف مشهور گردید و بعضی شرط را در افتادن و حدیث خبر
وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکند و بعد از نوشتن آنچه میباید نوشت بگوید که
اگر در این امر مرتکب گشاده از او و عیسی و خمس و جزو و امثال اینها یا بقیه مرکب قرار نگیرد و جایز
است اگر در کوفتن بر کتاب بقیه فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علمای آنست که گفته
از قرآن مجید آنکه باید کوفتن آن واجب است کوفتن بر تعلیم آن حرامست و زیاده بر آن اگر
کوفتن بر این تعلیم مکرر است و اگر اول شرط کند کراهت آن شد است و بعضی شرط تعلیم دانسته
و احوط آنست که شرط نکند و اکثر علمای ائمه کوفتن بر مسائل ضروری و اصول دین و فروع دین را
حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلاله جایز دانسته اند و حرمت
اخذ ائمه بر مطلق و احیای آن نیز فقیران نیست و مشهور دانست که جایز است ائمه کوفتن بر
تلاوت قرآن که ثواب آن از برای مردم یا ندهد و بعضی از اخبار منع وارد شده است
و حمل کرده اند بر آنکه شرط کرده باشد کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه کوفتن
در حکم شرعی باطل است خواه از برای او و خواه که بخواهد از برای خود و بلکه از جمله کبایر است
و از حدیث امام محمد باقر علیه السلام منقولست که رشوه کوفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او
و رشوه و امتیاز بر حرامست مگر آنکه حق باشد و نه آنکه رشوه و رشوه از برای او حکم نمیکند و حق
او ضایع میشود و این صورت بعضی مجتهدان کرده اند و مانع کرده اند از حکم جبر و کسی که
اهلیت حکم نداشته باشد حرامست مگر آنکه حکم کرده باشد و یا باشد و یا نباشد و این فقیران
نکند و اگر حکم کرده باشد و جاری نشود و در این صورت مجتهدان فقه جعفری آنرا بطلان آنجا کرده اند
و احوط آنست که تمام حکمها باشد و مانع نباشد از ایشان نکند و در حدیث وارد شده است که اگر کسی
نیز از برای او حکم کند یا مجتهد بگوید بر او حرامست و مصحف را بطلان و بقیه سایر نوشته های مکرر
و بعضی حرام دانسته اند آنرا و گفته اند مکرر است عشر آنرا بطلان نوشتن چنانکه در حدیث منقولست
از امام منقولست که بر سایر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کرده است که عشر مصحفها
بطلان میشود و حضرت فرمود که صلاحیت ندارد آنرا گفت این معاشی است حضرت فرمود که

اگر از برای خدا نکرده باشد و وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و در حدیث دیگر از حضرت
نورانی منقولست که گفت عرض کردم بعضی مناقرق میگویند که قرآنی که ختم و عشر بر او بطلان
کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلان نوشتند بیرون حضرت عیسی بن مکره هیچ چیز از آن مکتوب
قرآن را بطلان و فرمود خوشم نمی آید که قرآن را بنویسد مگر بسیار چیز است که از او بیرون می آید
یعنی نوشتن امیر المؤمنین علیه السلام در نوشتن غیله و این حدیث دلالت بر آنکه عشر را
بطلان نوشتن و زینت بطلان کردن بدینسانند و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را بطلان حرام دانسته است
و مشهور میان علمای آنست که بطلان کفر کردن مسجد حرامست و بعضی مطلق میگویند که در حدیث
دانسته اند و مستند به حدیث معلوم نیست و مسجد را داخل در آنجا دانسته اند که حرامست و خطبات
منعند را داخل مسجد کردن حرامست و بعضی غیر منکر بر این حرام دانسته اند و ثابت دانسته اند
ظالمان و ظلم حرامست و در بعضی ظلم مشهور است که حرام نیست مانند صامت کردن و طعن کردن
و سایر جدومات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان دانسته اند
و محتمل است که محلیل بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است و کون مکنید مساوی آنها
که قسم کرده اند پس میکند شمارا افش حجت و شمارا بغیر از خدا یا در حق او عیب بدین یا بدی
کرده نخواهد شد و در کفر اکثر تفسیر کرده اند بطلان فقهی و بعضی گفته اند بطلان افعال
مشککانه و بعضی گفته اند در دخول با ایشان فساد در علم ایشان و اظهار ادعای بطلان ایشان
و اظهار محبت ایشان در محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات
وارد شده است که در کون مؤمن و غیره خواهی و خواهی است شریک با بدین اتفاق و ظلمان از جهت حق
و ظلم بدین و در ارضی با اعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تغییر یا صحت شرعی مانند
هدایت ایشان یا دفع ضرر از مؤمن یا قضای حاجت مضطربان ایشان معاشرت و اظهار محبت
نکند و مشهور میان علمای آنست که حرامست نوشتن و حفظ کردن و برادران و یاران که
مفسوخ خوانند و توبه و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنی و سایر مخالفان
و کتب حکما و صوفی و ملائمت سکوا برای فقر و بطلان کردن یا محبت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات
حقه از آنها یا فتنه و مشهور میان علمای آنست که آنچه پادشاهان و حکام جعلی از این

میکنیم بدانند اینست که در قبول هر کس و جایزها و بخششهای ایشان قبول میتوان کرد
بعد از آنکه ایشان از عمارت گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر اینکس را حلال کند در محلی یا جایز است
گویند و در این شکی نیست و بعد از آنکه واجب است که در هر کس و در هر حال و در هر حال و در هر حال
به قدر فقر و عجز و نیاز و در این صورت اگر فقیر و عجز و نیاز و در این صورت اگر فقیر و عجز و نیاز
و اگر در فقر و عجز و نیاز و در این صورت اگر فقیر و عجز و نیاز و در این صورت اگر فقیر و عجز و نیاز
اکثر گفته اند که زن نان و نان خورشید را از خانه شوهر بدین اذن او تصدق نمیتوان کرد
اگر او نمیگوید و زیاده نکند که ضرر یا در رساند و اگر مالی را بکسی داده باشد که بقدر ایا علی یا علی
مثلا بدو میدهد و یا آنکه اگر خود موصوف بان صفت باشد از برای خود میتواند داشت
و بعضی گفته اند که اگر در شری که زیاده از آن بکوان بر ندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است
و احوط آنست که نهایت احتیاط را در این باب در ندارد اما بعضی از خود میتوانند داد اگر قادر
بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که کسی که در حیوانات خیر انسان جایز است
و بعضی حرارت استر و بعضی که نکول و انواعی را حرارت و اختیاز مطلقا و بعضی که
اگر از برای او واجب باشد حرارت و جایز است استخوان و دندان و قیل و فرغ و شانه و
آن از آن ساخته و بعضی میگویند معاش را و وجهی نباید که استعمال شانه آن مستحب است
و از جمله حرمتهاست که جمعی از کابر علی تصریح بحرمیت آن کرده اند خواندن و شنیدن قصصها
که همتها دروغ است مانند قصص جن و اقا و اشیای معلوم الکذب یا افسانهها که بعضی از آنها
معلوم الکذب باشد مثل روایات موضوعه و مخالفات که مشتمل است بر تحطیه انبیاء و نسبت
فسوق و معاصی یا ایشان را مدح خلفای جور یا کرامات مستعجزه صوفی یا اغراض دیگر که
شیعه و امثال آنها از امور باطل میگویند که فرض در ابطال آنها باشد یا از برای تبیه و خطر
شود بخوانند و شنیدن آنها چنانچه اگر سخاوته و الکذب بران دلالت دارد و بنابر بعضی از نقلیه
و ایوب الصلاح و کاف گفته است که حرمت دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن شیعیان
فقر خوانان که جنکهای دروغ را خراش یا نقل میکنند یا بر جنکهای واقع چیزها زیاده میکند
و شیخ مجتبی سعید در جامع گفته است که حرمت شنیدن کذب دروغ و قصصهای اختراعی

و قصصهای که دروغها بر آنها زیاده کرده اند و قصصهای دیگر مکرر است برای آنکه باغ بیداری
آخر شب معشوقه و این باب بر محمد بن ابی بکر و دیگران عقاید و روایت کرده است که قصص خوانان در وقت
حضرت صادق علیه السلام مذکور شد و فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشیع میکنند بر این کتاب
که باز از آنحضرت سؤال کرد و بعد از آنکه خوانان که آنها حلال است گوش دادن سخن ایشان حضرت
فرمود که بیرون برو که هر که گوش از نماز و بسوی سخن گوید یا غیر تحقیق که او را بر سینه است پس
اگر آن سخن گوازیان خدا سخن گوید و خدا را بپسندد است و اگر از جانب شیطان سخن گوید
شیطان را بپسندد است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول الله تعالی که شمشیر بر زبان ایشان کنی
که امان حضرت فرمود که مراد از شمشیر آنست که خوانانند و احوط آنست که قصصهای ایشان را نگویند و چنانچه
و پادشاهان و عجم را نیز بخوانند هر چند راست باشد مگر از برای صلیح و عقاید و غیره بلکه حتی
فرموده است و من الثابت من یقین فی الحق الخدیث لیصل من سبیل الله تا آخر این روایت
مردم کسی است که میگوید حدیث باطلی را که در میان زیاد خدا غافل میگردد و اندازد برای آنکه مردم را
خدا غافل کند و روایات فریاد است و از کلمات ایشان از برای ایشان است عذاب خود را کند و شیخ
طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند که این کبر در شان تصحیح الحارث ندان شده است
که او تجارت میکرد و بیعت بطریق خارس و اخبار پادشاهان عجم را میفروخت و مردم را از آن
فروش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله اخبار را عیب و عیب حدیث عام و شوم و من
برای شما نقل میکنم قصصهای رسیم و اسفند یاد و اکاس و پادشاهان عجم را پس عیونش میآمد
ایشان را شنیدن آنها و نزد آنها میکرد و شنیدن قرار این را از کتب روایت کرده اند و کاتبین
و شیخ طوسی و محمد بن علی بن ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قصص خوانان را بدید که در مسجد حضرت میخواندند و از او پرسید
او را از مسجد دور کن کرد و شیخ و ابن ابی عمیر و غیره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من بر سینه خود پیچیده ام و هر کس که در آن
احادیث جاهلست و یا با کفر نقل میکند بر سرش آگرم و سنگریزه باشد و خواننده شعر
که مشغول بر دروغی و لغوی باشد مجوز است و بسیار خوانند و شنیدند آن مکرر و مستحسن است

مذمت آن وارد شده است و ایضا مشغول شدن بر خاندن انسان یا از رخنه او و در آنها نظریه
ایشان کردن خراست و اکو او را منع کنند و منع نشود و چیزی بر او نیند که منتهی بقبل او باشد
خوش هداست اما آنها باید که تا منع بکنند فکر باشد بر یاد تعدی نکنند و پیشین حریر
زیر او روان در ضرب حال جنگ با کفار و حال اضطرر که جامه دیگر داشته باشد و خوف ضرر
داشتن باشد حرمت و اگر حریر خالص نباشد و مخمور باشد یا با کتان یا پشم یا مثال اینها
قصور ندارد و دیگر آنکه مشلمان باشد و بعضی در ملت و بعضی بجهت کسب اموال و احوط آنست که
بر روی نیندازد و اگر تنگ کند یا فرزند یا کسی بقت و پیشین طلا نیز در او حرمت و پیشین
طلا و حریر لطیف را اگر بخیر بگذرد و اندامش شرب و ست کند و یا با ایشان آسایدن جایز نیست
و خلافی نیست در آنکه حرمت خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلقا
استعمال آنها حرمت و از برای استعمال نگاه داشتن خلایف و احوط ترک و نقره کوچک
استعمال کنند مانند سوسه شمشیر و زنجیر حلقه نقره و قطعه نقره که در ظرف حبسین باشد
یا ظرفی که بعضی نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اگر کمتر اندک از موضع نقره اجتناب بسیار
کرد و بعضی بخیر بگذرد و اندر زینت کردن شمشیر و عصا طلا و نقره چنانکه موات و ارشادات
واحوط آنست که زین و تاج و طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره در
کرده باشد که جدا شود از کوبن یا کسی است و اگر جدا شود از کوبن و در سر بریدن و طفرها
کوچک که از برای غایب مثل آن میان زیند خلایف و میل طلا و نقره را استعمال کردن با کوبش
و مساجد و مشاهد مشرفه را بقصد بدین طلا و نقره زینت کردن خلایف و همچنین خلایف
در زینت کردن در دیوار و سقف طلا و در قلیاها و سیاهها و نعلبکیها و طلا و نقره
اشکالی است و احوط اجتناب خصوصاً از نعلبکی که در آن احفال حرمت بیش از طلا
طلا و نقره و نیست که مجوز باشد و در سر که در میان میگذرانند از طلا و نقره نباشد و احوط
و اینها و صندوقها و ملجبر طلا و نقره محل اشکال و احوط اجتناب و عهد اینها
و اگر ساکن و مشرب بعد از ظرف طلا و نقره ظاهر دیگر کرده اند و بخوردان طعام حرمت و نگاه
نخلیه طلا و نقره جایز است و در ظرف یکم و از دارند در جلد و حرمت نظر کردن در آنها است

در میان مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم و در حقیقت
 شرعی باشد و منقول که شکی که محلو از جهل و دریم باشد نه است از آنکه محلو از شرع باشد
 و منقول که کسی که معنی آن شعر در روز جمعه بخواند نه و آن دوازده است و از حضرت رسول
 منقول که امر از شیطانات اما از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله شرع حکمت و از حضرت
 امیرالمؤمنین حضرت امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم شرعی نقل کرده اند و مکرر تمثال و
 استشهاد با آن میفرموده اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل این رسول خدا و ائمه و در صلوات
 و مراقبت حضرت امام حسین علیهم السلام وارد شده است و خلافت نبوت در آنکه شرعی که متضمن بخش
 یا هجو مؤمنی باشد یا تعزیر زن معین یا محرمی یا تعزیر حسن یا بر مطلق امر است اگر چه در
 اخیر خنی هست و گفته اند که اگر تعزیر حسن زن خود یا کنیز خود در شرع یا در غیر شرع بکند حرام نیست
 و بعضی گفته اند اگر محرم نیست اما چنین منافق و مروت از عدالت نیست و بسیار و لیکن اشتراط
 مروتی که گفته اند عدالت ثابت نیست و شرعی که متعلق بر مدح و یا بداد باشد که موهم کذب
 اگر محمل بر غیر از مدح و یا بداد نیست و اگر ثابت است که بعضی گفته اند که داخل کذب و مراست
 و بعضی گفته اند کذب از آن حقیق است که با عدالت میشود و موهم خلاف واقع واقع دانسته
 و بنای شرع بر این نیست و غرض شاعر غیبت بلکه با نشان بر وی کرده و این سخن بعید از حقیقت
 اما اگر متضمن منع ظلم و تحسین ظلم و فتنه و اعتزای ایشان بر آنها باشد و در تبیین که از برای
 این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حدود و بغض و عداوت مؤمنان است و اکثر علمای آنها
 حرام دانسته اند مطلقا اما چون آنها امور قلبی اند اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف
 عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار آنها معصیت است
 و اصلش معصیت نیست و کان فیه ایست و همچنین کان بد مؤمنان بریدن اظهار شرع است
 و اگر اصلش حرام باشد در حج لازم آید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و همان و ترك
 معاشرت مؤمنان از جمله معاصی شرع اند چنانچه احادیث بسیار از کمال است که مدامتا
 ظاهر اجمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد در مطلقا ترک معاشرت اسباب
 بسیار میدهد و از جمله محرمات تجسس و بد مؤمنان کردن است و آیات و اخبار بسیار در نهی و

روی شهوت و لذت پسند ساد بلکه مؤلف نیز بدین خلاف نیست ظاهر میان عمل و اجتناب
حرامست بوسیدن ایشان شهوت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که زنها را بوسیدن
از صیران ساد اولاد اختیار دارند و ایشان بدو است از فتنه دختران در خانه
و فرمود که هر که بوسید ایشان شهوت بوسید حق تعالی در قیامت بجای از آتش بر او کند و منقولست
که هر که بوسید ایشان شهوت بوسید لعنت کند او را ملک آسمان و زمین و ملک رحمت و ملک غضب
و ممتا که خدا از برای او جحیم را و بوسید جحیم را و اگر از روی شهوت و لذت نباشد و
بدون مرد است و از روی غیر عورتین و زن نیز بدین را میستند و بدین عورتین و مرد را حرامست
نظر کردن بجهت مرد و زن را حرامست نظر کردن بجهت زن و واجبست مرد و زن را که عورت خود را
پوشانند از زنا هم اگر با لایق باشد یا صبیغ یا عورت در دیدن کلاه و حجبها و حلقه
و بر و در زن فرج پیش و پس است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از آنست که بعضی گفته اند
زنان کافره نا محرمه نیست بزنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میباید در حق عورت
و او نیز تمام بدن شوهر خود را میباید در حق عورت و همچنین گفته اند تمام بدن آنها را میباید و بدین
اقدام بدین را میباید و بدین که گفته اند شوهرها شستن و عورت تمام بدن زن محرم خود را میباید
دیده و میباید و در خواهر بر عکس و محرم بر عکس چون شوهر بدین حکم دارد و هر
که نظر میباید و در عورت شوهر نیز میباید و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میباید و در
از زن محرم و در او و مستها را و سر او و سینه او و ساقها و پاها را از آنکه حق تعالی مواضع زینت
از عمار جلالت کرده است و این مواضع زینت است و خلاف نیست بدان که زن را محرم را بقدر
و مستهای ایشان را میباید دید و فتنه و بدعت خواهد بود و شهوت و لذت و اجتناب
خلاف نیست در آنکه مرد و مستهای آنها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدین شهوت
بعضی گفته اند جایز است باکراهت و بعضی گفته اند باکراهت و بعضی گفته اند باکراهت
جایز است و اماره نظر حرامست و قول اولی خالی از قیاس نیست و آيات و اخبار را که دلالت دارد
و در نظر کردن غلام بالغ بسوی مالک خود خلافست و مشهورست اگر کسی باشد و در
خواهر بر بریان که ذکر و حجبها و ایشان را بر بدن باشد خلافست بعضی گفته اند مالک خود را میباید

دید و خالی از قیاس نیست و بعضی گفته اند زیرا که اگر کسی را بوسید و بعضی گفته اند بوسیدن
و این احوط است اگر بعضی از اخبار دلالت بر آن و قول دیگر منقولست اولاد از این حکم
چند نفر در استنفا کرده اند کسی که خواهد دید یا نخواهد دید جایز است نظر کردن و بدین
و بعضی گفته اند مرد و مرد و هم نظر میباید کرد و در ایوان و در محبتین و در نیت میباید نظر کرد
بسوی مردی که اراده تزویج او دارد و کثیری که خواهد دید و جایز است نظر کردن بدین و در وقت
و محاسن او و در سایر بدن غیر صورت خلافت و احوط آنست که بدون حجاب نظر نکند
مشهور است آنست که جایز است نظر کردن بسوی مست و مرد و کفار که در اماکن مدوام که از روی
لذت و شهوت باشد و بعضی جایز میدانند و اولی اقوی است **ح** مشهور است آنست که نظر کردن
دیگران بدون شهوت میباید کرد چنانکه در اعضا را باید مشایع بوده است که ایشان را در محاسن
مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقویست **ح** نظر کردن بدین که حلیت
و زنا نه نیست که مطلق شهوت و لذت باشد و عمل المشهور و الاقوی **ح** در حال خدمت
جایز است نظر کردن خضاد و حمام و جناح و طبیب بقدر ضرورت حق عورت و از برای شاهد
شدن و برای شهادت کردن و در مسی غیر غیر خلاف نیست که خود را از او بپوشانند و حجب
عمیت و در مالغ غیر خلافت و مخطوط است که اولی اقویست که از اجل شدن زن از نا محرم
و زنان نیز رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علماء آنست که زنا از این جایز نیست
نظر کردن بسوی مردان و بعضی هم و در استنفا کرده اند و خالی از قیاس نیست چنانکه
در اعصار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از زنان بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
میشودند و از برای جواز خود بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
صدای زن اجنبیه خلافست بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی با تذکره خوف فتنه حرام
میدانند و احوط آنست که زیاد از قدر حاجت سخن نگوید و نشود و بهتر آنست که زن کثیر
در آید و در وقت سخن بگوید و از روی عشق و نیاز و صدای خوش آید سخن نگوید و در وطن
و درین خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر که اهنست و حرامست ذکر راجعیت یا سایر
بدن خود یا لباسی یا دیگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود یا زنا یا کثیر چهره یا

تا اوله بیاید چایز است و چیزی دیگر جایز نیست و در میان کون و مالمیدن ذکر خود بدست
 زوجه و کنیز خود تا منی یا بوی ملاقت و همچنین در مالمیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود
 از سایر بندگان و غیره در خلاف کرده اند و ظاهر و اشهر آنست که اینها جایز نیست و بنا بر اینست
 در حرمت جماع مرد و ها و نثاری که در هر دو سینه نامیکن و جایز است و بعضی میگویند دانسته اند
 و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحب حیض واضی نیست و گفتار
 بر اینست که آنجا جایز نیست مگر آنکه بصیرت خاص و خلعت بدهد که مرد در دنیا فرایم باشد که از برای
 برداشتن برنج و مانند و طی و قبل از در تمام حیض و نفاس حرام است و بعد از آنکه نشستن و پیشانی
 غسل ملاقت و بعضی از علما حرام و افسه اند معنی از فرج نفکد و با عقیده این خواسته باشد
 و از او باشد بدون خلعت او سیر در خلعت و بعضی میگویند دانسته اند و بعضی گفته اند که اگر
 چنین کند در غلطه داده اشبه میباید زن و مرد و ملاقت نیست و آنکه پیش از سال
 و طی بیشتر حرام است و حرام است تزویج و طی زن که بعد از او در حال او باشد زاده از چهار ماه
 و بعد از هر که خلعت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسو او باشد بغیر از آنکه در حق او
 و اولاد خال و مثاله در بر زن مثل اینها از مردان حرام است و مثل اینها از رضاع نیز حرام است
 و حق که شرب این رضاع مختص شود با نوزاد و مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و همنه
 و خواهر رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که چل کند زنده با عقیده مالک حرام
 میشود بر وی که کت مادر زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هر چند با او رود و دختر زن
 و دختر دختر او و دختر پسر او و هر چند با او رود و هر چند زن حرام میشود بر وی که کت و لیس
 او و هر چند با او رود و فرزند او و هر چند با او رود و اگر عقد نکاح نکند و وی نکند آن زن
 حرام میشود بر پدر آن مرد و فرزند آن مرد و دختر زن حرام و فرزند فرزند او و در مقدار
 دختر را نمیتواند خواست و اگر از سایر بندگان باشد دختر یا پسر است و خواست و در مادر زن بعضی
 عقیده بر وی و طی خلافت و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوک بدهد بر فرزند و مملوک فرزند
 بر پدر بدهد و طی حرام میشود و در خواهر برادر و پسر و دختر و فرزند و پسر و دختر و فرزند
 پدری با مادر و یا پدری با پدری و خواهر و برادر و پسر و دختر و فرزند و پسر و دختر و فرزند

دیگر بر امتیاز است و جواز عدم رجعی و در حد و مایه و در انشای مد و سوا و است مکرر
 که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قائل به اشتداد و مشهور آنست که در سوا و است
 برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتواند خواست مگر رضای او و بعضی مطلقا حرام دانسته اند
 و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط اولی است و در این مسئله بسیار است و اینها آنکه
 شدیدی و صحیح است و زنا فی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعت حرمت نفی و مثل آنکه
 عقد کند و بعد از آن با دختر نکند یا حرام نمیشود و در زنا فی که پیش از عقد واقع شود خلاف است
 اگر گفته اند سبب حرمت میشود و این با حوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعت حرمت نفی شود
 و این اقویست و بعضی گفته اند اگر زنا با بعد و زنا خود باشد باعت حرمت میشود و اگر بعد از آن
 باشد نفی شود و مرد و زن که زنا با حاکم شود و دست او با لاله نظر کند یا زنی که او را نظر کند
 نظر بر آن نمیتواند که بعضی گفته اند آنکه در پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی میسبب گفته
 و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثری گفته اند که در نباله
 و خواهران و برادران و سایر نسبتها که سبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم سبب دارند
 و در خواهر برادران جمع میشوند و در وی جمع نمیشود آنکه که مرد و زنی که یکی از آن دو یکی
 تا او در ملک او هست و طی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را بدهد عقد کند و عام باشد
 بعد و یا آنکه عقد در حد حرام است آن زن را بر او حرام نمیشود و هر که بر او طلاق است و اگر
 حد را نماند یا حد را نماند حرام بود و عقد در حد را نماند یا حد را نماند اگر بعد از عقد
 کرده باشد باز حرام نمیشود و اگر دخول نکند با او عقد باطل است و بعد از آنکه او را طلاق
 خواست و در این احکام فرقی نیست میان رجعی و عدل باین و عدل شبهه و میان عقد
 در امر و منع و در نفقت است و اگر کمتر خلافت و اخیار است که در آن جاریست و اکثر علما
 گفته اند که کسی که زن شود یا در حد و یا در حد و یا در حد و یا در حد و یا در حد و یا در حد
 و روایات بسیار بر این دلالت دارد و چند عبارت دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و اصل
 بقول اول با حوط است و کسی که زن کند یا زنی که شوهر داشته باشد یا در حد و یا در حد و یا در حد
 که حرام نمیشود است آن زن بر زانی و در مالمیدن حق نیست و در حد و یا در حد و یا در حد

تمشود و اگر نکند باز که شود و نشاء شده و در حدیث رجعی باشد و حرام نمیشود و
او را حیوانی خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا تو بر یکدیگر درین برادر عیال نیست و در
روایت وارد شده است که نوایر یا اشخاص نکند یا نکند او را بخواند آن حرامی که پیشتر میگوید است
اگر قبول نکند استماع یک معلوم میشود که ترم کرده است و اگر قبول را استیجاب کرده است
و این اختلاف در نکاح دنیا فیه مشهور اند و بنا بر این شهر که اهل حق و بعضی حرام میدانند
و احوط اجتناب و اگر زن کسی و العاد یا نه زن آنکه مشهور است که حرام نمیشود بر شوهر
هر چند اصل بر آن است که بعضی از مقلد گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام میشود و اگر کسی
لواط کند با کسی که بعضی از مقلدین باطل نموده و حرام نمیشود بر لواط که ممانعت ندارد و خواهد
در غیر آن نیز که فعل پیش از نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها نکند مشهور است که حرام
نمیشود و مشهور است که این حکم سبب میکند عیال و اولاد و اولاد مثل مادر و پدر و برادر
پدرا و و محبین هر چند بدین احوال و نمیشود خنثی و خنثی و هر چند عیال بر او نرسد و خال
از اشکال الحیت و بر هر قدر بر سریت یا اولاد خواهد بود و مشهور است که در قاعده و مفعول
فرقی نیست میان آنکه مستتر باشد یا بالفتح و مشهور است که مفعول چیزی حرام نمیشود و
گفته اند مادر و خواهر و خنثی و مفعول نیز حرام نیست و مستثنی از مادر و مشهور
است که هر که هرگاه عقد کند زن را در عیال حرام و اگر در حرام است زن را حرام نمیشود
و بعضی گفته اند که اگر جاهل بمرتبه باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا
حرام نمیشود خواه دخول کند یا نخواهد و اگر جاهل باشد یا بدخول حرام نمیشود و اگر
بعقد تمام چهار زن منوط خواست و در وقت بیعت تمام بیعت خواست و خواست و در وقت
از او میتوان خواست و زیاد بر چهار زن را جایز نیست خواستن و مستثنی از این هر چه
خواهد بیعت کند و در عیال حرام چهار زن و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز و میتوان حرام
و مستثنی از هر چه خواهد و ملک و عین نیز بنا بر قولی که مالک شود و زن را که مطلقا و کنیز یا عیال
در میان دنیا حرام است و مطلقا و عین که یکی در عیال و یکی در عیال و یکی در عیال و یکی در عیال
کنی حرام نمیشود و از جمله احکام عدل میان زن است و از جمله آنها آنکه هر چهار زن یک

زنی یکی از ایشان بخواند و بخور بر ایشان نکند و نفقه بمعرف با هم و زن اعطاست شوهر میکند
و بدون رخصت او از خانه بیرون نمیرود و احکام نکاح بسیار است و در این باب احکام بسیار است
و اظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهور مادر و خواهر و سایر محرمات میکند حرام است و احکامش
بسیار است و از جمله انواع نکاح ایلات است که قسم بخورد بر نزد و طلاق و جلد خود چهار ماه و در ایلات و
احکام آن بسیار است و از جمله آنها ایلات است که زن را در عیال خود بجهت عیال و عیال خود
وزن و شوهر نزد حاکم شرع بیکدیگر لغت و نفقه بکند بر او و عیال خود یعنی ولد و احکام آن بسیار
و بعد از تحقق ایلات زن را حرام نمیشود و احکام عیال و بعد از عیال که بعد از عیال
مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مطلق باشد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند دارد
بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از ایالات
و تحقق شرایط آنها محالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است و محالفتان حرام است
و حقیقت در وصیت و اضلاع و وارثان حرام نیست و لفظ و صالیه را حکم بسیار دارد و احکام
شواجم و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشروبات و احکام صیده و ذبائح و حیوانات
در عیال و احکام بسیار است از چهار تا هفت **اول** خونی که از عیال بیرون نمی آید تا چندی در عیال
بمعاد و آنچه در میان دل و حکم میان یکدیگر است در حلال بودن آن خلاف کرده اند **دوم** سیرت
و خلاقی در حرمت ظاهر نیست **سوم** ذکر است و در آن هم خلاقی معلوم نیست **چهارم**
خصیاست آنرا نیز بی خلاقی نقل کرده اند **پنجم** بر کین است و در آن نیز خلاقی نقل کرده اند
با اعتبار خبیات **ششم** مثان است یعنی محل اجتماع بول **هفتم** مواره است یعنی اهر
شبهات و آن پرده است که فرزند حیوانان میباشد **هشتم** فرج مادر است بر پدر و آنکه پیش
نهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است **دهم** ریه است و آن
دو ریه است که اندک طرف فقرات ظاهر آنکه در تن است و کشیده است و یکیش است **یازدهم**
غده ها که در میان چرخک است بسیار است **دوازدهم** ذات الاشباع است و آن بهات که بر
پشت پاهای حیوانات میباشد **سیزدهم** غره و دماغ است و آن غده است که در سر است که
میان مغز و میناست و آنکه در وقت بخت و وقت بخت و وقت بخت و وقت بخت و وقت بخت

از آنکه داخل شوند و بدان بر زبان نماند و بگویند رخصت اولیا و ایشان که اختیار ایشان باشد
و اینست صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید رخصت
طلب مرد و زن و بگوید که روایت کرده است که بر میباید از آنحضرت که مرد میباید رخصت مرد
طلب و مرد میباید از آنحضرت که میباید رخصت میطلبیدم که میباید از مرد و زن و بگوید که رخصت بود
و زن میباید از آنحضرت که میباید رخصت میطلبیدم که میباید از او بدم خلوت کرده باشد
و راضی بخت من نباشد و اگر سلام که بهر و نکو تر است و اینست صحیح روایت کرده است
از آنحضرت که میباید رخصت طلبید و خمر و خواهر و شوهر داشته باشد و در حدیث
دیگر فرموده که کسی که بالغ باشد داخل شود و بر خانه مادرش و خواهرش و برادرش و سایر
معاشرین میگرداند ایشان و قائل است که رخصت خود و سلام طاعت خداست و بار حق تعالی
فرموده است ای گروه مؤمنان باید رخصت طلبید از شما آنها که بنوع و ملک زمین شما اند
آنها که بجای بلوغ نرسیده اند از شما بعضی از آنها را سه مرتبه و هر مرتبه در پیش از نماز صبح و بعد
و یکی که جاهل باشد خود را میگوید که خوابیده و در وقت کوفت و در وقت غافل و غافل
سه وقت که مظنه است که خود را خواهد ستود یا رخصت میباید و بر ایشان باقی اگر رخصت
طلبند ایشان بیکر شما میگردند و اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما میگردند
احتیاج دارد و چون دنیا میگردند از برای شما اما از او بخواهید و حکم است و چون برسند
الغافل شما بعد بلوغ از آن پس باید رخصت طلبید و در همه اوقات چنانچه رخصت میطلبید
آنها که پیش از ایشان بوده اند از آن و در سایر اوقات این مضمون آفاق است که در این
باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار از آنها است تنظیم میشود که اگر علی متن هر آنها
فشارده اند حتی بعضی از مفسران آنها را از آیات منسوخ دانسته اند و اخبار معتبره و دلالت
میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را با هم مذکور ساختند **از آنکه حق تعالی** از آنکه
ممالک را که در این اوقات رخصت طلبند مرد از ماله که بخت بعضی از مفسران خانه گفته اند
که مرد بگیرد و احادیث مافوق این میکند و خلاف ظاهر اینست و بعضی گفته اند غلامانند
و حدیث در این صریح است و آنکه مرد غلامانند و پس بکنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان

و کنیزان مرد و داخلند و حدیث صحیح فصلی در این صریح است در این و ممکن است نسبت
بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تنفیذ **از آنکه** این ابدال است میکند و آنکه غلام زن باشد
اطفال محرم باشند و اطفال فرقه میان ایشان و زن او باشد و میباید قبل از آنکه اجماع میشود که غلامان
و خواهر سرایان محرم میدادند **از آنکه** تکلیف اطفال باستان با آنکه ایشان مکلف نیستند
چون معنی دارد بعضی گفته اند مرد تکلیف اولیا و ایشان است که از ایشان نفی بر این میکند و آنکه بگوید
با کسی نیست بر شما و بر ایشان اشعار بر این وارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف
استحباب نیست با ایشان میباشند و اول اظهار است و بر هر تقدیر مرد صبی میباید است که تمهید
نک و بد و عورت و غیر عورت کند **از آنکه** گفته اند تخصیص این اوقات لشک از برای است
که هر یک مظنه کشف عورت و اکثر بدست اما پیش از نماز صبح از برای آنکه و فوق است که از رخت
بر میخیزد و سر را میکشاید و تبدیل جامه شرب بجامه روز میکند و همچنین وقت ظهر
وقت قبل از است و مصاحبت با آنکه بگوید و انداختن بعضی از جامه ها و همچنین بعد از است
وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مصاحبت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات
جماع میگوید و آنکه نماز را باطل میکند از این جهت منع از دخول بیرون آمدن شده است و بگوید
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید چندی بماند و چون بعد بلوغ برسند
رخصت طلبند و در سه وقت عورت هر چند خانه را در میان خانه زن باشد و خانه از برای آن
امر کرده است که در این اوقات رخصت طلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند
از آنکه علیکم تا که در تعلیلی است از آنکه مفسران سه وقت رخصت گرفتن ایشان در یک
نیت نکرده اند چنانچه با ایشان احتیاج ایشان بر شما رجوع است و اگر در جمیع اوقات باید که
رخصت طلبید بکلی بر شما و ایشان در شمار میشوند و از جمله احکام مرد در حکم سلام و سجده
سلامت حق تعالی میباید و از آن جهت که **از آنکه** میباید از آن جهت که میباید از آن جهت که
نیت کند شمار این را انواع نیتها پس نیت کند شما بیکو تر از آن نیت یار کند از آن جهت
که خدا بر هر چیز حساب کند و شهادت و از برای میان مفاد این است تحقیق چنانچه در طلب است
خلافت در معنی نیت بعضی گفته اند نیت سلام است و آنکه مفسران و لغویان چنین

ملازمه روحانیه گفتند است در اخبار و روایات و کتب و روایات کوفه است انحضرت امام رضا علیه
 السلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتند چه کرد عاقلیم از روی و ضرر او فرمود و بگو
 با و باز گفت الله لا یفوت شیئا له یعنی خدا بگوید دهد از برای تو در دنیا و از خالده قلاصی روایت
 کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردند که ملاقات میکنم با روی و ما من مصالحه
 میکند و فرمود دست خود را بخالد بیاورد و بگوید ما را گفتیم مصالحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم
 دارد فرمود که دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
 که اگر با ناصبی مصالحه کردی دست خود را بشوی و وضو نداشتی و در حدیث موثق در مصالحه
 به روی و ضرر او فرمود که از پس جامه امهت مصالحه کردی و اگر با دست مصالحه کنی دست را بشوی
 و اکثر علمای شیعه را حکم کرده اند بر آنکه در طریقت باشد و در خیال ما اینست و بر آنکه بیبوست باشد
 و آخر اصل بر استحباب سبزه اند **در سلام و ابتدا سلام فضیلت و ثواب بسیار دارد** و آنست
 که این رساله تحقیق و کرا آید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که ابتدا کند
 سلام او را است بخدا و رسول و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که سلام خداوند
 هست انصت و از حضرت ابراهیم علیه السلام است و این حدیثان از احوال کبری است و از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بخاطر این مردم کنی است که بجای نماز و سلام و احادیث
 بسیار در فضیلت احضای سلام وارد شده است و این باوریم چه حدیث از حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که گفتای سلام است
 که بخاطر تو و سلام بر اعدای تو سلام است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که از
 جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول
 است که چون ملاقات کنی یکدیگر سلامات کنی سلام و مصالحه و چون متفرق شوید جدا شوید
 با شغفار و در حدیث معتبره دیگر فرموده که از جمله حق سلطان بر سلطان آنست که سلام کنی
 بر او هرگاه او را ملاقات کنی و کلید حق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که سلام
 میکند افتخار کند سلام خود را بدینست که سلام شد از اهل ایمان و تقوی یعنی از اهل انظار و از اهل
 مکه و احادیث در افتخار سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثناء بعضی وارد شده است

[illegible]

شیخ چینی است که میگوید که اگر کسی از اینها بگوید که **ما نؤمن بالله ورسوله** و قصد کند که بگوید ما
که با او میباشد و در مصالح بسند معتبر است این را مؤمنین علی السالم روایت کرده است که هرگاه
از شما بپرسند که چه میگوید و چه میگوید که بگوید **ما نؤمن بالله ورسوله** و اگر او را اهل نباشد که بگوید **ما نؤمن بالله**
حق تعالی و هرگاه کسی بگوید که **ما نؤمن بالله ورسوله** و اگر او را اهل نباشد که بگوید **ما نؤمن بالله**
المقام و از حسن رسول الله علیه و آله متقول که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کند بگوید که **ما نؤمن بالله**
تا صبر و دراز شود و هرگاه اهل خانه خود شود بگوید که **ما نؤمن بالله** و ایشان تا خیر خدای تو بسیار شود و از اینها
روایت کرده اند که مراد است که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن **بسم الله الرحمن الرحیم** و چون
و بیرون است باسلامت معتبر و تکلفی در آنست که باید کرد و بنا بر این دو نیست که مراد از این باشد
که سلام کند بر خود انباشت خدا یا آنکه بگوید سلام بر اید از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر است
حضرت امام شیخ باقر علیه السلام است **بسم الله الرحمن الرحیم** سلام بر اهل خانه که هرگاه کسی در خانه باشد
و دیگری بیرون سلام کند واجب است و او که تلفظ کند در سلام و خلاف دلائل که از آنکه از او باطل است
باید بگوید که اندک طلقا بطل است و بعضی گفته اند طلقا بطل نیست و بعضی گفته اند که اگر چیزی از
آنکار را بعد از سلام و پیش از رفتن آورد باطل میشود و الاغلا و بعضی گفته اند که اگر کسی در خانه باشد
و دیگری بیرون سلام کند بطل است و احوط احوط است که اگر کسی بگوید طلقا و ظاهر از اینها
در سلام معتبر است است که تفصیل که در جمیع کتب او را نام دارد سلام بگوید اگر سلام در خانه باشد
یا کلامی و آفتاب تمام کرد و آنکه یا کلامی یا فایده ندارد **بسم الله الرحمن الرحیم** مشهور میان علما
است که اگر سلام کند کسی در خانه و در آن تلفظ سلام **ما نؤمن بالله ورسوله** واجب است که جواب بدهد و جواب
جواب بگوید **ما نؤمن بالله ورسوله** و این را در کتب است بهر انظار از الفاظ سلام که جواب بگوید خوب است
مشهور و اولی و احوط است و اگر جواب بگوید **ما نؤمن بالله ورسوله** که جواب بگوید خوب است و اگر سلام
علیه السلام بگوید که بعضی گفته اند جواب واجب نیست مگر آنکه جواب بگوید **ما نؤمن بالله ورسوله**
مستحب و اما باسلام و ملازمین مسئله مذکور است و اگر جواب بدهد جواب آید و احب است با
مستحب خلاف و در جواب طلقا از قوی و معتبر و خوب آید معین است سلام علیه السلام
یا جواب بگوید یا از انصار صحیح دلائل میگوید که جواب بگوید **ما نؤمن بالله ورسوله** معارض نیز است

و شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که اگر کسی از اهل خانه بگوید
جنت و نار و در آنجا ما را میبرد و هر چه میگوید و هر چه میگوید با او که گفت از اهل خانه خود
صحبت کند میگوید که **ما نؤمن بالله ورسوله** و اگر او را اهل نباشد که بگوید **ما نؤمن بالله**
بهشت و رفتن اندر بهشت و هر چه میگوید و هر چه میگوید با او که گفت از اهل خانه خود
برادران خود که بگوید که **ما نؤمن بالله ورسوله** و اگر او را اهل نباشد که بگوید **ما نؤمن بالله**
حق تعالی و در آن است و رواه او است **ما نؤمن بالله ورسوله** و اگر او را اهل نباشد که بگوید **ما نؤمن بالله**
بهشت و رفتن اندر بهشت و هر چه میگوید و هر چه میگوید با او که گفت از اهل خانه خود
یعنی این که گفت از اهل خانه و در آن است و در آنکه خداوند بگوید **ما نؤمن بالله ورسوله** و اگر او را اهل نباشد که بگوید **ما نؤمن بالله**
بپرسد و امام علی علیه السلام و هر چه میگوید با او که گفت از اهل خانه خود و اگر او را اهل نباشد که بگوید **ما نؤمن بالله**
با کسی که گفت از اهل خانه و در آن است و در آنکه خداوند بگوید **ما نؤمن بالله ورسوله** و اگر او را اهل نباشد که بگوید **ما نؤمن بالله**
داخل شود و بهشت خوفی بر شما نیست و اندوه تا که نخواهد شد و بعضی گفته اند که اگر کسی در خانه باشد
و دیگری بیرون سلام کند از احوط است که جواب بدهد و در صورتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بودم عبد الله بن کوفه از اهل خانه خود پرسید که اگر کسی در خانه باشد و دیگری بیرون سلام کند
مما را در روز قیامت تا از میان حجت و نثار هر که ایمان بیاورد و بپایر و ماکره است و هشتم
او را بپایر و او را داخل بهشت میکنند و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل
میکنیم و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل میکنیم و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل
بپایر و او را داخل بهشت میکنند و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل میکنیم و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر کسی در خانه باشد و دیگری بیرون سلام کند
انکه علیه السلام روایت کرده است که اگر کسی در خانه باشد و دیگری بیرون سلام کند
چون میگوید انکه بپایر و او را داخل بهشت میکنند و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل
بهشت شده اند و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل میکنیم و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل
میکنیم و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل میکنیم و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل
ملحق مگردانند و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل میکنیم و هر که در میان است و هشتم او را بپایر و او را داخل

حق از طرف شما اند و حق بر ایشان ظاهر شده است و اما الا ایشان چنانکه اشاره باینجا شایع است
و در میان علمای ائمه که ایشان داخل مزاجه لا اقر الله اند و حکم بکفر ایشان می توان کرد
حکم باینکه ایشان در آخرت حال ایشان معلوم میشود و چنانکه حق تعالی فرموده است مگر متعلق
از میان و از میان و غیر آن که است طاعت حمله و چاره ندارد و هدایت نیایند و اما این جماعت
شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کند و آمرزید است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کثیر
وارد شده است که مراد جماعتی چند است که حمله برین کفر نمینمایند که در تنگنا فرموده و در پیروی باین
قیلاید و ایشان اظهار داشتند که از میان و از میان که عقول ایشان مثل عقول کودکان است و بعضی گفته
مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و برتری از دشمنان ایشان نمیکند و
بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذهب داشته و قصد بدوستی و مستضعف است
و باز حق تعالی فرموده است که جماعت دیگر است که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب
ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را از مزاجه لا اقر الله
نیکویند و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چند است که از شرارت و بیعتی و آنچه و ایمان
بدل خیر دشمنان است که داخل بهشت شود و انکار نیز نکردند که داخل جحیم شوند و در محاسن از راه
بسیار صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که از قول حق تعالی که هر که حسن
بیان و داد بر او است ده برابر آن آید این در باب کسی است که شیعه نباشد و میگوید که مخصوص
مؤمنان است گفت کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات نکند و بیعت نکند و با شیعه نباشد
و نه عارف باشد و نه تاصی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند و رحمت خود در شیخ طوسی علیه السلام
در کتاب طبیعت و ادب کرده است از کمال این آیه که گفت خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
در خطبه اشتم که سوال کردم که آیا داخل بهشت میشود کسی که ایمان خود را مثل انگیزه میشناسم
نشاند و شیعه نباشد چون داخل شد و سلام کردم و ششم نزد یکدیگر که هر یک در آن آید و بخند
بود ای آمد و گوشت فرمود ما را بهشت خواهد بود ما را اندک دایره ما می و نزدیک چهار سال میاید
داشتن باشد و من اندک و کمال این آیه هم بر خود در دیدم و مسلم شدم که گفتیم ایشان است و بیعت نکرد
ابداً بسوی ولی خدا و محبت او و باینکه سوالی که داخل بهشت میشود و مگر کسی که مثل تو ما را و فرستاد

و قول تجبیر خالی از قیود نیست **پایان** اگر تعقیبات دیگر را بغیر اسلام در غیر حال مسلمانی
مانند شب بخت و صباح الحشر و انفس صاها و اما اینها خلاف که جواب و احیاست
باینکه احوط آنکه اظهار آنست که جواب بگوید یا بثل یا بعبارت دیگر یا اسلام نظر بر اینست
از اخبار و اگر اسلام در جواب بگوید احوط آنست که تعقیبات که در جواب اسلام بگوید یا مسلم
بغیر اسلام جواب گفتن مقصد اشکالات که در جواب است و در آن جنبش است و اگر بگوید یا مسلم
کسی شخص بگوید که در میان باشد و اشکال غلبه بر میشود خصوصاً اگر بگوید یا مسلم یا غیر مسلم
مثل ما نالک و نیز لم تعلیک و اما لا یجوز و این او ملحق و محقق گفته اند جایز نیست و از جواب
گفتن و محقق و جماعت گفته است که در میان او و مستحق و عار باشد و قصد و ما کند و ملا
منع نمیکند از آن و علامه قدس سره گفته است اگر اسلام گفت سلام علیکم بگوید و کمال آزاد
نگوید و علیک السلام از برای آنکه عفو فرات و حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که پرسید از
رویه که را اسلام میکند باز فرمود که سلام علیکم بگوید و بگوید و علیک السلام از
برای آنکه عذر بر حضرت رسول و عذر سلام کرد و حضرت جعفر جواب فرمود بسلام گفت است
اگر سلام گفتی و بسلام علیکم اگر نکران تحقیق کرده است جایز است و همان لفظ و قیاد
علیکم برای عموم است و اگر نکران تحقیق نیز جایز است و جواب او و عا که از برای او اگر مستحق و عا
باشد و قصد عا بکنند در اسلام و در مخالفت اند و جواب و اشکالات و مسئله در تطبیق
اشکالات و جواب از آن بقصد و عا خالی از قیود نیست و اگر جواب تحقیق مرید و سلام صحیح
بگوید و قصد و عا بعد نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر تحقیق بلیز گفتار شود یا عا
غایر بکنند خواه جواب بگوید و نخواهد نکرد **شاهد** اگر کسی سلام کند و را شایع و مشهور است
جواب باینکه بگوید یا بثل یا بعبارت دیگر یا اسلام یا مسلم یا غیر مسلم و در معتبر آنست که
شنوایان و دعا و احیاست و ظاهر این است که بگوید یا بثل یا بعبارت دیگر یا اسلام یا مسلم یا غیر مسلم
که جواب او گفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوایان و گفتار مجبور و گفته شده
چنانکه شهید جمیع الله در ذکر گفته است و آنکه مشهور میان دانسته است که جواب واجب نیست
مطلقاً و علامه و دیگر گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تعقیبات در آنکه سلام است و آهسته میان خود

و نفس خود که ثواب بقدر داشتند با شد خیر و نفع العباد نیز خلاص شدند باشد **هشتم** اگر در بکری و حیوان
 سلامت بکوبد و در مقام یا شاد یا غم یا است که او نیز حیوان بگوید یا مست است یا عاجز یا بیک بعضی
 گفته اند مست است زیرا که امر از مطلق است و بعضی گفته اند عاجز نیست مگر بقصد و عا چنانچه
 و در وقت آنکه احوط باشد سخن را در این مسئله ضبط نماید و برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاط
 با حکام آن میباشد و اکثر مفسران گفته اند بنا بر احتیاطی که بعضی از مفسران داده اند که اگر
 شامی و در پیوسته باشد که بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است **نهم** مشهور میان علما
 است که کسی که چیزی را بکسی بخشد عوض آن را دادن واجب نیست و از شیعیان طوسی رحمه الله نقل کرده اند
 که مطلق هر مقتضی عوض است و واجب است عوض آن را بدهند و اینو اصلاح قایل شده است که هر
 جهت نیست ببلندتر مقتضی عوض است و میباید آنرا مثل آن عوض بدهند و تا عوض بدهند
 تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعد و نادانست و تفصیل است که کسی که چیزی را بخشد
 یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق بکند دارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد
 مقدار آن نیست و واجب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عدم عوض کرده باشد باید
 آن شرط را بکشد و اگر تعدیل عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کند عهده شرط شده است
 و اگر واجب قبول کند عهده لازم میشود و فسخ نمیتواند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض یا طلا
 و اظهار لاف که لازم نیست و میتوان قبول کرد و فسخ کند هر چه در عوض بدهد و اگر شرط
 عوض مطلق کرده باشد و تعدیل نکرده باشد اگر رضای یکدیگر بر مصلحتی اتفاق کند لازم میشود
 و اگر اتفاق نکند ظاهر بر آنست که بر تنه لازم باشد مثل آنچه عتقید با قیمت آنرا اگر ادا نکرده
 هبه داشته باشند و آیا قیمت و هبه در وقت قبض و هبه باعتبار دارد یا قیمت آن در وقت
 دادن عوض خلافت و اینها خلافت که بر تنه واجب و فسخ و شرط یا بختیاریت در آن و در
 ردع و فروع این مسئله بسیار است و مشهور بین علما آنست که حرمت رد و بقبول و بپشت
 بقبول کردن در حال اول و ثانی و بعضی میگویند میباید و اینها حرمت جنب و حایض را
 مسکات قرآن و اکثر مسائلی است و اینها را در این مبحث ذکر نموده اند و حرمت ایشان را
 خواندن چهار سوره که عجم واجب دارد و اینها را در حرمت داخل شدن ایشان در سجده

و سجده رسول اطلاق است که درین در سایر مساجد و کلماتی که در آنجا و احوط آنست که با
 وحی و داخل شاهد شد غیر رسول خدا و الله هدی صلی الله علیه و آله و در مسکات قرآن
 برای محدث خلافت و احوط آنست که مسکات قرآن و احادیثی که در غلام و کنیز و در حیوان
 بدون جرمی و جنبانی زن و از آن کردن جایز نیست و قاضی ابی اسحاق زیاده از قدر ضرورت
 و بعضی گفته اند حرمت تا ویس که در غلام و کنیز نبوده از زنا یا نزد اکثر مفسران را نیست
 و در روایتی وارد شده است که حدیثی از ایشان نیز وارد باشد با شش تا زیاده است و در روایاتی که
 در تا ویس اطلاق کرده و نیز وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که در زنا
 بمقدار حدیثی که موجب حد ادا و صادر شده باشد در حدیث و اگر کفایت نیست بعد از آنکه در حدیث
 مملوک و ظالم حکام شیعیان طوسی رحمه الله است که از او اجتناب نمایند و در حدیث صحیح وارد شده است
 که محمد و غلام خود را تا ویس میتوان کرد تا ده تا زیاده از شیعیان محقق میسجد و بیعت کنند است قبول
 میتوان کرد قول که در آن در حدیثی وارد در خصص و حواله عاشر و از جمله غیر محلیت صید حرمت
 که بر محل و محرم حرمت و صید و اطلاق بر محرم حرمت و هر غشی حرمت خواهد
 یا لا سال نفس باشد با ملامت نفسی محسوس و باشد و هر چه در و مری که در حلالی باشد و احوط
 کرده باشد حرمت و فریاد بر مظلومان و دفع ظلم کردن از ایشان با قناعت واجب است
 قادر بر یاری باشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرمت و جایز نیست خواب
 دروغ نقل کردن و کوشش و از آن بعضی میگویند که باطنی شنیده او نباشد و در بعضی از روایات
 وارد شده است که زنی که در موضع نشسته باشد و گرم شدن باشد تا سر نشود و مرد را تحیا
 نشیند اکثر حمل بر حرمت کرده اند و اینو اصلاح و رحمه الله در کاف از جمله محرمات شمرده اند
 جمیع اقوال فحیحه را با تمام یقین و نهی از حسن و مشاهدت سکرات از برای غیر آنکه در بعضی
 کسی که مستی مذمت باشد و ملامت کسی که مستی مدح باشد خواه منظم و خواه بشرب و غسل
 آلات و آلات قمار و ساختن بیت و جلیبیا و مثل اینها حرمت و آلات آنها و ترکیب کردن
 و اهلای محرم و محرم فائده نگاه داشتن در تلک و سایر بیو مذمت و خصی که در حیوانات
 و درج کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آنها را در آلهای درجی که در شرع

که از غار خود با قند آید که در نهایت ریاضت و منع میکند و عموماً از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام نقل است که ما عموماً فریاد است که میوه میوه و میوه است که میوه میوه
بهار برسد و از جمله با عموست زکوة را وی گفت ما همه را داریم که هر که را میوه میوه
مستحق را بدهد و فاسد میکند و از آنجا که ما باقی هست که ندهیم با ایشان حضرت فرمود که هر که
چین باشد باقی نیست که ندهی و از جمله حقوق حیوانات است که در خانه نگاه میدارند و
کاه آب با آنها دهند و زیاد از طاقتشان نمار کنند و بیست زنند و واری و اردن است
حق تعالی که از عذاب کرد و در باب کریم که از احسن کرد تا از کسکی و حقوق جانور
اهل خانه بسیار است که اکثر واجبست معضی کتفا کرد و چون از خانه بیرون رود و در معائن
دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و محال و راه رفتن و غیره از حقوق بسیار
هست که احادیث آنها در کتاب جسته مذکور است از حقوق مردم و صاحبان و اصدقا و برادر
افاق و حق مسلم و آب سلوک با اهل بیرون و زن و حسد و کبر و عداوت و کینه و ستی
و سخن چینی میان ایشان و تحسین و تحقیر کردن ایشان و افشاکردن آنها و تحقیر کردن و افشاکردن
بر ایشان و گمان بدیدن با ایشان و تعصب کشیدن از اهل بیرون و محله و قبله بغیر حق و غیره و خلاف
در پوشش و رفتار و گفتار و دشمن شدن و عداوت و تحقیر کردن و دشنام دادن و تحقیر
گفتن و بی سبب شرع کسی بکشد تا و کج خلقی کردن و بی عقلی و افعال و کلام کردن مردم
و حق و دادن بغیر علم و امانت طلبان و عداوت ایشان و در نظم و راستی بودن بغیر اشرار و
علانیه و مخفی بخار شدن از امانت ایشان که بر هر یک از اینها و عقوبات عظیم وارد شده است
و وجوب امر معروف و نهی از منکر و حب و امانه و تقوی فی الله و تقوی فی خلق و تقوی فی مال و تقوی فی
وعدا همت کردن در دین خدا و امر کردن اهل بیرون و خود بفعال طاعات و ترک معاصی و کفایت
سلوک با اهل بیرون از گفتار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و پیمان داشتن و تقوی از اهل بیرون
و از سلاطین جور و حکام و امرای ظالم کردن و خود را بجهل کردن احق تا بخون نهد و در
کشتن تقیه نمیشد و در بریدن اعضا و کف کردن و امانت ایشان که اگر نکند کشت خواهد
شد و این فعل انحصار نمیشد و خلافت و کلامی را حق از برای تقیه میتوان داد اگر بناست

قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظاهر از خود و از مؤمن دیگر جایز است و در هر دو
باشد باید نور کند مثل آنکه مال را معنی نرود و بی باشد و ظالمی خواهد بود که او سود کند و اگر
مال را از مؤمن نیست و قصد کند که مالی که بیرون باید داد از مؤمن است و تقیه و گفتن کذب و غیره
چنانکه غار در کرد و حق تعالی را در انداختن عجز و فرستادن و مجبور و در سبب حضرت رسول و ائمه
صلوات الله علیهم جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در نزد خداست و تقیه
و از بعضی ظاهر میشود که میباشد و مقتضای جمع بین اخبار است که تقیه باشد و از آنکه
نکند و در ناسر آن گفتن با ایشان و گفتن با او خود بکند و چنانکه در ظاهر گوید و تقیه بکند چنانکه
غمار کرد و استغفار باید کرد و حق تعالی که آدمی را بجهنم ببرد و تقیه بکند و تقیه بکند و تقیه بکند
و از شدت است که تقیه در آتش سید شارب و سایر مسکرات تقیه باشد و در مسیح و در یونان
و در یحیی تقیه نمیشد و مشهور حیوانات در همه و احادیث و امانت و امانت کرده اند و از تقیه
باشد و در حریم اکثر اهل تقیه کرده اند و احادیث بسیار بر عدم حیوان و اردن است خصوصاً
در شارب و مشهور رعایت اشکالات و دروغی که در آن مصطلح عظیمی باشد و جایز است تقیه
اگر ممکن باشد و اگر مصطلح مسلم باشد مثل آنکه شغل دارد و جمعی شاید و او را رسیدارند
نیکویند بگویند و رعایت عیبت و موضوع مخصوص را قصد میکند تا اشکالی نیست و اگر
مصطلح شرعی باشد جایز است و از احادیث ظاهر و عامه وارد شده است که هر دروغی که هست
از آن سزاوارتر است که در قیامت مکره دروغ شخصی که در جنگ تقی بگوید که از او معنی بکند
باشد و خصم معنی بکند و هر کس که تقیه بکند و خواهی اصلاح میان دو کس بکند و هر یک از این
دو کس بکند تا بگوید کسی که و در میان اهل خود بکند و وفایان نکند و همچنانکه دروغ از آن
اصلاح تقویست راستی که متضمن اینها در میان مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلقت
و حد مشهور میان علمای ائمه است که مکر و هست مکر شرعی که در ضمن عقد لازم باشد
و ایات و اخبار کالات میکند مردم چون مکر آنکه بعد از و در افشا الله کند و تقیه بگوید
بأن متضمن مقتضای بوده باشد و تقیه بگوید این اسکام را در هیچ اصولی و در عمارات انوار
ازاد نموده ام و از جمله امور واجبه میزاری از اهل بیعت همانند اکثر صوفیه و ایچکان ایشان

فایده ای را سیاه میکند و از این است که هر چه شاد و در میگرداند و از استحقاق الطاف خاشعانه الهی محروم
میکرد و در سلب توفیق طاعات از اینک میکند و باعث استلای شیطان و حرارت مرکب میگرد
و اینها به طوریکه که موجب اصل میگرد و در اصل بر صغیر کبریات و بیابا شده که باعث نزول
بلایهای سوزان گردد چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کارهای شماست
و خدا از بسیار عفو میکند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که بترسید از کتاهانی که
خبر شما را به پدر و مادر و اقربا و غرض برسد که آنها گداست فرمود که آنست که آدمی گناه
میکند و دیگر چو شایع حال میگرد و اگر غرض این گناه نداشتن باشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول
که اسرار گناه آنست که گاهی یکدست است و گاهی از آن نکند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که هر چه در دل را فاسد بگرداند و مثل گناه بدین معنی که کسی که مرتکب گاهی میگرد و چون منتهی
دل او از این میگردد تا دل او را سرنگین میگرد که حق تعالی فراموش کرد و وی را از خدا برگرد و مستور دنیا
فانی گردد و اینها و موارد دیگر که در این باب منقول است که آدمی بدین معنی جاری و عارض نمیشود
مگر نسبت گاهی که آدمی میکند و اینها را عفو میکند و اینها را فرموده که گناه اگر میل از
روزگاری میگرد و فرموده که آدمی گناه میگرد و نسبت آن از رفتار میگرد و فرموده که هر چه
نقصی در اعمالی میگرد که از او سلب میگردد و اگر کسی که گناه میگرد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول
که هر چند مؤمنی در دنیا و آخرت عیب داشته باشد و از ایمان و اعتقاد او صحت چون گناه میگرد و گناه
در آن سفید میگرد و برسد اگر توبه بکند و عفو میگرد و اگر توبه نکند و توبه نکند و توبه نکند و توبه نکند
میکرد و اگر توبه نکند و توبه نکند و توبه نکند و توبه نکند و توبه نکند و توبه نکند و توبه نکند و توبه نکند
آنکه گناه میگرد که آن توبه نکند است که از توبه آنرا و اینها را عفو میکند و اینها را فرموده که هر چه
قابل شایع آنکه توبه عفو میکند و اینها را عفو میکند و اینها را فرموده که هر چه عفو میکند و اینها را
و این معنی محال نظر است زیرا که آیت و اخبار و دلالت میکند که توبه اول عفو است و توبه اول عفو است
معنی و اینکه باید این ندامت و توبه عفو است و توبه عفو است و توبه عفو است و توبه عفو است و توبه عفو است
آنکه گناه باشد تا فعلی تا و در معنای است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و اینها را فرموده که هر چه
ندامت نیز در عفو است که این باب باشد زیرا که غالباً از یکدیگر متفان نمیشود و در توبه عفو است که

عقابی بر آن مرتب شود و بگوید و توبه خواهد بود و توبه ای حال را بیک استحقاق عفو است
معصیت بر نمیکرد و دشمنی نیست و ایشان نیز معلوم نیست و اینها را فرموده که هر چه عفو میکند و اینها را
میان متکلمین که آیا توبه بر بعضی صحیح است که از بعضی از گناهان توبه بکند و توبه بعضی از آنکه
میباشد از همه گناهان توبه بکند و توبه از بعضی توبه بعضی صحیح نیست خواه در توبه عفو است و خواه در
بعضی از طاعت اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی قدس سره و جمعی اختیار قول اول کرده اند و این
و توبه بر بعضی را صحیح میدانند و حق اینست و اگر کسی که گناه میگرد و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
شود و از روح گفتن توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
شرایط در توبه که هر یک که هر یک از گناهان است و اینها را فرموده که توبه از گناهان محمول
صحیح است و اینها را تفصیل گناهان را بشمارد و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
و حق اینست که تفصیل بطریقها باشد و در بعضی توبه است و در بعضی توبه است و توبه بکند و توبه بکند
پیشانی از گناه است از این جهت که گناه است پس اگر پیشانی شود از شراب خوردن از این جهت
که شراب و سیرت توبه نیست باید که در حال توبه بکند و اگر شراب کرده و از عزم مردم از توبه بکند
و اینست که هر یک که هر یک از گناهان است و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
و اینها را احادیث بسیار وارد شده است که توبه توبه و پیشانی از توبه عفو است و توبه عفو است
گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بعد از **توبه** و اینها را فرموده که توبه از گناهان و آنکه آنها عفو است
و محبوب او و در هر حال که توبه از گناهان است که توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
بهتر است و حالت دیگر او را عفو میشود و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
و توبه بکند از گناهان و اینها را فرموده که توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
و اینها را فرموده که توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
آن بود و در متعلق است با توبه که تا آخر عمر عفو بآن گناه نکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
گناه را توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند و توبه بکند
پس این سرکه که معرفت شرک گناه است و پیشانی از آن و قصد که در این امور مرتب حاصل میشود

و این است که کلمات
برای آن قلم میشود

حجتی از خدا میباشد که سلاله و حرار خود را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیشود
حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برود و بیشتر میشود و در راه
توبه بسته میشود و قطع نمیگردد ای آن کسی که بیشتر ایمان را نیاورده باشد و آن توبه بدین
خلق خدا خوانند و توبه و در نفسی تمام علیکم مذکور است که اعرابی آمد نزد رسول خدا صلی
علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه ناجیه وقت مقبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح
از برای هر چه آدم و حنظل میشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی ایات رب کبر و درگاه
فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند اینست که آفتاب از مغرب نرود **ششم** در بیان توبه
توبه است و اقل مراتب توبه آنست که ما نسی که بشمار شود از کثرت و عجز و در عدم فعل و اندک
و کلامی و تا جایی که درجه پیغمبران و صدیقات چنانکه در صحیح ابی داود روایت کرده است
که مردی و حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دید که در حال سجده است و گفت ای امیر المؤمنین
ما درین سجده و توبه و استغفار چیست استغفار در جز عیب است و آن استغفار
که در شش معنی واقع میشود **اول** بشمارانی از کثرت است **دوم** در عجز و عجز آنکه هر چه کرد
سوم آنکه کسی بسوی مخلوق حق خود را از آنکه گرفت مذهب و مال و باطنی و حق کسی بگریز
توبه است **چهارم** آنکه فصدی بسوی هر چه بگریزد و واجب نبوده و ضایع کرده است از آن
پنجم آنکه فصدی بسوی آنکه کسی که در بدین توبه حرام روئیده است آنرا بگذارد و بگذرد و اندوه
ناپوست توبه استخوان مجسمه و گوشت ناز و معیان آنها بود **ششم** آنکه بجهانی مجسم خود
الطاعات را آنقدر که باو چنانچه حلاوت معصیت باو بعد از آن بجوی استغفار الله
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار
نمیکند از آن معاصی که استغفار کند و گنهی دیگران پسندهای جنبل حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که توبه کند پیش از آنکه گنای خود را قبول میکند توبه او را قبول فرمود و بگنای بسیار است
بسیار باشد که توبه حق آن را بپذیرد هر که توبه کند پیش از آنکه گنای خود را قبول کند توبه او را
پس فرمود و بگناه بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه گنای خود را قبول کند توبه او را قبول فرمود

که یکم فصدی بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه گنای خود را قبول کند توبه او را قبول فرمود
که یکم روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه گنای خود را قبول کند توبه او را قبول فرمود
کند و اکثر علی این حدیث را حمل بر فتح کرده اند و استدلال کرده اند اینکه تسبیح پیش از عمل بسیار است
و گمان فقیر است که این اشاره است باختلاف مراتب توبه آنکه توبه کامل است که آنرا کمال
پیش از آنکه توبه کند و در یکسال تمام کلمات و اصلاح احوال خود کند و اگر آن مهمل شود و گناه
و همچنین تا آنکه در اخراقل مراتب اجتناب و توبه بسیاران فرمود و در مصباح الشریع از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که توبه درها نیست که خدا می بیند آنرا و خدا
و وسیله ایست میان خدا و بند و در حدیثی است که توبه را باند است توبه
در همه احوال و هر چه از آن گناه توبه دارد پس توبه پیغمبران از اضطراب سر نشویش خطای
از سر توبه و وصال و توبه اعضا و مرکب بیکان یعنی اوصیا از نفس کشیدن و توبه بیکان
و توبه اولیا و دوستان خدا از خطورهای مختلف است و توبه خواص از شغول شدن
بقرعادات و توبه عوام از گناهات و هر یک از ایشان را معرفتی و علمیت در اصل است
ایشان و منتهای امر او شرحش بطول می آید اما توبه عوام است که باطن خود را
باب حسرت نشوید و پیوسته معترف بگناه خود باشید و توبه بگذشته هم داشته باشید
و بر بقیه عمر خود خائف و ترسان باشید و گناه خود را بگذشته شمارد که موجب کمال و سستی
گردد و پیوسته بگنایان و مناسف باشید و توبه بگذشته است از او را طاعت خدا و حبس
کن نفس خود را از شهوات و استغفار کند بسوی خدا و او را حفظ کند بر وای و توبه بگناه
او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس بکشد خود را همواره و هوار کند و بسیار است
و انچه از عبادات از او فوت شده است قضا کند و مظلوم مردم را با او آید و بگناه و از معاصی
بدر روی اختیار کند و شهید اعیان بسیار باشد و روزها بسبب روز نشسته باشد
پیوسته فکر عاقبت خویش باشد و از عبادت جلی و علایا را بخورد و سنی آنکه عبادت را مستقیم
بر جاده حق پیاده در شدت و سختی بماند و توبه بگناه آنکه از دست توانا نیست
و بگناه توبه موجب پاک شدن از لوث گناهات و موجب زبانی توبه اعمال را در رفعت

درجات است حق تعالی میفرماید که خلاصه اندامها را که است بگفتند و پیدا اند و در شکم یا نوا
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که تو بکنند هرگاه از تو بر او ظاهر میگردد و او تائب
نشد باید که شش از ارضی کند و نمازهای اقصا کند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و
تقریر خود را از شوینا باز دارد و گردن خود را با ریل گرداند بسیاری در دنیا و آخرت
در ملک خود را در کند عبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و نشستن
خود را کم کند از ترس آتش جهنم و استغفر انهای خود را بگذارد از شوق بهشت و دلش را
کرده از ترس ملک سوت و بوی متش خشک شود بر پیشان بخت خود را بجلالت است از توبه
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که سیدان یکتاب نیست کسی که توبه کند و عبارت از این است که
کسی که توبه کند و خصما را از ارضی کند تائب نیست کسی که توبه کند و عبارت از این است که
نیست کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر نکند تائب نیست کسی که توبه کند و بقاء خلق را
تغییر دهد تائب نیست کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را تغییر ندهد تائب نیست
کسی که توبه کند و فرائض خود را و بالش خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و خلق خود را
و بیت خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و دل خود را نکشاید و گفت خود را از آن کوه
تائب نیست کسی که توبه کند و از روزهای خود را کوتاه نکند و زبان خود را از لغو نکند و در راه او
تائب نیست کسی که توبه کند و زیاده از تو به خود را آخرت تغییر ندهد تائب نیست هرگاه بر این خصلها
مستقیم باشد و توبه کار است و توبه او مقبول است و حق تعالی فرموده است او که توبه کرد و ایمان آورد
توبه کند بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده اند و معنی نصوح از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقول است که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در
روایت دیگر فرموده که آنست که توبه کند و پیر باشد یا شکم هرگز بر کمر نکند و در روز قیامت
دیگر فرمود که آن توبه است که بعد از آن عود در گناه نکند و او گفت کدام پلانی را عود میکنم
حضرت فرمود که دوست میدارد از آنکه توبه کند که او را فتنه عارض شود و گناه کند و بعد از
آن توبه کند و کلیبی فتنه هیچ از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گناهان من
هرگاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی گفت

۳۹۰
اگر بعد از توبه و استغفار باز عود کرد گناه و باز توبه کرد چو استغفار و توبه کرد گناه
پشیمان بگناه خود و استغفار کند از آن گناه و توبه کند و بعد از توبه اولیای حق را توبه کند
اگر توبه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده است و حضرت فرمود هر چه عود کند
مؤمن با استغفار و توبه خدا عود میکند و باز آمرزش و خدا آمرزیده است و وجه است قبول میکند
توبه او عفو میکند از سیئات زنها که تا امیدوار میکند و مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفتند که
توبه نصوح توبه است که صاحبش با نصیحت کند و نکند از گناه و کند آن که دو بعضی گفتند که
توبه است که دیگر آنرا نصیحت کند که مثل آنرا بجلالت آورد و بعضی گفتند که توبه است که مخالفان
برای خدا باشد و بعضی گفتند که توبه است که ریشه خواستش شود و از دل بگذرد و از دل بگذرد
گناهان را که در دل بپرسد و باشد بنور طاعات و عبارات بخونند و اگر آنرا که بعضی
عقابت که پشیمانی بر طرف شود و بگذرد و از دل بپرسد و در روح انبیا و سیدان و اولاد
رحمت را از آن بکشد و میراند و در راه رحمت خاصه سجایای مجروح میکند و از آن که در دنیا و آخرت
در این و بعد از آن خاندان را معارض مصحح باشد یا مستحق محسوس و داخل خود و صاحب
خاندان و خواب باشد و او شقی محبت و مدینه و دهان آبا و اجداد مشغول غم باشد و بعضی گفتند که
در دین است یا آن دشمن را از خاندان بگذرد بگذرد و آفاق بدو می آید و مقدمات و مقاصد
اصلاح نیارد و منافعی ندهد و را عرض کرم بحالت او را بگذرد و همچنین در دنیا
نفسانی و دشمنی مانع و شیطان و مستحق مثل خواست که همان هرگاه منافعی در ساری دارد
خرابی باشد و منافعیان و احوال صاحب را باید و پس مستحق خرابی که شود و صاحب
خاندان به خیر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خاندان را ببیند خراب و وران
و اسباب خاندان بقرارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانه های مزین بدو و معاصی زیاده
گردد و بعضی گفتند که آنکه توبه و پشیمان گردد و خیر و نیر و شمشیر آید و شالوار استغفار و استغفار
بملک غفار و زواریت کرار از خاندان بیرون کند و او در پیران طاعت و رکن باشد و منتهی
فرست باشد که این خاندان و پیران آنها را میگردانند و بگذرد و مقدمات و معاصی زیاده و خاندان
آبادان کند و منافعی در دنیا و آخرت احوال صاحب را عفو کند و توبه کند و معاصی زیاده و وران

برین و آنکه در وقت دست چپ بملت دست راست میگوید یا ترکه قصد کند یا هر که در آنرا
بها آورده و از آنرا بگوید و آب دهانش مداد اوست و میگوید **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی تعالی فرموده است
این شهادت را که انقیاس او محفوظ و بحال است که بر این الله قیوم و قیوم بر این شهادت و تعذیب بر شهادت
و الله علی کل شیء قدير یعنی که ظاهر کند آنچه در نفسهای شهادت باطنیان کند آنرا احد
میکنند و شهادت با آن خدا بر تمام زده از برای هر که میخواهد و علامت میکند که از اینها و خدا را
چیزها است و محمود این آیه عظیمه هر عبادت با احادیث که در این مطلب و مطلب بسیار بگذشت
زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر چه در نفس او حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر
خواهد میامزد و اگر خواهد معذرت میکند و این شامل آن وسوسهها و اراده نکند است و ممکن
باین روش جمع کنیم که غفورا آنها مخصوص شیعه است و در این دنیا شهادت بعضی از
شیعیان عقوبت میکند و غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگر چه باز موافق قواعد علی خالی از
اشکالی نیست زیرا که بموجب اصل استوار است که اختیار را می نیست و شیعیان هر چه
گفته است که جمیع گفتار آن را بر نفس خودست بقول حق تعالی لا یكلف الله نفسا شیئا و لا یحملها
و در این باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف است که در وقت
و طاقت آن نباشد و جایز نیست و قیمت عقلا در چون میتوانند بود که خود را تکلیف کند
و بعد از آن نسخ کند پس باید دید آیا جبری باشد که امر و نهی را به متعلق تواند شد و اعتقاد
و راه است و اموری چند که اینها استوار است و اما آنچه در تکلیف نیست از وسوسهها
که در اختیار آدمی مخطور میکند و اخل در این نیست بدلیل عقل و بکفایت حضرت رسول که
عفو کرده اند از این است از آنچه فراموش کند و از آنچه در خاطر بگذراند پس گفتار است آنچه
در خاطر مخطور میکند از معاصی خدا بر آن مؤاخذه نمیکند و مؤاخذه میکند از آنچه عزم
میکند آدمی بر آن و عقیده خود بر آن و کند یا آنکه میتواند خود را از آن نکند و در این از جمله
افعال قلبیه است و خدا جزا میدهد و از آن جزا میبخشد و بر افعال الجوارح است و از
عزم و سبب و جزای فعلی آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که
خون تقا و آن عزم جزای اساطعت را میدهد همچنانکه در انشاء آمده است که کسی که انتظار

نظار میکند و در فرائض بعضی ثواب نماز دارد و نماز که انتظار میکند و این از لطایف معصیتها
خداست و برین کان تمام شد کلام شیخ فخر بنی و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر سواست و از جمله
قلوب قول حق تعالی است و لا تقف ما لیس لک به علم ان الشیء و البصر و القول و کل
او لک کان عند متکون یعنی هر چه ممکن است که علم بر آن ندارد و در هر چه ممکن است
و در اینها سوال کرده میشوند و در این فرموده است که با آنکه گفتار او را و هر که گفتار او را
کنند که راست و در او و باز فرموده است که مؤاخذه نمیکند و خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر
شهادت می شود و لیکن مؤاخذه میکند شهادت را با هر عقیده که در آن کرده اند و در جای دیگر
فرموده است و لیکن مؤاخذه میکند شهادت را با هر کسب کرده است و لای شهادت را از این آیه
و امثال اینها معلوم میشود که بر فعله لها مؤاخذه میباشد و بیان فرموده است و حق
تعالی شهادت را از الله قیوم و قیوم و تقوی با جلد نسبت داده است و از
رسول ص و ولایت کرده اند که اشاره بدان فرمود و فرمود تقوی و هر یک را در اجابت
حق تعالی بدین فرموده است آنها را که دست میدارند که امور قبیحه را فراموش شود در دنیا
و محنت کار است و لیسوا کفر و شر و حد و بعضی دیگر با آنکه و عید هدایت و حق
بر آنها شده است از افعال قلبیه است هر چه میتوان بود که مؤخذه بر آن نباشد و باشد و حق
بسیار و جمیع این آیات و اخبار گفته اند و تحفه شهادت که افعال قلبیه بر چند است
اول آنست که بعضی مخطور یا باشد و آدمی با دانستن اختیاری نباشد و آن قسم اول است که
نمیکند و خلافی نیست و اگر بر آن عفو و مقرر میشود و در محل تکلیف نیست **دوم**
شهرت و خواهرش معصیت است بدون آنکه از افعال آن نعم شود و طالب اوقات است و
بعاصی مخلق اختیاری نیست مثل آنکه تحمل زنا و الله میکند و در اختیار او جواشی
نفس او بهم میرسد اما اراده فعلی آن ندارد و با نظر میکند بر مقبولی بدو قصد و مقصد
او میشود اما اراده معصیتی ندارد این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا اول
شده است که نظر اول از برای نیست یعنی اگر بعد از انشاء و نظر بر او بگذرد و نظر بر او
نست با آنکه باز و بکار از وی قصد و شهرت نظر کند با آن نظر از روی خواهرش سفر بدارد

اگر بعد از عشق اختیار ی باشد و در نیت که معاقب باشد هر چند در آخر به اختیار باشد
 همچنین که در حدیث وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردند که معاقب
 عشق جبر است و نه که دل چیده اند که از یاد خدا خالی شود اند حق تعالی محبت غیر خود را با آنها
 چنانکه است **مسئله** است که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت قلب با اعتبار تلویذ
 الشهوات و قنوتات نفع عاجل و مانع فعل تصور میکند حکم میکند که با بدان فعل
 بعمل آید و اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا مجتهد برسد و حیا و خوف
 دنیوی مانع از آن فعل نمیکرد و حصول عزم و کراهت بعد از زودان و تفکرات بسیار میثاق
 و بعد از عزم و مجتهد و کویبته اراده باز نمیکشد که فعل بعمل نیاید بلکه بعد از عزم و مجتهد
 یا با نیت هر چه که آن فعلی را و متعذر شود پس بر اصل نیت و معصیت و حصول شهوت
 و میل نفس که اختیار نیت عقاب میباشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار است که بر آن نیز عقاب
 نیست و بعضی گفته اند که اگر با اختیار باشد معاقبت و اگر بدون اختیار باشد معاقبت نیست
 و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل بعمل نیاید و از برای عینی و مانی یا ظاهر اخبار
 بسیار است که او را مؤاخذه بر آن عزم نیست و بعضی از عامه تفصیل قایل شده اند که اگر
 برای عزم خدا و عقوبت و بر عجز ترک فعل کند و نام شود از آن قصه که کرده بود حسرت
 برای نیت و نیت و آن حسرت مگر بر عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عینی و مانی
 و از غیر خدا باشد بلکه کراهت بر او نیت میشود و بعضی از متکلمین الهامه متابعان
 کرده اند و استدلال کرده اند بر این که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون بداند اراده معصیت
 کند بلکه گویند و دیگر را این بداند تو محقر اند که با حق تعالی فرمایند اگر سبب بر عمل آید
 بر او بی سبب عمل آن و اگر ترک کند حسرت بر عزم بر آن که کرده است مکران برای من و
 اینها از آنحضرت روایت کرده اند که محشور نیت و عزم بر نیت خود و گفتند ما میدانیم
 که کسی که در شب عزم کند که در صبح سلیق را بکشد و یا نایبی بکند و در آن شب بمیرد مصرع کلاه
 مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 که هرگاه در میان شب عزم کند که بکشد و یا نایبی بکند و در آن شب بمیرد و رسول الله

مقتول هر دو در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل و بکشد و یا نایبی بکند و در آن شب بمیرد
 عامه را در شد است و معاصی آن اخبار معتبر و بلکه در بر تقدیر سلیم و حدیث اول گفتند
 نوشتن حسرت بر عزم باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خود باشد حسرت بر نیت شود
 و نه حسرت و حدیث دوم محبت و صریح نیت و مثالی که گفتند اول حق است و نیت محبت و حدیث
 سیم میگفت که بر اراده با آن افعال باشد از شکر و کینه و در برابر او ایستادن و معصیت او
 خود شدن و آنجا که قایل شدن که معاقب میشود میگویند بر سبب عزم معاقب میشود بر اصل فعل
 قبل از عمل آورد و سبب دیگر بر اصل فعل نیز میشود چنانکه افعال قلوبیت از عفا بدیهه و طرد شد
 در اصول عقاید و در آن شکی نیست که با آنها معاقبت بجم اخلاق و معصیت مانع از حد و حد
 و عداوت مؤمنان و سوء ظن با ایشان و امثال اینها و اگر آنها را معصیت میدادند هر چند اظهار
 نکند و بسیاری را از اخبار کلامت میکند بر آنکه اظهار آنها معصیت است در اصل آنها و اگر
 بشریعت صحیح و مسلم و عام حرج و درین ظاهرش است که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص
 مؤمنان باشد و شیوه منافقانه ندارد و با حق تعالی که اهل جهنم را بر او بر حرم محله اند
 نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر محله و دنیا باشد عذاب کافرا باشد و معصیت خدا کند
 و جهنمهای دیگر نیز میتوان گفت **مسئله** است که اگر قضا و متکلمین است که اراده معصیت و عزم
 بر آن هر است اما حق تعالی تفصیل خود بخشد است و عدا معصیت نبوده است چنانکه معصیت
 و با اجتناب که بر حق تعالی آنها را می آید و قبل از عزم بر صبر و در عجز میگفتند است که اراده قضا
 منافات با عفو ندارد و در کلام ابرو الصلاح نیز مثل این گفتند و سبب معصیت و دنیا و اول قول
 حق تعالی از همت طاعت نشانیم که آن تقصلا و الله و لیستما کفر است که مراد آنست که قضا
 نیاط ایشان خلوت کردند و نشان کردند بر آن کردند بعد از آن گفتند است اراده معصیت و عزم بر آن
 و جماعتی قضا و از آن کرده اند حق تعالی که کفر اند و بر سبب کبر است و عزم بر کفر است و شیوه
 در قضا و کفر است تا شریک کند نیت معصیت عقاب و از برای نیت با سبب که بر نیت آن نشود و
 از جمله چیزها نیست که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی عفو را آنها کرده است پس گفتند است
 نیت معصیت بکند و در یک شود امری که معصیت بیدار پس خلافت از ظاهر شود که اگر نیت

اثر میکند محل نظرات از این جهت که مصارف معصیت ^{معصیت} اند است پس نیز لذت که نیست
کرده باشد و پس در بریت معصیت بدون فعل آن مواضع نیست و از این جهت که دلالت میکند
بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و حرمت بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب
گفته اند که اگر مساحی را بیاشایند بخورند شراب مسکر و شبهه بآن فعل حرامی کرده خواهند
و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انظام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند بار دیگر هست که
عمل نظرات **اول** آنکه زن یا کنیز خود را در خانه دیگری بیاورد و آنکه زن اجنبی است و با او
جماع کند بعد از آن معلوم شود که زوجه را کنیز او بوده است **اول** آنست که زوجه خود را و طوطی کند
و کان کنه حایض است پس ظاهر شود که ظاهر است **دوم** آنکه طعامی را از دست دیگری ببرد و بکند
ملک او است و بچربد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است **سوم** آنکه کوفتی را بزند و بکند
بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است **چهارم** آنکه شخصی را بکشد و کان کنه که معصوم است
پس ظاهر شود که خویش همد بوده است تا اینجا کلام شهید رحمه الله است و شیخ بهاء الدین رحمه الله
گفته است که بعضی از جمله این صور گفته اند که آنرا نکند در جای دیگر آنکه حر است یا مقهور
و عالم محکم بوده باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که مزوج و غصب است
یا مسباح است و نزد کرده است **دلیل** آنکه نماز در آن باطل است یا صحیح است و اولی آنست که نزدی نیست
در آنکه نماز در آن باطل است بل صحت نماز نزد کسی میتوان گفت که نهی در عبادت مستلزم فساد ندارد **سوم**
در بیان سایر امور است که حق تعالی بر آنها عفو نموده است و بسیار صحیح و معتبر از طرق
عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و استدلالت آنست که من نه
چیز را **اول** خطای یعنی امری که با اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تری نیاید
اهو فی بیند از بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطای که معنی در سلب یا احکام شرع
در حکمی که بدو بدل جهد خود در آن کرده باشد و تقصیری نگذرد باشد یا خطایی که طبیب در معالجه
بیمار بکند و تقصیری در آن نگذرد باشد در اینها گناهی فاعل آنها نیت است اما مواضع دینی
در بعضی است و در اول دین لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواری کسی را بکشد گناه
بر او نیست بلکه دین لازم میشود در مال و بار عاقله است و خطائی که حاکم بر نیت المال است

بنابرین بود و در طبیب بعضی گفته اند مطلقاً ضامن دین است و در مال خود و بعضی گفته اند اگر
آن کسی که معالجه آن میکند بخواهد نفع او بکند و ضمان آنرا و ساقط میشود و در قیام فراموشی است
یعنی غافلیت بر کسی که از وی فراموشی گناهی بآید ترک واجب کند در جفا کردن کند
و نماز از وی فراموشی عاده نماید باید که در وقت نماز بیدار شود و در وقت نماز بیدار شود و در وقت نماز بیدار شود
سر و کلاه و شوم سیم بپوشد و ظاهر آنست که جاهل مطلقاً معذور باشد و آیات و اجزاء
بنا بر این دلالت دارد و در دنیاوی از امور باینست که لال میتوان که خواهی بپوشد و بپوشد
و جاهل بود و حکم آنرا آنکه علماً داده و او در خاصه باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل
باشد بنجاست جامه باید بیا موضع سجود که مشهور است که اگر عاده نماز در وقت و خارج و
وقت بر او واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بغصب مکان یا جامه و در آن
نماز کند یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفاف و در مواضع اینها ترک کند و نکاح
دو عقد چنانکه سابقاً مذکور شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر
مرد عدم مواخذه و عقاب باشد که تقصیر و نقص نکرده باشد ظاهر عموم است
جمله احکام و ادله عقلیه بنا بر این دلالت دارد و چهارم چیزی چند که طاعت آن
نداشته باشد چنانکه حق تعالی فرموده است **بَنَّا وَلَا تَحْمِلُوا مَا لَا طَاقَةَ لَكُم بِهِ** یعنی آنچه بر
دکما و ما بار نکن بر نهایی چیزی را که طاقت بر نیت ما را با آن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما
لا یطاق است و همچنین بخدا قسم است و محال است که از حق تعالی واقع شود و ممکن است و غا
کردن بر سبیل تعبد و بعضی گفته اند مراد علاینها و عقوبتهاست که بر ما سابقه نازل میشود
و حق تعالی بر کسی که حضرت رسالت بر او نازل است و ظاهر آنست که مراد تکلیف غایب
که در ما سابقه بود و در این امت حق تعالی تخفیف داده است و ما را باینکه بپایند امت و در
حدیث ظاهر آن معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشد بآن خواه اضطرار
انجابت خدا باشد مثل خوردن میوه در وقتی که خوف هلاک باشد و آشامیدن آب
بخور و حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که بفرموده کافران باشد و یا
بغی و بیکر حاضر نباشد و تدای بجرم در وقتی که در آن باشد بنا بر مشهور

علما و اخبار و بيار و در شده است بر علم جواز تدوین بحرام خصوصاً شراب حتی چشم
 کشیدن و در حدیث وارد شده است که هر که سیله از مسک چشم بکشد حق تعالی او را
 آتش و جیشم او بکشد و در اخبار بسیار شده است که حق تعالی در هیچ حرامی و او شفا
 قرار نداده است و بعضی از علما تدوین بمسک و امطلقاً جایز نمیدانند بلکه سایر
 حرمت را و او شمر جوان است خواه از قبیل خود باشد یا از قبیل غیر او مانند کسی که
 جراحی بخورد و او سازد یا دیگر و از اجروح گرداند و ماه رمضان و مضطر شود بشو
 اظهار و علماً گفته اند باغی و غادی را جزایت خود در وقت ضرورت بلکه سایر
 حرمتها را نیز که حق تعالی فرموده است لین اضطررنا و لا غایه و لا اثم علی یعنی هر که مضطر شود
 و باغی و غادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و غادی خلافت و در بعضی روایا
 وارد شده است که باغی است که خروج کند بر امام و غادی کسی که راه زنی کند بر اینها
 میتة حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صیداست و غادی
 در دواست اگر اینها مضطر شوند بر اینها میتة حلال نمیشود و قصه تمام نمیشود و در حدیث
 دیگر وارد شده است که باغی کسی که برای هوا و لعب و بازی بشکار میرود و نه برای
 فقیر و غنی و غادی در دواست و اگر گفته اند که بقدر دست و پا میخورند و نقد بر سر شود
 ششم جزایت که از اینها اگر آه کنند و در احکام فقیر گذشت چنانچه کسی که با کراهت حلال
 میشود هفتم طهر است و آن عبادت از قافله نفس بفعالهای بد مثل آنکه در میان عرب طهر
 میکرده اند و در وقتیکه بسفر میرفتند بر عریضه ای که از جانب راست و پیداشود
 و فعال خوب میگرفتند اگر از جانب چپ بدم نیز ایشان نباید و در میان حج نیز شایعست
 و اگر بسوی سفر یا بقصد که روند و چنانچه یا کشته بر سر راه خود بینند بفعال بد میدانند
 و آنکه در این حدیث وارد شده است که طهر در این امت نمیشد چندانکه احتمال دارد و اول آنکه
 مراد دفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی از جنین امری بخاطر رسد چون اختیار
 نیست و نمیشود که نفس از آن متاثر نشود و حق تعالی بر آن مواخذه نمینماید و کفار و اش
 است که توکل کند بر خدا و امثال آن را نکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون نظر کنی

بگذر

بگذر و اعتنا مکن در قیامت که مراد دفع قائلان باشد این امت برکت چند بایشان
 وسیله است از رسول خدا و ائمّه هدی ۱۲۴ از عدم اعتنای بان و توکل بر خدا و ادعیه
 و انکار یکی که دولت کرده اند از برای دفع ضرر آن ستم آنکه طرد برنج ان منبع از آن باشد و
 علم جوانان چنانکه صاحب نهاییه و اکثر غامه فرمیده اند و این معنی از این حدیث بسیار
 بعید است و معنی اول اظهار است و احادیث در باب تاثیر طهر مختص است و مقتضی جمع
 میان آنها آنست که اگر توکل آرد بر ضعیف باشد و نفس از آن متاثر نشود محکمست که تاثیر بری
 بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بایشان آن نکند تا نرسد به هفتم و سوسه و تلک
 در خلقت است و در حدیث معجزه حضرت صادق علیه السلام است که سجن است که جان نیافته
 از اینها بخیر پس هر که پیش تر از اوست تفکر در سوسه خلق و طهر و حسد مکر آنکه مؤمن بگارد
 باید حسد خود را و بر تقدیر این فقره نیز چندان احتمال دارد و اول آنکه مراد سوسه های شیطان
 باشد که حادث میشود برب تفکر در احوال خلق و کمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده
 میشود از احوال و افعال ایشان و حق تعالی بر آن مؤاخذه نمینماید زیرا که دفع آن از نفس غالباً
 ممکن نیست و لیکن واجب بر او که باین کمان حکم نکند و اظهار نماید و عمل بموجب آن
 نکند بآنکه قدح کند در دایشان و در شهادت ایشان بکند و در احادیث غامه وارد شده است
 که هرگاه ظن و کمان کنی تحقیق و حزم ممکن و در حدیث دیگر وارد شده است از آنجا که کنید
 از کمان بدون بدی سنی که ظن بد بردن در دفع ترین سخنهاست و قیامت که مراد تفکر در و
 سوسه باشد که حادث میشود در نفس در سبب احوال و آنکه خدا را که از دیده است او که
 ایجاد کرده است و در و در بخت و مثل اینها از امور دینی که اگر نکند با آنها موجب کفر و شرک
 خواهد بود چنانکه در سوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر کردن باشد و در قضا و خلق و احوال
 عباد و حکمت در خلق بعضی از شر و در عالم مانند خلق بلیس و موجودات و تمکین از شر
 بر اضر را بخیر و خلق کفار و خلق جنم و غلظت بودن کفار و دران و مثل اینها از امور دینی
 که که کسی از اینها خارج باشد و اینها محفوفات هرگاه مستقر گردد در نفس و بسبب آن شک
 و عدل و حکمت حق تعالی هم ترسد و در روایت این باب ویران تقدیر است عالم بیوقوف بشیرین

یعنی مادام که تکلیف نکند بلب و در ایستقامت معنی اول ظاهر است نه مصلحت حسد است مادام که نکند بربان یا بدست و از این حدیث ظاهر میشود که حسد و قیظ که از اینها نکند داخل معاصی نیست یا معصوات و این خلاف مشهور است تا بسع و بسع است زیرا که خود را از این خلایق تواند کرد و این تکلیف نیست با کثر خلق و جبرج است و ممکن است که مادام که از اینها نکند متعلق بربوبه و طهر نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنا بر کثر معاصی چون برحق تفایع است که حد و رش از آن محال است شاید مراد از اختصاص مجموع این خصال باشد باین است پس منافات ندارد بآنکه بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم و الله تعالی و احادیث بسیار وارد شده است که هر کس که از اجابت خدا ببرد و از قبول عذرت او است قبول عذرت او را بر او رواست و باین فرماید و در آن باب تحت بر ایشان تمام نکند بربوبه آن ایشان را عذاب نمیکند و ایضا اخبار بسیار وارد شده که حق تعالی بر اوست قلم تکلیف زکوة ناله است شود و از دیوانه ناله قائل شود و از کسی که در خواب باشد و غیغ طویلی بیند معتبر از حضرت رسول الله ص و روایت کرده است که حق تعالی میگرداند بکتابان اعمال عباد که منوبند کتا می بر بنده مؤمن من در وقت دلشکی و خجود و کافری و حسن کالتی از علی ابن حمزه که گفت در خدمت حضرت صادق بودم مردی از حضرت سوال کرد از شخصی که از او امری صادر میشود و در غضب ایا خدا او را مواخذ میکند یا آن حضرت فرمود و خدا از آن که بر او است که او را عذاب داد و او را مواخذ کند و این با بویزد و رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنکه طاقت دارند چنانچه فرموده است لا یكلف الله نفسا شئاً الا و سعه یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی و در وسع کمتر از طاقت و حضرت صادق فرمود که بخدا سوگند که تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر روز و شب پنج نماز و تکلیف کرده است ایشان را در سال بی روز و روزه و تکلیف کرده است ایشان را در ویت در هر پنجدهم و در تمام عمر پنج و ایشان طاقت زیاده از اینها ندارند و در میان خاتم احوال عالم است بعد از انقضای مرگ است باین باب ویر و عیانی از محمد مسلم روایت کرده اند انما ما محمد باقرم که گفت بتحقیق که خدای عز و جل خلق کرده است در دوزخ

از دوزخی که زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرده ایشان را از آدم ارض یعنی از دوزخی زمین پس ساکن گردانید ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری یا عالم خود پس خلق کرد بدان بشر را و خلق کرد ذریه و از او نسل و الله خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از دوزخی که بهشت را خلق کرده است و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و غایب از دوزخی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنند که چون دوزقیات شود و حق تعالی بدنیهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنیهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن کرده اند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد و دیار او و خلق نخواهد فرید که او را عبادت کند و اعتقاد میکانیکی او بیکند و تعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر خواهد فرید که ایشان را بر دارد و اسمان دیگر خواهد فرید که بر ایشان سایه میفکند یا آفتاب که حق تعالی فرموده است و دوزخی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شود آسمانها و فرموده است که یا مانده شدیم و بر تن آمدیم از خلق اول بلکه ایشان در شهرها و شک دارند و خلق تازه و مراد از خلق است که بعد از قیامت خواهد بود و ایضا در خصال بنده معتبر از حضرت روایت کرده اند در تفسیر دوم فرمود که چون حق تعالی میگرداند بکتابان خلق را و این عالم را و ساکن میگرداند اندک را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم ناده میکند عالمی بغیر این عالم و خلق تازه ایجا میکند از غیر مراده که او را بیگانگی بر سرند و از برای ایشان خلق میکند منی و بغیر این زمین که ایشان بر روی او باشند و آسمانی بغیر این آسمان که بر بالای ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم آفریده است و خلق بغیر شما نیا فریده است بلکه خدا سوگند که حق تعالی هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو و اخوان ادرها و عالمهای بدانکه این احاطه دیت را اگر چه تا این حد که معتبره آید کرده اند و متکلمان امامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبات نشده اند و وظائف بعد از عقلیه و اصول قطعیة را در آماج تنبی نرسیده که مورث جرم و قطع باشد و اجبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و احادیث عجیبه از ما بنمایند و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مباهدت بر او نکند و نکند و قابل آنها متماثل و قابل آنها را بکار دینداران که اینها نمیکند و جرم بر وقوعش نمیکند و در مرتبه بخوبی و بعضی

میکناد و هم تمام شد رساله حقایق بنایند بر عالمین در جهان و هم شهر شعبان المعظم
سال هزار و دویست و شانزده از هجرت مقدسه و چون بریل اشغال و در دهنگام نیکم و روز
اشغال نوشته شد ملت بر آن ناظران و روان افت کمر و روی و رسد داغ فری و بنایند و چون بخند

و ترسیم اصول مشهوره امامیه که سالها است ناظران خواسته

و اکثر مدتی عالم اعراض از آن نموده اند و اصول حکما و معتزله

قلده خویش ساخته اند از آیات کرم و دایات معتزله

برداشتند و در این رساله الحبل لمعد و نموده ام شکر آن

بقرآن میگذرانید و کاهی بطلب غفران و

دعای خیر را و تمایزند و الحمد لله او که و آخر

و اقله علی سید المصلون محمد و عترته

الاکرمین و لغرض از نشر علی اعدایم

اجمعین الیوم الدین علی

الطریق الخیر الذمت شاه

ابن الحسین حسینی

کازرانی غفر الله

در سال ۱۲۰۰

کرم

